

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست

- ۳ جلوه‌هایی از مناظره و پرسش و پاسخ در کتاب چهارم دینکرد
مریم رضایی
- ۱۹ نشانه‌شناسی پرندگان اساطیری در هنر و ادبیات ایران
صدرالدین طاهری
- ۳۷ نام‌های ترکیبی در برخی از زبان‌های ایرانی
آرزو رسولی (طالقانی) - مجید طامه
- ۵۹ دو فلهوی از سفینه تبریز
میثم محمدی
- ۷۱ موردی از انشقاق واجی در برخی از گویش‌های مرکزی ایران (منطقه بَرزورد)
محمد مهدی اسماعیلی
- ۸۹ هورامی: زبان، گویش یا لهجه و جایگاه آن در میان زبان‌های ایرانی
سید مهدی سجادی
- ۱۱۵ نقش‌نماها در گویش ابوزیدآبادی
سید طیب رزاقی - علی‌اشرف صادقی - عطاءمحمد رادمش
- ۱۳۷ بررسی پسوندگرایی در منتخبی از زبان‌های ایرانی
مهرداد مشکین‌فام - الهام ایزدی
- ۱۵۷ ایزده
محمد حسن دوست
- ۱۵۹ عناصر چهارگانه و واژه‌های وابسته در فرهنگ مردم دوان
عبدالتی سلامی «پور دوان»
- ۱۸۵ واژه‌های مربوط به ماهی و ماهیگیری در گویش گیلکی انزلی
مریم‌سادات فیاضی - نیره صبرکننده پشتری
- ۲۱۳ واژه‌های دوزندگی و پوشیدنی‌ها در گویش دشتستانی
حکمت ملک‌زاده
- نام فاسیولیازیس (بیماری انگلی کبدی نشخوارکنندگان) در برخی از زبان‌ها و
گویش‌های ایرانی
علی اسلامی - محسن مشکات
- ۲۲۹

مقاله

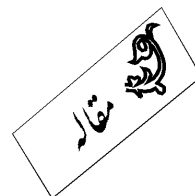
پژوهش‌های نوین

واژه‌های گویش

- ۲۳۷ حکایت‌های عامیانه وفسی؛ رزمنامه کنیزک: حماسه‌ای به زبان گورانی و روایتی از یادگار زیریران؛ فرهنگ بلوچی - فارسی؛ راهنمای گویش‌شناسی؛ راهنمای دست‌نوشته‌های مانوی تورفان؛ فارسی قزوینی؛ گنجینه گویش‌های ایرانی: هفت گویش از حاشیه زاگرس؛ جامعه‌شناسی گویش لورایی: مورد مطالعه گونه زبانی حسندرری؛ گویش تودشک؛ فرهنگ تاتی کرتقی؛ جشن‌نامه جان راسل هینلز.

- ۲۵۱ مرکز مطالعات ایرانی پوردوود
- ۲۵۱ دومین همایش بین‌المللی زبان‌ها، گویش‌ها و زبان‌شناسی
- ۲۵۲ تغییر و تماس در زبان‌های هندواروپایی کهن
- ۲۵۳ برگزاری مدرسه تابستانی زبان و زبان‌شناسی در دانشگاه لایدن

Table of Contents	1
Summary of Articles in English	3



زبان‌ها و گویش‌های ایرانی ۹، آذر ۱۳۹۷

جلوه‌هایی از مناظره و پرسش و پاسخ در کتاب چهارم دینکرد

مریم رضایی (عضو هیئت علمی فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

چکیده: مناظره یا سؤال و جواب در ادبیات فارسی سابقه‌ای طولانی دارد. احتمالاً ایرانیان این نوع ادبی را که دارای پاره‌ای از ویژگی‌های ادبیات شفاهی است و نمونه‌هایی از آن در متون سومری و اکدی دیده می‌شود، در ادوار قدیم از بین‌النهرین اقتباس کرده‌اند. مناظره گاهی بین انسان و گاهی بین حیوانات و گاه بین اشیاء یا موجودات مختلف است. در ادب عرفانی بیشترین مناظره بین عاشق و معشوق است و با کلمات گفتم گفتمی (گفتا) می‌آید. در نوشتار حاضر پس از مقدمه، در پنج بخش عناوین زیر بررسی می‌شوند: قدیمی‌ترین شواهد مناظره در ایران باستان، انواع مناظره، شیوه مناظره، هدف مناظره، ادب - frašna یا ادب پرسشی در اوستا و در بخش آخر آوانویسی و ترجمه بندهایی از متن پهلوی دینکرد چهارم که مربوط به برخی آداب پرسش و پاسخ و مناظره است به همراه شرحی بر آنها که از آثار فارسی گرفته شده و مؤید عبارت‌های متن پهلوی است.

کلیدواژه‌ها: مناظره، انواع مناظره، شیوه مناظره، هدف مناظره، پرسش و پاسخ، دینکرد چهارم

۱. مقدمه

در واژه‌نامه‌های مربوط به متون فارسی میانه زردشتی، شاهدی در معنای مناظره نیامده است. فره‌وشی (۱۳۵۸) در واژه‌نامه خود واژه uskārīšnīh «مباحثه» از مصدر uskārtan «مباحثه کردن»، patkārīšnīh، ham patkārīšnīh «مجادله، بحث» و اسم مصدر patkārīšn

«مجادله، پیکار لفظی» را آورده است. مکنزی (۱۹۷۱) نیز uskārdan «بحث کردن»، pahikār «مباحثه، جدال»، pahikārdan «همفکری کردن، مشورت کردن» را آورده است. در متن پهلوی دینکرد چهارم نیز واژه‌های pahikār «مناظره، مباحثه» و ham-pahikār «مناظره‌گر، طرف مناظره» آمده است. دهخدا (ذیل مناظره) این واژه را این‌چنین معنا کرده است: «مناظره در لغت به معنای با هم نظر کردن یعنی فکر کردن در حقیقت و ماهیت چیزی یا به معنای با هم سؤال و جواب کردن است». ابوعلی سینا نیز مناظره را برگرفته از نظر می‌داند (موحد ۱۳۶۹: ۱۶۷). مبنای مناظره پرسش و پاسخ است و در اصطلاح ادبی، مناظره شعر یا نثری است که در آن دو چیز یا دو کس در مقابل هم قرار می‌گیرند و بر سر موضوعی با ارائه دلایل ادبی بحث می‌کنند تا سرانجام یکی بر دیگری غلبه کند و نتیجه مطلوب، گرفته شود (مؤتمن ۱۳۴۶: ۲۴۲؛ شمیسا ۱۳۷۰: ۲۶۱).

۱.۱. پیشینه مناظره

قدیمی‌ترین نشانه‌ای که از مناظره موجودات مختلف در دست است، شرح پیکارها و مناظره‌هایی است که در ادبیات سه تمدن قدیم بین‌النهرین یعنی سومری، اکدی و بابلی بر روی الواح گلی ثبت شده است. قدمت این شواهد به سه هزار سال پیش از میلاد مسیح می‌رسد. مناظره در طبیعت میان عناصر یا افرادی بوده است که در صفت یا صفاتی خاص در تقابل با یکدیگر قرار داده شده‌اند و مبنای گفت‌وگو یا مشاجره لفظی میان دو سوی مناظره، سودمندی یا تأثیرگذاری بیشتر یکی بر دیگری بوده است. این گونه تضادها الهام‌بخش ادیبان سومری شد و باب تازه‌ای در ادبیات به نام مناظره گشوده شد. مناظراتی میان «تابستان و زمستان»، «رمله و غله»، «پرند و ماهی»، «درخت و نی»، «نقره و برنز»، «کلنگ و گاواهن» و «چوپان و باغبان» متعلق به ادبیات سومریان بر جای مانده است (کریم ۱۳۴۰: ۱۵۵؛ پورجوادی ۱۳۹۳: ۴۱). یکی از انواع مناظره، صنعت سؤال و جواب است. در این نوع مناظره که گاه منظوم است، مصرع‌های اول یک شعر به صورت سؤال و مصرع‌های دوم آن به صورت پاسخ به آن پرسش‌ها به نظم درآمده است. این پرسش و پاسخ‌های رسمی و جدی و به‌منظور رسیدن به نتایجی قطعی و روشن شدن

برخی مطالب نیست، بلکه بیشتر جنبهٔ تفنن دارد. ادبا این قسم شعر را در ردیف صنایع و محسنات شعری به‌شمار آورده‌اند و آن را صنعت سؤال و جواب نامیده‌اند (مؤتمن ۱۳۴۶: ۲۴۹). این نوع مباحثه در ادبیات ایران پیش از اسلام نیز سابقه‌ای دیرینه دارد و کتاب‌هایی در دست است که مطالب آن بر بنیاد پرسش و پاسخ استوار است و از آن جمله است:

پسِ دانشن کامگ: متن کوچکی است که اصل پهلوی آن از میان رفته و تنها تحریر پازند آن در دست است. در این متن پسری دلایل بستن کُستی (= کمر بند مقدس) را از پدر می‌پرسد و پدر پاسخ او را می‌دهد (تفضلی ۱۳۹۳: ۱۶۴).

گَجَسْتک ابالیش: رساله‌ای است در شرح گفت‌وگوی بین ابالیش و موبدی زردشتی به‌نام آذرفرنبغ فرخزادان که در دربار مأمون، خلیفهٔ عباسی، انجام شده است. در این رساله ابالیش که زندیق خوانده شده است، هفت پرسش از آذرفرنبغ دربارهٔ دین زردشت می‌پرسد و آذرفرنبغ به آنها پاسخ می‌گوید که باعث شادی مأمون می‌شود و ابالیش سرافکننده از دربار رانده می‌شود (میرزای ناظر ۱۳۷۵: ۷).

یادگار بزرگمهر: اندرنامه‌ای است از بزرگمهر بُختگان که شامل ۲۶۴ اندرز به صورت سؤال و جواب است. سؤال‌ها را بزرگمهر مطرح می‌کند و خود به آنها پاسخ می‌دهد (تفضلی ۱۳۹۳: ۱۸۵؛ عربان ۱۳۷۱: ۱۲۴).

اندرنامهٔ اوشنر دانا: پاسخ اوشنر به شاگردی است که از او می‌خواهد سخنانی را به‌عنوان تعلیم به او بگوید و اوشنر در ۵۶ بند آنها را توضیح می‌دهد. بندهای ۴۳، ۴۶، ۵۰ و ۵۱ به صورت سؤال و جواب و بند ۴۰ به صورت استفهام انکاری است، که اکثراً کوتاه نوشته شده‌اند و از آوردن واژه‌های دشوار و هزوارش پرهیز شده است (تفضلی ۱۳۹۳: ۱۸۶؛ میرزای ناظر ۱۳۷۳: ۳). در پایان اندرنامهٔ خسرو قبادان، اندرزی خطاب به عموم مردم آمده و در آن سؤالاتی مطرح شده است که مؤلف بلافاصله به صیغهٔ اول‌شخص مفرد مضارع (من می‌دانم که...) به آنها پاسخ داده است (تفضلی ۱۳۹۳: ۱۸۸).

بند ۱۲ تا ۳۵ اندرز دستوران به بهدینان مشتمل بر پرسش و پاسخ‌هایی در مورد برخی از عقاید و آداب دینی است.

اندرز پوریوتکیشان، عبارت است از طرح پرسش‌هایی درباره عقایدی که بر هر فرد زردشتی دانستن آنها واجب است. این عقاید نخست به صورت پرسش مطرح شده («کیستم؟») و سپس به آنها پاسخ داده شده است («آفریده هستم»). (همان: ۱۸۹؛ عریان ۱۳۷۱: ۸۶).

داستان مینوی خرد: شامل ۶۲ پرسش و پاسخ است. پرسش‌کننده شخصیتی است خیالی که به گونه‌ای نمادین دانا نامیده شده است و مینوی خرد (= روح عقل) به آنها پاسخ می‌دهد (تفضلی ۱۳۹۱: ۱۱).

رساله یوشت فریان و آخت: یوشت برای آناهیتا قربانی کرد و از او خواست که به او قدرتی دهد تا بر آخت بدانندیش کوردل پیروز شود و به ۹۹ پرسش دشوار خصمانه آخت پاسخ دهد و آناهیتا این خواسته او را برآورده کرد. پرسش و پاسخ‌ها براساس موضوع به چند گروه تقسیم می‌شوند: ۱) پرسش‌هایی در رابطه با مسائل و آداب دینی، ۲) پرسش‌هایی که جنبه اخلاقی دارند، ۳) پرسش‌های مربوط به علوم طبیعی و ستاره‌شناسی، ۴) پرسش‌های مربوط به مسائل فلسفی، ۵) پرسش‌هایی تفننی که کودکانه و خنده‌آور هستند (جعفری: ۱۳۶۵: ۱۴). فصل دوم و سوم این رساله در بردارنده پرسش‌های آخت از یوشت است. یوشت در آغاز هر پاسخ، جمله نفرین‌آمیزی را خطاب به آخت می‌گوید و او از شنیدن پاسخ‌ها تا مدت‌ها دچار بهت و سرگستگی می‌شود. این رساله شباهت‌هایی با مناظره مرد دینی و گاوپای در باب چهارم مرزبان‌نامه دارد. در بند ۸۲ آبان‌یشت به این موضوع اشاره شده است (تفضلی ۱۳۹۳: ۲۵۳-۲۵۴؛ پورداوود ۱۳۵۶: ۲۶۹/۱).

روایت فرنیغ سروش: مجموعه‌ای است مشتمل بر ۴ پاسخ که فرنیغ سروش و هرامان به پرسش‌های هیربد اسفندیار فرخ‌برزین داده است (تفضلی ۱۳۹۳: ۲۸۵).

خسرو و ریدگ: شامل پاسخ‌گویی غلامی است خوش‌آرزو نام به پرسش‌های خسرو پرویز (همان‌جا).

کتاب چنگرنگ‌هاچه: از آثار بهرام زردشت پزُدو است که مناظره‌ای است میان چنگرنگ‌هاچه و زردشت. او مدت دو سال را صرف تهیه سؤالاتی از زردشت می‌کند. در روز مناظره، زردشت نسکی را از اوستامی خواند که همه پاسخ‌های او در آن بوده است (منتظری ۱۳۹۴: ۳۵).

نمونه‌ای از این قبیل پرسش و پاسخ‌ها در ادبیات دوره اسلامی نیز آمده است که اشاره به نوعی مناظره کتبی در دوران باستان دارد: «پیش از این در میان ملوک عصر و جابره روزگار پیش چون پیشدادیان و کیان و اکاسره و خلفا رسمی بوده است که مفاخرت و مبارزت به عدل و فضل کردند و هر رسولی که فرستادندی از حکم و رموز و لغز، مسائل با او همراه کردند و در این حالت پادشاه محتاج شدی به ارباب عقل و تمیز و اصحاب رأی و تدبیر و چند مجلس در آن نشستندی و برخاستندی تا آنگاه که آن جواب‌ها بر یک وجه قرار گرفتی و آن لغز و رموز ظاهر و هویدا شدی آنگاه رسول را گسیل کردند» (نظامی عروضی، چهار مقاله: ۴۰). رساله پهلوی «داستان شترنج» که در آن پیدایش شترنج و نرد توضیح داده شده است نیز حاصل این‌گونه ارتباط‌های کتبی است (عریان ۱۳۷۱: ۱۵۲).

گفت‌وگوی زردشت و هفت امشاسپند که در هفت جای انجام شد: دیدار نخست، گفت‌وگو با اورمزد به سبب اورمزدی بودن در کنار رود دائیتی، دوم به سبب بهمنی بودن گفت‌وگو با پنج نوع جانور که نماد این جهانی بهمن امشاسپند بودند، سوم به سبب اردیبهشتی بودن گفت‌وگو با آتش‌های مینوی در باب خوب نگاه داشتن آتش بهرام و مراقبت از همه آتش‌ها، چهارم به سبب شهریوری بودن هم‌سخنی با مینوی فلزات، پنجم به سبب سپندارمذی هم‌سخنی با مینوی کشورها و اقلیم‌ها در باب مراقبت و خشنودسازی زمین، ششم به سبب خردادی بودن هم‌سخنی با مینوی دریاها و رودها در باب خشنودسازی آب‌ها و هفتم به سبب امردادی بودن هم‌سخنی با مینوی گیاهان در باب مراقبت و خشنودسازی گیاهان (آموزگار و تفضلی ۱۳۸۲: ۱۴۱؛ راشد محصل ۱۳۶۶: ۳۴).

مباحثه زردشت با فرزندانگان بابلی (دینکرد ۵، فصل ۲، بند ۹-۱۱، نک: آموزگار و تفضلی ۱۳۸۶: ۳۲؛ دینکرد ۷، فصل ۴، بند ۷۳-۷۴، نک: راشد محصل ۱۳۸۹: ۲۴۳؛ زراتشت‌نامه، بند ۷۴۱ به بعد، نک: دبیرسیاقی ۱۳۸۹: ۴۹). در متن پهلوی دینکرد چهارم نیز از بند ۱۱۵ تا ۱۲۴ مباحثی در باب مزد کرفته و ثواب، راه‌های دستیابی به اندیشه کامل و رها کردن اندیشه بد، گفتار و کردار بد و کسب اندیشه نیک، گفتار و کردار نیک به صورت پرسش و پاسخ مطرح شده است (مدن ۱۹۱۱: ۴۳۱).

۲.۱. قدیمی‌ترین شواهد مناظره در ایران باستان

پس از کشته شدن گئومات مغ، مناظره‌ای میان هفت سردار در زمان هخامنشیان در باب انتخاب بهترین نوع فرمانروایی صورت گرفت که منجر به تفویض تخت و تاج پادشاهی ایران به داریوش شد. هرودوت در کتاب تواریخ خود شرح این مناظره را آورده است (هرودوت، تواریخ: ۲۱۸؛ زرین کوب ۱۳۷۴: ۷۳).

مناظره مانی با موبدان در دربار بهرام نیز از دیگر شواهد این نوع بحث و گفت‌وگو است. به روایت شاهنامه، مانی پس از باریافتن نزد شاپور دوم، از شاه می‌خواهد که او را در پیغامبری یاری کند. شاه به سخنان او بدگمان می‌شود و موبدان را طلب می‌کند تا با او به مناظره بنشینند. مانی در برابر سخنان موبدان موبد از سخن باز می‌ماند و شاه فرمان می‌دهد که باید پوستش را به گاه آکنده کرد و از در شارستان آویخت

چو آشوب و آرام گیتی بدوست باید کشیدن سراپاش پوست

(فردوسی، شاهنامه: ۲۵۲/۷).

مناظره مزدکیان با روحانیان زردشتی و مسیحی که در پایان شاهنشاهی **قباد** و آغاز پادشاهی پرسش **خسرو انوشیروان** ترتیب داده شد. در پایان این مناظره، مزدکیان مغلوب و نهایتاً قتل‌عام شدند (کریستن سن ۱۳۷۰: ۴۷۸؛ فردوسی، شاهنامه: ۴۷/۸).

از نمونه‌های متون مناظره‌ای در ایران پیش از اسلام می‌توان به منظومه درخت آسوریک، به زبان پهلوی اشکانی اشاره کرد. این متن شرح مناظره‌ای است میان درخت خرما و بز که هریک با برشمردن مزایای خویش سعی بر اثبات برتری خود دارند. این منظومه با توصیف معماگونه درختی آغاز می‌شود که خواننده با خواندن این توصیفات منظور سراینده را که درخت خرماست، درمی‌یابد. سپس نخل با تفاخر به برشمردن برتری‌های خود مانند میوه، چوب، برگ و الیاف و نیز پایداری خود تا روز جاوید می‌پردازد. آنگاه بز به سخن می‌آید و با سخره گرفتن درخت خرما از برتری‌ها و فواید خود مانند استفاده از شیر او در مراسم دینی زردشتی و نیز استفاده از پوست و پشم برای ساخت ابزار می‌گوید و در پایان این مناظره، بز پیروز میدان معرفی می‌شود (نک: ماهیار نوابی ۱۳۸۶: ۴۱؛ عریان ۱۳۷۱: ۱۴۶؛ روح‌الامینی ۱۳۷۹: ۳۴۵).

۲. انواع مناظره

در ادبیات فارسی مناظره شکل و قالب خاصی ندارد. کهن‌ترین مناظرات در قالب قصیده سروده شده‌اند که با بحث میان دو یا چند طرف از نوع انسان، حیوان، نبات یا جماد شروع می‌شود و در پایان به‌مانند قصیده، به‌کمک بیتی که تخلص می‌نامند، شاعر موضوع سخن را به مدح ممدوح می‌کشانند (مؤتمن ۱۳۴۶: ۲۴۹؛ خالقی مطلق ۱۳۵۶: ۶۷۲). بیشتر مناظرات در قالب قطعه سروده شده‌اند، نخستین نمونه آن مناظره‌ای است میان کدوبین و چنار تناور منسوب به ناصرخسرو قبادیانی (ناصرخسرو، دیوان). مناظره در قالب پرسش و پاسخ و چیستان که از قالب‌های مشهور شعر ایرانی بوده است و نمونه‌هایی از آن در متون اوستایی، فارسی میانه و شعر فارسی به‌ویژه شاهنامه دیده می‌شود، بیشتر برای آموختن دانستی‌های ساده و ضروری به کودکان و عوام استفاده می‌شده است (خالقی مطلق ۱۳۵۶: ۶۷۲). در ادبیات فارسی، مناظره در قالب نثر نیز ساخته شده است. از آن جمله می‌توان به قسمت‌هایی از کتاب مقامات حمیدی، تألیف حمیدالدین ابوبکر بلخی مانند مناظره میان ملحد و سنی، طیب و منجم و نیز جدال سعدی و مدعی در گلستان سعدی اشاره کرد (شمیسا ۱۳۷۰؛ اته ۱۳۵۱: ۴۴).

۳. شیوه مناظره

شیوه مناظره قدیمی‌ترین روش حسن ادای مقصود و یکی از بزرگ‌ترین طرق سخن‌گویی و استادی در شمال و غرب ایران بوده است. در این شیوه با انتخاب واژه‌ها و معانی مناسب، هریک از طرفین محاسن موضوع مورد نظر خود و معایب موضوع طرف مقابل را برمی‌شمارد و به‌طور مستدل و به بهترین روش طرف مقابل را قانع می‌کند (اعتصامی ۱۳۸۱: ۱۸؛ شوشتری ۱۳۸۹: ۶۱؛ فروزانفر ۱۳۶۵: ۴۴۹). طرفین مناظره با آگاهی از شیوه‌های مناظره، با اقامه دلیل و استدلال مناسب، مغالطه و سفسطه حریف را می‌شناسند و سخن جز برپایه منطق بر زبان نمی‌آورند (جرجانی ۱۹۹۱: ۳۳). هنگامی که باب مناظره در رد و قبول مسائل توسعه یافت، چون هریک از مناظره‌کنندگان هنگام بحث بی‌ضابطه سخن می‌گفتند و برخی از این سخنان نادرست و برخی درست بود، از این‌رو، پیشوایان ناگزیر شدند آداب و احکامی وضع کنند تا مناظره‌کنندگان طبق

آن سخن بگویند و استدلال کنند و مشخص شود که کجا می‌توانند اعتراض کنند و کجا سکوت اختیار کنند (ابن خلدون، مقدمه: ۹۳۱). این فن در میان مسلمانان، در پی گسترش علم کلام و فقه پدید آمد، چراکه گویندگان برای اثبات عقاید خود ناگزیر به استدلال بودند و به این دلیل با استفاده از منطق ارسطو، آداب بحث و مناظره را تدوین کردند (موحد ۱۳۹۶: ۱۶۸).

۴. هدف مناظره

بوعلی سینا هدف از مناظره را بحث درباره دو رأی متقابل می‌داند که طرفین بدون مشاجره، مجادله یا تحقیر و فریب دادن طرف مقابل، با هم برای رسیدن به حقیقت گفت‌وگو می‌کنند و تا روشن شدن سخن درست به بحث ادامه می‌دهند و به محض اثبات حقیقت، طرف مقابل آن را می‌پذیرد. در حقیقت طرفین مناظره به یاری یکدیگر به کشف حقیقت می‌رسند و مشکل را برطرف می‌کنند (موحد: ۱۳۶۹؛ نصیرالدین طوسی، اساس الاقتباس: ۴۴۸).

۵. ادب - frašna در اوستا یا ادب پرسشی

خصوصیت این نوع ادبی استعمال صنعتی سبکی است که در آن تعالیم اهوره‌مزدا به زردشت در ضمن پرسش و پاسخ‌هایی بیان می‌شود. زردشت سؤال می‌کند (اوستایی āhūiriš frašnō «پرسش اهورایی») و اهوره‌مزدا تعالیم را در ضمن پاسخ باز می‌گوید (اوستایی āhūiriš tkaēšō «تعالیم اهورایی»). در یسن‌های ۷۱/۱۲ و ۵۷/۲۴ عباراتی در قالب «زردشت از اهوره‌مزدا پرسید: ای اهوره‌مزدا، ای مبارک‌ترین مینو، ای دادار جهان مادی، ای اشون...» و بی‌درنگ پاسخ آن می‌آید «پس اهوره‌مزدا چنین گفت...» (هیئتسه ۱۳۸۹: ۷۷).

رشن‌یشت، دوازدهمین یشت اوستا، نیز با پرسش و پاسخ کوتاهی میان زردشت و اهوره‌مزدا آغاز می‌شود (گلدمن ۲۰۱۵: ۳). یسن ۹ تا ۱۱ که هوم‌یشت نام دارد، با گفت‌وگویی میان اهوره‌مزدا و زردشت آغاز می‌شود که به توصیف و اهمیت شیره گیاه هوم و ذکر کسانی که به فشردن این گیاه و فراهم آوردن شیره آن برای مراسم یسنا پرداخته‌اند، اختصاص دارد (تفضلی ۱۳۹۳: ۴۰). در بند ۱۶ فروردین یشت نیز اشاره‌ای به مناظره آمده است: «از فروغ و فرّ آنان است که یک مرد

انجمنی (دانا و زبان‌آور) زاده شود، کسی که در انجمن سخن خود را به گوش‌ها فرو تواند برد، کسی که از دانش برخوردار در مناظره، گئوتمه را مغلوب نموده پیروزمند بدر آید». (پورداوود ۱۳۵۶: ۶۳/۲). بسیاری از مستشرقان از جمله دارمستتر و هوگ، گئوتمه را همان بودا دانسته و این مناظره را میان زردشت و بودا تصور کرده‌اند (همان: ۲/۲).

۶. پرسش و پاسخ در دینکرد چهارم

دینکرد به معنای «تألیف دینی» از کتب تألیف‌شده براساس اوستا و ترجمه‌های آن است که به‌لحاظ دربرداشتن مطالب گوناگون به‌حق «دانشنامهٔ مزدیسنی» نام گرفته است. کتاب چهارم دینکرد کوتاه‌ترین بخش آن و منتخبی از آیین‌نامهٔ آذرفرنبغ فرخزادان است که حدود چهارهزار واژه را دربرمی‌گیرد. در این کتاب موضوعات مختلفی چون شرح آفرینش امشاسپندان، اسامی شاهان حامی دین، موجودات گیتی و خویشکاری آنها، زمان بی‌کران و کرانمند، مناظره و پرسش و پاسخ، طرح پرسش‌هایی دربارهٔ محدود یا نامحدود بودن خداوند، ستاره‌شناسی و طالع‌بینی، تقسیم طبقات چهارگانهٔ مردمان، توجه و اهمیت به دین و سه اصل مطمئن اخلاقی اندیشهٔ نیک، گفتار نیک و کردار نیک آمده است. یکی از موضوعات جالبی که به‌طور موجز در این کتاب بدان اشاره شده و در دیگر آثار ایرانی پیش از اسلام دیده نمی‌شود، برخی از آداب و فنون پرسش و پاسخ است که در زیر به شرح آن می‌پردازیم.

۱.۶. آداب پرسش و پاسخ در دینکرد چهارم

براساس منابع عربی، ایرانیان به سخن والا، کلام زیبا و ایراد سخنان متناسب بسیار پایبند بودند و همواره می‌کوشیدند تا شیوه‌های درست خوب سخن گفتن و سخن خوب گفتن را در گفتار خود بگنجانند (نعمتی و سبزیان‌پور ۱۳۹۴: ۳۸). از آنجاکه تبیین شرایط و آداب پرسش و پاسخ در رسیدن به هدف کمک بسیاری می‌کند، در اینجا آداب و شرایط پرسش و پاسخ را از دیدگاه متن پهلوی دینکرد چهارم بیان می‌کنیم و به اختصار شرحی بر آن می‌افزاییم و به پی‌جویی آن آداب در آثار دیگر می‌پردازیم:

سخنوری نزد بزرگان:

saxwan ōh-iz ān ī pēš xwadāyān čand kār be nē mānd, ō hangirdīgīh handāxtan pad xūb dāšt.

سخن همانا نزد فرمانروایان آن اندازه باید <که> کار نماند. به اختصار طرح کردن نیک داشته است.

شاهنشاه در ایران باستان، همواره در رأس هرم طبقات اجتماعی ایران قرار داشت و به‌عنوان سایه خدا بر روی زمین معرفی می‌شد. همین مسئله باعث می‌شد که مردمان تحت حاکمیت آنها با کردار و رفتار شایسته مقام پادشاه با او برخورد کنند. مردمان در حضور پادشاه باید خاموش می‌ایستادند تا شاهنشاه از آنان سؤال بپرسد و کلام را باید به‌طور کامل و موجز بیان می‌کردند (کسروی ۱۳۸۰: ۶۲).

اندیشیدن و درست پرسیدن:

andar frašn pūrsīdārīh wizārdārīh ō pēš saxwan, bē pad ān ī čiyōn ō frēzwān kunišnīh ahlamōyān pēš az xwad griftārīh tā ōst nē kardan pēš az xwad ud pūrsēd.

در هنگام پرسش پرسیدن گزیداری پیش از سخن <بایسته است>، نه به‌مانند آشموغان مجبور، پیش از <سخن> خود را گرفتار کردن. تا اطمینان نکردن پیش خود (تا پیش خود به اطمینان نرسند) (M₄, 426, 10)، نمی‌پرسند.

در این عبارت از انتخاب سخن قبل از آغاز پرسش و پاسخ سخن رفته است و لازم است گوینده سخن را سبک و سنگین کند و نه مانند آشموغان مجبور، تا پیش خود به اطمینان نرسند، بپرسند. «هرگز جدای اندیشه سخن مگویید» از جمله اندرزهای انوشه‌روان آذرباد مارسپندان (عریان ۱۳۷۱: ۱۰۳). امروزه نیز به پژوهشگران، آموزگاران و سخنوران همواره توصیه می‌شود که به هنگام نگارش یا گفت‌وگو، سخنان خود را بر پایه‌های استوار منطقی بنا نهند تا ایرادی بر آن وارد نباشد و طرف مقابل نتواند بر ایشان فائق آید و نیز در سخن حریف، استدلال درست منطقی را از مغالطه، سفسطه، مصادره به مطلوب و جز آن تمیز دهند و او را بر خطایش واقف سازند («آداب‌البحث» ۱۳۶۷: ۱۵۹). براساس نکات و قواعدی که در کتب منطقی تحت عنوان وصایا آمده است. از وظایف پرسش‌کننده این است که قبل از طرح پرسش باید روشی را که می‌خواهد پاسخ‌دهنده را از طریق آن تسلیم کند، بشناسد (موحد، ۱۳۶۹).

گوش دادن به پرسش و پاسخ:

saxwan ud frašn ī ham-pahikārān niyōxšīdan, andar-iz pahikār ō frāy gōwišnīh nē nixwārdan, frašn xūb bē niyōxšīdan, ud andar-iz pahikār pursišn ī ēk wizārišn, ān ī was wizārišn was rōy bē šnāxtan.

پرسش و پاسخ مجادله‌گران را باید شنیدن و نیز در مناظره به پرگویی نباید شتاب کرد، پرسش را خوب باید شنیدن و در مجادله هر پرسش را یک شرح و اگر شرح بسیار دارد، وجوه بسیار را باید شناخت.

به کار بردن الفاظ زیبا و مناسب و خودداری از شتاب‌زدگی و اشتباه در کاربرد الفاظ از اصولی است که طرفین مناظره مقید به رعایت آن هستند (همان: ۱۶۹). مناظره در اندازه‌های متفاوتی مشاهده شده است. گاهی یکی از طرفین منظور خود را تنها در یک بیت یا مصراع بیان می‌کند و طرف مقابل نیز در همان حد پاسخ می‌دهد. گاهی پرسش‌های متناوبی مطرح می‌شود و طرف مقابل به ترتیب پاسخ‌های مختصر یا مشروح می‌دهد. بیشتر شواهد دال بر تساوی پرسش و پاسخ‌ها هستند ولی در برخی شواهد مانند پند بوزرجمهر به انوشیروان در شاهنامه شیوهٔ اطناپ صورت گرفته است (ذاکری و صمصامی ۱۳۹۰: ۱۰۰، ۱۰۹).

کامل و مفید سخن گفتن:

bowandag ud ayārdēnīdārīhā ōwōn kū tan xūb paydāg be kunēd.

کامل و یاری‌گرایانه، آنگونه است که تن/شخص [مطلب] را نیک پدیدار سازد (M₄, 426,15).

این خود شاهدهی است بر توصیهٔ خسرو پرویز به نویسندگان و دبیران دربار خود که همواره به ایجاز سخن بگویند و بیشترین معنا را در کمترین کلام بگنجانند (نعمتی و سبزیان‌پور ۱۳۹۴: ۳۸). قاعدهٔ کلی این است که مطلب باید روشن، واضح و صریح باشد و سخن مختصر، مفید، ساده، طبیعی و بی‌تصنع بیان شود (فروغی ۱۳۳۰: ۵۲). در بررسی مناظره‌های موجود در شاهنامه نیز طرفین گفت‌وگو برای خود موضعی معین و عقیده و بینشی مشخص دارند که آن را کوتاه، دقیق و بدون زواید بیان می‌کنند (خالقی مطلق ۱۳۸۱: ۱۱۱). در همه حال باید کم و گزیده سخن گفت و از به‌کاربردن اصطلاحات فنی و عبارات مهجور و غیرمأنوس خودداری کرد و این اندرز حکیمانهٔ نظامی را پیوسته به یاد داشت که

«یک دسته‌گل دماغ‌پرور از خرمن صد گیاه بهتر»

(باشا صالح ۱۳۳۴: ۱۳۸).

رفع ابهام از گفتار طرف مقابل:

abāz pursīdan gōwišn ī ham-pahikārān bōy ī awardišnīg pad-iš ud anhangrāyišnīhā.
čē ham-pahikār nē xwēš awiš nē dād ān ī xwad xwēš pad-iš nē hišt

دوباره پرسیدن گفته‌ی مناظره‌گران را، اگر احساس عدم تغییر یا ناهماهنگی در آن است، چه طرفین مناظره خود آن <تغییر> را <در آن> قرار نداده‌اند و آن به خودی خود در آن نهشته است (گذاشته نشده است).

در مناظره نیز اگر تناقضی ایجاد شد، گفتار طرف مقابل را باید دوباره پرسید، به گونه‌ای که مفهومی بی‌تناقض و غیر قابل عیب‌جویی دریافت شود، چه در میان مناظره‌کنندگان نه خودبه‌خود این حالت پدیدار می‌شود، و نه اگر حاصل شد به‌خودی خود از بین می‌رود (M₄, 426, 20).

امروزه نیز یکی از موارد قابل توجه داوران در جریان مناظره، طرز بیان، فصاحت، بلاغت و طرز تقریر سخن‌گو است که جای ابهام و تردیدی در مناظره باقی نگذارد (پاشا صالح ۱۳۳۴: ۱۲۱).
رفع ابهام از هر مطلب مشکوک، هر عبارت نامفهوم و غیر معلوم از اصول و مقدمات مناظره محسوب می‌شود. پرسش‌کننده باید مطلوب خود را به‌روشنی و صراحت بیان کند و قدرت بیان کافی برای فهماندن مطلوب خود داشته باشد (موحد ۱۳۶۹: ۱۶۸؛ حکمت ۱۳۱۵: ۳۳۱).

راستی و صداقت:

az sūdag bōzišnīh xwābarīh ī pad xwad xwēš nē hišt, drō waranīgīh wēšīh ud māyišn-garīh pahrēzīdan pad bōxtagīh rāstīh har ēwēnag abē-gumān būdan ēč ēwēnag az-iš bē nē ēstād pad āhr tēzīh xwastūgīh paydāgēnīdan.

رهایی و رستگاری از غافل به‌خودی خود (M₄, 427, 1) هشته نمی‌شود (احسان و نیکوکاری خودبه‌خود از غافل دور نمی‌شود)، <از> دروغ، آرز، بی‌بسی و هر عمل جنسی پرهیز کردن، به هر نوع نجات و رستگاری بی‌گمان بودن <اگر به> آیین از آن باز نایستاد از طریق خشم، اعتراف را به‌شدت آشکار کردن.

هوای نفس غالباً مانع از آن می‌شود که انسان به حکم عقل رفتار کند، نفسانیات چشم خرد را می‌بندند و مانع از حرکت به‌سوی راستی و درستی می‌شوند. سخنور باید در مقابل این نفسانیات مجهز به دلیل و برهان باشد و با تحریک عواطف انسانی در مسیر درست، مردم را از بدی روی‌گردان و به نیکی متمایل کند. این شیوه را در سخنوری، شورانگیزی نام داده‌اند (فروغی ۱۳۳۰: ۲۴). از مناظره با ریاکاران، شهرت‌طلبان، کینه‌توزان و دوستداران جاه و مقام و قدرت باید خودداری کرد. به‌نظر بوعلی‌سینا نیز هدف از مناظره مشاجره، مجادله، تحقیر یا فریب طرف

مقابل نیست، در مناظره طرفین با دانستن اصول و قواعد هر فتی که در آن مناظره می‌کنند و نیز دانستن مواردی که اهل فن در آن اتفاق یا اختلاف نظر دارند، با یکدیگر گفت‌وگو می‌کنند تا به حقیقت دست یابند. دروغ هیچ‌گاه پنهان نمی‌ماند، آشکار می‌شود و سخن‌گوینده سراسر بی‌اعتبار و بی‌اثر می‌شود (موحد ۱۳۶۹: ۱۶۷ و ۱۶۹؛ فروغی ۱۳۳۰: ۵۵).

پافشاری نکردن بر دانستن چیزی که نشاید دانستن:

ān ī dānistan nē šāyēd čim ī dānistan nē šāyēd nimūdan, az-iz ham-pahikār xwāstan nāmčīštīg šōn ud drō ka-iz kār ē pad-iš rāyēnīd ēstād nē stāyīhēd.

آنچه دانستن را نشاید معنی دانستن نشاید <از آن> نشان دادن (M₄, 427,5)، نیز از طرف مناظره خواستن به‌ویژه از نوع دروغ <که> اگر کاری به‌وسیله آن پیش رفته باشد، ستوده نمی‌شود.

از وظایف مشترک پرسش‌کننده و پاسخ‌گو آن است که هر دو برای رسیدن به حقیقت باب مناظره را باز کنند و از اصرار و پافشاری در خطا بپرهیزند. حکیم سخن، فردوسی نیز ذیل داستان بوزرجمهر آورده است:

«مگو آن سخن‌کاندرو سود نیست کزان آتشت بهره جز دود نیست»

(موحد ۱۳۶۹: ۱۶۹).

منابع:

- «آداب‌البحث»، ۱۳۶۷، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، جلد اول، تهران، ص ۱۵۹-۱۶۰.
- آموزگار، ژاله و تفضلی، احمد، ۱۳۸۲، اسطوره زندگی زردشت، تهران.
- _____، ۱۳۸۶، کتاب پنجم دینکرد، تهران.
- ابن خلدون، عبدالرحمن، مقدمه ابن خلدون، ج ۲، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، ۱۳۵۹.
- اته، هرمان، ۱۳۵۱، تاریخ ادبیات فارسی، ترجمه رضازاده شفق، تهران.
- اعتصامی، پروین، ۱۳۸۱، دیوان، با مقدمه ملک‌الشعراء بهار، تهران.
- پاشا صالح، علی، ۱۳۳۴، اصول فن خطابه، تهران.
- پورجوادی، نصراله، ۱۳۹۳، زبان حال در عرفان و ادبیات پارسی، تهران.
- پورداوود، ابراهیم، ۱۳۵۶، یشت‌ها، ج ۲، تهران.
- تفضلی، احمد، ۱۳۹۱، مینوی خرد، تهران.

- _____، ۱۳۹۳، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، تهران.
جرجانی، علی بن محمد، ۱۹۹۱، التعریفات، قاهره.
جعفری، محمود، ۱۳۶۵، ماتیکان یوشت فریان، تهران.
حکمت، علی اصغر، ۱۳۱۵، «اصول فن مناظره»، تعلیم و تربیت، س ۶، ش ۵، ص ۳۲۹-۳۳۹.
خالقی مطلق، جلال، ۱۳۵۶، «اسدی طوسی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، س ۱۳، ش ۴، ص ۶۴۳-۶۷۸.
_____، سخن‌های دیرینه، ۱۳۸۱، به‌کوشش علی دهباشی، تهران.
دبیرسیاقی، سید محمد، ۱۳۸۹، زراتشت‌نامه، تهران.
دهخدا، علی‌اکبر، ۱۳۷۷، لغت‌نامه، تهران.
ذاکری، احمد و صمصامی، مریم، ۱۳۹۰، «بارقه‌هایی از سبک مناظره در ادبیات فارسی ایران (نظم)»، فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)، س ۴، ش ۲، ص ۹۱-۱۱۰.
راشد محصل، محمدتقی، ۱۳۶۶، گزیده‌های زادسیرم، تهران.
_____، دینکرد هفتم، ۱۳۸۹، تهران.
روح‌الامینی، محمود، ۱۳۷۹، «پژوهشی مردم‌شناختی در منظومه درخت آسوریک»، ادب پهلوانی، به‌کوشش محمدمهدی مؤذن جامی، تهران، ص ۲۷-۴۶.
زرین‌کوب، عبدالحسین، ۱۳۷۴، روزگاران ایران، تهران.
شمیسا، سیروس، ۱۳۷۰، انواع ادبی، تهران.
شوشتری، مرتضی، ۱۳۸۹، «مناظره در ادب فارسی»، کیهان فرهنگی، ش ۲۹۰-۲۹۱، ص ۶۰-۶۶.
عریان، سعید، ۱۳۷۱، متون پهلوی، تهران.
فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، تصحیح رستم علی‌یف، زیر نظر ع. آذر، مسکو، ۱۹۷۰.
فروزانفر، بدیع‌الزمان، ۱۳۶۵، سخن و سخنوران، تهران.
فروغی، محمدعلی، ۱۳۳۰، آیین سخنوری، تهران.
فروهوشی، بهرام، ۱۳۵۸، فرهنگ زبان پهلوی، تهران.
کریستن سن، آرتور، ۱۳۷۰، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران.
کریم، ساموئل، ۱۳۴۰، الواح سومری، ترجمه داود رسایی، تهران.
کسروی، احمد، ۱۳۸۰، ایرانیان و یونانیان به روایت پلوتارخ، تهران.
ماهیار نوایی، یحیی، ۱۳۸۶، درخت آسوریک، تهران.
منتظری، سید سعیدرضا، ۱۳۹۴، «بررسی و معرفی ادبیات فارسی زردشتی»، آینه پژوهش، س ۲۶، ش ۶،

ص ۲۹-۳۷.

مؤتمن، زین‌العابدین، ۱۳۴۶، شعر و ادب فارسی، تهران.

موحد، صمد، ۱۳۶۹، «آداب مناظره»، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران، ص ۱۶۷-۱۶۹.

میرزای ناظر، ابراهیم، ۱۳۷۳، اندرز اوشنر دانا، تهران.

_____، ۱۳۷۵، ماتیگان گجستک ابالیس، تهران.

ناصرخسرو قبادیانی، دیوان، به کوشش مهدی سهیلی، تهران، ۱۳۵۵.

نصیرالدین طوسی، محمد، ۱۳۲۶، اساس الاقتباس، تهران.

نظامی عروضی سمرقندی، چهارمقاله، تصحیح علامه محمد قزوینی، شرح و توضیح از سعید قره‌بگلو و رضا انزایی، تهران، ۱۳۷۶.

نعمتی، فاروق و سبزیان‌پور، وحید، ۱۳۹۴، «جلوه‌های بلاغت در ایران باستان (با تکیه بر شواهد ذکر شده در منابع عربی)»، پژوهشنامه نقد ادبی و بلاغت، س ۴، ش ۲، ص ۳۷-۵۱.

هرودوت، تواریخ، ترجمه با حواشی از غ. وحید مازندرانی، تهران، ۱۳۵۶.

هینتسه، آلموت، ۱۳۸۹، «ادبیات اوستایی»، ادبیات ایران پیش از اسلام، به کوشش رونالد امریک و ماریا ماتسوخ، ترجمه فارسی زیر نظر ژاله آموزگار، تهران، ص ۳۷-۱۱۰.

Goldman, L., 2015, *Rašn Yašt: The Avestan Hymn to Justice*, Wiesbaden.

MacKenzie, D. N., 1971, *A Concise Pahlavi Dictionary*, London.

Madan, D. M., 1911, *The Complete Text of the Pahlavi Dinkard*, Part I, Books III-V, Bombay.

نشانه‌شناسی پرندگان اساطیری در هنر و ادبیات ایران

صدرالدین طاهری (عضو هیئت علمی گروه پژوهش هنر، دانشکده پژوهش‌های عالی هنر و کارآفرینی، دانشگاه هنر اصفهان)

چکیده: این نوشتار تلاش دارد با بررسی تطبیقی میان نوشتارهای ادبی با آثار هنری ایران، به گونه‌شناسی و تفسیر معنایی نقش مایه‌های پرندگان اساطیری بپردازد. این پژوهش یک موردکاوی است که با رویکرد تاریخی، تحلیلی و توسعه‌ای انجام شده و داده‌های آن به‌شیوه اسنادی و میدانی داده‌اندوزی شده‌اند. از دیدگاه نشانه‌شناسی سوسوری این نوشتار دو جنبه در زمانی و هم‌زمانی را درباره این مجموعه نشانه‌ای مطالعه می‌کند، از سویی سیر تاریخی شکل‌گیری این نشانه‌ها را پی‌جویی می‌کند و از دیگر سو به جایگاه و تمایزات آنها در نظام‌های نشانه‌شناختی ادبیات و هنر ایران می‌پردازد. مهم‌ترین پرندگان در اندیشه اساطیری ایران باستان شاهین، وارغن، کرفشت، شیردال، سیمرخ، چمروش و پرودرش هستند که در دوران اسلامی هما، عنقا و رخ نیز به آنها افزوده می‌شوند. معنای نمادین و کارویژه‌های این پرندگان در گذر زمان دچار تغییرات بسیار می‌شود.

کلیدواژه‌ها: نشانه‌شناسی، پرندگان اساطیری، شاهین، شیردال، پرودرش، سیمرخ

۱. مقدمه

نوشتارهای ادبی و مذهبی ایرانی، چه پیش از اسلام و چه در دوران اسلامی، بارها از پرندگان اساطیری برای نمادپردازی و انتقال مفاهیم بهره برده‌اند. این موجودات شکوهمند همچنین از پرکاربردترین بن‌مایه‌های رایج و مورد بهره هنرمندان ایران بوده‌اند. گذشته از عطش همیشگی

انسان برای دستیابی به نیروی جادویی پرواز، سایر توانایی‌های پرندگان بزرگ شکاری همچون دید نیرومند، تیزچنگالی، آشیان ساختن بر قلّه کوهسارها و بال گشودن تا پایگاه خورشید سبب شده است تا این جانوران جایگاهی رفیع در اندیشه، باورها و هنر باستانی ایران داشته باشند. در این پژوهش برای پی‌ریزی معنای نشانه‌شناختی نمادها و شمایل‌های برگرفته از پرندگان در هنر ایران، داده‌های اطلاعاتی لازم به دو شیوه گردآوری شده‌اند: نخست با متن‌خوانی و مراجعه به نوشتارهای مذهبی و اساطیری بازمانده به زبان‌های فارسی باستان، اوستایی، پهلوی و فارسی؛ دوم با بررسی بن‌مایه‌های نقش شده بر آثار هنری ایران که در بناهای باستانی و موزه‌های جهان به‌جا مانده‌اند. تنها پرندگانی برگزیده شده‌اند که در باور مردمان ایران دارای کارویژه‌های اساطیری و صاحب نیروهای افسانه‌ای پنداشته می‌شده‌اند. در وصف هر نشانه ابتدا ویژگی‌های ادبی و معنایی آن برشمرده می‌شود و سپس در یک محور در زمانی تحولات ساختار تصویری آن بررسی می‌شود. این پژوهش یک موردکاوی تاریخی، تحلیلی و توسعه‌ای است. ماهیت داده‌های گردآمده کیفی است و به‌شیوه اسنادی و میدانی داده‌اندوزی شده‌اند.

دانش نشانه‌شناسی بررسی معناسازی، فرایند شکل‌گیری نشانه‌ها و فهم ارتباطات معنادار است. نشانه‌شناسی شامل مطالعه ساخت و شکل‌گیری نشانه‌ها، اشارات، دلالت‌ها، نام‌گذاری‌ها، قیاس‌ها، تمثیل‌ها، استعاره‌ها و رمزگان‌های ارتباطی است (طاهری ۱۳۹۶: ۱۷).

نشانه‌شناسی هنگام بنیان‌گذاری توسط اندیشمندانی چون فردیناند دو سوسور و چارلز سندرز پرس^۱ شاخه‌ای از دانش زبان‌شناسی تصور می‌شد. اما نشانه‌شناسان نسل‌های بعد مرزهای این دانش را گسترش دادند، تا جایی که اومبرتو اکو بیان داشت که: «تمامیت فرهنگ را باید به‌عنوان یک پدیدار نشانه‌شناختی دید و همه جنبه‌های فرهنگ را می‌توان به‌عنوان بخش‌های یک مجموعه ارتباطی نشانه‌شناسی نمود» (اکو ۱۹۷۶: ۲۲). امروزه این علم نه‌تنها به‌عنوان دانشی میان‌رشته‌ای در تحلیل رفتارهای گوناگون انسان، بررسی نظام‌های نشانه‌ای غیرزبانی و پیوسته همچون هنرها و مطالعات تطبیقی میان ادبیات با شاخه‌های گوناگون هنر کاربرد دارد، که به حوزه‌هایی همچون مطالعه رفتارهای ارتباطی جانوران^۲، واحدهای زیستی^۳ و حتی رایانه‌ها^۴ نیز راه باز کرده است.

از دیدگاه نشانه‌شناسی سوسوری، این پژوهش از سویی یک مطالعه در زمانی به‌شمار می‌رود، زیرا سیر تاریخی شکل‌گیری این نشانه‌ها را در بافت فرهنگی زمانه‌شان پی‌جویی می‌کند؛ و از سوی دیگر مطالعه‌ای هم‌زمانی است، زیرا جایگاه این نشانه‌ها را در کنار یکدیگر و همسانی‌ها و تمایزات آنها را در درون نظام نشانه‌شناختی ادبیات و هنر ایران بررسی می‌کند. دو محور مطالعاتی در زمانی و هم‌زمانی را سوسور برای بررسی و کشف معنای نشانه‌های زبانی پیشنهاد کرد (سوسور ۱۹۱۶: ۴۸). پس از وی این رویکرد در تحلیل سایر نشانه‌ها (از جمله نشانه‌های تصویری) نیز راهگشا بوده است. در محور در زمانی تحول و تکامل معنای یک نشانه خاص در گذر زمان مد نظر است، در حالی که در بررسی هم‌زمانی جایگاه یک نشانه در یک نظام نشانه‌ای و تمایزهایش با سایر اجزای همبسته و مرتبط در آن نظام کاوش می‌شود.

اکنون به گونه‌شناسی پرندگان اساطیری در باورهای ایرانی می‌پردازیم. از میان پرندگانی که ریشه ایرانی دارند، شاهین، شیردال، سیمرغ و پرودرش به سبب بازنمایی پرشمار در هنر ایران انتخاب شده‌اند تا تحول در زمانی تصاویرشان بررسی و با وصف آنها در تاریخ ادبیات ایران تطبیق داده شود.

۲. شاهین

گرچه پرندگان بزرگ شکاری که در دو راسته قوشیان^۱ و شاهین‌سانان^۲ جای می‌گیرند، صدها سرده و گونه متفاوت دارند، و در ادبیات پارسی نیز نام‌های گوناگونی همچون شاهین، باز، عقاب، قوش، طرلان، شهباز، آکوه و... برای آنها به کار رفته است، به نظر می‌رسد در نمادشناسی هنر ایران همه این واژه‌ها به یک پرندۀ بزرگ و نیرومند اشاره دارند که بلندپروازتر و تیزچنگال‌تر از همه مرغان و پادشاه بی‌رقیب آسمان است. هنگامی که شاهین پا به ادبیات یا هنر ایران می‌نهد، القاب و کارویژه‌های اساطیری می‌پذیرد و از قامت یک گونه زیستی شناخته‌شده فراتر می‌رود.

این پرندۀ باشکوه در گذر تاریخ نماد بسیاری از قدرت‌های جهانی همچون هیتیان، هخامنشیان، رمی‌ها، بیزانسی‌ها، پادشاهی رم مقدس (در اروپای سده‌های میانه)، سپاه اسلام

1. Accipitriformes

2. Falconiformes

(به‌رهبری صلاح‌الدین ایوبی)، سلجوقیان، عثمانی‌ها، امپراتوری فرانسه (در دوره ناپلئون)، رایش سوم و... بوده است. امروزه نیز هنوز نشانه ملی کشورهای بسیاری چون آلبانی، آلمان، امریکا، اتریش، ارمنستان، اسپانیا، اندونزی، ایسلند، پاناما، چک، رومانی، روسیه، زامبیا، سوریه، صربستان، عراق، غنا، فلسطین، فیلیپین، لهستان، لیختن‌اشتاین، مصر، مکزیک، نیجریه، یمن و... به‌شمار می‌رود. چنین استفاده گسترده‌ای در چهار گوشه جهان نشانی از اهمیت بسیار بالای بن‌مایه شاهین است.

این مرغ نیرومند را ایرانیان شاهین به‌معنای شاهانه نامیده‌اند. لقبی که از ارتباط این پرنده با نیروی شهریاری و فرمانروایی حکایت دارد، زیرا او پادشاه مرغان است.

هزار کبک ندارد دل یکی شاهین هزار بنده ندارد دل خداوندی

(مسعود سعد سلمان، دیوان، ۴۵۲)

بر بالای کهن‌ترین پرچم جهان با قدمت ۴۵۰۰ سال که در شهادت کشف شده است شاهینی با بال‌های گشوده قرار دارد. وجود این پرچم به‌همراه کشف شواهد دیگری از جایگاه برجسته شاهین و عقاب برای مردمان تمدن‌هایی چون تپه‌یحیی، جیرفت و شهادت می‌تواند نشانگر پذیرش شاهین به‌عنوان نماد شهریاری برای مردمان فلات مرکزی ایران در آن دوران باشد.

کی کاووس پادشاه کیانی بنا بر بندهش (بخش ۱۸، بند ۲۱۲، نک: بهار ۱۳۸۰) به آسمان پرواز می‌کند. در شاهنامه کی کاووس به‌یاری چهار عقابی که بر تخت می‌بندد موفق به پرواز می‌شود.

از آن پس عقاب دلاور چهار بی‌آورد و بر تخت بست استوار

(فردوسی، شاهنامه، ۱۰۷)

این داستان همسانی‌هایی با اسطوره ایتانا شاه سومری دارد که نشسته بر پشت عقاب به سیاحت جهان می‌رود.

بسیاری از پژوهشگران، شاهین را نمادی برای نیروی نظامی هخامنشی می‌دانند (نک: پورداوود ۱۳۸۶: ۲۹۶؛ ملک‌زاده بیانی ۱۳۴۵: ۲۰). گزنفون در آنازایس از شاهینی زرین با بال‌های گشوده بر فراز یک نیزه یاد کرده که در دوره هخامنشی پیشاپیش لشکریان حمل می‌شده است (گزنفون، آنازایس: ۱، ۱۰، ۱۲). به‌گفته او در کوروپدیا این پرچم هنگامی که سپاه در جایی فرود می‌آمد بر فراز خیمه شاه افراشته می‌شد (گزنفون، کوروپدیا: ۳، ۸، ۱۲). به‌گزارش هرودوت ایرانیان

گرداگرد این درفش در آتشدان‌ها آتش مقدس می‌افروخته‌اند (هرودوت، تاریخ: ۷، ۴۰).
رسم پادشاهان روم بر آن بود که هنگام حرکت، شاهین‌ها بر فراز سر آنان پرواز می‌کردند و هر جاکه شاه فرود می‌آمد آنها نیز فرود می‌آمدند و نزد سلاطین عرب از علائم بزرگی این بود که هنگام حرکت موکب شاهین‌ها را بر فراز خود به پرواز درآورند (قلقشندی ۱۹۱۰: ۵۸). شاهین در دربارها نامی رایج برای پسران بوده است و برخی از استحکامات نظامی را به‌عنوان مکان‌هایی تسخیرناپذیر، شاهین‌دژ یا شاهین‌قلعه نام نهاده‌اند.

شاهین برای ایرانیان شناخته‌شده‌ترین پرنده شکارگر به‌شمار می‌رفته است. در نوشتارهای پهلوی اورمزد به شاهین برای میل سیری‌ناپذیرش در شکار مرغان عتاب می‌کند (بندهش، بخش ۹، بند ۹۸). شاهین‌های دست‌آموز را شاهان و بزرگان ایران از دیرباز در شکار به‌همراه داشته‌اند. بهترین گونه این پرندگان باز سپید بوده است که آن را شاهباز یا شهباز نامیده‌اند.

فرخ آن شاهباز کز پی صید ساعد شه‌مقام او زبید

(خاقانی، دیوان: ۳۸۴)

۳. کَرشفت (چهرآب):^۱

در مینوی خرد سرور مرغان چهرآب (یا چَخرِوای) نامیده شده است (مینوی خرد، پرسش ۶۰، بند ۹؛ نک: تفضلی ۱۳۹۱). دارمستتر این پرنده را نماد آذرخش دانسته است، اما بیشتر پژوهشگران کَرشفت و چهرآب را نام‌های دیگری برای باز یا شاهین می‌دانند (نک: تفضلی ۱۳۹۱: ۱۱۱؛ بهار ۱۳۷۵: ۱۸۰). کَرشفت رَد و سرور همه مرغان است (بندهش، بخش ۹، بند ۱۲۱)، مرغی است که سخن گفتن می‌داند و دین به وَر جم‌گرد^۲ او برد و رواج بخشید (وندیداد، فرگرد ۲، بند ۴۲؛ نک: دوستخواه ۱۳۷۱)، از همین رو است که بدانجا اوستارا به‌زبان مرغان خوانند (بندهش، بخش ۹، بند ۱۵۴).

او یکی از هفت موجودی است که نماد این جهانی امشاسپند بهمن (اندیشه نیک) هستند و به هم‌پرسگی (دیدار) اهوره‌مزدا می‌روند و همچون مردمان سخن می‌گویند (گزیده‌های زادسپرم، بخش ۲۳؛ نک: راشدمحصل ۱۳۶۶).

۱. به اوستایی: karšiptar- (بارتلمه ۱۹۰۴: ۴۵۸)، به فارسی میانه: čaršvāk (فره‌وشی ۱۳۵۸: ۵۵).

۲. پناهگاه بزرگی که جم به فرمان اهوره‌مزدا ساخت تا مردمان و جانوران را از زمستان کشنده دیوداده نجات دهد.

۴. وارِغن^۱

پرنده‌ای که در نوشتارهای اوستایی وارغن نامیده شده همان باز یا شاهین است (کریستن‌سن ۱۳۶۷: ۲۵۴). نام این پرنده برگرفته از واژه وَرِثْرَغَن است که از وریتره‌ن^۲ در زبان‌های هندوایرانی آمده و در پارسی میانه به ورهرام و بهرام (نام خدای جنگ) بدل شده است (نیولی ۱۹۸۹: ۵۱۰).

وارغن پرنده ویژه ایزد بهرام است. بهرام در هفتمین تجلی خود به کالبد وارغن به دیوان یورش می‌برد. وارغن در میان پرنده‌گان تندترین و در میان بلندپروازان سبک‌پروازترین است (بهرام‌یشت، کرده ۷، بند ۱۰؛ نک: دوستخواه ۱۳۷۱). در میان جانداران تنها او است که خود را از تیر پَران تواند رهانید. او است که سپیده‌دمان شهر آراسته به پرواز درآید. او است که در تنگه‌های کوهساران، بر ستیغ کوه‌ها، در ژرفای دره‌ها و بستر رودها، بر شاخسار درختان شهر پساود و به بانگ مرغان گوش فرا دهد (بهرام‌یشت، کرده ۷، بندهای ۲۰ و ۲۱).

پری از مرغ وارغن بزرگ‌شهر بجوی و آن را بر تن خود بسای و بدان پر جادوی دشمن را ناچیز کن. کسی که استخوان یا پری از این مرغ دلیر با خود داشته باشد، هیچ مرد توانایی او را از جای به‌در نتواند برد و نتواند کشت. آن پر به او پناه دهد و بزرگواری و فرّ بسیار بخشد (بهرام‌یشت، کرده ۱۴، بندهای ۳۵ و ۳۶). او در بهرام‌یشت «مرغکان مرغ» نامیده شده است، تعبیری چون موبدان موبد یا شاهنشاه و نشان برتری داشتن وارغن بر تمامی پرنده‌گان.

نقش مایه وارغن در هنر ایران غالباً در چارچوب نمادین فرّه ایزدی به‌کار گرفته شده است. فرّه ایزدی (خُورَ، خُورَن) شکوه و فروغی برآمده از پشتیبانی خداوند است که به شاهان دادگر و نیکوکار داده می‌شود، اما آن‌که دل به غرور و گناه بسپرد، فره به‌سان وارغن از او می‌گریزد.

چنان شاه پالوده گشت از بدی که تایید از او فرّه ایزدی
بگردد همی از ره بخردی ازو دور شد فرّه ایزدی

(فردوسی، شاهنامه: ۲۰، ۷۵)

فرّه ایزدی به‌پیکر وارغن از جمشید می‌گریزد، زیرا او دهان به دروغ آلوده است. این فر را

۱. به اوستایی: vāragan- (بارتلمه ۱۹۰۴: ۱۴۱۲).

۲. وریتره‌ن در سنسکریت به‌معنای «دزدن یا مانع‌شکن» است. این لقب را هندوان برای ایندیره، خدای نیرومند جنگاوران، به‌کار می‌برند که با سلاحش، آذرخش، به‌جنگ دیو خشکسالی می‌رود.

نخست مهر، دوم فریدون و سوم گرشاسپ برگرفتند و به شهریاری رسیدند. اژدهاک و افراسیاب در گرفتن آن ناتوانند و این فر همیشه از آن تیره‌های ایرانی باقی می‌ماند (زامیادشت، بندهای ۳۴-۶۴؛ نک: دوستخواه ۱۳۷۱).

بر تاج برخی شاهان ساسانی چون خسرو پرویز، اردشیر سوم و پوران دخت بال‌های وارغن دیده می‌شود که نشانی از فره‌مندی شاه و حمایت بهرام، خدای جنگاوران، از او است. این پرندۀ نامدار به درازای شش هزار سال نقشی ماندگار در هنر ایران بوده است. گرچه به سبب نبود نوشتار نمی‌توان با قطعیت گفت که تصویرگران هر دوره کدام نام را (شاهین، باز، عقاب، قوش، طرلان، شهباز، کرشفت، چهرآب، وارغن یا نامی دیگر) به این مرغ شکوهمند داده‌اند، نقش مایه‌های همبسته با او را که معمولاً با بال‌های گشوده و رفتاری هجومی تصویر شده است، می‌توان باز شناخت.

به نظر می‌رسد کهن‌ترین نگاره‌های نشانگر شاهین در هنر ایران از تل باکون مرو دشت (پایان هزاره ۵ پ.م.) باز مانده‌اند. نقش شاهین بال‌گشوده بر سفالینه‌های لایه یک و دو شوش (هزاره ۴ پ.م.) بارها تصویر شده است. در تپه یحیی (هزاره ۴ و ۳ پ.م.) شاهین بال‌گشوده با بدنی هاشورخوردۀ روی سنگ‌های صابونی خاکستری نقش شده است، درحالی‌که به یک سو می‌نگرد. شاهین از این مهم‌ترین نمادها در هنر جیرفت (نیمه نخست هزاره ۳ پ.م.) است. تندیس سنگی باشکوهی از این پرندۀ را که با بال‌های نیمه‌گشوده و سینه فراخ بر روی تخته‌سنگی ایستاده است و به دوردست می‌نگرد، می‌توان یکی از خوش‌ساخت‌ترین آثار باستانی با نقش شاهین دانست. پرچم مفرغی مهم‌ترین اثری است که در شهداد (نیمه هزاره ۳ پ.م.) با پیکره شاهین آراسته شده است.

در هنر عیلامی، شاهین بیش از آنکه شکارگر باشد، نگاهبان و محافظت‌کننده است. در میان آویزها و زیورهای عیلامی نقش شاهین بارها تکرار شده است. روی کلاه‌خودی از عیلام میانه ایزدی در میان دو خدایانو ایستاده و شاهین بر فراز سر آنها بال‌گشوده است که می‌تواند نشانه نگاهبانی نیروهای آسمانی از جنگاوری باشد که این کلاه‌خود را بر سر می‌نهادند.

نقش یکی از جام‌های زرین مارلیک (هزاره نخست پ.م.) شاهینی است که یک ماهی را با چنگال‌هایش گرفته و بال‌هایش را بر فراز دو قوچ گسترده است. یکی از نقش‌مایه‌های جام زرین

حسنلو (هزاره نخست پ.م) انسانی است که بر پشت یک شاهین در حال پرواز نشسته است. پرواز به‌همراه شاهین داستانی رایج در اساطیر جهان باستان است.^۱ قطعه‌ای زرین به‌سان سر یک شاهین یا شیردال در زیویه (هزاره نخست پ.م) یافت شده که شاید بخشی از یک تکوک بوده است.

شاهینی که با بال‌های باز بر روی لوحی از جنس لاجورد ترسیم شده است را برخی همان نشان ارتش هخامنشی می‌دانند که نویسندگانی چون هرودوت و کتزیاس از آن سخن گفته‌اند (نک: سکوندا ۱۹۹۲: ۱۲). گرده‌ای که بر روی سر این شاهین رسم شده است، شاید نشانی از ارتباط او با خورشید باشد، چراکه مصریان نیز این گرده خورشید را بر سر شاهینی که نماد رع بود قرار می‌دادند. اگر این‌گونه باشد، آنچه این شاهین در چنگال‌هایش دارد را باید حلقه‌شن مصری (نماد پشتیبانی ابدی خدایان) دانست. یک شاهین شکوهمند نقش بشقاب زرین هخامنشی است که در همدان یافت شده است. در آثار چوبی و فلزی گنجینه جیحون شاهین از روبه‌رو با پره‌های کوچک روی بدن و پره‌های بلند روی دم و بال‌ها بازنمایی شده است.

نقش یک قلاب کمرزرین گوهرنشان پارسی عقاب‌ی است که قوچی را شکار کرده است. در اثری دیگر از این دوران شاهین آهویی را شکار کرده است که اندامی بزرگ‌تر از خود او دارد. شاهین نماد شهر هاترا در دوره پارسی بوده است. یک تندیس بزرگ سنگی از شاهینی در حال پرواز بر دیوار شهر قرار داشته است (سفر ۱۹۷۴: ۱۴۳). شاهان پارسی علاقه بسیاری داشته‌اند به نقش کردن شاهین بر پشت یا روی سکه‌هایشان که می‌تواند تلاش برای بازنمایی فرهنگ شاهانه باشد. در برخی از این نمونه‌ها شاهین بر شانه پادشاه نشسته و در برخی دیگر بال‌هایش را فراز سر او گسترده است. بن‌مایه شاهین شکارگر بر روی بسیاری از ظرف‌های زرین و سیمین دوره ساسانی نقش شده است. در یک اثر ویژه از این دوره شاهینی بسیار بزرگ (یا شاید سیمرخ) زنی را در میان گرفته است. به‌نظر می‌رسد دست‌ها، پاها و شانه بانو با بندهایی به پرنده بسته شده‌اند تا بتواند همراه او پرواز کند. بال‌های وارغن (نماد فرّه ایزدی) که پیش از این به بازنمایی پرتکرارش بر تاج و سکه‌های شاهان ساسانی اشاره شد، در گچ‌بری‌های تیسفون نیز دیده می‌شود. یکی از این نقش‌مایه‌ها الهام‌بخش

۱. چند نمونه از این داستان: ایتانا بر پشت شاهین پرواز می‌کند، شاهین‌ها تخت کی‌کاووس را به آسمان می‌برند، گانیمده بر پشت زنوس که به‌سان شاهینی در آمده است سوار می‌شود، سندباد با آویختن به گوشتی که خوراک رخ است از دره‌ای که در آن گرفتار شده رهایی می‌یابد.

طراحی نشان دانشگاه تهران توسط شادروان محسن مقدم بوده است. یک زیور ساسانی یافت‌شده در املش نیز به‌سان انسانی نشسته بر پشت شاهین ساخته شده است.

گرچه شاهین در باورهای دوران اسلامی قداست ایزدی خود را از دست می‌دهد، اما هنوز در هنر ایران بن‌مایه‌ای پرتکرار است و به‌عنوان یاور شکارگران بر سفال‌ها، و همچون نقش‌مایه‌ای تزیینی بر پارچه‌ها، فرش‌ها و آثار چوبی دیده می‌شود. همچنین نسخه‌های گوناگونی از شاهنامه در داستان پرواز کی‌کاووس شاهین‌های بسته‌شده به تخت شاهی را تصویر کرده‌اند.



نگاره ۱. محور در زمانی نقش‌مایه شاهین در هنر ایران، از هزاره ۵ پ.م. تا دوره صفوی (ماخذ: نگارنده).

۵. شیردال^۱

شیردال موجودی افسانه‌ای با تن شیر، سر عقاب و گوش اسب است. دال بومی ایران و از بزرگ‌ترین پرنندگان جهان و هم‌خانواده عقاب است. پهنای بال‌های گشوده گونه‌ای از این جانور به نام دال سیاه گاه به بیش از سه متر می‌رسد. این پرنده در بندش دالمن نام دارد و نیروی بینایی‌اش ستوده شده است (بخش ۹، بند ۱۵۶). در پاره‌ای از نوشتارهای فارسی میانه از شیردال با نام بشکوج یاد شده است (بویانر ۲۰۰۵: ۱۹).

شیردال‌ها در معماری عیلامی به‌عنوان نگهبان به‌کار رفته‌اند. بر ران شیردالی که در شوش

۱. به فارسی میانه: baškuč (مکنزی ۱۹۹۰: ۱۷).

یافته شده نوشته‌ای است به خط میخی عیلامی از اونتاش‌گال که بیان می‌کند این تندیس را برای پیشکش کردن به اینشوشیناک، خدای خدایان عیلام، ساخته است (آمیة ۱۹۶۶: ۳۹۰). بر یک لگام مفرغین بازمانده از هنر لرستان باستان مردی در جدال با دو شیردال دیده می‌شود. روی صفحه سیمین دیگری دو شیردال بر جنازه گوزنی ایستاده‌اند. بر روی پلاک‌های زرین زبویه شیردال‌ها در کنار گوپت‌ها و شیرهای بال‌دار گیاه زندگی را نگاهبانی می‌کنند. جامی از جنس آبی مصری از حسنلو یافته شده است که بر روی آن شیردال‌ها در کنار گیاه زندگی ایستاده‌اند. در پارسه شیردال‌های سنگی عظیم، ستون‌های سترگ کاخ‌ها را بر دوش گرفته‌اند. نمونه‌هایی از زیباترین تکوک‌های هخامنشی هم به‌سان شیردال ساخته شده‌اند. در یافته‌های پازیریک و گنجینه آموی نیز می‌توان رد پای شیردال‌ها را پی گرفت. شیردال‌ها بر روی شمار بسیاری از ظرف‌های سیمین دوره ساسانی نقش شده‌اند. این نقش توسط پژوهشگران گوناگون سیمرغ خوانده شده، اما همان‌گونه که در ادامه خواهد آمد این فرض نادرست است. تصویر شیردال بر روی پارچه پوشاک را در نقش برجسته‌های طاق‌بستان و دیوارنگاره‌های افراسیاب می‌توان دید. گرچه در ادبیات دوران اسلامی اثری از نام شیردال به چشم نمی‌خورد، اما نقش این موجود ترکیبی و افسانه‌ای بارها بر روی سفالینه‌ها و آثار فلزی بازنمایی شده است.



نگاره ۲. محور در زمانی نقش مایه شیردال در هنر ایران، از هزاره ۲ پ.م. تا دوره تیموری (ماخذ: نگارنده).

۶. سیمرغ^۱

سیمرغ پرندۀ‌ای اساطیری است که در اوستا ستوده شده است: «بشود که پیروزی و فر بهرام این

۱. به فارسی میانه sēnmurw (بهار ۱۳۴۵: ۴۱۳).

خانه و گلّه گاوآن را فراگیرد، همان‌سان که سیمرغ و ابر بارور کوه‌ها را فرا می‌گیرند» (بهرام‌یشت، کرده ۱۵، بند ۴۱).

در بندهش بزرگ‌ترین پرندگان خوانده شده است، و نخستین مرغی است که مزدا آفرید. او فرزندش را به پستان شیر می‌دهد. آشیانش بر فراز درخت بس تخمه در میانه دریای فراخکرت است (بندهش، بخش ۹، بندهای ۹۵، ۹۷، ۱۱۵ و ۱۲۱). هرگاه برخیزد، هزار شاخه بر آن درخت بروید، و چون بنشیند، هزار شاخه از آن بشکند (مینوی خرد، پرسش ۶۱، بند ۳۹). سیمرغ یکی از هفت موجودی است که به‌عنوان نماد امشاسپند بهمن (اندیشه نیک) به همپرسگی اهورامزدا می‌روند (گزیده‌های زادسپرم، بخش ۲۳).

در برخی روایات بعدی مانند روایت داراب هرمز دیار (اون والا ۱۹۲۲) و سد در بندهش (نک: دابار ۱۹۰۹) سیمرغ دشمنی دارد به‌نام کَمک، مرغی که با گشودن بال‌هایش زمین را تاریک و بی‌باران می‌سازد. جدال سیمرغ با کَمک یادآور جنگ ایندیره و بهرام با دیوان خشکسالی است. اگر سَین در واژه سیمرغ را هم‌ریشه با آسِن (آهن) بگیریم، نام او را می‌توان به مرغ آهنین برگرداند. اما اگر هم‌ریشه با سَین سنسکریت (به معنی عقاب) باشد، این پرنده را نیز باید گونه‌ای شاهین دانست.

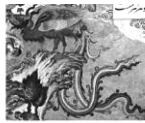
در شماری از نوشتارهای حماسی دوران اسلامی همچون شاهنامه، گرشاسپ‌نامه و فرامرنامه ویژگی‌های برخی مرغان اساطیری دیگر (به‌ویژه وارغن ایرانی، فنگ‌هوانگ چینی، ققنوس مصری - یونانی و عنقای عربی) به صفات سیمرغ افزوده می‌شود و آشیانه او به فراز کوه البرز انتقال می‌یابد. سپس با کتاب‌هایی چون رساله الطیر پور سینا (همچنین برگردان آن توسط شیخ اشراق) و منطق الطیر عطار، بزرگی نام این پرنده افزون‌تر و دارای کرامات معنوی می‌شود.

در دوره معاصر پژوهشگران برخی جانداران ترکیبی افسانه‌ای نقش شده بر روی آثار هنری همچون گوپت و شیردال (به‌ویژه شیردال‌های هنر ساسانی) را نیز سیمرغ خوانده‌اند، و سپس به این تناقض برخوردند که این تصاویر با توصیف سیمرغ در نوشتارها متفاوت است (نک: مود ۱۹۷۷: ۲۸۶). اما باید دانست که در هیچ‌یک از نوشتارهای کهن ایرانی سیمرغ به‌عنوان جاننداری ترکیبی توصیف نشده است. در طول دوران اسلامی نیز سیمرغ، هرگز به‌عنوان پرنده‌ای از برهم‌نهادن انسان یا جانوران گوناگون چون شیر یا گاو شناخته نمی‌شده، بلکه به‌سان پرنده‌ای با

اندام سترگ، بال و پر رنگارنگ و دم چندرشته بلند تصور شده است. در ادبیات پیش از اسلام به سیمرغ کمتر پرداخته شده و بر روی آثار هنری آن دوران نیز این پرنده تصویر نشده است، یا به سبب نبود نوشتار در کنار نقوش تشخیص آن از نقش‌های منسوب به شاهین، وارغن و... آسان نیست. اما در دوران اسلامی این پرنده افسانه‌ای نقشی محوری و پراهمیت می‌یابد، از این رو نقش مایه سیمرغ را در نگاره‌های پرشماری از متون دوران اسلامی همچون منافع الحیوان و نسخه‌های گوناگون شاهنامه و آثار سفالین و دست‌بافته‌ها می‌توان دید.



صغوی (جموعه صغوی)



صغوی (جموعه صغوی)



ایلخانی (کاخخانه مورگان)



ایلخانی (موزه بریتانیا)



ایلخانی (موزه متروپولیتن)



ایلخانی (موزه تور)

نگاره ۳. محور در زمانی نقش مایه سیمرغ در هنر ایران، از دوره ایلخانی تا صفوی (ماخذ: نگارنده).

۷. چَمروش^۱:

چمروش یا چینامروش پرنده‌ای است که به اندازه همه مرغان میان آسمان و زمین ارزد، به جز سیمرغ (بندهش، بخش ۹، بند ۱۲۲). چینامروش در نزدیکی درخت بس تخمه دورکننده غم می‌نشیند و کارش این است که تخم‌هایی را که از درخت فرو ریزد، او برچیند و آنجا که تیشتر آب را می‌ستاند بپراکند، تا تیشتر آب را با همه آن تخم‌ها بستاند و با آن باران به جهان بیارد (مینوی خرد، پرسش ۶۱، بندهای ۴۰-۴۲).

بندهش چمروش را نگهبان مرز سرزمین‌های ایرانی دانسته است. او مردمان انیرانی را که از کوه البرز برای زیان رساندن و کندن و نابود کردن راهی سرزمین‌های ایرانی می‌شوند، از زمین برمی‌چیند (بندهش، بخش ۹، بند ۱۵۴).

۸. پَرودَرش^۲

این نام به معنای «پیش‌بین» و لقب خروس نماینده ایزد سروش بر روی زمین است، که فروغ روز را

۱. به فارسی میانه čamruš (بهار ۱۳۴۵: ۱۶۸).
۲. به اوستایی parō.darš (آش ۲۰۰۹: ۲۲۳).

پیش از دیگران می‌بیند و با آوای خود مژدهٔ دمیدن بامداد را می‌دهد تا مردمان به نیاپش و کار برخیزند. نام خروس به سبب بانگی که برمی‌آورد با خروش هم‌ریشه است (دوستخواه ۱۳۷۱: ۹۵۶). او هنگام بامداد بانگ برمی‌دارد: «ای مردمان، به پا خیزید و بهترین اشته را بستابید که دیوان را فروافگند. اینک بوشاسپ^۱ درازدست بر فراز سر شما آید و همهٔ آفریدگان را دگر باره به خواب فرو برد» (وندیداد، فرگرد ۱۸، بند ۱۶). کسی که به مهربانی و پرهیزگاری یک جفت پرودرش به مردی نیکوکار هدیه دهد، چنان است که خانه‌ای با صد ستون داده باشد (وندیداد، فرگرد ۱۸، بند ۲۸). در ادبیات دورهٔ اسلامی بارها به خویشکاری خروس در بانگ برداشتن به هنگام صبح و بیدار کردن مردمان برای نیاپش و کار اشاره شده است.

چو از روز شد کوه چون سندروس به ابر اندر آمد خروش خروس

(فردوسی، شاهنامه: ۱۹۳)

همچنین از عبارت چشم خروس گاه معجز از لب معشوق، می، آراستگی، صفا و سرخی بهره گرفته شده است.

بفرمود تا طوس بر بست کوس بیاراست لشکر چو چشم خروس

(همان: ۶۲)

بر برخی سرعلم‌های مفرغی لرستان، بانو یا ایزدبانویی تصویر شده که دو سر خروس بر روی شانه‌هایش رسته است. از سدهٔ هشتم پ.م. یک تندیس نقره‌ای طلاکوب به سان خروس در دست است که ممکن است بازمانده از گنجینهٔ کلماکره باشد. یک تکوک سیمین بسیار خوش ساخت از دورهٔ پارتی، سیاه‌گوشی را تصویر می‌کند که به یک خروس زرین‌بال یورش برده است. در این اثر سیاه‌گوش چهره‌ای خشمگین و اهریمنی دارد. نقش خروس در دورهٔ ساسانی کاربرد بسیار دارد و از جمله در نقش برجسته‌های چال‌ترخان و با هاله‌ای گرد سر روی پارچه‌های ساسانی دیده می‌شود.

در دوران اسلامی خروس دیگر قداست ایزدی پیشین را ندارد. باین حال، به گونهٔ نقشی پرتکلف و تزیینی در فلزکاری سلجوقی بازآفرینی می‌شود. شماری از کوزه‌های سفالین دوره

۱. به پهلوی būšāsp (فروشی ۱۳۵۸: ۸۴). دیو خواب‌آلودگی که تبلی می‌آورد و مردمان را از کار نیک باز می‌دارد.

ایلخانی کاشان به‌جای آبریز سر و نوک خروس و به جای دسته تاج خروس دارند.



ایلخانی (مجموعه دارید) سلجوقی (مجموعه آقاخان) ساسانی (دینکان) ساسانی (موزه بوستون) پارتی (موزه میوه) شاید کنه‌کاره (موزه میوه) لرستان (موزه رضا عباسی)

نگاره ۴. محور در زمانی نقش مایهٔ پرودرش در هنر ایران، از عصر آهن تا دورهٔ ایلخانی (ماخذ: نگارنده).

۹. هما

هما یا مرغ استخوان‌خوار^۱ گونه‌ای کرکس بزرگ است که در بلندای کوهسارهای آفریقا، جنوب اروپا و بخش‌هایی از آسیا زندگی می‌کند. در ایران شمار این پرندهٔ باشکوه بسیار کاهش یافته و در سال‌های گذشته تنها چند نمونه در درهٔ لار و درگز دیده شده است. گرچه به نام این پرنده در نوشتارهای پیش از اسلام اشاره‌ای نشده است، در دورهٔ اسلامی جایگاه برجسته‌ای می‌یابد، به‌ویژه به‌سبب این باور که سایه‌اش بر سر هر کس بیفتد به خوشبختی و کامرانی و حتی شهریاری خواهد رسید.

همی بر سرش داشت سایه ز فر همای سپهری بگسترد پر

(فردوسی، شاهنامه)

همای گو مفکن سایه شرف هرگز بر آن دیار که طوطی کم از زغن باشد

(حافظ، دیوان، ۱۶۰)

هما را پرنده‌ای دانسته‌اند که تمام عمر را به پرواز بر فراز بلندترین قله‌ها می‌پردازد و هرگز بر زمین فرود نمی‌آید (گرین ۲۰۰۶: ۳۰). در دربارهای اسلامی از پرهای خوش‌رنگ هما برای زینت تاج شاهان استفاده می‌شده است (شیمل و همکاران ۲۰۰۴: ۳۰) که می‌تواند بازماندهٔ رسم ساسانی قرار دادن بال وارغن (به‌عنوان نماد فره) بر تاج یا سربند پادشاه باشد.

هوایمایی ملی ایران از سال ۱۳۴۰ هـ.خ واژهٔ هما را که برگرفته از ابتدای حروف نام این شرکت و همسان با نام پرندهٔ خوشبختی بود، استفاده کرده است. نشان هما که توسط ادوارد زهرایان با الهام از پیکر یک شیردال از سرستون‌های پارسه طراحی شده، سبب شده است تا این

۱. *Gypaetus barbatus* یا *Bearded vulture*، از آنجایی که هما تنها کرکسی است که سرش پر دارد، بیشتر شبیه به شاهین است.

انگاره (که ترکیبی از سر شاهین، گوش‌های گاو و پای شیر است) به اشتباه حتی از سوی پژوهشگران به‌عنوان تصویر پرنده‌ی هما پنداشته شود. اما باید دانست که هما پرنده‌ای واقعی است و این نگاره به جانور افسانه‌ای شیردال تعلق دارد که پیش از این بررسی شد.

۱۰. پرندگان اساطیری با ریشه غیرایرانی

۱۰.۱۰. عنقا: نام این پرنده عربی و به معنای «زن گردن‌دراز» است. پرنده‌ای است افسانه‌ای در اساطیر عرب که ریشه یونانی و ویژگی‌های همسان با ققنوس دارد. در رسالات اخوان‌الصفاء عنقا چنین وصف شده که بزرگ‌ترین پرنده‌ها است. سری سترگ و منقاری چون کلنگ آهنی دارد. بال‌های عظیمش را چون بادبانی می‌گشاید و گاوها را همچون موش از زمین بر می‌دارد (رسالات اخوان‌الصفاء ۱۹۹۵: ۲۳۴). در عجائب‌المخلوقات آمده است هنگامی که زمان تخم‌گذاشتن عنقای ماده می‌رسد، او بسیار بیمار می‌شود و عنقای نر بر او آب دریا می‌پاشد تا بهبود یابد. تخم عنقا پس از ۱۲۵ سال ترک برمی‌دارد و عنقایی بالغ از آن بیرون می‌آید (قزوینی، عجائب‌المخلوقات: ۴۵۶). پس از زادن عنقای جدید، یکی از والدین خود را در آتش می‌سوزاند تا همواره یک جفت عنقا در جهان باشد. با آنکه تفاوت‌ها میان عنقا و سیمرغ آشکار است، نام این پرنده در ادبیات فارسی بارها به‌سهو به جای سیمرغ استفاده شده است.

زال ارچه موی چون پر زاغ آرزو کند بر زاغ کی محبت عنقا برافکند

(خاقانی، دیوان، ۴۲۱)

۲.۱۰. ققنوس^۱: ققنوس پرنده‌ای افسانه‌ای است هم‌اندازه شاهین، که جفتی ندارد و پس از به‌سرآمدن عمر درازش بر آتش می‌نشیند و فرزندش از خاکستر او زاده می‌شود. ریشه اسطوره یونانی ققنوس احتمالاً به پرنده افسانه‌ای مصریان پتو بازمی‌گردد که پرنده‌ای خورشیدی و همبسته با آفرینش و باززایی و مرتبط با خدایانی چون رع، آتوم و اوزیریس بوده و در نیایشگاه هلیوپولیس ستایش می‌شده است (وان در بروک ۱۹۷۲: ۱۴). در میان متون کهن دوران اسلامی ایران تنها منطق‌الطیر به داستان مرگ و باززایی ققنوس اشاره کرده است:

هست ققنس طرفه مرغی دلستان موضع این مرغ در هندوستان

(عطار، منطق‌الطیر: ۱۲۱)

۳۰۱۰. رخ: درباره این پرنده سترگ در روایت‌های عربی همچون داستان سندباد در هزارویک‌شب آمده است که می‌تواند یک فیل را در چنگال‌هایش حمل کند. ابن بطوطه او را به کوهی که بر فراز دریای چین پرواز می‌کند تشبیه کرده است (یول ۱۹۱۳: ۱۴۶).

۱۱. نتیجه‌گیری

در این نوشتار تلاش شد تا مجموعه نشانه‌های پرندگان اساطیری ایران با دو رویکرد در زمانی و هم‌زمانی در درون نظام نشانه‌شناختی هنر و ادبیات ایران به‌شیوه تحلیلی و تطبیقی مطالعه شود. مهم‌ترین پرندگان در اندیشه اساطیری ایران باستان شاهین، وارغن، کرشفت، شیردال، سیمرخ، چمروش و پرودرش هستند که در دوران اسلامی هما و عنقا و رخ نیز به آنها افزوده می‌شوند.

شاهین را مردمان خاور باستان بلندپروازتر و تیزچنگال‌تر از همه مرغان و پادشاه بی‌رقیب آسمان دانسته‌اند. این پرنده باشکوه در گذر تاریخ نماد بسیاری از قدرت‌های جهانی و نشانی برای نیروی شهریاری و فرمانروایی بوده است. کرشفت (چهرآب) نیز احتمالاً نام دیگری برای شاهین است که بندهش او را سرور همه مرغان می‌داند. وارغن شاهینی است همبسته با بهرام، خدای جنگاوران. فرّه ایزدی به‌پیکر وارغن از شاهان گناهکار می‌گریزد. گرچه شاهین در دوره اسلامی ایران هنوز نمادی برای دلاوری و جنگاوری است، اما از ذات ایزدی‌اش تهی می‌شود.

شیردال موجودی افسانه‌ای با تن شیر، سر عقاب و گوش اسب است که در دوره عیلامی نقش نگهبان نیرومند نیایشگاه را دارد و در معماری هخامنشی ستون‌های سترگ کاخ‌ها را بر دوش گرفته است. در ادبیات دوران اسلامی اثری از نام شیردال به چشم نمی‌خورد، اما نقش مایه این موجود ترکیبی بارها در هنر این دوران بازنمایی شده است.

سیمرخ پرنده‌ای اساطیری است که در اوستاستوده شده، اما در آثار هنری پیش از اسلام ایران کمتر تصویر شده است. در ادبیات دوران اسلامی این پرنده افسانه‌ای نقشی محوری می‌یابد و دارای کرامات معنوی می‌شود.

چمروش (چینامروش) نگهبان مرز سرزمین‌های ایرانی است و بذر همه گیاهان را که از درخت بس تخمه حاصل می‌شوند در جهان می‌پراکند. او نیز در ادبیات دوران اسلامی غایب است.

پرودرش (خروس) پرنده‌ای ستوده شده و نماینده ایزد سروش بر روی زمین است. در دوران اسلامی این جاندار قداستش را از دست می‌دهد و به نقش‌مایه‌ای تزینی در هنر ایران بدل می‌شود.

به هما در نوشتارهای پیش از اسلام اشاره‌ای نشده، اما در دوره اسلامی ایران این پرنده به‌عنوان نماد خوشبختی جایگاه برجسته‌ای می‌یابد. عنقا پرنده‌ای است افسانه‌ای همبسته با ققنوس که در دوران اسلامی از اساطیر عرب به ادبیات ایران راه یافته است. از ققنوس که ریشه اسطوره‌ای یونانی - مصری دارد و مرگ شکوهمندش و باززایی‌اش و نیز از رخ، پرنده سترگ روایت‌های عربی، در نوشتارهای پیش از اسلام اثری دیده نمی‌شود، اما این پرندگان در ادبیات دوران اسلامی ایران شناخته شده و دارای اهمیت هستند.

منابع

- بهار، مهرداد، ۱۳۴۵، واژه‌نامهٔ بندهش، تهران.
- _____، ۱۳۷۵، پژوهشی در اساطیر ایران، تهران.
- _____، ۱۳۸۰، بندهش، تهران.
- پورداوود، ابراهیم، ۱۳۸۶، یشت‌ها، بمبئی.
- تفضلی، احمد، ۱۳۹۱، مینوی خرد، تهران.
- حافظ، شمس‌الدین محمد، دیوان، تهران، ۱۳۹۰.
- خاقانی، افضل‌الدین بدیل، دیوان، به‌کوشش ضیاء‌الدین سجادی، تهران، ۱۳۷۸.
- دوستخواه، جلیل، ۱۳۷۱، اوستا: کهن‌ترین سرودها و متن‌های ایرانی، تهران.
- راشدمحصل، محمدتقی، ۱۳۶۶، گزیده‌های زادسپرم، تهران.
- سعد سلیمان، مسعود، دیوان اشعار، تهران، ۱۳۶۲.
- سفر، فواد، محمدعلی مصطفی، ۱۹۷۴، الحضر: مدینة الشمس، بغداد.
- طاهری، صدرالدین، ۱۳۹۶، نشانه‌شناسی کهن‌الگوها در هنر ایران باستان و سرزمین‌های هم‌جوار، تهران.

- عطار، فریدالدین، *منطق الطیر*، تهران، ۱۳۷۳.
- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، متن انتقادی، چاپ مسکو، ۱۹۶۸.
- فروه‌وشی، بهرام، ۱۳۵۸، فرهنگ فارسی به پهلوی، تهران.
- قزوینی، زکریا محمد، *عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات*، بیروت، ۱۹۸۱.
- قلقشندی، شهاب‌الدین احمد، ۱۹۱۰، *صبح الأعشى فی صناعة الإنشاء*، قاهره.
- کریستن‌سن، آرتور، ۱۳۶۷، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، تهران.
- ملک‌زاده بیانی، ملکه، ۱۳۴۵، «شاهین نشانه فر ایزدی»، *مجله بررسی‌های تاریخی*، س ۷، ش ۱، ص ۱۱-۴۶.
- Amiet, P., 1966, *Élam*, Paris.
- Asha, R., 2009, *Avesta Glossary*, Mumbai.
- Bartholomae, C., 1904, *Altiranisches Wörterbuch*, Strassburg.
- Buyaner, D., 2005, "On the Etymology of Middle Persian *Baškuč* (Winged Monster)", *Studia Iranica*, vol. 34, pp. 19-30.
- Dhabhar, E. B. N., 1909, *Saddar Nasr and Saddar Bundehehsh*, Bombay.
- Eco, U., 1976, *A Theory of Semiotics*, Bloomington.
- Gnoli, G., 1989, "Bahram in Old and Middle Iranian Texts", *Encyclopaedia Iranica* 3, New York.
- Green, N., 2006, "Ostrich Eggs and Peacock Feathers: Sacred Objects as Cultural Exchange between Christianity and Islam", *Al-Masaq: Islam and the Medieval Mediterranean* 18, pp. 27-66.
- Herodotus, *The History*, transl. by D. Grene, Chicago, 1987.
- Ikhwān as-safa, 1995, *Les Epîtres des frères de la pureté*, texte intégral de cinq volumes avec une préface critique par Dr. Aref Tamir, Paris, 1995.
- MacKenzie, D. N., 1990, *A Concise Pahlavi Dictionary*, London.
- Mode, H., 1977, *Demons et animaux fantastiques*, Paris.
- de Saussure, F., 1916, *Course in General Linguistics*, transl. by W. Baskin, London.
- Schimmel, A., et al., 2004, *The Empire of the Great Mughals: History, Art and Culture*, London.
- Sekunda, N., 1992, *The Persian Army, 560-330 BC*, Oxford.
- Unvala, M. R., 1922, *Dārāb Hormazyar Rivāyat, Text*, Bombay.
- Van der Broek, R., 1972, *The Myth of the Phoenix: According to Classical and Early Christian Traditions*, transl. by I. Seeger, Leiden.
- Xenophon, *Anabasis*, transl. by E. Spelman, New York, 1839.
- _____, *Cyropaedia: The Education of Cyrus*, W. Miller (ed), London, 1914.
- Yule, H., 1913, *Cathay and the Way Thither: Being a Collection of Medieval Notices of China*, London.

نام‌های ترکیبی در برخی از زبان‌های ایرانی

آرزو رسولی (طالقانی) (عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی)

مجید طامه (فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

چکیده: در نام‌گذاری ایرانیان، نام‌های مزدوج یا ترکیبی پرسامد است و این‌گونه نام‌گذاری‌ها معمولاً ریشه در اعتقادات مردم دارند، از این‌رو انواع گوناگونی از آنها در نام‌ها دیده می‌شود. در این مقاله، بیشتر نام‌هایی بررسی شده‌اند که از دو جزء متفاوت و مستقل ترکیب شده‌اند و در زبان‌های ایرانی باستان، میانه و نو صورت‌هایی از آنها مشاهده می‌شود. در این بررسی، مشخص می‌شود که این‌گونه نام‌گذاری در فارسی پدیده‌ای نوظهور نیست بلکه پیشینه‌ای دیرینه دارد و ریشه آن را باید در زبان‌های ایرانی باستانی و میانه بازجست.

کلیدواژه‌ها: نام‌های خاص، نام‌گذاری، نام‌های مزدوج، نام‌های ترکیبی، نام‌های ایرانی

۱. مقدمه

در علم مطالعه نام‌های خاص که اصطلاحاً آن را نام‌شناسی^۱ می‌نامند، علاوه بر آنکه ریشه و خاستگاه یک نام را مشخص و آن را معنی می‌کنند، به مطالعه و بررسی ساختاری و اجزای تشکیل‌دهنده آن نام نیز می‌پردازند و اجزای آن نام را تجزیه و تحلیل می‌کنند. برای مثال انواع ترکیب، شیوه ساخت ترکیب‌ها، سازه‌ها و وندهایی که در ساخت نام‌های خاص به‌کار می‌رود،

مورد تدقیق و بررسی قرار می‌گیرد.

همان‌طور که سازه‌های^۱ متفاوت به‌کاررفته در ساخت نام‌های خاص می‌تواند بیانگر فرهنگ، اعتقادات و خاستگاه یک قوم باشد، بررسی ساختار نام‌های خاص ترکیبی نیز می‌تواند در این زمینه روشن‌گر و مفید باشد. برای مثال در نام‌های خاص ایرانی باستان سازه‌ی اسب در نام اشخاص دیده می‌شود و بیانگر سنتی هندواروپایی است که در شیوه‌ی نام‌گذاری اقوام هندوایرانی نیز تداوم یافته است؛ از جمله این نام‌ها می‌توان به -*Aurvat.aspa* («لهراسب، تحت‌اللفظ: دارنده‌ی اسب تندرو»)، -*Kərəsāspa* («گرشاسب، تحت‌اللفظ: دارنده‌ی اسب لاغر») و... اشاره کرد.

در رویکردی کلی نام‌های خاص را می‌توان مانند نام‌های عام به دو دسته‌ی بسیط و مرکب تقسیم کرد. نام‌های بسیط نام‌هایی هستند که در ساخت آنها فقط یک جزء به‌کار رفته است، مانند مهر، جم، وراز و... . به‌لحاظ اجزای به‌کاررفته در نام‌های مرکب، آنها را می‌توان به چند دسته طبقه‌بندی کرد: ۱) نام یک خدا یا ایزد + یک صفت مفعولی، مانند اهرمزداد، مهرداد، مهربوخت و...؛ ۲) یک اسم یا صفت + یک صفت مفعولی، مانند فرخزاد، مردبود، انوش‌زاد و...؛ ۳) نام‌هایی که از کنار هم قرار گرفتن دو نام (اسم یا صفت) ساخته شده است، مانند برز آزاد، برز وه، انوش وه و...؛ ۴) نام‌هایی که ترکیبی از صفت و موصوف یا مضاف و مضاف‌الیه هستند، مانند دخت‌انوش، ایران‌دخت، دخت‌آذر و...؛ ۵) نام‌هایی که از نام دو ایزد تشکیل شده‌اند، مانند آذر-ناهید، آذر-مهر، زروان-ماه و...؛ ۶) نام‌هایی که از نام یک ایزد و نام یک آتشکده ساخته شده‌اند، مانند مهر آذرگشنسب، مهر آذر و هرام و... (صادقی ۱۳۸۷: ۳۰۵-۳۰۶). آنچه در اینجا مورد نظر ماست به گروه سوم، پنجم و تاحدودی گروه ششم نزدیک است. یعنی نام‌های ترکیبی‌ای که از دو یا چند جزء مستقل که به‌تثایی نیز در نام‌گذاری به‌کار می‌روند تشکیل شده‌اند.

۲. پیشینه پژوهش

توجه به ساختار و معنی نام‌های ایرانی از همان روزگار باستان وجود داشته است. یکی از نخستین اشخاصی که درباره‌ی نام‌های ایرانی سخن گفته هرودت است. او در این‌باره چنین

می‌گوید: «... چیز دیگری نیز هست که همیشه میان آنان رایج است؛ گرچه پارسیان توجهی به آن ندارند ولی آن را ذکر می‌کنیم: نام‌های ایشان که مطابق است با شخصیت و اشرافیت آنان، همه به حرف واحدی ختم می‌شوند، حرفی که دوریان‌ها آن را سان^۱ و ایونی‌ها سیگما^۲ می‌خوانند. اگر تحقیق کنید می‌بینید که نه فقط برخی نام‌ها که همه نام‌های پارسیان مانند هم به این حرف ختم می‌شوند» (هرودوت، تواریخ: ۱۳۹).

بررسی و مطالعه علمی و روشمند نام‌های ایرانی از سده نوزدهم مورد توجه پژوهشگران غربی قرار گرفت. یکی از نخستین آثار منتشرشده در این حوزه اثری است از آگوست فریدریش پوت (۱۸۵۳) که در آن به نام‌های خاص، جای‌نام‌ها و کنیه‌ها از منظر زبان‌شناختی پرداخته است. اثر ارزشمند دیگر در این باره نامه‌ای ایرانی^۳ تألیف یوستی (۱۸۹۵) است. سرانجام مایره‌فر (۱۹۷۳) با انتشار کتابی درباره نام‌های ایرانی باستان مستخرج از الواح ایلامی تخت جمشید نام‌شناسی ایرانی را کاملاً روشمند ساخت و اسباب یکی از مهم‌ترین و روشمندترین طرح‌ها درباره نام‌های ایرانی را فراهم آورد. عنوان کلی این طرح نام‌های خاص ایرانی^۴ است که تاکنون چندین دفتر از آن منتشر شده است. در دفترهای این مجموعه نام‌های ایرانی در دوران باستان و میانه از منابع دست‌اول و جنبی استخراج شده و در موارد ممکن ریشه و معنی نام‌ها ذکر شده است. درباره ساختارهای صرفی و معنایی نام‌های خاص و کنیه‌ها نیز سادوفسکی (۲۰۰۶؛ ۲۰۰۹) در چندین مقاله مباحثی را مطرح کرده است. درباره نام‌های دوران اسلامی نیز می‌توان به دو کتاب نام‌های اسلامی اثر شیمل (۱۳۷۶) و نام‌های ایرانیان معاصر اثر بهنیا (۱۳۶۳) اشاره کرد. حبیب برجیان (۱۳۸۰) نیز در مقاله‌ای با نام «نام‌های ایرانی و اصالت آنها» به نام‌گذاری و انواع آن اشاره کرده است. استاد علی‌اشرف صادقی (۱۳۸۶؛ ۱۳۸۷) نیز در دو مقاله به بررسی نام‌های ایرانی پرداخته است. اما تا آنجا که نگارندگان آگاه‌اند درباره موضوع این مقاله پژوهش مستقیمی وجود ندارد.

۳. انواع ترکیب در زبان‌های هندوایرانی

یکی از قابلیت‌های ویژه زبان‌های هندوایرانی به مانند هندواروپایی در واژه‌سازی، ترکیب دو یا

1. san

2. sigma

3. *Iranisches Namenbuch*4. *Iranisches Personennamenbuch*

چند واژه با یکدیگر است. این ترکیب‌ها را به دو دسته فعلی و اسمی تقسیم می‌کنند. ترکیب‌های فعلی^۱ از ریشه به‌علاوه حروف اضافه یا قیدها ساخته می‌شوند. ترکیب‌های اسمی^۲ از کنار هم قرارگرفتن دو یا چند اسم ساخته می‌شوند و کل ترکیب یک واژه به‌شمار می‌آید و در حالت‌های صرفی متفاوت، غالباً، پایانه نقش‌نما به جزء پایانی متصل می‌شود. طبق سنت موجود در سنسکریت پرکاربردترین ترکیب‌های اسمی را می‌توان به سه دسته کلی تقسیم کرد: (۱) ترکیب‌های مزدوج یا دوتایی^۳؛ در دستورهای سنسکریت این نوع ترکیب را دوندوه (dvandva) به معنی «مزدوج» می‌خوانند. در این نوع ترکیب معمولاً دو اسم در کنار هم قرار می‌گیرند و در معنی با حرف عطف «و» با هم همپایه می‌شوند. ازجمله این نوع ترکیب‌ها می‌توان به mātrā-pitrā «مادر و پدر»، dyāvā-prthivī «آسمان و زمین»، mitrā-varuṇā «میتره و ورونه» اشاره کرد. (۲) ترکیب‌های معین^۴؛ این نوع ترکیب‌ها به دو دسته وابسته^۵ و توصیفی^۶ تقسیم می‌شوند و در آنها اسم، صفت، ضمیر یا قید به اسم یا صفت دیگری افزوده می‌شود. نوع نخست یا وابسته که در دستورهای سنسکریت تپوروشه (tatpuruṣa) «بندۀ او» نامیده می‌شود برابر با مضاف و مضاف‌الیه یا صفت مرکب در فارسی است و کل ترکیب می‌تواند یک اسم یا صفت باشد، برای مثال go-ghna «گاوکش»، rāja-putra «پسر شاه». در نوع دوم یا توصیفی که در دستورهای سنسکریت گرمدهاریه (karmadhāraya) خوانده می‌شود، جزء نخست ترکیب توصیفی برای جزء دوم است، این نوع ترکیب معادل صفت و موصوف در فارسی است. ازجمله این ترکیب‌ها می‌توان به kṛṣṇa-śakuni «پرندۀ سیاه: کلاغ»، mahā-rāja «شاه بزرگ: مهاراجه» اشاره کرد. (۳) ترکیب‌های ملکی یا دارندگی^۷؛ این نوع ترکیب‌ها که مفهوم دارندگی دارند در دستورهای سنسکریت بهووریهی (bahuvrīhi) نامیده می‌شوند و در آنها جزء نخست توصیفی است برای جزء دوم و برون‌داد ترکیب نیز صفتی است که می‌تواند جانشین اسم نیز شود. ازجمله این ترکیب‌ها su-parṇa «نیک‌بال: پرندۀ»، ugra-bāhu «قوی‌بازو (کسی که بازوی قوی دارد)» (برای جزئیات بیشتر درباره انواع ترکیب‌ها در سنسکریت، نک: ویتنی ۱۹۲۴: ۴۸۰؛ سادوفسکی ۲۰۰۲).

1. verbal compounds

4. determinative compounds

7. possessive compounds

2. nominal compounds

5. dependent

3. co-ordinative compounds

6. descriptive

در زبان‌های ایرانی باستان نیز ترکیب‌ها، کمابیش، مانند سنسکریت است. برای مثال در زبان اوستایی در ترکیب‌های مزدوج، برخلاف سنسکریت، هر دو جزء ترکیب در شمار مثنی و جداگانه صرف می‌شوند، مانند *pasubīia vīraēibiia* «با دو دام و دو مرد». انواع دیگر ترکیب‌ها تفاوت خاصی با ترکیب‌های سنسکریت ندارد. برای نمونه چند مورد از این ترکیب‌ها را ذکر می‌کنیم: ترکیب وابسته *raθaēštā* «ایستاده در گردونه: سپاهی»، *ahura-dāta* «اهوره‌داده: آفریده اهوره»، ترکیب توصیفی *hukərəta* «خوب‌ساخته»، *pərənō.māṇha* «پرمه: ماه کامل»، ترکیب ملکی *darəγō.bāzu* «دراز بازو: دارنده بازوی دراز»، *xšuaš.ašī* «شش چشم: دارنده شش چشم» (برای جزئیات بیشتر درباره ترکیب‌های اوستایی، نک: جکسن ۱۹۸۲: ۲۴۰).

۱.۳. نام‌های ترکیبی ایرانی باستان

همان قواعدی که در ساخت ترکیب‌های عام دیده می‌شود در ساخت نام‌های ترکیبی در زبان‌های ایرانی باستان به کار می‌رود، البته در ساخت نام‌های خاص ترکیبی غلبه با ترکیب‌های ملکی است. از جمله این نام‌هاست: اوستایی: *Paršat.gu* تحت‌اللفظ «ابلق‌گاو: دارنده گاو ابلق»، *Haomō.xvarənah* تحت‌اللفظ «هوم‌فره: دارنده فره هوم» (مایرهنر ۱۹۷۹: ۴۸، ۶۸) و فارسی باستان: *Artaxšaça* «اردشیر: دارنده شهریاری راستی»، *Aršāma* «ارشامه: دارنده نیروی پهلوان» (کنت ۱۹۵۳: ۱۷۱). با توجه به قلت منابع دست‌اول زبان‌های ایرانی باستان، نام‌های اوستایی و فارسی باستان زیادی در اختیار نداریم اما در منابع جنبی مانند منابع ایلامی، بابلی و مصری نام‌های ایرانی باستان زیادی به جا مانده است. در این منابع شاهد نام‌های خاص در قالب ترکیبی مزدوج یا دوتایی هستیم که در منابع دست‌اول از آنها کمتر سراغ داریم. این گونه از نام‌های ترکیبی در واقع پیش‌الگوهای ساخت نام‌های ترکیبی دوره‌های بعد هستند که بسامد بیشتری دارند.

نام‌های خاص مزدوج را بر پایه اجزای تشکیل‌دهنده آن می‌توان به چند دسته تقسیم کرد: (۱) نام‌هایی که دو جزء آن نام دو ایزد یا ذات آسمانی هستند؛ (۲) نام‌هایی که مرکب از نام دو حیوان هستند؛ (۳) نام‌هایی که از دو اسم یا صفت همپایه ساخته شده‌اند؛ (۴) نام‌هایی که متشکل از دو یا چند واژه برخی از دعاها و سرودهای مذهبی هستند.

۱.۱.۳. نام‌های ساخته‌شده بر پایه نام دو ایزد

در منابع به‌جامانده از ایرانی باستان نام‌های مرگب از دو نام ایزد به لحاظ تعداد و بسامد از دیگر گونه‌ها بیشتر است. یکی از کهن‌ترین انواع این صورت‌ها را باید در نام خدای بزرگ دین زردشتی یعنی اهوره‌مزدا بازجست. در متون اوستایی نام این خدا با این صورت‌ها آمده است: (۱) Ahura («اهوره»؛ ۲) Mazdā («مزدا»؛ ۳) اهوره‌مزدا Ahura Mazdā؛ مزدا‌اهوره Mazdā ahura، در دو صورت اخیر به‌رغم آنکه این دو جزء با هم می‌آیند، هر دو پایانه صرفی می‌گیرند و نشان از آن است که دو واژه به‌شمار می‌آیند. اما در متون فارسی باستان دو جزء نام این خدا با هم ادغام و عملاً یک واژه تلقی می‌شود و به‌صورت Auramazdā در کتیبه‌ها می‌آید. البته در متون اوستایی جزء نخست این نام با نام ایزدان دیگر مانند مهر و آپام‌نپات نیز به‌کار رفته است. در منابع جنبی و کهن‌تری مانند متون آشوری که در آنها از اهوره‌مزدا نام برده شده، نام این خدا به‌صورت ترکیبی Assaramazaš آمده است (سیمز - ویلیامز ۱۹۹۸ الف: ۱۲۷).

اگر از نام فوق که صرفاً برای نامیدن خدای بزرگ دین زردشتی به‌کار رفته و برای نامیدن اشخاص استفاده نشده است صرف‌نظر کنیم، در متون به‌جامانده اوستایی موارد چندانی برای این‌گونه نام‌گذاری دیده نمی‌شود. با این حال نام خاص ašāhura که در فروردین‌یشت آمده است، از دو جزء aša و ahura تشکیل شده که هرکدام بر یک ذات آسمانی دلالت دارند. البته این احتمال را هم می‌توان داد که این نام تلفیقی از دو کلمه ašā ahurā در بند ۵ یسن ۵۰ باشد (نک: مایرهفر ۱۹۷۹: ۲۴).

در فهرست واژه‌های فارسی باستان که بنابر متون جنبی بازسازی شده است نام‌های خاصی وجود دارد که مرگب از نام دو ایزد یا ذات آسمانی هستند. از جمله این نام‌ها می‌توان به این موارد اشاره کرد: Baga-miθra* و صورت متأخرتر آن Baga-mihra* که از دو اسم бага «بغ» و miθra «مهر» تشکیل شده است. Mazdā-gaya* این نام ترکیبی از نام دو ایزد mazdā «مزدا: دانا» و gaya «ایزد زندگی» است. Rtā-mazdā* که از دو اسم rta «اشه: نظم» و mazdā

۱. درباره جزء دوم این نام یعنی mazdā دو تلقی وجود دارد: عده‌ای آن را اسم مذکر به‌شمار می‌آورند (بارتلمه ۱۹۰۴: ۱۱۶۲) و برخی آن را صفت و به‌معنی «دانا» می‌دانند (کلنز و پیرار ۱۹۹۰: ۲۸۳).

«مزدا» ساخته شده که هر کدام مبین یک ذات آسمانی است. *Rta-miça مرکب از دو اسم rta (اشه: نظم) و miça («مهر») که هر دو از ذات‌های آسمانی هستند (نک: تاورنیه ۲۰۰۷: ۱۳۶، ۲۴۴، ۲۹۷، ۲۹۸).

۲.۱.۳. نام‌های ساخته‌شده بر پایه نام دو حیوان

از آنجاکه در میان ایرانیان باستان دام و دامداری بسیار پراهمیت بوده، حیوانات و به تبع آن نام آنها در باورهای آیینی آنها نقش پررنگی داشته است. بسیاری از نام‌های ایرانی باستان از ترکیب نام جانوران سودمندی مانند اسب، گاو، شتر و... ساخته شده است و بیشتر این نام‌ها از نوع ترکیب‌های دارندگی هستند. از جمله این نام‌ها در اوستایی به این موارد می‌توان اشاره کرد: Paršaṭ.gu «دارنده گاو ابلق»، Frašaoštra «فرشوشتر، تحت اللفظ: دارنده شتر شگرف»، Jāmāspa «جاماسب، تحت اللفظ: دارنده اسب داغ‌دار» و... (مایرهفر ۱۹۷۹: ۴۰، ۵۵، ۶۸). اما تعدادی از نام‌های خاص ایرانی باستان از نوع ترکیب‌های مزدوج یا دوتایی هستند که در آنها نام دو حیوان در کنار هم آمده و با هم همپایه شده است. از این گونه نام‌ها در متون اوستایی شاهی به جا نمانده است اما بر پایه منابع جنبی فارسی باستان به وجود آنها در ایران باستان می‌توان حکم کرد. از جمله این نام‌ها در ایران باستان می‌توان به این موارد اشاره کرد: *Aspa-gu این نام از دو جزء aspa («اسب») و gu («گاو؛ گله») تشکیل شده است و می‌توان آن را «اسب و گاو» معنی کرد؛ *Kapa-saka این نام ترکیبی است از دو اسم kapa («ماهی») و saka («سگ») و روی هم به معنی «سگ/ سمور آبی») است (تاورنیه ۲۰۰۷: ۱۱۹، ۲۲۵).

۳.۱.۳. نام‌های ساخته‌شده بر پایه دو اسم یا صفت همپایه

در این دسته نام‌هایی قرار می‌گیرند که در آنها دو اسم یا دو صفت بدون آنکه به لحاظ معنایی لازم و ملزوم باشند یا ارتباط ویژه‌ای داشته باشند در کنار هم می‌آیند. در این گونه نام‌های ترکیبی ارتباط دو جزء سازنده صرفاً با حرف عطف «و») میسر می‌شود. از جمله این نام‌ها در متون اوستایی به این موارد می‌توان اشاره کرد: Maṣdrāuanhu: این نام ترکیبی است از دو صفت maṣdra «دانا،

فهِیم» و «خوب، نیک» و رویِ هم به معنی «دانا و خوب» است؛ Srīrāuuanḡhu: این نام نیز ترکیبی از دو صفت srīra «زیبا» و vaḡhu و رویِ هم به معنی «زیبا و خوب» است؛ Virāspa: این نام مرگب از دو اسم vīra «مرد» و aspa «اسب» و رویِ هم به معنی «مرد و اسب» است^۱ (مایرهفر ۱۹۷۹: ۶۲، ۷۸، ۹۵). در فارسی باستان می‌توان به نام‌های *Rēvanauva (صورتی متأخر برای صورت کهن تر *Raivanauva): مرگب از دو جزء «دارا، غنی» و nauva «نخست، اول» و رویِ هم به معنی «دارا و نخست»، *š(iy)āta-taxma: متشکل از دو صفت š(iy)āta «شاد» و taxma «تهم» و مجموعاً به معنی «شاد و تهم» و *Āxštifarnā: مرگب از دو جزء āxšti «آشتی» و farnah «فر، شکوه» و رویِ هم به معنی «آشتی و فر»، *Çīra-va(h)uka: متشکل از çīra «زیبا» و va(h)uka «نیک، خوب» رویِ هم به معنی «زیبا و خوب» اشاره کرد (تاورنیه ۲۰۰۷: ۱۲۹، ۲۸۷؛ زادوک ۲۰۰۹: ۲۹۵؛ مایرهفر ۱۹۷۳: ۲۳۴).

۴.۱.۳. نام‌های ساخته‌شده بر پایه دو یا چند واژه برخی از دعاها و سرودهای مذهبی

در میان نام‌های ایرانی باستان برخی از نام‌ها صرفاً با رویکردی دینی وضع شده‌اند. این نام‌ها متشکل از دو کلمه یا بیشتر هستند. برخی از آنها از نام دعاها یا کلمه‌های آغازی برخی از دعاها گرفته شده و تعدادی باتوجه به کلمه‌هایی که در برخی از سرودهای دینی آمده ساخته شده‌اند. شواهد این سنت نام‌گذاری فقط در متون اوستایی به‌جامانده است. از جمله این نام‌ها می‌توان به این موارد اشاره کرد: Staotar- vahištahe aṣahe: این نام که به معنی «ستایشگر [دعای] اِشه‌وهیشته» است، اقتباسی از نام دعای اِشم‌وهو و عبارت آغازی آن aṣəm vohū vahištəm astī «اِشم‌وهو بهترین است» است؛ Uštāuatī: نام یکی از زنان پارسا، تحت‌اللفظ به معنی «دارای (uštā) یا (آغازشده با uštā)»؛ کلمه uštā در این نام به معنی «بنا بر خواست» است. این نام برگرفته از عبارت Uštūaiti Hāiti نام دومین گاه از سرودهای گاهانی است که با کلمه uštā آغاز می‌شود؛ Aṣəm.yeḡhe.varəza: این واژه که نام یکی از پارسایان است احتمالاً برگرفته از عبارت aṣahe vərəzō «انجمن اِشه» در یسن ۱۶ بند ۷ یا از عبارت aṣahiiā

۱. این نام را می‌توان از نوع ترکیب‌های دارندگی نیز دانست و آن را «دارنده مرد و اسب» ترجمه کرد.

vərəzēnē «انجمن آشه» در یسن ۳۵ بند ۸ است؛ Ašəm.yeŋhe.raocā: نام یکی از پارسیان و ظاهراً مقتبس از عبارت ašəm yeŋhē raocā «از اوست آشه (= راستی) [و] روشنایی» در بند نخست یسن ۱۲، مشهور به دعای فرورانه، است (مایرهفر ۱۹۷۹: ۲۵، ۷۹، ۸۶).

۲.۳. نام‌های ترکیبی ایرانی میانه

در دوران میانه زبان‌های ایرانی کمابیش همان سنت‌های پیشین در نام‌گذاری افراد باقی ماند. در این دوران به دلیل ارتباط‌های بیشتر با اقوام غیرایرانی شاهد حضور نام‌های غیرایرانی، چه به صورت مستقل و چه در ترکیب با نام‌های ایرانی، هستیم. در این دوران نیز منابع موجود را می‌توان به دو بخش منابع دست‌اول و منابع جنبی تقسیم کرد و برپایه آنها نام‌های خاص را بررسی کرد. نام‌های ایرانی میانه را، بنابر سنت تقسیم زبان‌های ایرانی به دو گروه غربی و شرقی، در دو گروه مجزا بررسی می‌کنیم.

۱.۲.۳. نام‌های ترکیبی ایرانی میانه غربی

نام‌های به‌جامانده از دوره ایرانی میانه غربی شامل داده‌هایی از زبان‌های پارتی و فارسی میانه است که می‌توان هر دو را در یک‌جا بررسی کرد. نام‌های این دوران نیز در دو دسته از منابع به‌کار رفته‌اند: (۱) منابع دست‌اول که عبارت‌اند از کتیبه‌ها و متون نوشته‌شده به این زبان‌ها؛ (۲) نام‌های مستخرج از منابع جنبی که در منابع آرامی و سریانی به‌جا مانده‌اند. در این دوران در ساخت نام‌ها کمابیش ادامه سنت‌های دوران باستان را می‌بینیم و ترکیب‌های معین، دارندگی و مزدوج به موازات هم رواج و کاربرد دارد. برای مثال نام‌های *Ādurān-dād* «آفریده [آتش] آدوران»، *Ādur-buxt* «نجات‌یافته با آذر»، *Anōšag-dād* «انوشه‌آفریده» *Gēlān-šīr* «شیر گیلان» از دسته ترکیب‌های معین و نام‌های *Anāhīd-sudān* «دارنده سوده‌های ناهید»، *Arda(x)šīr* - *Farr* «دارنده فر اردشیر»، *Mihr-panāh* «دارنده پناه مهر» از نوع ترکیب‌های دارندگی است (ژینیو ۱۹۸۶: ۲۹، ۳۲، ۴۲، ۴۴، ۴۶، ۸۹، ۱۳۰). نام‌های مزدوج نیز در این دوران کاملاً رایج هستند و ساخت‌های دوران باستان را با تغییرها و نوآوری‌هایی ادامه می‌دهند. نام‌های مزدوج را برپایه

اجزای سازنده آن می‌توان به چند دسته طبقه‌بندی کرد: (۱) نام دو ایزد یا ذات آسمانی؛ (۲) نام یک ایزد و نام یک انسان؛ (۳) نام یک ایزد و نام یک جانور؛ (۴) نام یک انسان و یک جانور؛ (۵) نام دو انسان؛ (۶) نام دو جانور؛ (۷) دو اسم یا صفت همپایه.

در این دوران علاوه بر نام‌های دوجزئی گاه شاهد نام‌های متشکل از سه جزء و حتی بیشتر هم هستیم. این نام‌ها که ما آنها را چندبخشی می‌نامیم، گاه مرکب از نام چند ایزد یا چند آتش مقدس هستند که در کنار هم یا در کنار نام اشخاص به کار رفته‌اند. گاهی این نام‌های چندبخشی متشکل از دو واژه مرکب هستند و به همین دلیل در بخش پایانی این بحث به برخی از آنها نیز اشاره می‌کنیم.

۱.۱.۲.۳. نام دو ایزد یا ذات آسمانی

در میان نام‌های مزدوج بیشترین بسامد مربوط به این دسته است. در این طبقه گاه نام دو ایزد در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند و گاه عنوان‌هایی مانند bay^۱ «بغ، خدا»، yazd «ایزد» در کنار نام یک ایزد مشخص می‌آیند. نام دو ایزد: Hōm-Ohrmazd «هوم و هرمزد»؛ Hōm-Ādur «هوم و آذر»؛ Hordād-Mihr «خرداد و مهر»؛ Mihr-Ohrmazd «مهر و هرمزد»؛ Tīr-Mihr «تیر و مهر». یک عنوان و نام یک ایزد: Ādur-Bay «آذر [و] بغ»؛ Bay-Ohrmazd «بغ [و] هرمزد»؛ Yazd-Ohrmazd «ایزد [و] هرمزد» (ژینیو ۱۹۸۶: ۵۷، ۹۲، ۹۷، ۹۸، ۱۲۹، ۱۶۸، ۱۹۰). در متون مانوی نیز چنین نام‌هایی کاربرد دارد: Mihr-Wahman «مهر و بهمن»، -Yišō-Wahman «عیسی و بهمن» (نک: زوندرومان ۱۹۹۴: ۲۵۶).

۲.۱.۲.۳. نام یک ایزد و یک انسان

در این گروه عمدتاً نام ایزدان یا عنوان ایزدان در کنار نام یک انسان و بیشتر نام شاهان می‌آید و

۱. ژینیو واژه bay «بغ» را در ترکیب نام‌های خاص نه یک عنوان بلکه به معنی «خدا» و در اشاره به یک خدای خاص می‌داند. اما تسیمیر (۱۹۸۸: ۴۰۵) درباره این مطلب تردید دارد و آن را صرفاً یک عنوان به‌شمار می‌آورد. اما چنان‌که سیمز-ویلیامز ذکر کرده бага در دوران باستان گاه در اشاره به نام یک ایزد خاص مانند «مهر» هم به کار می‌رفته است (سیمز-ویلیامز ۱۹۸۸: ۴۹۵). به‌هرروی، چه این واژه در ایرانی میانه نام ایزدی خاص بوده باشد یا صرفاً عنوانی برای ایزدان، در بررسی داده‌های این مقاله اسم در نظر گرفته شده است.

ظاهراً منظور از آن تجلیل و تکریم بوده است: Dārāb-Aštād: جزء نخست این نام «داراب» و جزء دوم نام ایزد «اشتاد» است؛ Dārāyā-Ohrmazd: در این نام نیز جزء نخست صورتی تحبیبی برای نام «دارا» و جزء دوم نام «هرمزد»، خدای بزرگ در دین زردشتی است؛ -Mihr- Šābhur: مرگب از نام ایزد «مهر» و نام «شاپور»؛ (x)šīr-Ohrmazd-Arda: مرگب از نام خدای «هرمزد» و نام «اردشیر»، Yazd-Narseh: مرگب از عنوان «ایزد» و نام «نرسی»؛ -Mihrād- Bay: مرگب از دو جزء «مهرداد» از -Miθrāta* و عنوان «بغ»؛ Bay-Šābuhr: متشکل از عنوان «بغ» و نام «شاپور» (ژینیو ۱۹۸۶: ۵۷، ۷۴، ۷۵، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۹، ۱۹۰). نکته درخور توجه در این دسته از نام‌ها این است که جایگاه دو جزء ترکیب آزاد است یعنی می‌تواند نخست نام ایزد و سپس نام انسانی بیاید یا بالعکس.

۳.۱.۲.۳. نام یک ایزد و یک جانور

این دسته از اسامی که متشکل از نام یک ایزد و نام یک جانور است، دست‌کم در متون به‌جامانده از ایرانی باستان مثالی ندارد و در دوره میانه کاربرد یافته است. البته نسبت به دیگر ترکیب‌های مزدوج بسیار کم‌بسامدتر است. در این گونه ترکیب‌ها نیز ترتیب آمدن دو جزء ترکیب آزاد است: Mihr-Varāz متشکل از نام ایزد «مهر» و کلمه «گراز»؛ Varāz-Ohrmazd: مرگب از کلمه «گراز» و نام خدای «هرمزد» (همان: ۱۳۱، ۱۷۴).

۳.۱.۲.۴. نام یک انسان و یک جانور

این دسته از اسامی نیز مانند گروه ۳.۲.۱.۳. بسیار کم‌بسامداند و به‌نوعی می‌توان آنها را زیرمجموعه همان گروه به‌شمار آورد. البته جزء انسانی این ترکیب‌ها گاه یک عنوان و لقب است: Varāz-Pākūr: این نام مرگب از دو جزء varāz «گراز» و Pākūr «پاکور» است که در اصل نام یکی از شاهزادگان اشکانی بوده است؛ Yōzēn-Dārāy: جزء نخست این نام صفتی از کلمه yōz «یوز، یوزپلنگ» و جزء دوم نیز نام «دارا» است (همان: ۱۷۴، ۱۹۳)؛ Gōr-Šahryār: متشکل از کلمه «گور، گورخر» و عنوان «شهریار»، قس نام Gōršāh با دو جزء «گور» و «شاه» (ژینیو و همکاران ۲۰۰۹: ۷۴).

۵.۱.۲.۳. نام دو انسان

در این گروه، دو نام انسانی که به صورت مستقل در نام‌گذاری به کار می‌رفته‌اند در کنار هم می‌آیند و نام واحد و مجزایی را می‌سازند. به لحاظ ریشه‌ای یک یا دو جزء سازنده ترکیب را به تنهایی می‌توان نام یک ایزد نیز پنداشت، هرچند بسامد زیاد آنها برای نامیدن انسان‌ها فرض نخست را قوت می‌بخشد. در این نام‌های ترکیبی گاهی جزء نخست را می‌توان عنوان خانوادگی نیز به شمار آورد: Kirdīr-Ardavān: مرگب از دو نام مستقل «کردیر» و «اردوان»؛ -Mihrān Tirdād ساخته شده از دو نام «مهران» و «تیرداد»، در این نام جزء نخست، «مهران»، را می‌توان عنوان خانوادگی نیز به شمار آورد؛ -Mihrdād-Fravardīn: مرگب از دو نام «مهرداد» و «فروردین»؛ -Vahrām-Šābuhr: متشکل از دو نام «بهرام» و «شاپور» (همان، ۱۰۶، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۷۲).

۶.۱.۲.۳. نام دو جانور

سنت ساخت نام‌های خاص با استفاده از نام دو حیوان در دوره میانه زبان‌های ایرانی نیز ادامه یافته است، البته نسبت به دوره باستان بسامد کمتری دارد و کاربردش بسیار محدود است. در دو نام‌نامه بررسی شده فقط یک نام با این ویژگی دیده شد: Gurg-Mēš: جزء نخست این نام به معنی «گرگ» و جزء دوم به معنی «میش» است (ژینیو و همکاران ۲۰۰۹: ۷۶).

۷.۱.۲.۳. دو اسم یا صفت همپایه

در این دوره ساخت اسم‌هایی که ترکیبی از دو اسم معنی یا صفت همپایه بود کمابیش مانند دوره باستان ادامه داشت. بیشتر نام‌های به‌جامانده از این دسته از دو صفت ساخته شده‌اند: -Anōšag weh: این نام ترکیبی است از دو صفت مستقل anōšag «انوشه، جاوید» و weh «نیک»؛ -Burz-tagāy: مرگب از دو صفت burz «ستوده» و tagāy «چُست»؛ -Burz-weh: متشکل از burz «ستوده» و weh «نیک»؛ -Weh-rāst: ترکیبی از دو صفت weh «نیک» و rāst «راست» (ژینیو ۱۹۸۶: ۴۳، ۶۵، ۱۸۰). در متون مانوی هم می‌توان به نام Bārist-Xwaršēd «بهشت و خورشید» اشاره کرد (نک: زوندرومان ۱۹۹۴: ۲۵۶).

۳.۲.۱.۸. نام‌های چندبخشی

در این گروه گاه یک صفت به همراه یک واژه مرکب دوبخشی می‌آید و روی هم یک نام سه‌جزئی را می‌سازد، مانند Farrox-Ādur-Gušnasp: که مرکب است از صفت Farrox «فرخ» و Ādur-Gušnasp «آذرگشنسب» نام یکی از آتش‌های مقدس. گاه نیز یک صفت به همراه نام دو ایزد یا نام یک ایزد همراه با عنوانی ایزدی در کنار هم می‌آیند، مانند Farrox-Bay-Ādur: متشکل است از صفت Farrox «فرخ» و Bay-Ādur که خود ترکیبی از عنوان «بغ» و نام ایزد «آذر» است. گاه نیز نام‌های خاص متشکل از نام سه ایزد هستند، برای مثال در نام Hōmag-Bay-Mā(h)-Burz-Mihr: واژه نخست hōmag صورت تحبیبی نام ایزد «هوم» است، واژه دوم خود ترکیبی از عنوان bay «بغ» و نام ایزد ماه و واژه سوم ترکیبی از صفت burz «ستوده» و نام ایزد «مهر» است. گاه نیز این نام‌ها ترکیبی از یک نام انسانی و دو نام ایزدی هستند، مثلاً نام Vardān-Mihr-Ādurān: که ترکیبی از سه نام «وردان»، نام ایزد «مهر» و صورت مشتق نام ایزد «آذر» است (ژینیو ۱۹۸۶: ۸۳، ۹۷، ۱۷۵).

۳.۲.۲. نام‌های ترکیبی ایرانی میانه شرقی

از زبان‌های ایرانی میانه شرقی فقط دو نام‌نامه موجود است. یکی درباره نام‌های خاص بلخی (سیمز - ویلیامز ۲۰۱۰) و دیگری درباره نام‌های خاص سغدی (لوریه ۲۰۱۰). برای دیگر زبان‌های ایرانی میانه شرقی مانند ختنی و خوارزمی هنوز نام‌نامه‌ای منتشر نشده است. به‌طور کلی سنت نام‌گذاری در زبان‌های ایرانی میانه شرقی نیز مانند دوران باستان عمدتاً ترکیبی است. بخش عمده این نام‌های خاص ترکیبی از نوع ترکیب‌های معین (وابسته و توصیفی) و ملکی هستند (نک: نام‌های بلخی σιζοβορο «پسر سینز»، βαγοοαραζο «گرازِ بغ»، πορλαγγοζινο «پلگینه‌پوش»، نک: سیمز - ویلیامز ۲۰۰۹؛ نام‌های سغدی βγβntk, βγβntk «بنده خدا»، βγγδβ'r «هدیه خدا»، Dryst rwsn «روشنی کامل»، nwy m'x «ماه نو»، mk'sp «دارنده اسب رنگی»، نک: لوریه ۲۰۱۰: ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۸۲، ۲۸۳، ۳۲۹). نام‌های خاص ترکیبی مزدوج در این دو زبان بسیار کم‌کاربرد و نادر است.

۳.۲.۲.۱. نام‌های ترکیبی مزدوج در بلخی

در زبان بلخی به‌گفته سیمز ویلیامز (۲۰۱۰: ۹، ۳۲، ۱۰۴) نام‌های خاص ترکیبی مزدوج وجود

ندارد. باوجود این، دو نام $\alpha\zeta\alpha\delta\sigma\phi\alpha\rho\delta\alpha\rho\sigma$ و $\sigma\alpha\chi\rho\sigma\iota\alpha\mu\beta\sigma$ را شاید بتوان از نوع ترکیب‌های مزدوج دانست. نام نخست $\alpha\zeta\alpha\delta\sigma\phi\alpha\rho\delta\alpha\rho\sigma$ را می‌توان ترکیبی از دو صفت $\alpha\zeta\alpha\delta\sigma$ «آزاد» و $\phi\alpha\rho\delta\alpha\rho\sigma$ «بهتر، بهترین» و نام $\sigma\alpha\chi\rho\sigma\iota\alpha\mu\beta\sigma$ را ترکیبی از نام دو ایزد $\sigma\alpha\chi\rho\sigma$ «ایزد رود آمودریا» و $\iota\alpha\mu\beta\sigma$ «یَمش: جَم» دانست. بدین ترتیب می‌توان گفت سنت نام‌گذاری بر پایه دو صفت همپایه و نام دو ایزد که در دوران باستان رواج داشت در بلخی نیز ادامه یافته است.

۳.۲.۲.۳. نام‌های ترکیبی مزدوج در سغدی

در زبان سغدی نیز مانند بلخی سنت نام‌گذاری بر پایه دو نام ترکیبی همپایه در مقایسه با زبان‌های ایرانی میانه غربی چندان پربسامد نبود. با این حال مواردی از این نام‌ها در متون به‌جامانده است که به ذکر برخی از آنها اکتفا می‌کنیم: نام $\text{tr}xwmn$ / Ātarxuman / «آتش و هومن»، این نام ترکیبی از دو واژه tr «آتش» و $xwmn$ «اندیشه نیک» است و روی هم به معنی «[آفریده خدایان] آتش و هومن» است؛ $\text{dwr}xwmz$, $\text{dr}xwmz$, $\text{dr}xwmz$ / Ādurxurmizd ? / «آذر - هر مزد» را می‌توان ترکیبی از دو واژه dwr «آذر، آتش» و $xwmz$ «هر مزد» دانست و ترکیب را روی هم «آذر و هر مزد» ترجمه کرد؛ نام $\text{dwr}srwš$ / Ādursrōš / «آذر - سروش» را نیز می‌توان ترکیبی از دو واژه dwr «آذر، آتش» و $srwš$ «سروش» و روی هم به معنی «آذر و سروش» دانست؛ $\text{Mānī Wahman} / \text{m}^{\text{'ny}} \text{wxman}$ / «مانی - بهمن»: این نام ترکیبی است از نام مانی، پیامبر دین مانوی، و دیگری بهمن، از ایزدان مانوی؛ nwy šyr / Nawišir / «نو و نیک»: این نام را هم می‌توان ترکیبی از دو صفت nwy «نو» و šyr «نیک» روی هم به معنی «نو و نیک» در نظر گرفت؛ $\text{Rāmtiš} / \text{r}^{\text{'mtyš}}$ / «رامش و تیشتر»: این نام را هم می‌توان ترکیبی مزدوج از دو اسم $\text{r}^{\text{'m}}$ «رامش» و tyš «تیشتر» دانست و روی هم به معنی «[آفریده خدایان] آرامش و تیشتر» ترجمه کرد (لوریه ۲۰۱۰: ۷۵، ۸۲، ۸۳، ۲۳۰، ۲۸۴). بدین ترتیب می‌توان گفت در نام‌های ایرانی به‌جامانده در متون سغدی نام‌های خاص مزدوج عمدتاً ترکیب‌هایی از نام دو ایزد هستند، هرچند نمونه‌هایی هم برای دو صفت همپایه و نام ایزد و انسان در مجموعه نام‌های به‌جامانده وجود دارد.

۳.۳. نام‌های ترکیبی ایرانی نو (فارسی)

بعد از ورود اسلام به ایران و به‌رغم تغییر دین و آیین گذشته، انتخاب نام و نام‌گذاری در میان ایرانیان کمابیش ادامه‌دهنده سنت‌های دوران گذشته است، هرچند این پیروی را نمی‌توان، کاملاً آگاهانه دانست. در این دوران با ورود خیل عظیمی از نام‌های عربی، شاهد نام‌گذاری‌هایی از ترکیب نامی فارسی با نامی عربی یا دو نام عربی با یکدیگر هستیم که مشابه آن را در میان عرب‌زبانان نمی‌بینیم و سنتی ایرانی با پیشینه‌ای دیرینه است. همچنین، در این دوران گاه نام‌های ترکیبی، با بسامدی کمتر، با واژه‌هایی از زبان‌های دیگر مانند ترکی، مغولی و... نیز ساخته شده است. در دوران اسلامی نیز نام‌گذاری‌ها، عمدتاً، براساس اعتقادات مردم شکل گرفته است یا ریشه در باورها و علایق قومی دارد. ساختار نام‌های ترکیبی این دوران نیز مانند دوره‌های میانه و باستان دارای انواع معین، دارندگی و مزدوج است و در مواردی نام‌های ترکیبی بر پایه دعاها و کلمه‌های قرآنی ساخته می‌شوند. از جمله نام‌های ترکیبی معین: آذرالرحمان «آتش خدا» (فارسی - عربی)، الله‌بخش «بخشیده خدا» (عربی - فارسی)، آقام‌علی (مغولی - عربی)، اُروح‌علی «روزه‌دارِ علی» (ترکی - عربی)؛ از جمله ترکیب‌های دارندگی: قمرسیما (عربی - فارسی)، فرخ‌لقا (فارسی - عربی)؛ مزدوج: احمدرضا، محمدنوید (عربی - فارسی)، محمدکورش (عربی - فارسی) و کلمات قرآنی و ادعیه: بسم‌الله، ماشاءالله و نادعلی را می‌توان نام برد (برای فهرستی از این‌گونه اسامی، نک: بهنیا ۱۳۶۳).

ساخت و استفاده از نام‌های مزدوج امروزه کاربرد بیشتری یافته و فراگیرتر شده است. اغلب این نام‌ها، ترکیبی از نام دو انسان است و معمولاً از نام پیامبر و یکی از ائمه اطهار یا از نام دو امام ساخته می‌شوند. در واقع، همان‌گونه که ایرانیان با گذاشتن نام دو ایزد بر فرزندان‌شان از نظر اعتقادی فرزند خود را به آن ایزدان می‌سپردند، امروزه نیز با پیروی از همین ساخت و براساس اعتقادات امروزی‌شان با گذاشتن نام پیامبر و امامان بر فرزند خود، او را به زبان اعتقادی خود بیمه پیامبر و امامان می‌کنند. با اینکه نام‌های به‌کاررفته در این ترکیب‌ها عربی است اما این ساخت همان‌گونه که شواهد نشان می‌دهد، ساختی ایرانی است. البته در این قبیل نام‌گذاری‌ها گاه این سنت ایرانی با انتخاب نام یکی از ایزدان باستانی یا چهره‌های تاریخی یا اساطیری برای

بخشی از نام ترکیبی بیشتر خودنمایی می‌کند.

در اینجا نام‌هایی که با استفاده از واژه‌هایی مانند ابو (ابوالفضل، ابوالحسن)، ابی (ابیطالب، ابی‌مالک)، آبا (ابایزید، ابالحسن)، ام (ام‌کلثوم، ام‌آسیه)، بن (علی بن موسی، حسن بن علی) یا صورت‌های ترکیبی با واژه‌هایی مانند الدین (سیف‌الدین، شمس‌الدین)، عبد (عبدالرضا، عبداللّه)، عطا (عطالّله، عطامحمد)، لطف (لطف‌اللّه، لطفعلی)، امیر (امیرعلی، امیرمحمد)، امیره (امیره‌زهره، امیره‌ماندانا)، میر (میرعلی، میرحسین) بانو (بانوبتول، نرجس‌بانو)، خاتون (معصومه‌خاتون، سکینه‌خاتون)، غلام (غلامرضاء، غلامعلی)، قلی (محمدقلی، حسن‌قلی) و... ساخته می‌شوند، مورد نظر ما نیست. همچنین نام‌هایی که ترکیبی از نام پسر و پدر هستند و با حذف واژه ابن یا تکواژ اضافه ساخته می‌شوند، مانند احمد علی به‌جای احمد بن علی یا حسین منصور به‌جای حسین منصور از دایره این تحقیق خارج هستند (برای ساخت این‌گونه اسامی اسلامی، نک: بهنیا ۱۳۶۳؛ شیمل ۱۳۷۶).

نام‌های مزدوج در دوران نو را براساس اجزای ترکیب می‌توان به دو گروه تقسیم کرد. گروه نخست نام‌هایی را شامل می‌شود که دو جزء ترکیب آن عربی است و گروه دوم متشکل از یک واژه ایرانی و یک کلمه عربی است. هرکدام از این دو گروه را برپایه معنی و محتوای اجزای آنها نیز می‌توان به دسته‌های متفاوتی تقسیم کرد. برای گروه نخست این بخش‌ها را می‌توان در نظر گرفت: ۱) نام‌هایی که مرکب از نام دو معصوم یا ترکیب نام خدا یا یکی از صفات الهی با نام یا لقب پیامبران، امامان یا وابستگان آنان است؛ ۲) نام‌هایی که ترکیبی از نام خدا یا معصومان با نام جانوران است؛ ۳) نام‌هایی که متشکل از نام معصومان یا صفات الهی با نام گیاهان است. به‌علت کم‌بسامد بودن گروه دوم، امکان دسته‌بندی‌های ریز برای آن ممکن نیست. روی‌هم‌رفته در نام‌های این گروه دو نام انسانی که یکی برپایه اعتقادات دینی و دیگری برپایه احساسات میهنی است در جوار یکدیگر قرار می‌گیرند. ساخت این‌گونه نام‌ها در چند دهه گذشته شتاب بیشتری یافته است.

۱.۳.۳. نام دو معصوم یا یکی از صفات الهی با نام پیامبران، امامان یا وابستگان آنها

در میان نام‌های دوبخشی دوران اسلامی بیشترین بسامد در این گروه دیده می‌شود و ترکیب نام دو معصوم فراوان‌ترین گونه در این طبقه به‌شمار می‌آید. با توجه به اعتقادات دینی مردم ایران نام‌هایی مانند علی، رضا، محمد و حسین بیشترین کاربرد را در این نام‌های ترکیبی دارد و هم به‌عنوان جزء نخست و هم جزء دوم به‌کار می‌رود. از جمله نام‌های این گروه است: احمدعلی، علی‌احمد، حسین‌علی، علی‌حسین، رضاعلی، علی‌رضا، حمزه‌علی، علی‌حمزه، احمدرضا، محمدرضا، رضامحمد، فاطمه‌زهرا، فاطمه‌آسیه، خدیجه‌طاهره. استفاده از نام یکی از معصومان و یکی از صفات الهی که به‌تنهایی نیز برای نام‌گذاری به‌کار می‌رود کاربرد زیادی دارد. از جمله این نام‌ها: محمدرحیم، محمدرحمان، مجیدمحمد، محمدمجید، مجیدرضا، ناصرعلی، رحیم‌علی، رحمان‌علی و... (برای فهرست کاملی از این نام‌ها، نک: بهنیا ۱۳۶۳).

۲.۳.۳. نام خدا یا معصومان با نام جانوران

نام‌گذاری بر پایه نام حیوانات که در دوران پیش از اسلام نیز رایج بود در دوران اسلامی نیز ادامه یافت و علاوه بر نام‌های بسیطی مانند پرستو، پروانه، چکاوک، آهو و... ساخت نام‌های ترکیبی با نام جانوران نیز ادامه یافت. روی هم‌رفته در این گونه نام‌گذاری‌ها نه خود جانور بلکه صفت مثبتی (مانند دلیری، وفاداری، زیبایی و...) که در آن جانور وجود دارد مورد توجه است. در این دسته از نام‌های ترکیبی عمدتاً نام جانورانی که دارای صفت دلیری یا وفاداری هستند استفاده شده است. از جمله این نام‌هاست: شیرعلی، علی‌شیر، شیرمحمد، گرگ‌علی، الله‌گرگ، کلب‌علی، علی‌باز، محمدشاهین (نک: همان).

۳.۳.۳. نام معصومان یا صفات الهی با نام گیاهان

در این دوران ترکیب تازه‌ای در ساخت نام‌های خاص ظهور می‌کند و آن استفاده از واژه «گل» به همراه یک نام خاص است. این شیوه هم در ساخت نام مردان و هم زنان به‌کار رفته است، اما بسامد آن برای نام زنان بیشتر است. از جمله این نام‌هاست: گل‌محمد، گل‌علی، گل‌حسین، گل‌جمال، گل‌زهرا، گل‌زهره، گل‌نسا و... (نک: همان). افزون بر واژه گل واژه‌های دیگری مانند

گلشن (گلشن‌علی) نیز به ندرت در این ساختار استفاده می‌شود.

۴.۳.۳. نام‌های مرگب از نامی عربی و نامی ایرانی

در کنار نام‌های مزدوجی که متشکل از دو واژه عربی هستند، شیوه دیگری نیز در میان ایرانیان رواج دارد و آن استفاده از یک نام عربی و یک نام ایرانی است. در واقع این شیوه از نام‌گذاری را می‌توان تلاشی دانست در وفاداری به رسوم اسلامی از یک سو، و حفظ باورها و رسوم ایرانی از سوی دیگر. واژه عربی در این ساختار می‌تواند بسیط یا مرگب باشد و به نام خدا، پیامبر یا هریک از معصومان اشاره کند و نام ایرانی می‌تواند نام ایزدان، پهلوانان، شاهان، پیامبران، آیین‌های ایرانی و مانند آن باشد. در این شیوه جزء نخست، معمولاً، عربی و جزء دوم ایرانی است، البته در مواردی نیز جزء نخست ایرانی و جزء دوم عربی است. از جمله این نام‌هاست: محمدکوروش، محمدخسرو، محمدسروش، محمدسهراب، محمدکاو، محمدمانی، محمدصادق کیومرث، محمدرضابن‌نام، محمدباقر فرزند، محمدحسن فرامرزی، یزدان‌علی، پرویزعلی، رستم‌علی، بابک حسین، پیشدادسعید، فرهادرضا، نوروزعلی، نوروزمحمد، جم‌محمد، زهرامهرزاد، سکینه‌آذر، میترازهر، میتراصغری، فاطمه فرشته، نازنین زهرا (نک: همان).

به دسته فوق نام‌های دیگری را نیز می‌توان افزود که از همین ساختار پیروی می‌کنند اما اجزای تشکیل دهنده آنها لزوماً ایرانی یا عربی نیست و واژه‌هایی دخیل از زبان‌های دیگر است. این دسته از نام‌ها در واقع از طریق قیاس با نام‌های مزدوج معمول ساخته می‌شوند. از جمله این نام‌هاست: آن‌سوزان، ساندخت کارولین، شهلاژیلا، فاطمه‌هلن، لوکاعلی آندرو، ماری کلا (نک: همان).

۵.۳.۳. نام‌های مرگب برگرفته از آیات الهی و ادعیه

همان‌گونه که در دوران پیش از اسلام استفاده از اسامی و کلمات آیات و اوراد برای نام‌گذاری امری معمول بود، در ایران پس از اسلام نیز این‌گونه نام‌گذاری کاملاً مرسوم است. این دسته از نام‌ها می‌توانند از دو جزء یا بیشتر تشکیل شوند و گاه حتی یک جمله هستند؛ این اجزا به لحاظ واژگانی لزوماً اسم نیستند و می‌توانند ضمیر، فعل و... باشند. از جمله این نام‌هاست: آتنا، ان‌شاءالله،

ماشاءالله، خیرالله، بسم‌الله، نادعلی، اللّهمّ صلی علی محمّد و آل محمّد^۱ (نک: همان).

۶.۳.۳. جابه‌جایی اجزای نام‌های مزدوج

یکی از ویژگی‌های جالب نام‌های ترکیبی جابه‌جایی دو جزء ترکیب و در نتیجه ساخت نامی جدید است. جابه‌جا کردن اجزای ترکیب و ساخت نامی نو از دوران باستان تاکنون در نام‌های ایرانی دیده می‌شود و شیوه‌ای معمول برای ساخت اسامی تازه است. از جمله این نام‌هاست در دوران باستان: *Frāda-vau و *Vau-frāda *لفظاً «پیش‌برنده نیکی»، Vohu.nəmah و Nəmə.vanhu به معنی «دارنده نماز نیک»، *Baga-miθra و *Miça-baga * (مهر و یغ) (نک: می‌رهفر ۱۹۷۹: ۴۲، ۶۴؛ تاورنیه ۲۰۰۷: ۱۳۶، ۲۴۶)؛ در دوران میانه: Ādur-Mihr و Mihr-Ādur «آذر و مهر»، Māh-Gušnasp و Gušnasp-Māh «ماه و آتش [گشنسب]»، Dād-Farrox و Farrox-Dād تحت‌اللفظ «داده و فرخ» (نک: ژینیو ۱۹۸۶: ۳۷، ۷۱، ۸۴، ۹۱، ۱۱۲، ۱۲۴)؛ و در دوران نو: محمدعلی و علی محمد، عباس‌علی، علی‌عباس، احمدعلی، علی‌احمد، حمزه‌علی، علی‌حمزه، دوست‌محمد، محمددوست و... (نک: بهنیا ۱۳۶۳).

۴. نتیجه‌گیری

باتوجه‌به داده‌های ذکرشده در این یادداشت می‌توان با اطمینان گفت که ساخت نام‌های خاص ترکیبی در ایران آن‌گونه‌که دیگران می‌پندارند امری تازه و واراداتی نیست (نک: بهنیا ۱۳۶۳: ۱۰)، بلکه سابقه‌ای طولانی دارد و براساس منابع موجود پیشینه آن در ایران به دوره باستان زبان‌های ایرانی (فارسی باستان، اوستایی، مادی) می‌رسد. این شیوه نام‌گذاری در زبان‌های هم‌خانواده با زبان‌های ایرانی مانند هندی باستان نیز رواج داشته است و از این رو، احتمالاً، ریشه در سنت‌های هندواروپایی دارد (نک: سادوفسکی ۲۰۰۲). وانگهی سنت نام‌گذاری امری فرهنگی و ریشه‌دار است و به‌ناگهان و یک‌باره وارد حوزه فرهنگی - اجتماعی قومی نمی‌شود که بتوان آن را به‌سهولت اخذ کرد.

۱. به گفته بهنیا (۱۳۶۳: ۳۶) صورت اخیر نام یکی از هم‌وطنان ایرانی رانده‌شده از عراق است.

منابع

- برجیان، حبیب، ۱۳۸۰، «نام‌های ایرانی و اصالت آنها»، ایران‌شناسی، ش ۵۰، ص ۳۰۵-۳۱۵.
بهنیا، عبدالکریم، ۱۳۶۳، پژوهشی در نام‌های ایرانیان معاصر، اهواز.
شیمیل، آ. م.، ۱۳۷۶، نام‌های اسلامی، ترجمه گیتی آرزین، تهران.
صادقی، علی اشرف، ۱۳۸۶، «شکل‌های تحبیبی نام‌های خاص ایرانی در دوره اسلامی»، مجله زبان‌شناسی، س ۲۲، ش ۱، ص ۳-۲۰.
_____، ۱۳۸۷، «تسمیه»، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۵، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، ص ۳۰۴-۳۱۱.

- Bartholomae, C., 1904, *Altiranisches Wörterbuch*, Strassburg.
Gignoux, P., 1986, *Noms propres Sassanid en Moyen-perse épigraphique (= Iranisches Personennamenbuch, Band II: Mitteliranische Personennamen, Faszikel 2)*, Wien.
Gignoux, P. et al., 2009, *Noms propres syriaques d'origine iranienne (= Iranisches Personennamenbuch, Band VII: Iranische Namen in semitischen Nebenüberlieferungen, Faszikel 5)*, Wien.
Herodotus, *Historiae*, English translation by A. D. Godley, vol. 1 (Book I & II), The Loeb Classical Library, London, 1946.
Jackson, A. V. W., 1892, *An Avesta Grammar in Comparison with Sanskrit*, Stuttgart.
Justi, F., 1895, *Iranisches Namenbuch*, Marburg.
Kellens, J., and Pirart, E., 1990, *Les texts vieil-avestiques*, vol. II, Wiesbaden.
Kent, R. G., 1953, *Old Persian: Grammar, Texts, Lexicon*, New Haven.
Lurje, P. B., 2010, Personal Names in Sogdian Texts (= *Iranisches Personennamenbuch, Band II: Mitteliranische Personennamen, Faszikel 8*), Wien.
Mayrhofer, M., 1973, *Onomastica Persepolitana*, Wien.
_____, 1979, *Die altiranischen Namen (= Iranisches Personennamenbuch, Band I, Faszikel 1-3)*, Wien.
Pott, A. F., 1853, *Die Personennamen, insbesondere die Familiennamen und ihre Entstehungsarten, auch unter Berücksichtigung der Ortsnamen: eine sprachliche Untersuchung*, Leipzig.
Sadovski, V., 2002, "Dvandva, Tatpuruṣa and Bahuvrīhi: On the Vedic Sources for the Names of the Compound Types in Pāṇini's Grammar", *Transactions of Philological Society Volume 100: 3*, pp. 351-402.
_____, 2006, "On Morphological Structures in the System of Personal Names: Morphology and Semantics of Names and Epithets in Indo-Iranian I", *Proceedings of the 5th Conference of the Societas Iranologica Europaea, vol. 2, Classical and*

- _____ , 2009, "On Horses and Chariots in Ancient Indian and Iranian Personal Names", *Pferde in Asien: Geschichte, Handel und Kultur*, Wien, pp. 113-129.
- Sims-Williams, N., 1988a, "The Iranian Languages", *The Indo-European Languages*, ed. A. N. Ramat and P. Ramat, London, pp. 125-153.
- _____ , N., 1988b, 'Baga, ii. In Old and Middle Iranian', *Encyclopaedia Iranica*, vol. III, Fasc. 4, pp. 404-405.
- _____ , N., 2010, *Bactrian Personal Names* (= *Iranisches Personennamenbuch*, Band II: Mitteliranische Personennamen, Faszikel 7), Wien.
- Sundermann, W. 1994, "Iranische Personennamen der Manichäer", *Die Sprache* 36, pp. 244-279.
- Tavernier, J. 2007, *Iranica in the Achaemenid Period (ca. 550-330 B.C.)*, Leuven.
- Whitney, W. D., 1924, *Sanskrit Grammar*, Delhi.
- Zadok, R., 2009, *Iranische Personennamen in der neu-und spätbabylonischen Nebenüberlieferung* (= *Iranisches Personennamenbuch*, Band VII: Iranische Namen in semitischen Nebenüberlieferungen, Faszikel 1b), Wien.
- Zimmer, St., 1988, "Baga, iii. The Use of Baga in Names", *Encyclopaedia Iranica*, vol. III, Fasc. 4, pp. 405-406.

دو فهلوی از سفینه تبریز

میثم محمدی (دانشجوی دکتری فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه تهران)

چکیده: در رساله امالی امین‌الدین حاج بله منقول در سفینه تبریز شمار زیادی فهلوی آمده است. در این مقاله دو فهلوی از این فهلویات را بررسی می‌کنیم. فهلوی نخست شامل سه بیت و فهلوی دوم شامل دو بیت است. سعی نگارنده بر آن است که با استفاده از دانشی که از دیگر شواهد فهلویات در دست است در حد امکان خوانشی از این ابیات عرضه کند. در بررسی و خوانش این فهلویات از شواهد زبانی دیگر زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نیز بهره گرفته شده است.

کلیدواژه‌ها: فهلویات، سفینه تبریز، امالی حاج بله، گویش

مقدمه

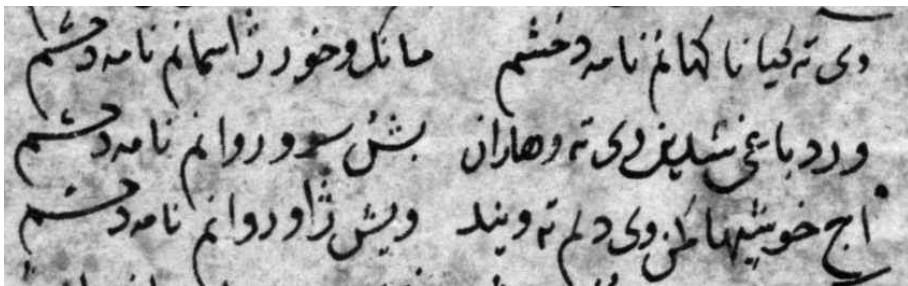
سفینه تبریز مجموعه‌ای است که در سال‌های ۷۲۱-۷۲۳ هجری به دست ابوالمجد تبریزی کتابت شده است. بنابر شمارش ایرج افشار دست‌کم صدوشانزده بیت فهلوی در سفینه نقل شده است (افشار ۱۳۸۱: ۵۳۵). این فهلویات در دو رساله از این مجموعه آمده‌اند. نخست امالی امین‌الدین حاج بله که از برگ ۲۶۷ الف آغاز می‌شود و در برگ ۲۷۰ ب خاتمه می‌یابد. امین‌الدین در این امالی به نکته‌های تاریخی و ادبی و عرفانی می‌پردازد. تعدادی از فهلوی‌گویان را نام می‌برد و ابیات و قطعات — گاه ده بیتی — فهلوی را می‌آورد (حائری ۱۳۸۰: ۵۸). این رساله

هم از نظر کثرت نقل فهلویات و هم شرح تاریخی واژه‌های «فهلوی»، «اورامنان»، «شروینان»، «شبهستان»، «اویان»، «نادان»، «ناد»، «کیل» و «شرو» حائز اهمیت است. اهمیت فهلویات منقول در این رساله در آن است که خود ابوالمجد این فهلویات را از زبان حاج بله در مجالس شنیده و تقریر کرده است؛ هم‌ازین‌روی از گزند تصحیف و تحریف و بدخوانی که در بسیاری از فهلویات دیده می‌شود، دور مانده است؛ هرچند رسم‌النخط گاه پریشان و عدم رعایت نقطه‌گذاری کار خوانش این فهلویات را دشوار می‌کند.

طریق‌الاحرة از شرف‌الدین عثمان، فرزند حاج بله، است که از برگ ۳۴۰ ب آغاز می‌شود و در برگ ۳۴۱ ب خاتمه می‌یابد. هرچند این رساله ناقص است و دنباله آن از سفینه افتاده، در همین سه صفحه باقی‌مانده از آن فهلویاتی به زبان‌های گرجی و تبریزی آمده و قطعاتی با عنوان اورامنان و شروینان نقل شده است.

با وجود اهمیت فراوان فهلویات سفینه تبریز هنوز تحقیق در باب آنها در آغاز راه قرار دارد. تنها علی‌اشرف صادقی در دو مقاله (۱۳۷۹ الف: ۱۴-۱۷؛ ۱۳۷۹ ب: ۲۳۳-۲۴۳) فهلویات منقول در رساله طریق‌الاحرة را نقل کرده و کوشیده تا جایی که میسر است توضیحاتی درباره آنها به دست دهد.

سعی نگارنده بر آن است تا در سلسله مقالاتی به خوانش و توضیح فهلویات منقول در سفینه تبریز بپردازد. در این مقاله دو فهلوی از مجموعه فهلوی‌های منقول در امالی حاج بله نقل و بررسی می‌شود. فهلوی نخست که در برگ ۲۶۱ ب آمده شامل سه بیت و فهلوی دوم که در برگ ۲۶۴ الف آمده شامل دو بیت است.



تصویر فهلوی نخست

۱. وی /wē/: حرف اضافه پیشین است. قس. فارسی میانه و پارتی: abē (>apait*) (دورکین - مایسترانست ۲۰۰۴: ۱۵). -p- پساواکه‌ای در فهلویات عموماً به w بدل می‌شود. این حرف اضافه در فهلویات به صورت «اوی» نیز آمده است (مثلاً نک: سفینه، اوی و ژه اوی و اشامه خوش بی awē warra awē wāšāma xwaš bē (۲۶۶ب)). صورت‌های «وی» و «اوی» در طبریات نیز کاربرد دارد (نک: محمدی ۱۳۹۳: ۱۲۵). این حرف اضافه در مصرع‌های سوم و پنجم این فهلوی نیز آمده است.

۲. ته /te/: ضمیر شخصی دوم شخص مفرد در حالت غیرفاعلی است. در فهلویات تمایز حالت فاعلی و غیرفاعلی برای ضمائر شخصی اول شخص و دوم شخص مفرد باقی مانده است. ضمیر اول شخص مفرد در حالت فاعلی az (قس پارتی: az) و در حالت غیرفاعلی ma/mo (تفضلی ۱۹۹۹) و man (قس پارتی و فارسی میانه: man) است. ضمیر دوم شخص مفرد در حالت فاعلی tu/tō و در حالت غیرفاعلی te است. ضمیر «ته» در این فهلوی در مصرع‌های سوم و پنجم نیز آمده است.

۳. کیانا /gyānā/: مرگب است از «کیان /gyān/» و ادات ندای «-ā/» کیان به معنی «جان» سنجیدنی است با واژه پارتی و فارسی میانه: gyān (دورکین - مایسترانست ۲۰۰۴: ۱۶۸). در فهلویات صورت‌های «یان /yān/» و «گان /gān/» نیز آمده است (تفضلی ۱۹۹۹: ۱۵۹). در اینجا «کیان /gyān/» به معشوق اشاره دارد.

۴. کهانم /gehānam/: مرگب است از «کهان /gehān/» و ضمیر متصل اول شخص مفرد «-m/» که اینجا مضاف الیه است. کهان به معنی «جهان» سنجیدنی است با واژه پارتی و فارسی میانه: gēhān (دورکین - مایسترانست ۲۰۰۴: ۱۶۹؛ مکزی ۱۹۶۹: ۳۶). در فهلویات صورت «کهان /gēhān/» نیز آمده است (تفضلی ۱۹۹۹: ۱۵۹).

۵. نامه /nāma/: «نیامد». فعل ماضی سوم شخص مفرد است. «-n/» نشانه نفی است. «-āma/» ماده ماضی است. در دسته‌ای از فهلویات -t پساواکه‌ای به r بدل می‌شود (برای این خصیصه آوایی نک: یارشاطر ۱۳۷۱: ۳۹۸) (مثلاً بامر /be-āmar/ «نیامد» در فهلویات ماماعصمت (ادیب طوسی ۱۳۳۵ الف: ۲۴۲). اما در اینجا t افتاده است (>-gmata-*)).

در فهلویات منسوب به باباطاهر صورت بمد /be-mad/ «بیامد»، آمده است (بهار ۱۳۷۴: ۲۹۲).
 ۶. د /da/ «در». حرف اضافه پیشین است. این حرف اضافه در گونه زبانی ری (رازی،
 روض الجنان و روح الجنان ۱۳۸۹: ۲۹/۱۲، ۸۹، ۱۳۱، ۳۶۷؛ قرآن ری: ۱۶، ۲۷۸) نیز رواج داشته است.
 این حرف اضافه علاوه بر تکرار در عبارت ردیف، در مصرع سوم این فهلوی و مصرع نخست
 فهلوی دوم نیز آمده است.

۷. حشم /časm/ «چشم». این کلمه به‌عنوان آخرین کلمه ردیف این فهلوی، یعنی «نامه د
 حشم /nāma da časm/»، در هر سه بیت بدون نقطه کتابت شده است.

۸. مانک /māng/ «ماه». در فهلویات برای اشاره به «قمر» همواره همین واژه آمده و
 صورت «ماه» کاربرد ندارد. واژه مانگ مختص زبان‌های ایرانی شمال غربی است. احتمالاً این
 واژه در شاخه زبان‌های ایرانی غربی باستان تنها در مادی باستان و گونه‌های نزدیک به آن رواج
 داشته است، چه شواهد کاربرد این واژه در دوره نو به شمال، شمال غربی، مرکز و غرب مرزهای
 فعلی ایران محدود می‌شود. قس. کردی: māng، تاتی: meṅg، تالشی: maṅg (حسن‌دوست،
 ۱۳۹۳: ۴۷۶۶)، شاهرودی: māng، سنگسری: muṅg (همو، ۱۳۸۹: ۵۳-۵۴) و طبری: mung.
 مرز تداول این واژه از سوی شرق به پارت نمی‌رسیده، چه اثری از آن در پارتی دیده نمی‌شود و
 معادل آن در این زبان māh (دورکین - مایسترانست ۲۰۰۴: ۲۲۴) است. همچنین قس. اوستایی:
 māṅhō (حالت اضافی مفرد از māh- «ماه») (بارتلمه ۱۹۰۴: ۱۱۷۰).

۹. خور /xwar/ «خورشید». در فهلویات همواره همین واژه برای اشاره به «آفتاب» آمده و
 صورت «خورشید» کاربرد ندارد.

۱۰. ژ /ža/ «از». حرف اضافه پیشین است (>hača*). در فهلویات صورت‌های «اژ
 /až/»، «اج /aj/»، «ج /ja/»، «چ /ča/»، «چه /čal/»، «چو /ču/» نیز آمده است. در ابتدای بیت
 سوم این فهلوی حرف اضافه «اج /aj/» آمده است. «ژ /ža/»، «ج /ja/»، «چ /ča/»، «چو /ču/»
 به‌عنوان واژه‌بست حالت اضافه نیز ظاهر می‌شوند. در این نوع از کاربرد بیشتر پیش از ترکیب
 اضافه مقلوب قرار می‌گیرند. ممکن است در اینجا ža نقش‌نمای اضافه باشد. این کاربرد
 سنجیدنی است با پارتی: čē که در ترکیب‌های اضافه ظاهر می‌شود. این حرف اضافه در مصرع

دوم از فهلوی دوم نیز آمده است.

۱۱. شدین /šudīn/: «شدم، رفتم». فعل ماضی اول شخص مفرد است. «-īn/» به‌عنوان شناسه اول شخص مفرد فعل ماضی لازم در شواهدی که هنینگ از گویش گلین‌قیه نقل کرده است نیز دیده می‌شود. در این گویش فعل ماضی اول شخص مفرد برای شدن به شکل «شرین /šerīn/» آمده است (نک: هنینگ ۱۳۷۴: ۶۵). در واقع ماده ماضی در این گویش «شر- /šer-/» است، با تحول t- پساواکه‌ای به r (> *šuta-) که از خصوصیات برخی از گونه‌های فهلویات است. باتوجه‌به این امر و ارتباط گونه‌ای فهلوی مورد بحث با گویش گلین‌قیه بهتر است این فعل در متن سفینه نیز به «شرین /šerīn/» تصحیح شود.

۱۲. وهاران /wahārān/: «بهاران». همخوان v- *آغازی ایرانی باستان در گونه‌های مختلف زبانی فهلویات باقی می‌ماند (> *vāhara-). نمونه‌ای از این خصیصه آوایی در واژه «ویش /wēš/» (> *vasyah-) که در مصرع پایانی این فهلوی آمده نیز دیده می‌شود.

۱۳. بشن /bašn/: «قامت، بالا». قس. فارسی میانه: bašn، پارتی: bašnān «قامت، بالا» (دورکین - مایسترانست ۲۰۰۴: ۱۱۱)، فارسی: «بشن» به معنی «قامت، بالا»: اگر سروی به بالای تو باشد/ نه چون بشن دل‌رای تو باشد (سعدی به نقل از حسن دوست ۱۳۹۳: ۸۳۷). این واژه در اینجا به صورت «بُش» کتابت شده است. اگرچه ممکن است در صورت به کاررفته در این فهلوی n از انتهای واژه افتاده باشد، به احتمال بیشتر کاتب در کتابت «بشن» نقطه «ن» را ضمه پنداشته و واژه دچار تحریف شده است. این واژه در فهلویات به صورت «بشن» آمده است (تفضلی ۱۹۹۹: ۱۵۹). در هر صورت واژه مذکور به «بُش» به معنی «کاکل آدمی و موی گردن و پال اسب» (نک: برهان قاطع) که در گویش‌ها به معنی «شاخ و برگ درختان» نیز آمده است (قس. راوری: boš) (حسن دوست ۱۳۹۳: ۴۹۰) ارتباطی ندارد.

۱۴. دیم /dēm/: «روی، چهره». قس. پارتی و فارسی میانه: dēm، فارسی: «دیم». در متن این واژه بدون نقطه آمده و دندانه «ی» اندکی بیش از معمول کشیده شده، به گونه‌ای که تقریباً به شکل «دلِم» در آمده است. واژه «دیم» در فهلویات بسیار پربسامد است.

۱۵. ویند /wēnd/: ماده ماضی است به معنی «دیدن». ساخت فعلی در این مصرع ارگتیو

است. «(من /man/)» به‌عنوان ضمیر غیرفاعلی اول‌شخص مفرد، شخص و شمار فعل را تعیین می‌کند. بر این اساس، «(من... ویند /wēnd/ ... /man/)» به‌معنای «دیدم» است. بازماندن ساخت ارگتیو در صرف افعال ماضی متعدی از خصیصه‌های فلهویات است. نکتهٔ جالب توجه دربارهٔ مادهٔ ماضی «(ویند- /wēnd-/)» تحول آن از ریشهٔ *vain- «(دیدن)» است. عموماً در زبان‌های ایرانی میانه و نو برای مادهٔ مضارع دیدن از افعال بازمانده از این ریشه استفاده می‌شود و برای مادهٔ ماضی افعال مشتق از ریشهٔ *dī- «(دیدن)» رواج دارند. در واقع «(وین-)» و «(دید-)» از جمله افعالی هستند که مادهٔ مضارع و ماضی آنها از دو ریشهٔ مختلف مشتق شده‌اند. در فلهویات عموماً مادهٔ ماضی فعل دیدن، dī- آمده است، اما مادهٔ ماضی «(ویند- /wēnd-/)» در این بیت سنجیدنی است با wēnd- در گویش گلین‌قیه که آن‌گونه که هنینگ نشان داده است، در گروه گویشی هرزنی قرار می‌گیرد و با تالشی ارتباطی نزدیک دارد (نک: هنینگ ۱۳۷۴: ۶۸-۷۰). کاربرد مادهٔ ماضی wēnd- به‌جای dī- در کنار آمدن فعل اول‌شخص مفرد *šerīn⁺ (نک: ۱۱) ارتباط گونهٔ زبانی این فلهوی را با گونهٔ زبانی گروه گویشی هرزنی نشان می‌دهد.

۱۶. ویش /wēš/ : «(بیش)». قس. پارتی و فارسی میانه: wēš (دورکین - مایسترانست ۲۰۰۴: ۳۵۸). *v- آغازی ایرانی باستان در فلهویات باقی مانده است (> *vayah-). (برای این خصیصهٔ آوایی نک: ۱۲).

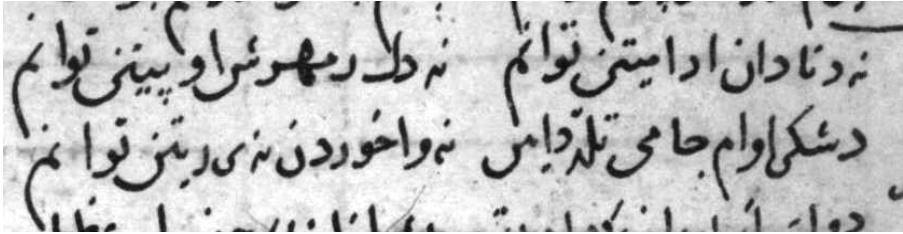
۱۷. او /āw/ : «(آب)». با تحول p- پساواکه‌ای به w (> *āp-).

براساس توضیحات مذکور می‌توان این فلهوی را چنین خواند:

1. wē te gyānā gehānam nāma da čašm
2. māng u x^war ža āsmānam nāma da čašm
3. war da bāq-ē⁺ šerīn wē te wahārān
4. +bašn i sarw i rawānam nāma da čašm
5. aḡ x^wašihā ke man wē dēm i te wēnd
6. wēš ža āw i rawānam nāma da čašm

۱. بی تو جانا جهانم نیامد در چشم
۲. ماه و خور از / ماه و خور آسمانم نیامد در چشم
۳. وگر در باغی شدم بی تو بهاران

۴. قامت سروروانم نیامد در چشم
۵. از خوشی‌هایی که من بی روی تو دیدم
۶. بیش از آب روانم نیامد در چشم (اشاره به کوتاهی و گذرایی)



تصویر فهلوی دوم

۱۸. نادان /nādān/: این واژه و همتای آن یعنی «ناد /nād/» را شارحان فهلویات درنیافته و کوشیده‌اند به توجیه آن بپردازند. مثلاً ادیب طوسی در مقاله‌ای که در باب فهلویات مغربی تبریزی نوشته، در باب آنچه او «ناد» یا «ناو» می‌خواند، چنین می‌گوید که اگر مصحف و محرف یار نباشد، ناچار باید تصور کنیم که از اصطلاحات مخصوص به مغربی است. وی بر آن است که احتمالاً «ناد» از جمله «ناد علیاً مظهر العجائب» استعاره شده یا «ناو» به معنی «کشتی» است که بنابر حدیث «مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من تمسک بها نجی و من تخلف عنها فقد غرق» علی^(ع) و اولاد او سفینه نجات‌اند. ادیب طوسی تعصب شدید زمانه مغربی را دلیل بر آن دانسته که وی از راه تقیه این کلمه را به جای نام علی^(ع) به کار برده است (ادیب طوسی ۱۳۳۵: ۱۲۳). اما کاربرد «ناد» و «نادان» مختص به مغربی نیست و شواهد بسیاری از کاربرد آن در فهلویات برجای مانده است. همین موضوع رمز یا استعاره بودن این واژه را برای اشاره به علی^(ع) باطل می‌کند. بنا بر عبارتی که در سفینه تبریز آمده این کلمه به معنی «معشوق» است: «او یان و نادان و ناد و کیل محبوب زنان را گویند به زبان فهلوی» (سفینه تبریز، ۲۶۳ ب).

۱۹. ادامیتن /adāmētan/: «درآمیختن». این واژه مصدر است و تابعی است برای فعل کمکی «توانم /tawānam/» که پس از آن آمده است. «اد- /ad-/» در ابتدای واژه پیشوند است. شاهدهی از کاربرد این پیشوند در فهلویات باباطاهر نیز دیده می‌شود: «ادخورد /ad-xward/»

«فرو خورد» (بهار ۱۳۷۴: ۲۹۲). در واژه «امیتن /*āmētan*» تحول آوایی *t > xt*- رخ داده است (-*ā-maixta**) . این تحول در فهلویات عمومی است و در زبان‌های شمالی، مرکزی و غربی ایرانی نو دیده می‌شود. در ادامه، در مصرع دوم و چهارم این فهلوی نیز می‌توان نمونه‌های دیگر این تحول را در واژه‌های «اوپیتن /*ōpētan*» و «بریتن /*bar-rētan*» مشاهده کرد.

ممکن است بتوان «اد /*ad*» در ابتدای واژه را «ار» خواند که می‌تواند نویسه‌ای بی نقطه باشد برای واژه «از /*az*»، ضمیر اول شخص مفرد در حالت فاعلی (قس. پارتی: *az*). (نک: ۲).

۲۰. ر */ža/*: نویسه‌ای بی نقطه برای حرف اضافه «ژ /*ža*» است. (نک: ۱۰).

۲۱. اوپیتن /*ōpētan*: «پختن، پیچیدن». این واژه مصدر است و تابعی است برای فعل کمکی «توانم /*tawānam*» که پس از آن آمده است. «او- /*ō-*» پیشوند است. این پیشوند در فهلویات شواهد دیگری نیز دارد. قس. «اوگیری /*ōgīrē*»: «برگیری» در فهلویات ماماعصمت (ادیب طوسی ۱۳۳۵ الف: ۲۴۶). در واژه «پیتن /*pētan*» تحول آوایی *t > xt*- رخ داده است (-*paixta**) . (برای این ویژگی آوایی، نک: ۱۹).

۲۲. تله /*talla*: این واژه در یک فهلوی دیگر در مجموعه‌ای به شماره Add 9838 (فهرست ریو: ۱۴۴) در موزه بریتانیا نیز آمده است: «بج خودم دست تله دمی امیت / *baǰ xwadam dast / talla da may āmēt*» صادقی تشدید را در این واژه غلط دانسته و متذکر شده که مسلماً مربوط به «م» در کلمه «می» است (صادقی ۱۳۸۵: ۳۸). اما آمدن تشدید در سفینه اصیل بودن آن را بر خلاف رأی صادقی نشان می‌دهد. صادقی درباره این واژه و معنای احتمالی آن پیشنهادی ارائه نکرده است. باتوجه به مضمون فهلوی مورد بحث «تله» چیزی بوده که اگر آن را در می می‌آمیختند چنان طعم آن را تغییر می‌داده که خوردنش را صعب یا ناممکن می‌کرده است. مصرع بعد این فهلوی چنین است: «نه واخوردن شهْم نه بشهْم ریت / *na wā xwardan / šahum na bušahom rēt*». کل بیت مورد بحث بدین معنی است: «با دست خودم تله‌ای در می آمیختم که نه خوردن (می را) توانم و نه توانم (آن را) ریختن». این بیت در واقع ارسال‌المثلی است برای بیت نخست. باتوجه به این بیت روشن است که واژه تله دارای معنایی است که به طعم مربوط می‌شود. این واژه ممکن است به واژه تالشی: *tella* و سمنانی: *tala* «تلخ» مربوط باشد.

قس. پارتی: taxlag «تلخ، گزنده؛ یا نام گیاهی تلخ و گزنده است» (دورکین - مایسترانست ۲۰۰۴: ۳۳۱). بر این اساس، «تله» احتمالاً نام گیاه یا ماده‌ای تلخ بوده است.

توجه به فهلوی منقول در مجموعه موزه بریتانیا شاید بتواند در خوانش کلمات قبل و بعد از واژه تله کارساز باشد. باتوجه به ارتباط این واژه و می احتمالاً واژه پیش از آن را باید «می /may/» در نظر گرفت. اگر «جا /jā/» که پیش از آن آمده است را مربوط به همین واژه بدانیم، باید کلمه را به صورت «جامی /jām-ē/» یعنی «جامی، یک جام» بخوانیم که باز هم با واژه تله تناسب دارد. هرچند نیمه پایانی فهلوی منقول در مجموعه موزه بریتانیا احتمال خوانش «می /may/» را بیشتر تأیید می‌کند. بر همین اساس واژه بعد از تله را ممکن است بتوان به صورت «دامیت /da-āmēt/» («درآمیخت») بازسازی کرد. در فهلوی منقول در مجموعه موزه بریتانیا نیز این فعل در کنار «می /may/» و «تله /talla/» آمده است: *talla da may āmēt*. ارتباط بیت مورد بحث در فهلوی سفینه تبریز و فهلوی منقول در مجموعه موزه بریتانیا را علاوه بر این عبارت مصرع بعد دو فهلوی به خوبی آشکار می‌کند. فهلوی سفینه تبریز: نه واخوردن نه بریتن توانم / *na wā xwardan na bar rētan tawānam*. فهلوی مجموعه موزه بریتانیا: «نه واخوردن شهّم نه بشهّم ریت / *na wā xwardan šahum na bušahom rēt*». معنای این دو مصرع چنین است: «نه توانم خوردن، نه توانم ریختن». در واقع به نظر می‌رسد این دو مصرع دو روایت متفاوت از یک شعر واحدند. تنها در فهلوی سفینه تبریز فعل کمکی *tawānam* در مقابل هم‌تایش در فهلوی موزه بریتانیا یعنی *šahum* آمده است. در پارتی *šah-* «توانستن» به عنوان فعل کمکی شخصی به کار می‌رفته است.

۲۳. بریتن /*bar-rētan*/: «بر ریختن». این واژه مصدر است و در کنار «واخوردن / *wā xwardan*» تابعی است برای فعل کمکی «توانم / *tawānam*» که پس از آن آمده است. «بر- / *bar-*» پیشوند است. در واژه «ریتن / *rētan*» تحول آوایی *t > xt-* رخ داده است (**raixta- >*).

بر اساس توضیحات مذکور می‌توان این فهلوی را چنین خواند:

1. *na da nādān adāmētan tawānam*
2. *na dil ža mihraš ōpētan tawānam*
3. jām-ē/ may talla + da-āmēt

4. na wā xwardan na bar rētan tawānam.

۱. نه در نادان (معشوق) آمیختن توانم
۲. نه دل از مهرش پیختن توانم
۳. جامی / می تلخه در آمیخت
۴. نه و اخوردن نه بر ریختن توانم.

نتیجه‌گیری

در این مقاله دو فهلوی از مجموعه فهلویات رساله امالی امین‌الدین حاج بله بررسی شدند و تا حدی که میسر بود خوانشی از آنها به دست داده شد. مضمون فهلوی نخست به چشم نیامدن زیبایی‌های دنیا در نبود معشوق است. بررسی زبان این فهلوی نشان از نزدیکی آن به گروه زبان‌های هرزنی دارد. فهلوی دوم در باب وضعیت عاشق است که نه توانایی وصال دارد و نه امکان دل بریدن از معشوق. شاعر در بیت دوم این فهلوی با ارسال المثل وضعیت خود در بیت نخست را برای مخاطب روشن‌تر بیان می‌کند. بیت دوم این فهلوی با بیتی از فهلوی منقول در مجموعه‌ای به شماره Add 9838 در موزه بریتانیا قرابت دارد. احتمالاً این دو بیت در روایت از یک شعرند.

منابع

- ادیب طوسی، محمدامین، ۱۳۳۵ الف، «فهلویات ماماعصمت و کشفی به زبان آذری»، نشریه دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز، س ۸، ش ۸، ص ۲۴۰-۲۵۷.
- _____، ۱۳۳۵ ب، «فهلویات مغربی تبریزی»، نشریه دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز، س ۸، ش ۸، ص ۱۲۱-۱۳۷.
- افشار، ایرج، ۱۳۸۱، «نسخه برگردان سفینه تبریز»، نامه بهارستان، س ۳، ش ۲، ص ۵۲۷-۵۳۸.
- برهان قاطع، محمدحسین خلف تبریزی، به کوشش محمد معین، تهران، ۱۳۶۱.
- بهار، مهرداد، ۱۳۷۴، «شعری چند به گویش همدانی از باباطاهر همدانی»، جستاری چند در فرهنگ ایران، تهران، ص ۲۸۳-۲۹۶.
- حائری، عبدالحسین، ۱۳۸۰، «سفینه تبریز کتابخانه‌ای بین‌الدفتین»، نامه بهارستان، س ۲، ش ۲، ص ۴۱-۶۴.

- حسن دوست، محمد، ۱۳۸۹، فرهنگ تطبیقی - موضوعی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نو، ج ۱، تهران.
- _____، ۱۳۹۳، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، ج ۴، تهران.
- رازی، ابوالفتح، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، به کوشش و تصحیح محمدجعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، مشهد، ۱۳۸۹.
- سفینه تبریز، نسخه دیجیتال کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- صادقی، علی اشرف، ۱۳۷۹ الف، «چند شعر به زبان کرجی، تبریزی و غیره»، مجله زبان‌شناسی، س ۱۵، ش ۲، ص ۱۴-۱۷.
- _____، ۱۳۷۹ ب، «شروینیان یا عشق‌نامه شروین دشتی و شروه‌سرایی»، یادنامه دکتر احمد تفضلی، تهران، ص ۲۳۳-۲۴۳.
- _____، ۱۳۸۵، «چند فلهوی»، مجله زبان‌شناسی، س ۲۱، ش ۱-۲، ص ۳۳-۵۶.
- قرآن ری، به کوشش محمدجعفر یاحقی، تهران، ۱۳۶۴.
- محمدی، میثم، ۱۳۹۳، «دوبیتی‌ای طبری از نسخه شماره ۵۹۸ مجلس شورای اسلامی»، بهارستان ایران، ش ۱، ص ۱۲۱-۱۲۶.
- هنینگ، والتر برونو، ۱۳۷۴، «زبان کهن آذربایجان»، ترجمه بهمن سرکاراتی، نامه فرهنگستان، س ۱، ش ۱، ص ۵۱-۷۲.
- یارشاطر، احسان، ۱۳۷۱، «آذری»، زبان فارسی در آذربایجان، ج ۲، گردآوری ایرج افشار، تهران، ص ۳۹۱-۴۰۴.

Bartholomae, C., 1904, *Altiranisches Wörterbuch*, Strassburg.

Durkin-Meisterernst, D., 2004, *Dictionary of Manichaean Middle Persian and Parthian*, Turnhout.

MacKenzie, D. N., 1969, *A Concise Pahlavi Dictionary*, London.

Tafazzoli, A., 1999, "Fahlavīyāt", *Encyclopædia Iranica*, vol. 9, pp. 158-162.

موردی از انشقاق واجی در برخی از گویش‌های مرکزی ایران (منطقه برزورد)

محمد مهدی اسماعیلی (استادیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی)

چکیده: در زبان‌شناسی تاریخی دگرگونی‌های صوتی به دو دسته کلی واجی و غیرواجی (آوایی/ واج‌گونه‌ای) تقسیم می‌شوند. در دگرگونی‌های غیرواجی تغییری در تعداد و شمار واج‌های زبان حاصل نمی‌شود، ولی در دگرگونی‌های واجی به دلیل آن‌که واجی حذف یا اضافه می‌شود، نظام واجی از نظر تعداد دچار تغییر می‌شود. مهم‌ترین دگرگونی‌های واجی، ادغام و انشقاق هستند. در ادغام، همان‌گونه‌که از نام آن مشخص است، دو واج (یا گاهی حتی بیشتر از دو واج) در اثر تحول در همدیگر ادغام و به یک واج بدل می‌شوند، و به این ترتیب تعداد واج‌ها نسبت به آنچه در قبل بوده کاهش می‌یابد. ولی در انشقاق، واج‌گونه‌های یک واج در اثر از بین رفتن محیطی که ظهور آنها را مشروط می‌کرده است، در تقابل با یکدیگر قرار می‌گیرند و به دو واج جدید تبدیل می‌شوند. در تعدادی از گویش‌های مرکزی ایران (رایج در منطقه برزورد نظیر از جمله ایبانه‌ای و طره‌ای)، موردی از انشقاق واجی مشاهده می‌شود. واکه افتاده و کوتاه /a/ در ایرانی میانه غربی، در تحول به این گویش‌ها به دو واکه افتاده پیشین غیرگرد /a/ و افتاده (نزدیک) پسین غیرگرد /ä/ انشقاق یافته است. این مقاله به بررسی این دگرگونی در زمانی می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها: دگرگونی صوتی، انشقاق واجی، نظام واجی، واکه افتاده، گویش‌های مرکزی

۱. مقدمه

زبان‌ها همچون دیگر پدیده‌های اجتماعی همیشه در حال تغییر و تحول هستند. البته این تغییر و

تحولات آن چنان تدریجی، کند و ناچیزاند که معمولاً در طی یکی دو نسل، شاید آن چنان به چشم نیایند. ولی مسلماً بعد از چندین قرن، حجم تغییرات آن قدر خواهد بود که زبانوران دیگر قادر به فهم زبان نسل‌های قبلی خود نباشند. از آنجاکه معمولاً عوامل مختلفی (با منشأ فیزیولوژیکی، شناختی و اجتماعی) به انحای مختلف بر همدیگر اثر می‌گذارند و تغییرات زبانی را موجب می‌شوند، علت دقیق یک تغییر زبانی را اغلب نمی‌توان به آسانی شناخت. از مهم‌ترین این عوامل ساده‌سازی تلفظ^۱، قیاس و بازتحلیل^۲، تماس زبانی^۳ (مانند وام‌گیری^۴ و تصحیح افراطی^۵) و تلفظ املایی^۶ را مطرح کرده‌اند (اگریدی و همکاران ۱۹۹۷: ۲۹۱-۲۹۳). این تغییرات ممکن است در همه حوزه‌های زبان شامل واج‌شناسی، صرف، نحو، معنی‌شناسی و واژگان رخ بدهد. البته سرعت و حجم این تغییر و تحولات در همه این حوزه‌ها یکسان نیست، به طوری که ظاهراً واژگان و معنا بالاترین و بیشترین مقدار، و نظام واجی کمترین مقدار را دارد.

در منابع زبان‌شناسی تاریخی، تغییرات یا دگرگونی‌های صوتی^۷ زبان از جهات و دیدگاه‌های مختلف به انواعی تقسیم شده‌اند. تغییرات معروفی مانند همگونی، ناهمگونی، تضعیف، تقویت، قلب و غیره را به این دلیل که نتیجه تأثیرپذیری و تأثیرگذاری در زنجیره و توالی آواهای گفتارند، برخی دگرگونی همنشینی^۸ (ترسک ۲۰۱۵: ۴۸) یا دگرگونی زنجیره‌ای^۹ (اگریدی و همکاران ۱۹۹۷: ۲۹۴-۳۰۰) نامیده‌اند. ولی در تقسیم‌بندی دیگری که کلی‌تر و مهم‌تر است، تغییرات و دگرگونی‌های صوتی در زمانی از حیث نتیجه و تأثیری که بر نظام یا دستگاه واجی (تعداد واج‌های) یک زبان می‌گذارند بررسی می‌شوند. این دگرگونی‌ها شامل دو مورد است: دگرگونی غیرواجی^{۱۰} (که آوایی و واج‌گونه‌ای^{۱۱} هم گفته شده است) و دگرگونی واجی^{۱۲}.

در دگرگونی غیرواجی تلفظ یک واج با خلق و اضافه شدن واج‌گونه جدیدی به آن دستخوش تغییر می‌شود، ولی نظام واجی آن زبان از نظر تعداد کماکان بدون تغییر باقی می‌ماند. دگرگونی‌های غیرواجی شاید به دلیل آنکه تأثیر و نتیجه‌ای بر روی نظام واجی زبان نمی‌گذارند، در مقایسه با دگرگونی‌های واجی اهمیت چندانی ندارند (کمبل ۲۰۰۴: ۱۹). به‌عنوان نمونه‌ای از

1. articulatory simplification
4. borrowing
7. sound changes
10. non-phonemic change

2. analogy and reanalysis
5. hypercorrection
8. syntagmatic change
11. phonetic/allophonic change

3. language contact
6. spelling pronunciation
9. sequential change
12. phonemic/phonological change

این نوع تغییر می‌توان به تبدیل واکهٔ افراشته پسین /u/ در انگلیسی معیار، به واکهٔ افراشته مرکزی گردِ [ʊ] و حتی واکهٔ افراشته پیشین گردِ [ü] در برخی گونه‌های انگلیسی (همان‌جا)؛ و تبدیل واکه‌های افراشته کوتاه /i/ و /u/، در هجای بستهٔ پایانی زبان فرانسهٔ اروپایی به قرینه‌های نرم خود یعنی [I] و [U] در فرانسهٔ کانادایی اشاره کرد (اگریدی و همکاران ۱۹۹۷: ۳۰۲).

ولی دگرگونی واجی که ترسک (۲۰۱۵: ۷۱) آن را دگرگونی جانشینی^۱ نامیده است، خود نیز به دو نوع ادغام^۲ (کاهش تعداد واج‌ها) و انشقاق^۳ (افزایش تعداد واج‌ها) تقسیم می‌شود. البته از نوع سومی با عنوان ابدال^۴ نیز نام برده شده است که اگرچه تغییری در تعداد واج‌های زبان رخ نمی‌دهد، نظام واجی دچار نوعی سازماندهی جدید می‌شود، مانند ابدال بزرگ واکه‌ای^۵ در تحول از زبان انگلیسی میانه به نو (اگریدی و همکاران ۱۹۹۷: ۳۰۳-۳۰۴).

در ادغام واجی که تغییر رایج‌تری است، همان‌گونه که از اسم آن برمی‌آید، دو واج (یا گاهی حتی بیشتر از دو واج) که در دورهٔ کهن‌تر یک زبان در تقابل با همدیگر بوده‌اند، به‌مرور با ازدست‌دادن تقابل‌شان، یکی می‌شوند و در دورهٔ بعدی به یک واج تبدیل می‌شوند (همان: ۳۰۳؛ کمبل ۲۰۰۴: ۲۰؛ نغزگوی کهن ۱۳۸۳: ۳۶۳؛ همو ۱۳۹۲: ۸۱). البته این واج می‌تواند یا یکی از دو (یا چند) واج قبلی باشد، یا یک واج کاملاً جدید و متفاوت از دو (یا چند) واج قبلی.

برای مورد اول ادغام، مثال‌های فراوانی در زبان‌های دنیا وجود دارد که شاید ادغام دو همخوان واجی /f/ و /θ/ به /f/ و نیز ادغام واج‌های /v/ و /ð/ به /v/ در لهجهٔ کاکنی^۶ انگلیسی معروف‌تر از بقیه باشد. به‌عبارت دیگر، در این لهجه سایشی‌های لب‌ودندانی و دندانی با یکدیگر ادغام شده‌اند (اگریدی و همکاران ۱۹۹۷: ۳۰۳). در حیطهٔ مطالعات هندواروپایی‌شناسی نیز، ادغام سه واکهٔ غیرافراشتهٔ هندواروپایی آغازین یعنی /a/، /e/ و /o/ به واکهٔ /a/ در زبان سنسکریت مورد دیگری از این نوع است (کمبل ۲۰۰۴: ۲۱). به‌عبارت دیگر، در این ادغام هر دو واکهٔ میانی یک درجه افتاده‌تر/بازتر شده‌اند. برای مورد دوم ادغام که نادرتر است، به ادغام سایشی میان‌دندانی /θ/ با سایشی نوک‌زبانی - لثوی /s/ که در اسپانیایی دو واج معجزانند، و تبدیل‌شان به سایشی دندانی /s/ در اسپانیایی آمریکای جنوبی (و نیز برخی از گونه‌های اسپانیایی رایج در

1. paradigmatic change
4. shift

2. merger
5. great vowel shift

3. split
6. Cockney

اروپا) می‌توان اشاره کرد. بر این اساس دو واژه <caza> /kaθa/ «شکار» و <kasa> /kasa/ «خانه»، در اسپانیایی رایج در آمریکای جنوبی هم‌آوا هستند و /kaθa/ تلفظ می‌شوند (همان: ۲۰). در ادغام (که تغییری غیر مشروط است)، نظام واجی زبان دچار کاهش می‌شود و تعداد واج‌ها نسبت به دوره قبل‌تر خود کمتر می‌شود (همان‌جا). این تغییر غالباً باعث به‌وجود آمدن تعدادی کلمات هم‌آوا می‌شود. بنابراین شاید یکی از راه‌های ردگیری ادغام واجی مطالعه هم‌آواها باشد (نزگوی کهن ۱۳۹۲: ۸۱). در دگرگونی واجی دوم یعنی انشقاق واجی که آن را حتی «انشقاق ثانویه»^۱ نیز نامیده‌اند، برعکس مورد قبلی، یک واج در اثر تغییر و تحول به دو واج (و احتمالاً بیشتر) تبدیل می‌شود، به این صورت که واج‌گونه‌های آن در اثر از بین رفتن بافت و محیط ظهورشان، در تقابل با یکدیگر قرار می‌گیرند و هرکدام واج مستقلی می‌شوند (کمبل ۲۰۰۴: ۲۲؛ ترسک ۲۰۱۵: ۷۲-۷۳؛ اگریدی و همکاران ۱۹۹۷: ۳۰۳؛ هاک ۱۹۹۱: ۵۳؛ نزگوی کهن ۱۳۹۲: ۸۱). یکی از معروف‌ترین مثال‌های انشقاق واجی، مورد /ŋ/ است که در ابتدا در زبان انگلیسی واج‌گونه‌ای از /n/ بوده که صرفاً قبل از همخوان‌های نرم‌کامی ظاهر می‌شده است. در دوره رواج انگلیسی میانه با حذف نرم‌کامی /g/ از پایان کلمه، و قرارگرفتن [ŋ] در پایان واژه، ارزش واجی پیدا کرد (اگریدی و همکاران ۱۹۹۷: ۳۰۳).

گفتنی است که نوع خاصی از انشقاق را که با ادغام همراه است، «انشقاق اولیه»^۲ یا «ادغام مشروط»^۳ نامیده‌اند. در این نوع از انشقاق، واج‌گونه‌ای که برای یک واج در بافت و محیطی خاص به وجود می‌آید، خود به‌عنوان یک واج مستقل از قبل وجود داشته است. در این نوع انشقاق تعداد واج‌های زبان هیچ تغییری نمی‌کند، ولی صرفاً توزیع واج‌ها دچار تغییر می‌شود، به این صورت که توزیع و رخداد یکی از واج‌ها بیشتر می‌شود (ترسک ۲۰۱۵: ۷۳-۷۴؛ کمبل ۲۰۰۴: ۲۵). مشهورترین مثال چنین تغییری مورد ر-شدگی^۴ در لاتینی است، به این شکل که واج /s/ در بافت بین دو واکه به [ɾ] بدل می‌شود. به عبارت دیگر واج /s/ واج‌گونه جدیدی یعنی [ɾ] را پیدا می‌کند. ولی /ɾ/ به‌عنوان واج در این بافت از قبل نیز موجود بوده است. بنابراین پس از انجام این انشقاق همراه با ادغام، به دلیل این‌که /s/ دیگر در بین دو واکه ظاهر نمی‌شود، توزیعش کمتر و برعکس توزیع /ɾ/ بیشتر می‌شود (ترسک ۲۰۱۵: ۷۳-۷۴).

1. secondary split
3. conditioned merger

2. primary split
4. rhotacism

۲. دگرگونی واجی در زبان‌های ایرانی

در تاریخ زبان‌های ایرانی، چه در تحول از دوره باستان به میانه و چه در تحول از دوره میانه به نو، مواردی از دگرگونی‌های مذکور را می‌توان مشاهده کرد. شاید معروف‌ترین مثال در این زبان‌ها، ادغامی است که در تحول واکه‌ها از فارسی میانه و فارسی نو متقدم (با ۸ واکه واجی) به فارسی معاصر (با ۶ واکه واجی) رخ داده است و آن عبارت است از ادغام /ē/ (یای مجهول) با /ī/ (یای معروف) و تبدیل آنها به واکه /i/ در فارسی امروز. هر دو واکه که در فارسی نو متقدم با حرف مشابه <ی> نمایش داده می‌شده‌اند، در اثر تغییر و تحول به /i/ تبدیل شدند. این مورد درباره قرینه پسین آنها نیز رخ داده است، یعنی ادغام /ō/ (واو مجهول) با /ū/ (واو معروف) و تبدیل‌شان به /u/ در فارسی امروز (نغزگوی کهن ۱۳۸۳: ۳۶۵). دلیل این ادغام این بوده است که تقابل بین دو واکه مذکور، بار نقشی (بازده نقش)^۱ ناچیزی داشته، به این معنی که تعداد جفت کمینه‌های موجود برای آنها کم بوده است، و به همین دلیل پس از رخ دادن ادغام، تعداد واژه‌های هم‌آوا آن‌قدر نمی‌شده که باعث اختلال در تفهیم و تفاهم زبانی بشود (صادقی ۱۳۸۰: ۱۰۰؛ مارتینه ۱۳۸۰: ۸۳؛ نغزگوی کهن ۱۳۹۲: ۷۸-۷۹). برای تقابل /ē/ با /ī/ ظاهراً فقط دو جفت کمینه /šēr/ («شیر») (آسد) با /šīr/ («شیر») (لین)؛ و /sēr/ («سیر») (متضاد گرسنه) با /sīr/ («سیر») (گیاه خوراکی) که امروزه به ترتیب /šīr/ و /sir/ تلفظ می‌شوند، موجود بوده است (صادقی ۱۳۸۰: ۱۰۰؛ نغزگوی کهن ۱۳۹۲: ۷۸-۷۹). بار نقشی تقابل بین /ō/ با /ū/ ظاهراً از مورد قبلی هم کمتر بوده چون در منابع مذکور جفت کمینه‌ای برای آن آورده نشده است.

ادغامی تقریباً مشابه با آنچه در تحول از فارسی میانه و فارسی نو متقدم به فارسی معاصر رخ داده، در تحول به تاجیکی نیز صورت گرفته است. اُرانسکی (۱۳۷۸: ۱۱۲) درباره این ادغام این چنین نوشته است:

«با این همه تغییراتی که در نظام مصوت‌ها به وجود آمده‌اند، تاجیکی و فارسی در دو مسیر متفاوت حرکت کرده‌اند. در زبان فارسی تقلیل تعداد مصوت‌ها مربوط به ادغام مصوت‌های مجهول ē (از ai) و o (از au) [یاء و واو مجهول] با مصوت‌های بلند قدیم (ī و ū) [یاء و واو معروف] است، در حالی که در تاجیکی، برعکس، این تقلیل با ادغام مصوت‌های بلند قدیم (ī و

(ū) با مصوت‌های کوتاه قدیم (i و u) انجام گرفته است.»

این تحول متفاوت در فارسی و تاجیکی، در ویندفور و پری (۲۰۰۹: ۴۲۵) نیز اشاره شده است. علاوه بر این مورد ادغام که در نظام واکه‌ای فارسی رخ داده است، نغزگوی کهن (۱۳۹۲: ۸۱-۸۸) به پنج مورد دگرگونی صوتی دیگر در حیطه نظام همخوانی فارسی (در تحول از فارسی دری به فارسی معیار امروز) اشاره کرده است که عبارت‌اند از: ادغام /q/ با /x/ به /G/؛ ادغام /x/ با /x^w/ به /x/؛ انشقاق اولیه واج‌گونه [β] (پیوستن آوای [β] به‌عنوان واج‌گونه /b/ به واج‌های /f/، /v/ و /w/؛ انشقاق اولیه واج‌گونه [δ] (پیوستن آوای [δ] به‌عنوان واج‌گونه /d/ به واج /z/؛ و ابدال /w/ به /v/.

نغزگوی کهن (همان: ۸۲) ضمن اشاره و توضیح دگرگونی‌های ادغام، انشقاق اولیه و ابدال فوق‌الذکر، این را هم افزوده است که در نظام همخوانی فارسی نو مثالی از انشقاق ثانویه (انشقاق واجی) سراغ نداریم.

۳. منطقه مورد بررسی و پیشینه مطالعات

دهستان بَرزُود در شمال غرب شهر نطنز دارای ۵ روستا است که از شرق به غرب عبارت‌اند از: یازند، کُمنجان، بَرز، طَره (به گویش محلی «دارا») و ابیانه (به گویش محلی «ویونا»). به غیر از بَرز که فارسی‌زبان است (احتمالاً شده است)، در چهار روستای دیگر گونه‌ای متعلق به گویش‌های (فلات) مرکزی ایران^۱ رایج است. این چهار گویش متعلق به یک زیرگروه، یعنی زیرگروه شمال شرقی^۲ از گویش‌های مرکزی‌اند، و به این جهت اشتراکات فراوانی نیز دارند. در

۱. گویش‌های (فلات) مرکزی ایران در نزد زبان‌شناسان به مجموعه و گروهی از زبان‌ها و گویش‌ها اطلاق می‌شود که در پهنه وسیعی در مرکز ایران، مابین شهرهای کاشان، نایین، یزد، اصفهان، خوانسار، دلیجان و قم پراکنده‌اند و در پیرامون خود توسط دیگر زبان‌های ایرانی نو غربی مثل فارسی، تاتی، سمنانی و لری احاطه شده‌اند.

۲. گویش‌های مرکزی ایران به چهار زیرگروه تقسیم شده‌اند: ۱- گروه شمال شرقی شامل گویش‌های منطقه نطنز و کاشان که تعدادشان نسبت به بقیه بیشتر است (مثل ابیانه‌ای، طَره‌ای، آرنی، ابوزیدآبادی، بادرودی، قُهرودی، یازندی و غیره)؛ ۲- گروه جنوب شرقی (مثل اردستانی، انارکی، نایینی، گویش زردشتیان و یهودیان یزد)؛ ۳- گروه جنوب غربی در اطراف شهر اصفهان (مثل گزی، سدهی، گویش کلیمیان اصفهان، جرقویه‌ای)؛ ۴- گروه شمال غربی (شامل خوانساری، وانسانی و محلاتی).

گویش‌های این چهار روستا موردی از انشقاق واجی دیده می‌شود که تا پیش از این به آن اشاره نشده است. به دلیل محافظه‌کارتر بودن دو گویش ایبانه‌ای و طره‌ای، و نیز جلوگیری از حجیم‌شدن این مقاله، مثال‌های ارائه‌شده (که همه برگرفته از تحقیق میدانی نگارنده است)، صرفاً از این دو گویش خواهد بود.

بررسی‌های انجام‌شده دربارهٔ گویش ایبانه‌ای عبارت‌اند از: بلوکباشی (۱۳۴۹)^۱، لُکوک (۱۹۷۴)، یارشاطر (۱۹۸۳)، امینی ایبانه (۱۳۷۳)، آهنی (۱۳۷۳)، لُکوک (۲۰۰۲) و صنعتی (۱۳۹۴). مطالعهٔ لُکوک (۲۰۰۲) اثری است تقریباً جامع و قابل اعتنا که اگرچه به آن ایراداتی نیز وارد است، در مقایسه با بقیهٔ آثار دارای دقت بیشتری است. در این اثر به‌غیر از ایبانه‌ای هشت گویش مرکزی دیگر (ابوزیدآبادی، قُهرودی، طاری، اردستانی، انارکی، نائینی، و رَزَنه‌ای و بادرودی) نیز بررسی شده‌اند. زارعی (۱۳۸۴) تنها تحقیق دربارهٔ گویش طره‌ای را انجام داده که صرفاً جنبه‌ای از ویژگی‌های آوایی این گویش را بررسی کرده است.

۴. انشقاق واجی (ثانویه) در گویش‌های منطقهٔ برزورد

در زبان‌های ایرانی میانهٔ غربی، به‌عنوان منشأ زبان‌های ایرانی نو غربی (ازجمله فارسی و گویش‌های مرکزی ایران)، نظام واکه‌ای شامل ۸ واکهٔ واجی بوده است، به شرح جدول زیر (شرو و ۲۰۰۹: ۲۰۰):

پسین		پیشین	
u	ū	ī	i
(o)	ō	ē	(e)
		a ā	

ذکر این نکته در اینجا الزامی است که در منابع و آثار مربوط به توصیف واکه‌های زبان‌های ایرانی میانه و باستان، ظاهراً چون توجه و تأکید بیشتر بر دو مطلب بوده است، یکی نشان دادن نقش تقابلی کشش واکه‌ها (کمیت واکه) در این زبان‌ها (دورهٔ میانه و باستان) و دیگری تقابل

۱. این اثر ظاهراً موجود نیست و در بررسی نگارنده به دست نیامد.

ساده و مرکب بودن آنها (صرفاً دوره باستان)، به همین دلیل وضعیت واکه افتاده کوتاه /a/ براساس مشخصه جایگاه زبان (پیشین و پسین بودن) به صراحت مشخص نشده است. برخی منابع به جایگاه آن اشاره‌ای نکرده‌اند (ناتل خانلری ۱۳۶۵: ۲۵۵/۱؛ ابوالقاسمی ۱۳۸۳: ۵، ۷ و ۱۹؛ باقری ۱۳۸۰: ۱۵؛ رضانی باغ‌بیدی ۱۳۸۵: ۴۵؛ همو ۱۳۸۸: ۱۳۰ و ۱۵۶). البته به دلیل آنکه علامت زبر یا فتحه فارسی دری (و نیز فارسی معاصر) دنباله آن است، تلویحاً آن را پیشین در نظر گرفته‌اند. شروو (۲۰۰۹: ۲۰۰) آن را پیشین محسوب کرده است. بعضی نیز به صراحت آن را واکه‌ای مرکزی گفته‌اند (زوندرمان ۱۹۸۹ الف: ۱۲۲؛ همو ۱۹۸۹ اب: ۱۴۴؛ آموزگار و تقضلی ۱۳۷۳: ۵۵؛ هیل ۲۰۰۸: ۱۲۶). صادقی (۱۳۵۷: ۱۳۱) برای نمایش واکه‌های فارسی دری به جای چهارضلعی یا دوزنقه، از مثلث استفاده کرده است که می‌تواند اشاره به مرکزی بودن /a/ باشد.

مورد مذکور، درباره واکه کشیده /ā/ نیز دیده می‌شود؛ یعنی صرفاً گفته شده که واکه کشیده /ā/ در ایرانی میانه غربی، در تحول به فارسی معاصر به واکه پسین /â/ بدل شده است. در کل، همه آثار در این موضوع متفق‌اند که دو واکه افتاده /a/ و /ā/ ایرانی میانه غربی (چه پیشین محسوب شوند و چه مرکزی)، در فارسی معاصر به ترتیب به دو واکه /a/ (پیشین) و /â/ (پسین) تحول پیدا کرده‌اند. این تغییر و تحول در زمانی که در بسیاری از دیگر زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نو نیز مشاهده می‌شود، نشان‌دهنده این است که واکه‌های افتاده/باز اگرچه از نظر مشخصه جایگاه زبان تغییر کرده‌اند، از نظر تعداد ثابت باقی مانده‌اند.

ولی نکته قابل توجه این است که در چهار گویش مورد اشاره در منطقه برزورد، به جای دو واکه، سه واکه واجی افتاده (یا تقریباً افتاده) مشاهده می‌شود که عبارت‌اند از:

۱- /a/ افتاده پیشین غیرگرد (مشابه با فارسی) که شاید در برخی بافت‌ها کمی افراشته‌تر، یعنی [æ] نیز تلفظ بشود.

۲- /ɔ/ نیم‌افتاده پسین گرد. این واکه که همواره متناظر و معادل با واکه افتاده پسین /â/ در فارسی است، در این گویش‌ها کمی بسته‌تر و کاملاً گردتر از متناظر فارسی خود تلفظ می‌شود. این واکه در برخی بافت‌ها ممکن است کمی افراشته‌تر، یعنی به صورت واج‌گونه [o] هم ظاهر شود. گردی این واکه در مقایسه با معادل فارسی‌اش آنچنان بیشتر است که فارسی‌زبان‌ها آن را

غالباً به صورت /o/ درک می‌کنند. مزداپور (۱۳۷۴: ۱۳) به مورد مشابهی در گویش بهدینان یزد اشاره می‌کند، ولی آن واکه را با نشانه <a> نشان داده است.

۳- /ä/ افتاده تقریباً پسین (قدری مرکزی شده) ^۱ کاملاً غیرگرد. این واکه که به علت تولیدش در جایگاهی تقریباً بین /â/ و /a/ فارسی (بیشتر نزدیک به /â/)، با علامت مرکزی‌شدگی [V̇] نشان داده می‌شود، در تحقیقات قبلی یا اصلاً تشخیص داده نشده یا در صورت تشخیص، وضعیت واجی آن مشخص نشده است و به همین دلیل به اشتباه و مکرراً با یکی از دو واکه افتاده دیگر یکسان گرفته شده است.

امینی ایبانه (۱۳۷۳) این واکه را از /o/ اصلاً تمیز نداده و هر دو را با نشانه مشابه <â> ضبط کرده است، مانند <âbi> «دیگر» و <âvi> «آبی» (صورت درست به ترتیب /âbi/ و /ovi/ است). آهنی (۱۳۷۳) نیز اگرچه تقریباً شبیه اثر قبلی عمل کرده، ولی در مواردی نیز متوجه گردی و تفاوت /o/ از /ä/ شده است، مانند <vârun> «باران» و <voroyan> «باریدن» (که واج‌نویسی صحیح آنها /vorun/ و /voroyan/ است).

لُکوک (۲۰۰۲) ^۲ نیز این واکه واجی را به سه شکل مختلف نمایش داده است: گاهی با <a>، مثل <böna> «درخت» و <karda> «کرده» (صفت مفعولی کردن)؛ گاهی با <ä>، مثل <kärg> «مُرغ» و <däde> «برادر»؛ و حتی گاهی با <o>، مثل <bosta> «بسته» و <vota> «بافته» (صفت مفعولی بافتن)؛ که صورت درست آنها به ترتیب /bönä/, /kärädä/, /kärg/, /däde/, /bässä/ و /vätä/ است. البته این آشفتگی، در نمایش دیگر واکه پسین یعنی /o/ هم دیده می‌شود. او (همان‌جا) این واکه را هم با سه نشانه مختلف <ö, o, ä> ثبت کرده است، مثل <dädä> «خواهر»، <mä> «ماه»، <bo> «به» (میوه معروف) و <röšt> «راست» که ضبط درست آنها /dädo/, /mo/, /bo/ و /röšt/ است. ^۳

۱. در برخی از منابع زبان‌شناسی، نشانه <ä> معرف واکه پیشین تقریباً افتاده، یعنی [æ] در الفبای آوایی بین‌المللی است.

۲. به دلیل کامل‌تر بودن لُکوک (۲۰۰۲) در مقایسه با لُکوک (۱۹۷۴)، صرفاً این اثر معرفی می‌شود.

۳. این عدم تشخیص باعث شده است تا گاه واژه‌های جدیدی خلق شود، مثل دو مدخل یا دو ماده ماضی <bos> «بستن» و <bas> «زدن» (نک: لُکوک ۲۰۰۲: ۵۷۳-۵۷۴) که در واقع یک واژه‌اند. /bässan/ «بستن» در اغلب گویش‌های مرکزی معنی «کتک زدن» نیز دارد.

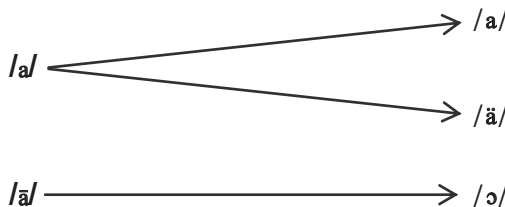
یارشاطر (۱۹۸۳) اولین محققی است که با اشاره به واکه /ä/ (که آن را با <â> نشان داده، در برابر /ɔ/ که با <ā> ثبت کرده) آن را این چنین توصیف کرده است: واکه باز پسین، بازتر از <a> ولی گسترده‌تر و پیشین‌تر از <ā> (همان‌جا). ولی در عین حال ذکر کرده است که نمی‌داند آیا واجی جداست و به این دلیل آن را واج‌گونه <a> و <ā> در نظر گرفته است (همان‌جا).

زارعی (۱۳۸۴) این واکه را که در گویش طره‌ای نیز وجود دارد، غالباً درست تشخیص داده، اگرچه آن را کاملاً پسین دانسته و با نشانه آوایی بین‌المللی [a] نشان داده است (در تقابل با /ɔ/ که از نشانه [ɒ] استفاده کرده است). در هر حال او نیز به نقش تقابلی این واکه اشاره نکرده است.

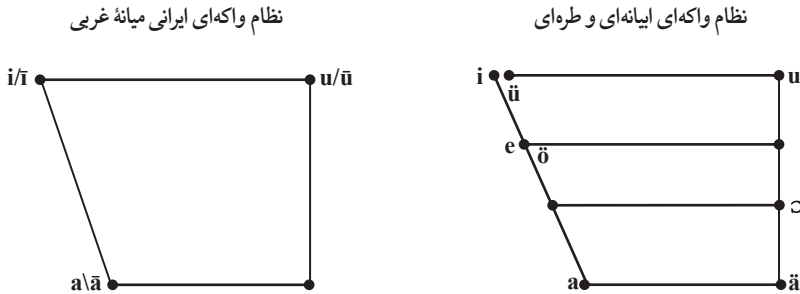
صناعتی (۱۳۹۴) نیز این واکه (و دیگر واکه پسین) را با نشانه‌های مشابه زارعی (۱۳۸۴) نمایش داده است. ولی بدون ارائه جفت کمپنه‌ای برای نقش تقابلی آن، در مواردی حتی در نمایش آن اشتباه کرده است، مانند <k^{wh}ɒ^lɪ^wɒ> «کله» و <s^wɒ^vzi> «سبزی» که باید k^halla و savzi آوانویسی می‌شدند (یعنی معرّف تلفظ /källä/ و /sävzi/ باشند و نه تلفظ نادرست /^{*}sɒvzi/ و /^{*}kəllə/).

در هر حال این واکه نیز مانند واکه پیشین /a/ همواره معادل و متناظر با واکه <a> در ایرانی میانه و نو است. مقایسه نظام واکه‌ای ایرانی میانه غربی (دارای دو واکه افتاده) با نظام واکه‌ای این گویش‌ها (دارای سه واکه افتاده یا تقریباً افتاده) نشان‌دهنده موردی از انشقاق واجی یا ثانویه است. بر این اساس می‌توان ادعا کرد که واکه افتاده پیشین/مرکزی <a> در ایرانی میانه غربی، در تحول به این گویش‌ها به دو واکه افتاده انشقاق یافته است، یعنی واکه افتاده پیشین غیرگرد /a/ (مشابه با فارسی) و واکه افتاده تقریباً پسین (کمی مرکزی شده) کاملاً غیرگرد /ä/ (که مشابهی در فارسی ندارد):

گویش‌های منطقه برزورد (ایبانه‌ای و طره‌ای) ایرانی میانه غربی



در دو نمودار زیر نیز کل نظام واکه‌ای این گویش‌ها در مقایسه با ایرانی میانه غربی نشان داده شده است:



واژه‌های جدول زیر که همگی یک تکواژی ولی با الگوهای هجایی مختلف‌اند، نشان می‌دهد که منشأ این واکه از نظر تاریخی قطعاً واکه /a/ در دوره‌های کهن‌تر (ایرانی نو متقدم و متعاقباً ایرانی میانه غربی) است. اکثر این واژه‌ها مشترکاً در هر دو گویش تلفظ یکسانی دارند. در صورتی که تلفظ واژه‌ای در دو گویش متفاوت باشد، ابتدا تلفظ ایبانه‌ای و بعد از خط مورب، تلفظ طره‌ای آمده است:

čäp	چپ	gärm	گرم	tävrez	تبریز
här	هر	därd	درد	nädanza	نطنز
gäč	گچ	zäxm	زخم	öhäk	آهک
välg	برگ	väčä	بچه	keläk	کلک
märg	مرگ	hušä	خوشه	dömbäk	تمبک
šähr	شهر	äškam	شکم	bagal/ bägäl	بغل
mägZ	مغز	färmun	فرمان	zenägdun	زنخدان
käšk	کشک	gärdan	گردن	esbärzä	سپرز
läfs	لمس (بی‌حس)	šälgam	شلغم	hamušäv	همیشه
päzm/ päžm	پشم	gäšnij/ gäšnij	گشنیز	pältägela	جوش

این مطلب در واژه‌های قرضی عربی و گاه ترکی هم مشاهده می‌شود:

šäl	شل	ärbob	ارباب	näzlä	نزله
häg	حق	ävval	اول	täsbeh	تسیب
gäš	غش	mähdi	مهدی	šärbat	شربت
gälb	قلب	mäkkä	مگه	äšrafi	اشرفی
växt	وقت	aräg/ eräg	عرق	tägriban	تقریباً
xärj	خرج	kömäk	کمک	mädrasä	مدرسه
bärg	برق	bäzzoz	بزاز	gäzguna	قزغان (دیگ)
gärz	قرض	gäppun	قپان	xešogäm	خویش‌وقوم

همان‌طورکه از مثال‌ها مشاهده می‌شود، واکه /ä/ از نظر توزیع در هجای بسته (و معمولاً غیرپایانی) به مراتب بسامد بیشتری دارد. باین‌حال جفت‌های تقریباً کمینه زیر نمایانگر این است که در این هجا امکان کاربرد واکه /a/ نیز هست:

CaC. (CV)		~	CaC. (CV)	
kär	کَر (ناشنوا)		xar	خر
tär	تر		dar	در (حرف اضافه)
pär	پَر		bar	در (اسم)
zär	زَر (طلا)		sar	سَر
säy	چارک (واحد وزن)		zay/ žay	صمغ
zährö	زهر		sahrö	صحرا

در هجای باز غیرپایانی نیز مواردی از کاربرد واکه /ä/ وجود دارد، مثل /säfar/ «سفر»، ولی /nafar/ «نفر»، /xabar/ «خبر»، /tavar/ «تبر».

تنها استثنا در مورد توزیع واکه /ä/ در واژه‌های بسیط این است که به‌جز یک مورد (یعنی واژه /bänjɔ/ «پنجاه»)، قبل از خیشومی /n/ ظاهر نمی‌شود و در این موارد ظاهراً فقط واکه /a/ وجود دارد، مانند gandöm «گندم» (قس märdöm «مردم»)، /mangali/ «منگلی» (نوعی النگوی سنتی)، /gašang/ «قشنگ»، /panj/ «پنج»، /sang/ «سنگ»، /kafan/ «کفن».

گفتنی است اگرچه این واکه در هر دو گویش وجود دارد، ولی تناظر و انطباق همیشگی از

نظر حضور این واکه بین واژه‌های مشترک آنها نیست، که در زیر به تعدادی اشاره می‌شود:
تناظر /ä/ در طره‌ای در برابر /e/ در ایبانه‌ای:

ایبانه‌ای	طره‌ای	
čem	čäm	چشم
tenä	täšnä	تشنه
enö-	äšnö-	شنید- (ماده ماضی)
e-	ä-	می- (پیشوند نمود ناقص)

تناظر /ä/ در ایبانه‌ای با /a/ در طره‌ای:

ایبانه‌ای	طره‌ای	
šäš	šasš	شش
adäš	ataš	آش
ešäv	išav	امشب
bahrä	bährä	کنگیر
bakä (< *bakar)	baka (< *bakar)	بکن (فعل امر)
babä (< *babar)	baba(r)	بیر (فعل امر)

تناظر /ä/ و /a/ در ایبانه‌ای با /ɔ/ در طره‌ای:

ایبانه‌ای	طره‌ای	
baxä (< *baxar)	baxɔ(r)	بخور
baxariya	baxɔraya	بخورید
xäš	xɔš	خوش

نکته مهم دیگر وضعیت واجی این واکه پربسامد است. برای تقابل آن با دیگر واکه انشقاق‌یافته (یعنی /a/)، جفت‌های کمینه متعددی وجود دارد. در جدول زیر تقابل واجی این دو واکه، به‌علاوه دیگر واکه تقریباً هم‌ارتفاعشان یعنی /ɔ/ نشان داده شده است:

/a/	/ä/	/ɔ/
ya یک	~ yä جو (غله)	~ yo جا، تا، یا
kal گل (بز نر)	~ käl دیوار	~ kɔl کال، تره
kar- کُن - (فعل)	~ kār گر	~ kɔr کار
maša نرو	~ mäša مگس	~ moša ماش‌ها
vaha بهتر از	~ vahä بگذار	— —
vara بر (حفظ)	~ varä بره	— —
numa نام، آنها	~ numä نامه	— —
gala بغل	~ galä گله	— —
väša گشنگی	~ väšä گشنه	— —
kula کول (شانه)	~ kulä حرام‌زاده	— —
könda خلخال	~ köndä کُنده	— —
hula هول، ترس	hulä غسالخانه	

برای تقابل آن با /e/ نیز این مثال‌ها وجود دارد:

/ä/	/e/
mäša مگس	meša میش
väšä گشنه	vešä بیشه

علاوه بر جفت‌های کمینه فوق که واژه بسط‌اند، در صورت‌های تصریفی فعل (و گاه اسم) نیز مواردی از تقابل این دو واکه مشاهده می‌شود. مهم‌ترین مورد که در هر دو گویش ابیان‌ای و طره‌ای مشترکاً وجود دارد، تقابل واجی بین صیغه سوم شخص مفرد ماضی ساده مؤنث و صیغه سوم شخص مفرد ماضی نقلی مذکر تمامی افعال لازم است.

صیغه سوم شخص مفرد ماضی ساده (مؤنث)	صیغه سوم شخص مفرد ماضی نقلی (مذکر)
bašta / baššoʔa رفت	~ baštä / baššoʔä رفته است
baväšta دوید	~ baväštä دویده است
dar-käta افتاد	~ dar-kätä افتاده است
va-gelloʔa / va-geloʔa برگشت	~ va-gelloʔä / va-geloʔä برگشته است
bavda / baböʔa شد	~ bavdä / baböʔä شده است

از آنجایی که از بین این گویش‌ها، طره‌ای بالاترین بسامد و وقوع این واکه را دارد، مثال‌های بیشتری از تقابل این دو واکه انشقاقی در آن دیده می‌شود، از جمله سه مورد زیر:

(۱) صیغگان مضارع التزامی در برابر آینده نزدیک افعال ساده:

başön	بروم	~	bäšön	خواهم رفت
bakare	بکُند	~	bäkare	خواهد کرد
bavazanda	بدوند	~	bävazanda	خواهند دوید

این تقابل در گویش ایبانه‌ای به دلیل آن که نشانه نمود ناقص وند /-e/ است، دیده نمی‌شود، مانند:

başön	بروم	~	bešön	خواهم رفت
bakare	بکُند	~	bekare	خواهد کرد
bavazanda	بدوند	~	bevazanda	خواهند دوید

(۲) صیغگان مضارع التزامی در برابر مضارع اخباری افعال پیشوندی با پیشوند /-(a)v/ «(بر)»:

vagele	برگردد	~	vägele	برمی‌گردد
vadärze	بدوزد	~	vädärze	می‌دوزد
varässe	بکاود	~	värässe	می‌کاود
vaso?e	بساید	~	väso?e	می‌ساید

(۳) صورت معرفه در برابر صورت ندایی اسم‌های مذکر:

در گویش طره‌ای بقایای یک ساخت ندایی در مواردی (بیشتر در حکایات و قصه‌ها) دیده می‌شود. نشانه این حالت برای اسم‌های مذکر وند /-a/ است که در تقابل با وند معرفه‌سازِ مذکر /-ä/ قرار می‌گیرد.

värg-ä	گرگه (معرفه)	~	värg-a	ای گرگ
nökum-ä	ناکامه (آن ناکام)	~	nökum-a	ای ناکام

وند معرفه‌ساز و ندایی اسم‌های مؤنث به صورت مشترک /-e/ است.

۵. خلاصه و نتیجه‌گیری

تغییر و تحولات واجی، صرفی، نحوی و معنایی، در طی زمان غالباً آن چنان زیادند که موجب می‌شوند به مرور گویش یا گویش‌های نو و جدیدی برای یک زبان به وجود آید. از مهم‌ترین تغییر و تحولات واجی، دو مورد ادغام و انشقاق را می‌توان نام برد، که با حذف یا اضافه کردن یک واج، باعث تغییر در تعداد و گاه توزیع در نظام واجی یک زبان می‌شوند. در این مقاله که نتیجه تحقیقی میدانی است، موردی از انشقاق واجی (انشقاق ثانویه) در گویش‌های منطقهٔ برزورد نطنز که زیرمجموعهٔ گویش‌های مرکزی ایران‌اند، مورد بررسی قرار گرفت. اشاره شد که در نظام واجی اغلب زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نو غربی (که دنباله و ادامهٔ زبان‌های ایرانی میانهٔ غربی‌اند)، صرفاً دو واکهٔ افتادهٔ پیشین و پسین مشاهده می‌شود. ولی در گویش‌های منطقهٔ برزورد (عمدتاً ایبانه‌ای و طره‌ای) به جای دو واکه، سه واکهٔ افتاده (یا تقریباً افتاده) وجود دارد، به این صورت که واکهٔ افتاده و کوتاه /a/ در ایرانی میانهٔ غربی (و نیز ایرانی نو متقدم)، در این گویش‌ها به دو واکهٔ واجی /a/ (افتاده، پیشین، غیرگرد) و /ä/ (افتاده، تقریباً پسین یا مرکزی شده، غیرگرد) انشقاق یافته است. توزیع واکهٔ جدید /ä/ در واژه‌های مختلف و نیز وجود جفت‌های کمینهٔ متعدد، نشان‌دهندهٔ این است که واکهٔ مذکور مسلماً نتیجه و حاصل انشقاق واجی واکهٔ /a/ در دورهٔ کهن‌تر خود است. دیگر واکهٔ افتاده یا نیم‌افتادهٔ این گویش‌ها یعنی /ɔ/ که نتیجهٔ تحول /ā/ در ایرانی میانه است، با افراشته‌تر شدن نسبت به معادل و قرینهٔ کهن‌تر خود، اسباب این انشقاق را فراهم کرده است.

منابع

- آموزگار، ژاله و تقضلی، احمد، ۱۳۷۳، زبان پهلوی: ادبیات و دستور آن، تهران.
آهنی، محمدرضا، ۱۳۷۳، بررسی گویش ایبانه از توابع نطنز، پایان‌نامه (چاپ‌نشده) گروه زبان‌شناسی همگانی دانشگاه تهران.
ابوالقاسمی، محسن، ۱۳۸۳، دستور تاریخی زبان فارسی، تهران.
ارانسکی، یوسیف، ۱۳۷۸، زبان‌های ایرانی، ترجمهٔ علی‌اشرف صادقی، تهران.
امینی ایبانه، فرح، ۱۳۷۳، بررسی برخی ویژگی‌های دستوری در گویش ایبانه، پایان‌نامه (چاپ‌نشده) گروه زبان و

- ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبائی.
- باقری، مه‌ری، ۱۳۸۰، واج‌شناسی تاریخی زبان فارسی، تهران.
- بلوکباشی، علی، ۱۳۴۹، بررسی‌های لهجه‌ایانه، پایان‌نامه (چاپ‌نشده) کارشناسی ارشد دانشگاه تهران.
- رضائی باغبیدی، حسن، ۱۳۸۵، راهنمای زبان پارتی (پهلوی اشکانی)، تهران.
- _____، ۱۳۸۸، تاریخ زبان‌های ایرانی، تهران.
- زارعی، زهره، ۱۳۸۴، بررسی الگوهای تخصیص تکیه در گویش طره از دیدگاه واج‌شناسی عروضی (متریکال)، پایان‌نامه (چاپ‌نشده) گروه زبان‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.
- صادقی، علی‌اشرف، ۱۳۵۷، تکوین زبان فارسی، تهران.
- _____، ۱۳۸۰، مسائل تاریخی زبان فارسی، تهران.
- صناعتی، مرضیه، ۱۳۹۴، «ایبانه و گویش آن»، فصل‌نامه علمی - پژوهشی دانشگاه الزهراء، س ۷، ش ۱۴، ص ۱۰۱-۱۲۵.
- مارتینه، آندره، ۱۳۸۰، تراز دگرگونی‌های آوایی، ترجمه هرمز میلانیان، تهران.
- مزدایور، کنایون، ۱۳۷۴، واژه‌نامه گویش بهدینان شهر یزد (جلد اول)، تهران.
- ناتل خانلری، پرویز، ۱۳۶۵، تاریخ زبان فارسی، ج ۳، تهران.
- نغزگوی کهن، مهرداد، ۱۳۸۳، «نقش فرایندهای ادغام و انشقاق در تغییر نظام واجی فارسی»، مجموعه مقالات ششمین کنفرانس زبان‌شناسی، تهران، ص ۳۶۱-۳۷۲.
- _____، ۱۳۹۲، «بررسی تأثیر زبان عربی بر نظام واجی زبان فارسی و گونه‌های آن»، نشریه پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی، س ۳، ش ۵، ص ۶۵-۹۴.

Campbell, L., 2004, *Historical Linguistics: An Introduction*, Edinburgh.

Hale, M., 2008, "Pahlavi", *The Ancient Languages of Asia and the Americas*, ed. R. G. Woodard, Cambridge, pp.123-135.

Hock, H. H., 1991, *Principles of Historical Linguistics*, Berlin.

Lecoq, P., 1974, "Le dialecte d'Abyāne", *Studia Iranica* 3, pp. 51-63.

_____, 2002, *Recherches sur les dialectes Kermaniens (Iran Central)*, *Acta Iranica* 39, Leuven.

O'Grady, W., et al., 1997, *Contemporary Linguistics: An Introduction*, Boston.

Skjærvø, P. O., 2009, "Middle West Iranian", *The Iranian Languages*, ed. G. Windfuhr, London, pp. 196-278.

Sundermann, W., 1989a, "Parthisch", *Compendium Linguarum Iranicarum*, ed. R. Schmitt, Wiesbaden, pp. 114-137.

- , 1989b, “Mittelpersisch”, *Compendium Linguarum Iranicarum*, ed. R. Schmitt, Wiesbaden, pp. 138-164.
- Trask, L., 2015, *Trask's Historical Linguistics*, London.
- Windfuhr, G. and Perry, J., 2009, “Persian and Tajik”, *The Iranian Languages*, ed. G. Windfuhr, London, pp. 416-544.
- Yarshater, E., 1983, “Abyānā”, *Encyclopædia Iranica* I, New York, pp. 404-405.

هورامی: زبان، گویش یا لهجه و جایگاه آن در میان زبان‌های ایرانی

سید مهدی سجادی (دانشجوی دکتری زبان‌شناسی دانشگاه تهران)

چکیده: مفاهیم زبان، گویش، لهجه و گونه از مفاهیم بنیادین، فنی و پرکاربرد در زبان‌شناسی هستند، اما درباره آنها اتفاق نظر کمی وجود دارد. درباره زبان، گویش یا لهجه بودن هورامی و جایگاه آن در میان زبان‌های ایرانی، به‌ویژه ارتباطش با کردی، نظرات متفاوتی از سوی پژوهشگران ابراز شده است. این تشتت آرا سبب شد تا در این زمینه پژوهش مستقلی انجام گیرد. از آنجایی که تاکنون در این باب تحقیق جداگانه‌ای صورت نگرفته است، پژوهش حاضر بدیع می‌نماید. برای این منظور از دیدگاه زبان‌شناسان بنام و نیز شواهد زبان‌شناختی و تاریخی بهره گرفته شده است. بررسی این دیدگاه‌ها و شواهد نشان می‌دهد که هورامی خود زبانی مستقل و دارای گویش‌ها و لهجه‌های متفاوتی است و به زبان کردی تعلق ندارد. این زبان یکی از زبان‌های ایرانی نو شاخه غربی شمالی است. آنچه سبب شده است برخی آن را زبان یا گویشی کردی بدانند، صرفاً سکونت هورام‌ها و کردها در یک منطقه و نیز برخی تشابهات واژگانی بین این دو زبان ناشی از قرض‌گیری گسترده کردی از هورامی در طول تاریخ بوده است.

کلیدواژه‌ها: زبان، گویش، لهجه، گونه، زبان‌های ایرانی، هورامی، کردی

۱. مقدمه

مفاهیم زبان^۱، گویش^۲، لهجه^۳ و گونه^۴ جزو مفاهیم بنیادین، فنی و دارای کاربرد فراوان در

1. language

2. dialect

3. accent

4. variety

زبان‌شناسی‌اند، با این حال، در میان زبان‌شناسان و صاحب‌نظران اتفاق نظر در این زمینه کمتر دیده می‌شود.

به هورامی^۱، که گورانی نیز نامیده می‌شود، در بخش‌هایی از دو کشور ایران، عراق و ترکیه تکلم می‌شود یعنی جاهایی که به اصطلاح «کردستان» نامیده می‌شود. هورام‌ها و کردها در این منطقه با هم و در کنار هم زندگی می‌کنند. جمعیت گویشوران هورامی حدود شش میلیون نفر تخمین زده می‌شود (گوتتر ۲۰۰۳: ۱۲۱). در مورد زبان، گویش و لهجه بودن هورامی و جایگاه آن در میان زبان‌های ایرانی و به‌ویژه زبان کردی دیدگاه‌های متفاوت و ضدونقیضی وجود دارد. برخی آن را زبانی کردی (هولمبرگ و آدن ۲۰۰۴)؛ برخی دیگر گویشی کردی (نقشبندی ۱۳۷۵؛ رخزادی ۱۳۹۰)؛ و گروهی آن را زبانی جدا و دارای ماهیتی متفاوت از کردی (مینورسکی ۱۹۲۰ و ۱۹۴۳؛ مکنزی ۱۹۶۱ الف، ۱۹۶۱ ب، ۱۹۶۶؛ دبیرمقدم ۱۳۹۲؛ کامبوزیا و سجادی ۱۳۹۲؛ سجادی و کامبوزیا ۱۳۹۳) می‌دانند.

این سردرگمی و تشتت آرا در میان پژوهشگران در باب زبان، گویش یا لهجه بودن هورامی و رابطه آن با کردی سبب شد تا در این مورد پژوهش مستقلی صورت گیرد. از آنجایی که تاکنون تحقیق مستقلی در این زمینه انجام نگرفته است پژوهش حاضر بدیع می‌نماید.

در این مقاله تلاش می‌شود به دو سؤال زیر پاسخ داده شود: ۱) هورامی زبان است یا گویش و یا لهجه؟ ۲) هورامی در میان زبان‌های ایرانی چه جایگاهی دارد و رابطه آن با زبان کردی چگونه است؟ برای این منظور از دیدگاه‌های صاحب‌نظران و زبان‌شناسان و نیز شواهد زبان‌شناختی و تاریخی استفاده می‌شود.

۲. خانوادهٔ زبان‌های ایرانی

زبان‌ها، گویش‌ها و لهجه‌های ایرانی خانوادهٔ واحدی را تشکیل می‌دهند که از یک اصل مشترک

۱. در میان نویسندگان غربی از اصطلاح «گورانی» (لیزنبرگ ۱۹۹۲: ۶) و در میان نویسندگان فارس از اصطلاح «اورامی» استفاده می‌شود اما در منطقه و میان خود گویشوران اصطلاح «هورامی» به‌کار می‌رود. لازم است میان اصطلاحات «هورامی»، «هورام» و «هورامان/هورامانات» تمایز گذاشته شود؛ هورامی: نام زبان، هورام: کسی که گویشور هورامی است، هورامان/هورامانات: نام منطقه‌ای که هورام‌ها در آن سکونت دارند.

منشعب شده‌اند. به بیان دیگر، اگر زبان‌ها، گویش‌ها و لهجه‌ها را در یک خانواده واحد دسته‌بندی کنیم، به این نکته اعتراف کرده‌ایم که این زبان‌ها و گویش‌ها از یک منشأ یا ریشه زبانی واحد مشتق شده‌اند. این منبع واحد که تمام زبان‌ها، گویش‌ها و لهجه‌های ایرانی از آن مشتق شده‌اند به‌طور قراردادی «ایرانی مشترک» نامیده شده است. اشتراک واژه‌های بنیادی و اصول ساخت دستوری این زبان‌ها برهان خویشاوندی تباری آنها است. بنابراین تمام زبان‌های ایرانی خویشاوند، قدیم و جدید، مکتوب و غیرمکتوب، با سخنگویان بسیار یا کم تماماً گویش‌هایی‌اند که از ایرانی مشترک مشتق شده‌اند و در جریان تحولی طولانی به‌صورت زبان‌های مستقل درآمده‌اند. شاخه زبان‌های ایرانی در داخل دسته یا خانواده وسیع‌تری جای می‌گیرد که هندواروپایی نامیده می‌شود. زبان‌های ایرانی از نظر تاریخی و پیدایش دگرگونی در ایرانی مشترک به سه دسته تقسیم می‌شوند: ۱) زبان‌های ایرانی باستان: آغاز هزاره دوم ق.م. یعنی دوره جدایی زبان‌های ایرانی از جامعه آریایی تا قرون چهارم و سوم ق.م. مثل فارسی باستان، اوستایی و مادی؛ ۲) زبان‌های ایرانی میانه: قرون چهارم و سوم ق.م. تا قرن‌های هشتم و نهم میلادی مثل فارسی میانه (پهلوی)، پارسی، سغدی، خوارزمی، سکایی، بلخی و آلانی؛ ۳) زبان‌های ایرانی نو که از قرن‌های هشتم و نهم میلادی/دوم و سوم هجری شروع می‌شود مثل فارسی نو (دری)، تاجیکی، پشتو، آسی، کردی، بلوچی، تاتی، تالشی، هورامی، گویش‌های سواحل جنوبی دریای خزر، گویش‌های مرکزی و غربی ایران، آذربایجان، فارس و غیره، گویش‌های پامیری، منجی یا منجانی، یغنابی، پراچی، ارموری و گمزاری.

فرایند ایجاد دگرگونی در ایرانی مشترک زمانی شروع شد که قبایل ایرانی‌زبان در آسیای مرکزی و مناطق مجاور با یک نظام طایفه‌ای و طایفه - قبیله‌ای با هم زندگی می‌کردند. بی‌شک تفرقه قبایل ایرانی دوران باستان، تقسیم آنها به گروه‌های مختلف و استقرار آنها در سرزمین‌های وسیع آسیای مرکزی، فلات ایران و مناطق مجاور، منشأ تقسیم زبان مشترک این گروه‌ها به لهجه‌های مختلف در این دوره است. این فرایند موجب پیدایش قدیمی‌ترین تغییرات و تفاوت‌ها میان گویش‌های گروه‌های مجزای قبایل ایرانی‌زبان است. این تغییرات تعیین‌کننده تقسیم گویش‌های ایرانی به دو گروه اصلی است: الف) گروه غربی ب) گروه شرقی. می‌توان کویر

نمک را مرز قراردادی میان این دو گروه قرار داد. گویش‌هایی که در شرق کویر واقع شده‌اند، گویش‌های شرقی و آنهایی که در غرب آن قرار دارند گویش‌های غربی نامیده می‌شوند. گویش‌های گروه غربی به دو شاخه تقسیم می‌شوند: الف) گویش‌های جنوب غربی (پارسی) که در جنوب غربی فلات ایران در نزدیکی خلیج فارس (در منطقه فارس) رواج داشته و دارند؛ ب) گویش‌های شمال غربی (مادی) که در شمال و شمال غربی فلات ایران به کار رفته و می‌روند. تمام زبان‌ها و گویش‌هایی که از گویش‌های قدیم گروه شرقی مشتق شده‌اند همراه با زبان‌ها و گویش‌های معاصر، جدا از منطقه کاربرد کنونی آنها در این منطقه یا آن منطقه، گروه شرقی زبان‌های ایرانی را تشکیل می‌دهند. همچنین، تمام زبان‌ها و گویش‌هایی که از گروه جنوب غربی زبان‌های ایرانی مشتق شده‌اند، مستقل از حوزه کنونی رواج آنها، به گروه زبان‌های جنوب غربی تعلق دارند. زبان‌های ایرانی شرقی هم معمولاً به دو شاخه تقسیم می‌شوند: الف) شاخه شمال شرقی ب) شاخه جنوب شرقی. طبقه‌بندی تاریخی و گویش‌شناختی زبان‌های ایرانی مبتنی بر تاریخ این زبان‌ها است (آرانسکی ۱۳۸۶: ۲۶، ۱۶۴).

ویژگی‌های زبان‌شناختی هورامی در مقایسه با کردی که در بخش (۵) به آنها پرداخته می‌شود بیانگر آن است که برخلاف دیدگاه سنتی، کردی مانند هورامی کاملاً از شاخه غربی شمالی نیست و ویژگی‌های شاخه غربی جنوبی نیز در آن بارز است (نک: گوتتر ۲۰۰۳: ۵۸، ۱۹۱؛ پاول ۲۰۰۳: ۶۱).

۳. زبان، گویش، لهجه و گونه

دیرمقدم (۱۳۸۷: ۱۲۰) بر این باور است که تعاریف زیر را که همسو با آرای زبان‌شناسان و صاحب‌نظران بین‌المللی است می‌توان اجماع جامعه زبان‌شناسی امروزه درباره این مفاهیم دانست:

- ۱) زبان: دو گونه زبانی که سخنگویان آنها فهم متقابل^۱ ندارند.
- ۲) گویش: دو گونه زبانی که سخنگویان آنها فهم متقابل دارند اما در عین حال بین آن دو

1. mutual intelligibility

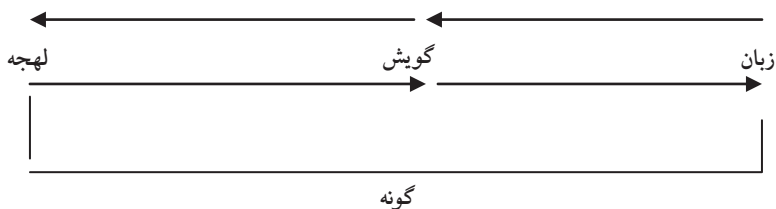
گونه تفاوت‌های آوایی و واجی، واژگانی و دستوری مشاهده می‌شود.

۳) لهجه: دو گونهٔ زبانی که سخنگویان آن دو فهم متقابل دارند اما در عین حال بین آن دو گونه فقط تفاوت‌های آوایی (واجی) دیده می‌شود.

۴) گونه: اصطلاحی خنثی است که همچنان‌که در تعریف «زبان»، «گویش» و «لهجه» مشاهده می‌کنیم می‌توان آن را به‌عنوان اطلاقی کلی به‌کار برد.

میان مفهوم «زبان» و «گویش» یک رابطهٔ دیالکتیکی وجود دارد. شاخه‌شاخه شدن و پیدایش تفاوت میان دو زبان یک قبیله یا ملت که در اصل یک زبان واحد است منجر به تشکیل گویش‌ها می‌شود. باین‌همه، در شرایط تاریخی معینی هریک از این گویش‌ها می‌تواند منشأ پیدایش زبانی مستقل شود. این زبان نیز به‌نوبهٔ خود می‌تواند به گویش‌های متفاوت متحول شود و غیره (ارانسکی ۱۳۸۶: ۲۸).

تعاریف بالا از زبان، گویش و لهجه حاکی از وجود رابطه‌ای سلسله‌مراتبی و دال و مدلولی در میان این مفاهیم است، به این معنی که وجود هرکدام از آنها بر وجود دیگری دلالت می‌کند. این رابطه را می‌توان به‌شکل نمودار زیر نشان داد:



نمودار رابطهٔ سلسله‌مراتبی و دال و مدلولی مفاهیم زبان، گویش، لهجه و گونه

۴. دیدگاه صاحب‌نظران و زبان‌شناسان

در این بخش به آرای برخی از صاحب‌نظران و زبان‌شناسان در باب هورامی می‌پردازیم: رخزادی (۱۳۹۰: ۳۷) هورامی را جزو شاخهٔ چهارم در تقسیم‌بندی کردی به چهار شاخهٔ گُرمانجی شمالی، گُرمانجی جنوبی (سورانی)، کرمانشاهی - لُری و گورانی - زازایی می‌داند. طبیبی (۱۳۸۸: ۲۴۱) نیز با اندک تفاوتی، همان دیدگاه رخزادی را بیان کرده است و می‌نویسد

که به‌طور کلی زبان کردی چهار شاخه اصلی به‌شرح زیر دارد که هرکدام دارای گویش‌های فرعی متعددی است: (۱) گُرمناج شمال (۲) گُرمناج جنوب (۳) کرمانشانی [کرمانشاهی] (۴) هورامانی و گورانی. او (۱۳۷۵: ۱۹) می‌گوید که زبان کردی از شعبه زبان‌های هندوایرانی و از شاخه پارسی است و از لحاظ دستوری جز در برخی گویش‌ها مانند گویش [هورامی] مردم پاوه تفاوت چندانی با فارسی معیار (?) ندارد.

تابانی (۱۳۸۰: ۴۲۳) می‌نویسد که زبان کردی مانند تمام زبان‌های دیگر، خود دارای گویش‌های مختلفی به‌شرح زیر است: (۱) گُرمناجی (۲) گورانی و هورامانی (۳) لُری (۴) کلهری یا کرمانشاهی.

زکی بیگ (۱۳۸۸: ۲۳۱) بر این باور است که هورامی از تکامل فارسی قدیم به‌وجود آمده است؛ زبان هورامی شاید همان زبان تاجیک باشد که مدتی در ایران مرکزی و احتمالاً کردستان جنوبی توسط یک قوم مهاجر ایرانی یا از طرف قومی محلی و غیرکرد به آن تکلم می‌شده است. هورام‌ها زبان خود را به‌خوبی حفظ کرده‌اند که برای کرد چندان مفهوم نیست.

ارانسکی (۱۳۷۹: ۳۰۸، ۳۱۱) معتقد است لهجه‌های اصلی کردی (یا دقیق‌تر بگوییم گروه‌های اصلی لهجه‌ها) عبارت‌اند از: کورمانجی (گویش‌های شمال‌غربی زبان کردی) و کردی (گویش‌های جنوب‌شرقی). وی می‌افزاید که لهجه‌های برخی از قبایل کردی مثل هورامی با لهجه‌های اصلی مزبور آن‌چنان متفاوت‌اند که محققان آنها را زبان‌های مستقلی می‌دانند. برخی از ویژگی‌های این لهجه‌ها حاکی از رابطه آنها با لهجه‌های مرکزی ایران (سمنانی) و سرزمین فارس (سیوندی) و همچنین کرانه خزر است. وی (۱۳۸۶: ۱۲۸) می‌نویسد که گویش‌ها و لهجه‌های متعدد کردی که هنوز هم اطلاع کاملی از آنها در دست نیست به دو گروه عمده تقسیم می‌شوند: گویش‌های شمال‌غربی (گُرمناجی) و گویش‌های جنوب‌شرقی. او (همان: ۱۴۶) هورامی را جزو کردی نمی‌داند و آن را در گروه گویش‌های شمال‌غربی قرار می‌دهد.

مکنزی (۱۹۶۶: ۳، ۴) و (۱۹۶۱: ب: ۷۳) هورامی را جزیره‌ای در دریای کردی دانسته است که در واقع از بسیاری جهات تاحدودی حالتی از یک گویش ایرانی کهن را دارد و اضافه می‌کند که هورامی گویشی گورانی و احتمالاً باستانی‌ترین و بهترین گونه بازمانده از گروه خود است. جزیره

بودن هورامی در دریای کردی از دیدگاه مکنزی به یک معنی بر ماهیت متفاوت هورامی از کردی اشاره دارد. وی (۱۹۶۱ الف) که به بررسی گویش‌های کردی پرداخته و آنها را به دو گروه عمده تقسیم کرده است، هیچ نامی از هورامی نبرده است و از نظر او، هورامی در هیچ‌کدام از این دو گروه عمده گویش‌های کردی جای ندارد.

آساطوریان (۱۳۷۴: ۳۳، ۳۵، ۳۶، ۴۵) می‌گویند که مدارک و اسناد زبان‌شناسی گواهند که زبان گورانی از گویش‌های شمال‌غربی ایران است و به مجموعه گویش‌های سواحل جنوبی دریای خزر تعلق دارد و این زبان، به‌ویژه گویش هورامان، از زبان‌های جالب و قدیمی ایران است. گویش هورامان نه فقط از گویش‌های دست‌نخورده گورانی است بلکه از گویش‌های کهنه و ناب گروه زبان‌های ایرانی است. بنا بر اطلاعات موجود، در اثر نفوذ کردها به اماکن سکونت‌گاه گوران‌ها، اختلاط‌های کرد - گورانی ایجاد شده است و کردهایی که به آن نواحی مهاجرت کرده‌اند نام این گروه‌ها را با حفظ زبان مادری و مذهب پذیرفته‌اند.

به باور مینورسکی (۱۹۲۰: ۴۰)، زبان هورامی برای مدتی عمده‌ترین زبان ادبی ناحیه غربی کردستان بوده و هنوز هم زبان مقدس اهل حق است.

دیدگاه لیزنبرگ (۱۹۹۲: ۱۴، ۱۸) این است که هورامی با اوستایی و فارسی باستان شباهت زیادی دارد. تکواژ مجهول در اوستایی و فارسی باستان کاملاً شبیه تکواژ مجهول در هورامی است (-iia-، -ya- و -y-/-ya- به ترتیب). وی هورامی را به لحاظ زبان‌شناختی جزو زبان کردی نمی‌داند.

معین (۱۳۷۶: ۴۲، ۲۱۳، ۱۵۵۹) می‌نویسد که کردی نام عمومی دسته‌ای از زبان‌ها و لهجه‌هایی است که در نواحی کردنشین ترکیه، ایران و عراق رایج است. بعضی از این زبان‌ها را باید مستقل شمرد، چه تفاوت آنها با کردی (گرمانجی) بیش از آن است که بتوان آنها را با کردی پیوسته دانست. دو زبان مستقل از این نوع یکی زازا یا دُملی است که به نواحی کردنشین غربی متعلق است و دیگری گورانی است که در نواحی کردنشین جنوبی رایج است و خود لهجه‌های متفاوت دارد. عده‌ای هورامی را جزو اصیل‌ترین زبان‌های قدیمی ایران و بازمانده زبان‌های پهلوی و اوستایی می‌دانند.

بلو (۱۳۸۳: ۵۵۵) معتقد است که به‌رغم هم‌جواری گورانی و زازا با کردی و احساس عمیق سخنگویان آنها در تعلق داشتن به ملیت کردی، نمی‌توان این دو زبان را به کردی منسوب دانست چرا که تحولات خاص زبان کردی را متحمل نشده‌اند.

فروه‌وشی (۱۳۵۳: ۴۹) می‌گوید که دو گویش «زازا» و «گورانی» معمولاً جزو دسته زبان‌های کردی محسوب می‌شوند ولی از نظر زبان‌شناسی باید آنها را گروه‌های جداگانه‌ای دانست.

دبیرمقدم (۱۳۸۷: ۱۲۱) و (۱۳۹۲: ۷۹۴) هورامی را زبان مستقلی می‌داند. وی (همان: ۲۳) به‌صراحت از هورامی به‌عنوان زبانی مجزا و مستقل یاد می‌کند که دارای گویش‌های خود است و آن را در راستای تعبیر «زبان‌های محلی و قومی» مندرج در اصل پانزدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (مصوب ۱۳۵۸) می‌داند که به‌لحاظ ملاک‌های زبان‌شناختی تعبیری موجه و علمی است. او (همان: ۷۹۴) به نقل از مینورسکی می‌گوید که گوران‌ها هم به دلایل زبان‌شناختی و هم قوم‌شناختی^۱ از کُردها متمایزند. وی صورت‌های تلفظی [Gōrān] و [Gūrān] را مستند خوانده و تأیید کرده و بازسازی نام این قوم را به‌صورت (v)bāra(k)gā به‌معنی «گاو‌سواران» موجه دانسته است. به‌نظر وی، محل اقامت قدیمی خان‌های گوران Gāvāra (گهواره) چیزی جز تلفظ عامیانه متأثر از فارسی نیست و صورت اصلی آن Gāvāra بوده است.

مک‌کروس (۲۰۰۹: ۵۸۷، ۵۸۹) بر این باور است که کردی به‌عنوان یک اصطلاح پوششی برای بزرگ‌ترین گروه گویش‌های ایرانی غربی دارای سه زیرگروه اصلی است: ۱) کردی شمالی (کُرمانجی)، ۲) کردی مرکزی با دو زیرگروه سورانی و مُکری و ۳) کردی جنوبی. سه گروه گویشی دیگر ایرانی که با مناطق کردنشین همسایه‌اند گاهی اوقات گونه‌هایی از کُردهای تلقی می‌شوند. بااین‌حال اگرچه از جهات مختلفی با کردها تاریخ و فرهنگ مشترکی دارند اما از دیدگاه گویش‌شناسی تاریخی ایرانی، مجزا از کُردهای اند. این سه گروه عبارتند از: ۱) زازاکی / دیمیلی در ترکیه، ۲) گورانی در منطقه هورامان زاگرس میانه در ایران (هورامانی) و نزدیک موصل در عراق (به‌ویژه باجیلانی) و ۳) لُری - بختیاری در زاگرس جنوبی.

بندیکتسن و کریستنسن (۱۹۲۱) می‌نویسند که هورامی برای محققان بیش از حد عجیب بود

زیرا نه ایرانی‌ها و نه خود کُردها [غیر هورام‌ها] آن را نمی‌فهمیدند... در سنج بعضی‌ها می‌گفتند که زبان هورامی در گذشته زبان مشترک همه آنها بوده و حتی تمام کتب قدیمی به این زبان نوشته می‌شده است.

نخستین زبان‌شناسی که تأکید داشت و می‌گفت که هورامی جزو زبان کُردی نیست اُسکار مان بود (بروین سن ۱۳۷۸: ۱۸۴، ۱۸۵) و (لیزبرگ ۱۹۹۲: ۱۱).

زبان اورامی را ایران‌شناسان از زبان‌های فلات مرکزی ایران می‌دانند مانند زبان‌های تاتی و وفسی. این زبان‌ها به ظن قوی بازمانده زبان مادی هستند. اما در مورد کُردی باید آن را در گروه زبان‌های ایرانی شمال‌غربی جای داد که در این صورت با زبان پارسی مرتبط می‌شود.^۱

از میان این شانزده صاحب‌نظر که دیدگاه آنها نقل شد، تنها سه نفر یعنی رخزادی، طیبی و تابانی هورامی را جزو زبان کُردی می‌دانند که البته زبان‌شناس نیستند. سیزده نفر دیگر بر زبان بودن هورامی، جدا و مستقل بودن آن از زبان کُردی، نبود تفاهم متقابل و درک و فهم هورامی توسط کُردها، باستانی، اصیل و دست‌نخورده بودن آن و ارتباط آن با زبان‌های ایرانی باستان از جمله فارسی باستان، اوستایی و مادی تأکید دارند.

نگارنده همسو با دیدگاه این سیزده صاحب‌نظر، بر این باور است که هورامی یک زبان است چرا که اگر تفاهم متقابل بدون آموزش آگاهانه، معیار تمایز زبان از گویش باشد (دیرمقدم ۱۳۸۷: ۱۲۰) و (مدرسی ۱۳۹۱: ۱۶۹)، بدون شک باید هورامی را زبان دانست زیرا میان گویشوران هورام و دیگر گونه‌ها تفاهم متقابل وجود ندارد، حتی در مناطقی که گویشوران هورام و گویشوران کُرد (به‌ویژه گونه سورانی که اکنون در مناطق کردنشین نقش زبان میانجی را بازی می‌کند) در کنار هم زندگی می‌کنند، گویشوران کُرد قادر به درک زبان هورامی و تکلم بدان نیستند. نگارنده^۲ در این مورد به کرات با آنها بحث کرده است که می‌گویند درک و فهم هورامی برایشان مشکل است. در اینجا لازم است به دیدگاه باطنی (۱۳۸۷: ۲۴، ۲۷) در مورد یکی از ملاک‌های تمایز زبان، گویش و لهجه اشاره شود. وی بر این باور است که علاوه بر ملاک‌های زبان‌شناسی، ملاک‌های

۱. نقل قول از دکتر محمد دیرمقدم در جریان گفتگوی نگارنده با ایشان در این مورد.

۲. نگارنده هورامی‌زبان است.

سیاسی از جمله نگرش خود سخنگویان در این رابطه مهم است که آیا به دو زبان مختلف صحبت می‌کنند یا دو [گویش] و لهجه از یک زبان را به کار می‌گیرند. در این حالت نباید ملاک‌های زبان‌شناسی را در مقابل آنها بگذاریم چون ملاک‌های سیاسی و زبان‌شناسی بر یکدیگر منطبق نمی‌شوند. اگر براساس این دیدگاه هم قضاوت کنیم، باز هورامی را باید یک زبان مستقل و جدا از کردی شمرد؛ چراکه در مناطق هورام و کردنشین اصطلاح «هورام و کرد» و «هورامی و کردی» کاربرد زیادی دارد، به طوری که وقتی دو نفر برای اولین بار همدیگر را می‌بینند معمولاً از هم می‌پرسند که: «کرد هستی یا هورام؟». کاربرد این اصطلاح‌ها دارای معنی ضمنی تمایز هورام و کرد و کرد نبودن هورام‌ها است.

۵. شواهد زبان‌شناختی

در این قسمت به برخی از ویژگی‌های متمایز، بارز و منحصر به فرد هورامی در سطوح مختلف زبانی در مقایسه با کردی اشاره می‌شود:

۵.۱. نظام واجی و آوایی

الف) نظام واجی کردی شامل ۲۹ همخوان و ۸ واکه ساده است (رخزادی ۱۳۹۰: ۷۲، ۷۸)، در حالی که هورامی دارای ۳۰ همخوان و ۸ واکه ساده است (کامبوزیا و سجادی ۱۳۹۲: ۷۶). یکی از تفاوت‌های بارز و برجسته نظام واجی این دو گونه، حضور پریسامد همخوان ناسوده، دندانی و واکدار /ɪ/ در نظام واجی هورامی و غیبت آن در کردی است. برای تولید این همخوان نوک زبان به دندان‌های بالا نزدیک می‌شود بدون آنکه با آنها تماس پیدا کند (همان: ۶۸): paɪ : مادر، gəɪ : تمام، همه. این واج در فارسی باستان و اوستایی هم وجود داشته است که معمولاً آن را به صورت δ نشان می‌دهند. این همخوان به عنوان واج گونه d ظاهراً تا سده هفتم هجری وجود داشته و پس از آن به d بدل شده است (ابوالقاسمی ۱۳۸۹: ۶، ۲۱). تفاوت دیگر وجود واج‌های /v/ و /w/ در هورامی است، در حالی که در کردی (به جز کرمانجی شمالی/بادینانی) فقط واج /w/ وجود دارد.

ب) وجود واجگونه η در هورامی و نبود آن در کردی: $d\eta new$: کمی، اندکی؛ $s\eta\eta an$: سرطان؛ $ba\eta an$: در بند، فاصله بین دو کوه؛ qan : قند (نقشبندی ۱۳۷۵: ۱۵).

ج) عملکرد فراگیر فرایند نرم‌شدگی همخوان‌ها: این فرایند که شامل واکدارشدگی و پیوسته‌شدگی همخوان‌ها است، از وجوه منحصر به فرد نظام آوایی هورامی در مقایسه با کردی و حتی فارسی است. در فرایند واکدارشدگی، همخوان‌های f ، j ، k و s به جفت واکدارشان تبدیل می‌شوند. فرایند پیوسته‌شدگی نیز سه همخوان b ، d و t را شامل می‌شود (همان: ۱۵، ۱۸۸، ۱۹۳).

جدول ۱.

هورامی	فارسی	کردی
taʒna	تشنه: $teʃne$	tinu
ʒoda	خدا: $\chi o da$	$\chi ow(d)a$
goʒd	گوشت: $g\ddot{u}ʃt$	goft
dəʒmani	دشنام: $d\ddot{o}ʃnam$	dʒven
darz	درس: $dars$	dars
varva	برف: $barf$	bafər

د) تبدیل واج همخوانی χ^w به w در سیر تحول تاریخی این زبان (همان: ۱۶) و (مکنزی ۱۹۶۱: ۷۴) ولی ثابت ماندن آن در کردی:

جدول ۲.

هورامی	فارسی	کردی
warm	خواب: χab	χaw
wem	خودم: $\chi odam$	χom
wasaj	خواستن: $\chi astan$	$\chi wast\grave{a}n$
wni	خون: χun	χven
war	خورشید: $\chi orʃid$	χor

ه) مختوم شدن بیشتر واژه‌های هورامی به واکه (سجادی ۱۳۹۴: ۴۵) در مقایسه با کردی، که نشانه‌ای از کهن بودن این زبان است (ابوالقاسمی ۱۳۸۸: ۲۰):

جدول ۳.

هورامی	معادل فارسی	کردی
tata	پدر	bawk
ʔaia	مادر	dajk
wate	خواهر	χojjk
tuta	سگ	sag
tavani	سنگ	bard

و) وجود تکیه که دارای سه نقش و کارکرد است: ۱) سبب تغییر معنی واژه می‌شود: 'hita: شخم 'hi'ta/ جفت (کفش و غیره)؛ ۲) موجب تغییر مقوله دستوری واژه می‌شود: 'bara=بیر (فعل امر) /ba'ra/ در خانه و غیره (اسم)؛ ۳) عامل شناسایی و تشخیص جنس دستوری در اسم‌ها و صفت‌ها است. هم اسم‌های مذکر و هم مؤنث به واکه‌های /a, i/ ختم می‌شوند. به عبارت دیگر، این دو واکه هم در پایان اسم‌های مذکر و هم مؤنث می‌آیند و آنچه که باعث تشخیص جنس دستوری آنها می‌شود، جایگاه تکیه است: 'ma'zi: پشت (مذکر) /'wami/؛ بادام (مؤنث). هم صفت‌های مذکر و هم مؤنث به واکه /a/ ختم می‌شوند. به عبارت دیگر، این واکه هم در پایان صفت‌های مذکر و هم مؤنث دیده می‌شود و براساس تکیه باید جنس دستوری صفت مورد نظر را مشخص کرد؛ به طوری که صفت‌های مذکر به واکه تکیه‌دار /a/ و صفت‌های مؤنث به واکه بدون تکیه /a/ ختم می‌شوند: 'poχ'ta: تمیز (مذکر) /'pisa/ کثیف (مؤنث) (سجادی ۱۳۹۵). تکیه از ویژگی‌های زبان‌های فارسی باستان و اوستایی بوده است (ابوالقاسمی ۱۳۸۹: ۷). تغییر جایگاه تکیه در کردی نیز دارای کارکرد اول و دوم است یعنی موجب تغییر معنی و مقوله دستوری واژه می‌گردد (رخزادی ۱۳۹۰: ۹۰) اما فاقد کارکرد سوم است. این در حالی است که زبان فارسی امروزی از جمله زبان‌هایی است که در آن نقش تکیه در محور جانشینی بسیار ناچیز است زیرا تعداد کلماتی که وجه تمایز آنها ناشی از تکیه است و تغییر جایگاه تکیه منجر به تمایز معنایی آنها می‌شود بسیار اندک است (بی‌جن‌خان ۱۳۹۲: ۵۴، ۵۵).

ز) تبدیل m- پس‌واکه‌ای اول به v- و سپس به w- در کردی (در برخی گویش‌ها) که در هورامی بدون تغییر باقی مانده است (مکنزی ۱۹۶۱: ۷۰):

جدول ۴.

هورامی	فارسی	کردی
hamir	خامیر: xamir	havir
hamən	تابستان: tabestan	havin
zama	داماد: damad	zava
tamam	تمام: tamam	tawaw
tʃam	چشم: tʃaʃm	tʃaw
sartʃama	سرچشمه: sartʃeʃme	sartʃawa
name	نام: nam	naw

ح) -x آغازین فارسی در کردی به k- و در هورامی به h- تبدیل می‌شود (همان: ۷۱):

جدول ۵.

هورامی	فارسی	کردی
har	خر: xar	kar
havroʃa	خرگوش: xarʃuʃ	karveʃk
hana	خان- (اوستایی): xan-	kani

ط) تبدیل b- فارسی به v- (در گویش هورامان تخت) یا w- (در برخی دیگر از گویش‌ها از جمله هورامان لهن و پاره‌ای) در هورامی و بدون تغییر ماندن آن در کردی (همان: ۷۶؛ سجادی و

کامبوزیا ۱۳۹۳: ۹۵):

جدول ۶.

هورامی	فارسی	کردی
v/wa	باد: bad	ba
v/waran	باران: baran	baran
v/wahar	بهار: bahar	bahar
v/waz	باز (متضاد بسته): baz	baz
v/warv/wa	برف: barf	bafer

ی) معادل کردی پیشوند فعلی hor- (بالا) در هورامی، از erəðwa- اوستایی و منطبق با ul فارسی میانه، haŋ است یعنی r هورامی به t در کردی تبدیل شده است (مکنزی ۱۹۶۱: ب: ۷۷):

جدول ۷.

هورامی	معادل فارسی	کردی
hor (?) esaj	از خواب برخاستن	haŋsan
hor (?) amaj	بالا آمدن	haŋ(h)atən
horkaraj	دوام آوردن	haŋkərdən
hormataj	بالا زدن (آستین و غیره)	haŋmatin
horvessaj	آویزان کردن	haŋwasin

ک) تبدیل d میان‌واکه‌ای و پایانی به I. در هورامی (سجادی و کامبوزیا ۱۳۹۳: ۹۳) و بدون تغییر ماندن آن در کردی:

جدول ۸.

هورامی	فارسی	کردی
qarim	Gadim: قدیم	qadim
gara	Jada: گدا	gada
χora	χoda: خدا	χod(w)a
sar	sad: صد	sad
?azar	?azad: آزاد	?azad

ل) ساختمان هجای کردی و هورامی نیز متفاوت است. ساختمان هجا در کردی به صورت (C)(C)V(C)(C)(C) (کریمی‌دوستان ۱۳۸۱: ۱) و (رخزادی ۱۳۹۰: ۸۵) اما در هورامی به صورت (C)(C)V(C)(C) (کامبوزیا و سجادی ۱۳۹۲: ۷۷) است. به عبارت دیگر، در هورامی خوشهٔ بیش از دو همخوانی چه در جایگاه آغازی و چه پایانی هجا وجود ندارد اما در کردی در جایگاه پایانی هجا خوشهٔ بیش از دو همخوانی (سه همخوانی) ظاهر می‌شود.

م) در کردی در ساخت‌های هجایی با دو همخوان در آغاز، همخوان دوم فقط می‌تواند /j/ یا /w/ باشد (کریمی‌دوستان ۱۳۸۱: ۷) و (رخزادی ۱۳۹۰: ۸۶) ولی در هورامی چنین محدودیتی وجود

ندارد (کامبوزیا و سجادی ۱۳۹۲: ۷۲، ۷۴): dʒbar : بیرون، fra : زیاد، dve : دو.

۲.۵. ساخت‌واژه

الف) وجود جنس دستوری: مقولهٔ جنس دستوری در هورامی دوشقی است؛ تمام اسم‌های مفرد یا مذکرند یا مؤنث. تشخیص جنس دستوری اسم، به آوای پایانی و جایگاه تکیهٔ آن بستگی دارد؛ جنس دستوری اسم از طریق صورت اسم یعنی آوای پایانی آن و جایگاه تکیه بازنمایی می‌شود. حروف تعریف معین و نامعین، صفات، افعال و ضمیر موصولی معادل «که» فارسی با اسامی در جنس دستوری مطابقت نشان می‌دهند (سجادی ۱۳۹۴: ۲۱۵)، در کردی مقولهٔ جنس دستوری وجود ندارد.

جدول ۹. نشانگرهای صوری جنس دستوری اسم‌ها در هورامی (همان)

اسم مؤنث	اسم مذکر
۱) مختوم به واکه‌های بدون تکیهٔ «-a، -i» و تکیه‌دار «- ^l e»	۱) مختوم به همخوان
۲) مختوم به واکهٔ تکیه‌دار «- ^l a»	۲) مختوم به واکه‌های تکیه‌دار «- ^l a، - ^l i، - ^l o، - ^l u، - ^l a»
۳) مختوم به همخوان «-j»	۳) مختوم به همخوان «-j»

جنس دستوری در فارسی باستان و اوستایی هم وجود داشته است و بر اساس آوای پایانی ستاک قابل تشخیص بوده است (ابوالقاسمی ۱۳۸۹: ۲۸؛ آرانسکی ۱۳۸۶: ۵۶).

ب) نشانهٔ مصدری: در هورامی مصدر با افزودن پسوندهای «-a/aj» به ستاک گذشتهٔ فعل درست می‌شود (سجادی ۱۳۹۴: ۱۳۹): vat-aj : گفتن، gərt-aj : گرفتن، san-aj : خریدن، wan-aj : خواندن. مصدر در کردی با افزودن پسوند «-(ə)n» به آخر ستاک گذشتهٔ فعل ساخته می‌شود (رخزادی ۱۳۹۰: ۱۱۷): wət-ən : گفتن، gərt-ən : گرفتن، sand-ən/kri-n : خریدن، xvend-ən : خواندن. مصدر در فارسی باستان از پیوستن «-tanai» به ریشه ساخته می‌شده است (ابوالقاسمی ۱۳۸۹: ۱۴۷).

ج) تکواژ مجهول‌ساز: در هورامی مجهول با افزودن تکواژهای «-ja» (زمان حال) و «-ja» (زمان گذشته) به ستاک حال فعل درست می‌شود (مکنزی ۱۹۶۶: ۴۸): koʃ-ja-w : کشته می‌شوم/

خواهم شد؛ $kəʃ-jə-θ$: کشته شد. در فارسی باستان و اوستایی مجهول از پیوستن «-ja» به ریشه ساخته می‌شده است و «-ja» تکیه داشته است (ابوالقاسمی ۱۳۸۹: ۱۵۳). در هورامی هم «-ja» تکیه‌دار است (سجادی ۱۳۹۴: ۴۷). در کردی مجهول با افزودن تکواژهای «-re» (زمان حال) و «-ra» (زمان گذشته) به ستاک حال فعل ساخته می‌شود: $dayxven-re$: خواننده می‌شود؛ $(da)xxven-ra$: خواننده (می‌شد) (رخزادی ۱۳۹۰: ۲۰۷) و (مکنزی ۱۹۶۱: ۸۴). در معدودی از گونه‌های کردی (مانند کردی جنوبی) مجهول مانند هورامی با افزودن تکواژ «-ja» ساخته می‌شود که به نظر می‌رسد ناشی از قرض‌گیری مستقیم این گونه‌ها از هورامی باشد (همان)، چراکه این حالت مجهول‌سازی در کردی تنها در جاهایی یافت می‌شود که اختلاط کرد و هورام وجود دارد.

د) نشانه جمع در کردی مانند فارسی تکواژ «-an» است (همان: ۸۴) و (رخزادی ۱۳۹۰: ۱۱۰): $got-an$: گل‌ها، $mat-an$: خانه‌ها، اما در هورامی دو تکواژ جمع وجود دارد: «-e» صریح و «-a» غیرصریح: $pa kteb-e$: آن کتاب‌ها، $pa kteb-a bara$: آن کتاب‌ها را بیاور (مکنزی ۱۹۶۱: ۸۵).
ه) در هورامی دو ساخت اضافه وجود دارد که به لحاظ کارکرد از هم متمایزند: اضافه صفتی^۱ «-i/j» و اضافه اسمی^۲ «-u/w» که اسمی را به صفت یا اسم بعد از خود به ترتیب وصل می‌کنند. در اضافه صفتی صفت با اسمی که توصیف می‌کند در شمار، جنس و حالت مطابقت نشان می‌دهد (همان: ۸۲) و (همو ۱۹۶۶: ۱۷-۱۹): $kteb-i sjaw$: کتاب سیاه (مطابقت در شمار و جنس: کتاب مذکر است)، $kteb-e sjave$: کتاب‌های سیاه (مطابقت در شمار)، $tavan-i sjava$: سنگ سیاه (مطابقت در شمار و جنس: سنگ مؤنث است)، $tavan-i sjave$: سنگ‌های سیاه (مطابقت در شمار)، $kteb-u ?ahma.i$: کتاب احمد، $ktew-e-w ?ahma.i$: کتاب‌های احمد، اما در کردی هر دو ساخت با یک صورت یعنی «-i» نشان داده می‌شوند (همو ۱۹۶۱: ۸۲): $ktew-i raf$ = کتاب سیاه، $ktew-an-i raf$: کتاب‌های سیاه، $ktew-i raf$: کتاب احمد. در کردی صفت با اسمی که توصیف می‌کند، هیچ نوع مطابقتی (در شمار، جنس و حالت) ندارد.

و) هورامی دارای دو حرف تعریف معین است: «-aka» برای مذکر و «-ake» برای مؤنث،

1. epithetic

2. genitive

در کردی تنها از «-aka» استفاده می‌شود که مستقیماً از هورامی قرض گرفته شده است (همان: ۸۱، ۸۵) و (همو ۱۹۶۶: ۱۶): هورامی: *kɔɾ-aka*: پسر، *knɔɫʃ-ake*: دختره؛ کردی: *kɔɾ-aka*: پسر، *kɔɫʃ-aka*: دختره.

ز) هورامی دارای دو حرف تعریف نامعین است: «-ev»^۱ برای مذکر و «-eva» برای مؤنث (همان: ۱۵): *kɔɾ-ew*: پسری، *knɔɫʃ-eva*: دختری، در کردی تنها یک حرف تعریف معین وجود دارد یعنی «-e(k)» (رخزادی ۱۳۹۰: ۱۱۰): *kɔɾ-e(k)*: پسری، *kɔɫʃ-e(k)*: دختری.

ح) پسوندهای ضمایر شخصی (ضمایر شخصی پیوسته یا همان واژه‌بست‌ها) و ضمایر شخصی جدا در هورامی و کردی نیز تفاوت‌هایی با هم دارند. مهم‌ترین تفاوت بین آنها مربوط به شکل و صورت است. صورت سوم شخص ضمایر شخصی پیوسته مفرد و جمع در هورامی و کردی متفاوت است (مکنزی ۱۹۶۱: ۸۳):

جدول ۱۰. (رخزادی ۱۳۹۰: ۱۵۳؛ مکنزی ۱۹۶۶: ۲۵)

هورامی		کردی	
مفرد	جمع	مفرد	جمع
-əm	-ma	-əm	-man
-ət	-ta	-ət	-tan
-əʃ	-fa	-i	-jan

در ضمایر شخصی جدای کردی و هورامی هم تفاوت‌هایی به چشم می‌خورد:

جدول ۱۱. (رخزادی ۱۳۹۰: ۱۵۷؛ مکنزی ۱۹۶۶: ۲۴؛ سجادی ۱۳۹۴: ۱۴۲)

هورامی		کردی	
مفرد	جمع	مفرد	جمع
mən/?am ^۲	?ema	mən	?ema
to	?ma	to	?ewa
ʔaɪ/?aɪ ^۴	?aɛ	?aw	?awən

۱. در زیرساخت «-ev» است اما چون در هورامی /v/ در پایان واژه نمی‌آید، به /w/ تبدیل می‌شود (سجادی ۱۳۹۴: ۱۴۸).

۲. در گویش پایه‌ای به کار می‌رود.

۳. مذکر.

۴. مؤنث.

۳.۵. نحو

الف) مطابقت صفت با موصوف در شمار و جنس دستوری (مکنزی ۱۹۶۱: ۸۲) و (همو ۱۹۶۶: ۱۷):

هورامی:

kteb-i	ʔal	kteb-e	ʔal-e
مفرد/مذکر (خوب) اضافه- مفرد/مذکر (کتاب)= کتابِ خوب	مفرد/مذکر (خوب)	مذکر/جمع- اضافه/کتاب= کتاب‌هایِ خوب	جمع-مذکر (خوب) اضافه/جمع- (کتاب)= کتاب‌هایِ خوب

کردی:

ktew-i	baʃ	ktew-an-i	baʃ
مفرد/مذکر (خوب) اضافه- (کتاب)= کتابِ خوب	(خوب)	جمع- اضافه- (کتاب)= کتاب‌هایِ خوب	خوب

این مطابقت در فارسی باستان و اوستایی هم وجود داشته است (ابوالقاسمی ۱۳۸۹: ۵۶). در کردی و فارسی امروزی صفت با موصوف چنین مطابقتی نشان نمی‌دهد. ب) نشانه‌هایی از نظام ارگتیو (هولمبرگ و آدن ۲۰۰۴: دیرمقدم ۱۳۹۲: ۸۳۲، ۸۴۷، ۸۴۸): در افعال متعدی گذشته، فاعل همواره به صورت پی بست غیرفاعلی به نخستین سازه متعلق به گروه فعلی (گزاره) می‌پیوندد. این سازه میزبان غالباً مفعول صریح جمله است. مفعول صریح خواه در جمله حضور داشته باشد و خواه محذوف باشد، به شکل پسوند مطابقت فعلی در ستاک فعل بازنمایی می‌شود:

ʔali	ʔaħmaɪ-əʃ	koʃt-ø.
علی	واژه‌بست ۳م- (احمد)	علی احمد رازد= ۳م- (زد)
	koʃt-ø-əʃ	
	(واژه‌بست) ۳م- ۳م- (زد)= او رازد.	

ج) نشان‌دار شدن مضاف‌الیه در ترکیبات اضافی (سجادی ۱۳۹۴: ۴۷): در هورامی در ساخت‌های اضافه اسمی (مکنزی ۱۹۶۱: ۸۲) و (همو ۱۹۶۶: ۱۷)، اسم دوم نشان‌دار می‌شود، یعنی نشانه «-i» می‌گیرد؛ ویژگی‌ای که در کردی و حتی فارسی وجود ندارد:

هورامی:

kteb-u ^۱	Karim-i ^۲	got-u	baχ-i
اضافه-(کتاب)	کتابِ کریم = (کریم)	اضافه-(گل)	گلِ باغ = (باغ)

کردی:

ktew-i	Karim	got-i	baχ
اضافه-(کتاب)	کتابِ کریم = (کریم)	اضافه-(گل)	گلِ باغ = (باغ)

۴.۵. واژگان

یکی از راه‌های بررسی ارتباط خویشاوندی بین زبان‌ها بازسازی است و در این زمینه بازسازی واجی نخستین بخش از کار است. برای این منظور از واژه‌های همزاد^۳ استفاده می‌شود. یک واژه در یک زبان هنگامی با واژه‌ای در زبانی دیگر همزاد است که هر دو دارای نیای مشترک باشند و هیچ‌یک در نتیجهٔ قرض‌گیری به زبان دیگر وارد نشده باشد. در جستجوی آغازی برای یافتن مجموعه‌های همزاد عاقلانه‌تر آن است که کار با واژه‌هایی شروع شود که برای دوره‌ای طولانی به‌طور پیوسته در یک زبان بوده‌اند و احتمال به‌قرض گرفته شدن آنها از زبان‌های دیگر زیاد نیست. تجربه نشان داده است که واژه‌هایی مانند اعداد اصلی، اعضای بدن، اصطلاحات خویشاوندی، برخی از پدیده‌های طبیعی مانند خورشید، روز و غیره که نمایانگر عناصر بسیار معمول و همگانی است کمتر تحت تأثیر قرض‌گیری از زبان‌های دیگر و بنابراین برای بازسازی سودمندترند (آرلاتو ۱۳۷۳: ۱۲۹، ۱۳۱). در اینجا به برخی از واژه‌های رایج مربوط به عناصر بسیار معمول و همگانی در هورامی و کردی اشاره می‌شود که همزاد نیستند و هیچ‌گونه تشابه واجی در میان آنها دیده نمی‌شود و این می‌تواند دلیلی بر جدا بودن این گونه‌ها از همدیگر باشد.

۱. معادل کسره در زبان فارسی است.

۲. نشان‌دار شدن مضاف‌الیه

جدول ۱۲. برخی از واژه‌های رایج مربوط به عناصر بسیار معمول و همگانی در هورامی و کردی

هورامی	معادل فارسی	کردی
mazi	پشت (بدن)	pəʃt
lamma	شکم	s(z)ək
ko(ə)lka	انگشت	paŋʒa/ʔangus
ʔaɪɑ	مادر	dajk
tata	پدر	bawk
wafe	خواهر	χoʒʃk
jva	یک	jak
jare	سه	se
sjaw ^۱	سیاه	raʃ
ʃarma	سفید	spi
roɖʒjɑr	خورشید	χor
gəɖʒi	پیراهن	kras
tavani	سنگ	bard
karga	مرغ	mamər/məriʃk
hi(e)zi	دیروز	dveka
saba	فردا	bajani
ʔamɑj	آمدن	hatən

۶. گویش‌های هورامی

هورامی دارای گویش‌های متعددی است از جمله: (۱) تَختی، (۲) لَهونی، (۳) ژاوه‌رودی، (۴) پاوه و قسمتی از جوانرود، (۵) گورانی که زبان کتابت کتب دینی طوایف اهل حق است، (۶) ماچو^۲ ماچو^۳ (گویش سادات اهل حق که ویژگی مذهبی دارد). گفته می‌شود برخی لغات و کلمات این گویش با لغات اوستایی نزدیک است. این گویش در عراق در بین برخی از طوایف از جمله

۱. صورت مذکر رنگ‌ها آمده است. صورت مؤنث آنها «sjava» و «ʃarme» است.

۲. به دو صورت در هورامی وجود دارد: (۱) matʃu matʃu (آساطوریان ۱۳۷۴: ۳۹) به معنی «می‌گویم». (۲) matʃo (محمودویسی و همکاران ۲۰۱۱: ۳) به معنی «می‌گوید».

کاکه‌ای‌ها رواج دارد، ۷) گهواره‌ای قدیم، ۸) کوره‌جویی قدیم، ۹) بیوه‌نجی قدیم، ۱۰) قلاعی قدیم، ۱۱) کَنولَه و ۱۲) باجَلان از اکراد عراق مقابل دشت زهاب (سجادی ۱۳۹۴: ۴۹). هر کدام از این گویش‌ها دارای لهجه‌هایی هستند.

باتوجه به وجود رابطه سلسله‌مراتبی و دال و مدلولی میان مفاهیم زبان، گویش و لهجه (بخش ۳)، نمی‌توان بدون وجود زبان مدعی گویش و لهجه شد. هنگامی که گفته می‌شود در هورامی گویش‌هایی زیادی وجود دارند که هر کدام از آنها دارای لهجه‌هایی هستند به این معنی است که هورامی زبان است چراکه گویش زیرمجموعه زبان و لهجه زیرمجموعه گویش است و هر دوی آنها به مجموعه بزرگ‌تری به نام زبان تعلق دارند.

۷. شواهد تاریخی و تأثیر هورامی بر کردی

هورام‌ها ساکنان اصلی و اولیه غرب فلات ایران بوده‌اند، جایی که امروزه به اصطلاح «کردستان» نامیده می‌شود. هم‌اکنون نیز در این منطقه در بخش‌هایی از دو کشور ایران و عراق ساکن هستند. این قوم در گذشته‌های دور در این منطقه به کار کشاورزی و دامداری مشغول بودند و برخلاف کردها، یکجانشین و دارای نظام غیرقبیله‌ای و عشیره‌ای بودند. کردها قومی چادرنشین و دارای نظام عشیره‌ای و قبیله‌ای بودند که بعدها به این منطقه وارد شدند و به تدریج و در طول زمان سبب به‌حاشیه رانده شدن هورام‌ها شدند (مکنزی ۱۹۶۱: ۸۶)، (مکنزی ۱۹۸۹) و (ادموندز ۱۹۵۷: ۱۲).

به تدریج و در طول زمان این اختلاط هورام و کرد (آساطوریان ۱۳۷۴: ۳۳) سبب تغییر زبان بیشتر هورام‌ها شد (لیزنبرگ ۱۹۹۲: ۱۵؛ محمودویسی و همکاران ۲۰۱۱: ۴).

هورامی از قرن ۱۴ تا ۱۹ میلادی به مدت پنج قرن، زبان غالب منطقه و زبان نوشتاری امارت اردلان به مرکزیت سنندج کنونی و نیز شاعران دربار امارت بابان به مرکزیت سلیمانیه در عراق، رقیب اردلانین، بوده است. به علاوه هورامی زبان متون مقدس اهل حق یعنی «یارسان» است. بنابراین از ارزش و منزلت اجتماعی بالایی برخوردار بوده است (لیزنبرگ ۱۹۹۲: ۷، ۱۷؛ محمودویسی و همکاران ۲۰۱۱: ۲؛ یارشاطر ۱۳۳۶: ۳۵).

نگارنده در راستای تأیید ادعای مکنزی و ادموندز، شواهد زیر را ارائه می‌دهد: ۱) عدم

پیوستگی کنونی برخی از هورام‌ها از نظر جغرافیایی و پراکندگی آنها در مناطق کردنشین: تعدادی از هورام‌ها هم‌اکنون در جاهایی سکونت دارند که اطراف آنها را مناطق کردنشین فرا گرفته است از جمله روستای «قلعه» در شهرستان قروه از توابع استان کردستان، کندوله (در شمال کرمانشاه و تله‌هدشک)، دهکده گوران، یکی از بخش‌های مهم شهرستان شاه‌آباد غرب در شمال باختری شاه‌آباد غرب و شمال بخش کِرِنْد در استان کرمانشاه و گهواره، بزرگ‌ترین ده این منطقه با ۲۰۰۰ نفر جمعیت، گوراجوب در غرب شهرستان دالاهو در استان کرمانشاه، منطقه گوران در غرب شهرستان دالاهو در استان کرمانشاه و روستای زَرْدَه، صَحْنَه، کِرِنْد، بیونِیچ و اَفشار در کرمانشاه، منطقه زَنگَنَه و کاکه‌ای در کرکوک عراق، منطقه قصرشیرین، دَهَاب، بِن‌کوره و قوره‌تو در شمال شهرستان خانقین عراق، شهرستان موصل در عراق، روستاهای علی‌رَش، یَنگِیجَه، خَزَنَه، تَلَازَه و غیره در شمال موصل عراق، و غیره (سجادی ۱۳۹۴: ۵۰). این مسئله یادآور گفته مکنزی (۱۹۶۶: ۳) است که می‌گوید: «هورامی جزیره‌ای در دریای کردی است». جزیره قبل از آنکه در دریا محصور شود خشکی بزرگی بوده است که آب به مرور زمان آن را احاطه کرده است. به عبارت دیگر، جزیره از نظر زمانی و تاریخی بر دریا تقدم دارد. ۲) هورامی بودن اسم مکان‌ها از جمله روستاها و شهرهای کردنشین و نیز اسامی خاص افراد مانند: ۱) «Satvava: سروآباد»، شهری در استان کردستان، ۲) «Hatizava: هلیزآباد» و ۳) «Kargava: کرگ‌آباد»، روستاهایی در شهرستان دهگلان در استان کردستان، بیشتر اسامی روستاهای شهرستان مریوان، اسم خاص افراد مثل: ۴) «ferko: شیرکوه»، «Kosar: کوهسار» و غیره. همه این اسامی واژه‌های اصیل هورامی هستند. ۳) کوهستانی و صعب‌العبور بودن بیشتر مناطق هورام‌نشین که نشان‌دهنده به حاشیه رانده شدن هورام‌ها پس از ورود کردهاست. این پراکندگی کنونی هورام‌ها، هورامی بودن اسم مکان‌ها و اسم اشخاص و نیز کوهستانی و صعب‌العبور بودن مناطق هورام‌نشین نشان می‌دهد که هورام‌ها

۱. satvi واژه‌ای هورامی به معنی «سرو» است، معادل کردی آن sawt است.

۲. hatiza واژه‌ای هورامی به معنی «مشک» است، معادل کردی آن mafka است.

۳. karga واژه‌ای هورامی به معنی «مرغ» است، معادل کردی آن mamər/mərifk است.

۴. ko واژه‌ای هورامی به معنی «کوه» و معادل کردی آن kef/kew است. اگر این اسامی کردی می‌بودند باید از معادل کردی آنها استفاده می‌شد.

ساکنان اولیه این منطقه بوده‌اند که پس از ورود کردها به حاشیه رانده شده‌اند و کردها به تدریج جای آنها را گرفته‌اند. به علاوه، اسناد تاریخی کشف‌شده در منطقه هورامان و ادبیات غنی هورامی (سجادی ۱۳۹۴: ۲۶، ۳۰) که نظیر آنها در میان کردها دیده نمی‌شود شاهد قوی دیگری بر قدمت این منطقه و ساکنانش است.

همه این موارد سبب شده است که هورامی تأثیراتی بر کردی در سطوح متفاوت زبانی به‌ویژه در واژگان داشته باشد (لیزبرگ ۱۹۹۲: ۱۴)، به‌گونه‌ای که کردی در زمینه واژگان قرض‌گیری گسترده‌ای از هورامی داشته است تا حدی که در نگاه نخست به نظر می‌رسد این دو گونه تشابهات زیادی با هم دارند و برخی را بر آن داشته است تا بدون بررسی همه‌جانبه موضوع به این نتیجه برسند هورامی زبان، گویش یا لهجه‌ای از کردی است.

۸. نتیجه‌گیری

این مقاله با هدف بررسی زبان، گویش یا لهجه بودن هورامی و جایگاه آن در میان زبان‌های ایرانی، به‌ویژه ارتباطش با کردی، به نگارش درآمده است. در این راستا، از آرای صاحب‌نظران و زبان‌شناسان بنام و نیز شواهد زبان‌شناختی و تاریخی بهره گرفته شده است. در پایان نتایج زیر به‌دست آمد:

(۱) با توجه به اینکه: الف) تفاوت‌های برجسته و زیادی در سطوح متفاوت زبانی از جمله نظام واجی و آوایی، ساختوازی، نحوی و واژگانی بین هورامی و کردی وجود دارد، همین امر امکان تفاهم متقابل بدون آموزش آگاهانه را بین گویشوران این دو گونه از بین می‌برد. همچنین تفاهم متقابل بدون آموزش آگاهانه مهم‌ترین ملاک تمایز زبان از گویش است و میان گویشوران هورام و دیگر گونه‌ها به‌ویژه کردی این تفاهم وجود ندارد، ب) میان مفاهیم زبان، گویش و لهجه رابطه‌ای سلسله‌مراتبی و دال و مدلولی وجود دارد و تصور گویش و لهجه بدون تعلق آنها به مجموعه بزرگ‌تری به نام زبان ممکن نیست و هورامی خود دارای گویش‌هایی است که هرکدام از آنها شامل لهجه‌هایی هستند، ج) دیدگاه بیشتر صاحب‌نظران و زبان‌شناسان مشهور، زبان بودن هورامی و عدم تعلق آن به زبان کردی را تأیید می‌کند، د) نگرش خود گویشوران در این

رابطه با رایج بودن اصطلاحاتی مانند «هورامی و کردی» و «هورام و کرد» در میان آنها با معنی ضمنی جدایی و استقلال این دو گونه از هم، عدم تعلق آنها را به یکدیگر را نشان می‌دهد، ه تشابه واجی و واژه‌های همزاد در واژه‌های مربوط به عناصر معمول و همگانی که یکی از راه‌های بررسی ارتباط خویشاوندی میان دو یا چند گونه است در بین هورامی و کردی وجود ندارد، این نتیجه به دست می‌آید که: الف) بدون شک هورامی یک زبان مستقل است و ب) هیچ ارتباط و تعلق به زبان کردی ندارد.

۲) نظر به اینکه هورام‌ها ساکنان اولیه، اصلی و کنونی غرب فلات ایران یعنی جایی که امروزه به اصطلاح «کردستان» نامیده می‌شود بوده و هستند، بنابراین براساس طبقه‌بندی تاریخی و گویش‌شناختی زبان‌های ایرانی، هورامی یکی از زبان‌های ایرانی نو شاخه غربی شمالی است درحالی که کردی غربی جنوبی است. ویژگی‌های زبان‌شناختی هورامی و کردی و مقایسه آنها با ویژگی‌های زبان‌شناختی زبان‌های ایرانی غربی شمالی و غربی جنوبی و نیز دیدگاه افرادی مانند گونتر و پاول مؤید این ادعاست.

۳) آنچه باعث شده است برخی هورامی را زبان یا گویشی از کردی بدانند صرفاً این بوده است که هورام‌ها و کردها از نظر جغرافیایی در یک منطقه ساکن‌اند و شباهت‌هایی بین این دو گونه به‌ویژه در واژگان ناشی از قرض‌گیری گسترده کردی از هورامی وجود دارد، غافل از اینکه هورام‌ها ساکنان اولیه منطقه بوده‌اند و کردها بعدها به آنها پیوسته‌اند و بدین ترتیب اختلاط هورام و کرد به وجود آمده است، و نیز هورامی تا دو سده اخیر زبان غالب و نوشتاری منطقه بوده است و لذا از منزلت و ارزش اجتماعی بالایی برخوردار بوده که این انگیزه قرض‌گیری کردی از آن در سطوح متفاوت زبانی، به‌ویژه واژگان، بوده است.

۴) وجود ویژگی‌های برجسته و منحصر به فرد در هورامی در سطوح متفاوت زبانی که کردی فاقد آنها است علاوه بر اینکه حاکی از استقلال و جدایی این دو گونه از همدیگر است، بیانگر ارتباط و پیوند هورامی با زبان‌های ایرانی باستانی از جمله فارسی باستان و اوستایی نیز هست چرا که تقریباً همه این ویژگی‌ها در زبان‌های ایرانی باستان هم وجود داشته‌اند.

منابع

- آراتو، آنتونی، ۱۳۷۳، درآمدی بر زبان‌شناسی تاریخی، ترجمه یحیی مدرس، تهران.
- آساطوریان، گارنیک، ۱۳۷۴، «قوم گوران»، ترجمه ماریا آیوازیان، نشریه علوم انسانی ایران‌شناخت، ش ۱، ص ۳۱-۶۴.
- ابوالقاسمی، محسن، ۱۳۸۸، تاریخ زبان فارسی، تهران.
- _____، ۱۳۸۹، دستور تاریخی زبان فارسی، تهران.
- اُرانسکی، ای. م.، ۱۳۷۹، مقدمه فقه‌اللغه ایرانی، ترجمه کریم کشاورز، تهران.
- _____، ۱۳۸۶، زبان‌های ایرانی، ترجمه علی اشرف صادقی، تهران.
- باطنی، محمدرضا، ۱۳۸۷، مسایل زبان‌شناسی نوین، تهران.
- بروین‌سن، مارتین‌وان، ۱۳۷۸، جامعه‌شناسی مردم‌گرد (آغا، شیخ و دولت)، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران.
- بلو، جوینس، ۱۳۸۳، «گورانی و زازا»، راهنمای زبان‌های ایرانی، ج ۲، ترجمه فارسی زیر نظر حسن رضائی باغ‌بیدی، تهران، ص ۵۵۵-۵۶۲.
- بی‌جن‌خان، محمود، ۱۳۹۲، نظام آوایی زبان فارسی، تهران.
- تابانی، حبیب‌الله، ۱۳۸۰، وحدت قومی کرد و ماد، منشأ، نژاد و تاریخ تمدن کردستان، تهران.
- دبیرمقدم، محمد، ۱۳۸۷، «زبان، گونه، گویش و لهجه: کاربردهای بومی و جهانی»، مجله ادب‌پژوهی، ش ۵، ص ۹۱-۱۲۸.
- _____، ۱۳۹۲، رده‌شناسی زبان‌های ایرانی، ج ۲، تهران.
- رُخزادی، علی، ۱۳۹۰، آواشناسی و دستور زبان کردی، سنندج.
- زکی‌بیگ، محمدمامین، ۱۳۸۸، زبده تاریخ کرد و کردستان، ترجمه یدالله روشن‌اردلان، ج اول، تهران.
- سجادی، سید مهدی، ۱۳۹۴، جنس دستوری در زبان هورامی، مریوان.
- _____، ۱۳۹۵، «تکیه و نقش‌های آن در زبان هورامی»، زبان‌شناسی گویش‌های ایرانی، س ۱، ش ۲، ص ۱۶۱-۱۷۱.
- سجادی، سید مهدی و کرد زعفرانلو کامبوزیا، عالیه، ۱۳۹۳، «فرایندهای واجی همخوانی در واژه‌های مشترک بین زبان فارسی معیار و زبان هورامی (گویش هورامان تخت)»، فصلنامه مطالعات زبان و گویش‌های غرب ایران، س ۱، ش ۴، ص ۷۳-۱۰۰.
- طیبی، حشمت‌الله، ۱۳۷۵، زبان، مندرج در کتاب تحفه ناصری، میرزا شکرالله سنندجی، تهران.
- _____، ۱۳۸۸، مبانی جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی ایلات و عشایر، تهران.
- فروهوشی، بهرام، ۱۳۵۳، «زبان‌ها و گویش‌های ایرانی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ش ۸۲، ص ۴۱-۵۱.
- کامبوزیا، عالیه کرد زعفرانلو و سید مهدی سجادی، ۱۳۹۲، «ساخت هجا در زبان هورامی (گویش هورامان

تخت)، «فصلنامه مطالعات زبان و گویش‌های غرب ایران، س ۱، ش ۲، ص ۵۷-۷۸.
 کریمی‌دوستان، غلامحسین، ۱۳۸۱، «ساختمان هجا در زبان کردی»، مجله علوم انسانی دانشگاه فردوسی
 مشهد، س ۳۵، ش ۱ و ۲ (پیاپی ۱۳۶ و ۱۳۷)، ص ۱-۱۰.
 مدرسی، یحیی، ۱۳۹۱، درآمدی بر جامعه‌شناسی زبان، تهران.
 معین، محمد، ۱۳۷۶، فرهنگ فارسی معین، ج ۵، تهران.
 نقشبندی، شهرام، ۱۳۷۵، نظام آوایی گویش هورامی (گونه پاه) از دیدگاه واج‌شناسی زایشی و واج‌شناسی جزء
 مستقل، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.
 یارشاطر، احسان، ۱۳۳۶، «زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران،
 س ۵، ش ۱ و ۲، ص ۴۸-۱۱.

Benedictsen, A. M., and Christensen, A., 1921, *Les dialects de Awromān et de Pāwā*,
 København.

Edmonds, C. J., 1957, *Kurds, Turks and Arabs*, London.

Gunter, M. M., 2003, *Historical Dictionary of the Kurds*, Lanham.

Holmberg, A., Odden D., 2004, "Ergativity and Role-making in Hawrami", *The Syntax of
 the World's Languages*, Germany, pp. 1-10.

Leezenberg, M., 1992, "Gorani Influence on Central Kurdish: Substratum or Prestige
 Borrowing?", Conference on Bilingualism in the Iranian World, Germany, pp. 1-20.

Mackenzie, D. N., 1961a, *Kurdish Dialect Studies I*, London.

—————, 1961b, "The Origins of Kurdish", *Transactions of the Philological Society*, pp.
 68-86.

—————, 1966, *The Dialect of Awroman (Hawrāmān – ī Luhōn): Grammatical*,
 København.

—————, 1989, "The Role of the Kurdish Language in Ethnicity", *Ethnic Groups in the
 Republic of Turkey*, ed. P. A. Andrews, Wiesbaden, pp. 541-542.

Mahmudweyssi, et al., 2011, *The Gorani Language of Gawraǰū, a Village of West Iran:
 Texts, Grammar, and Lexicon*, Wiesbaden.

McCarus, E. N., 2009, "Kurdish", *The Iranian Languages*, ed. G. Windfuhr, London, pp.
 587-633.

Minorsky, V., 1920, "Notes sur la secte des Ahle – Haqq", *revue du monde musulman*, 40-
 41, pp. 19-97.

—————, 1943, "The Gūrān", *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*,
 Part 1, pp. 75-103.

Paul, L., 2003, "The Position of Balochi among Western Iranian Languages: The Verbal
 System", *The Baloch and Their Neighbours*, ed. C. Jahani and A. Korn, Wiesbaden, pp.
 61-71.

نقش نماها در گویش ابوزیدآبادی

سید طبیب رزاقی (دانشجوی دکتری، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد)
علی‌اشرف صادقی (عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی)
عطا محمد رادمنش (استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد)

چکیده: ابوزیدآبادی نام یکی از گویش‌های ناحیه مرکزی ایران است. این گویش در بخش کویرات شهرستان آران و بیدگل (استان اصفهان) به مرکزیت شهر ابوزیدآباد رایج است. ابوزیدآبادی، همانند گویش‌های دیگر ناحیه مرکزی ایران، به‌رغم همه عواملی که ممکن است باعث نابودی یک گویش شود، خوشبختانه کمتر تحت تأثیر زبان فارسی قرار گرفته و در نتیجه بسیاری از ویژگی‌های کهن را به‌خوبی پاسداری کرده است. در بین این مشخصه‌ها، از جمله حضور جنس دستوری و رواج قابل ملاحظه پیشوندهای صرفی و اشتقاقی و...، نقش نماها و عملکرد آنها قابل توجه است. به‌عنوان نمونه می‌توان به کاربرد حرف اضافه پیشین یا پسین یا کاربرد دو حرف اضافه، در پس و پیش از متمم، اشاره کرد. حرف اضافه «را»، به‌جز چند مورد - که معمولاً عیناً مقتبس از فارسی است - همیشه به‌معنای «برای» است و در نتیجه در ابوزیدآبادی ظاهراً نقش‌نمای مفعول مستقیم نیست. کسره اضافه، به‌جز در برخی از ترکیب‌ها، به‌کار نمی‌رود. چنان‌که این مقاله نشان می‌دهد، گردآوری و ثبت نقش نماها، با ارائه شواهد متعدد، و تجزیه و تحلیل آنها راه فهم بهتر و بیشتر این گویش را از منظر «نحو» هموارتر می‌سازد.

کلیدواژه‌ها: گویش ابوزیدآبادی، نقش‌نمای اضافه، نقش‌نمای متمم، نقش‌نمای مفعول، نقش‌نمای وابسته‌ساز

۱. مقدمه

گویش ابوزیدآبادی - که از این پس اختصاراً ابوزیدآبادی گفته می‌شود - در بخش کویرات رایج است. بخش کویرات، از نظر تقسیمات کشوری جزء شهرستان آران و بیدگل (استان اصفهان) است. شهر ابوزیدآباد مرکز این بخش به‌شمار می‌رود و در فاصلهٔ سی کیلومتری جنوب شرقی کاشان قرار دارد (مزرعی و همکاران ۱۳۸۰: ۳۹). اطلاق نام «ابوزیدآبادی» بر این گویش به‌دلیل آن است که بیشترین گویشوران در «ابوزیدآباد» ساکن‌اند، درحالی‌که ساکنان روستاهای پراکنده در این بخش، به‌جز تعدادی از اهالی روستاهای حسین‌آباد، قاسم‌آباد، یزدلان و متین‌آباد، نیز به همین گویش سخن می‌گویند. به «ابوزیدآبادی» در محل «ziyu di» (زبان ده) یا «ziyu xumu» (زبان خودمان) گفته می‌شود (رزاقی ۱۳۹۳: ۵۸-۶۲).

بنابر سرشماری آبان‌ماه سال ۱۳۹۰ جمعیت ابوزیدآباد ۵۵۵۹ نفر و جمعیت روستاهای اطراف آن ۷۹۵۰ نفر و در نتیجه در سال یاده‌شده جمعیت کل بخش ۱۳۵۰۹ نفر بوده است (درگاه ملی آمار).

ابوزیدآبادی مانند دیگر گویش‌های ناحیهٔ مرکزی ایران (لکوک ۱۳۵۳: ۲۱۵؛ همو ۱۳۸۷: ۵۱۷) برخی از ویژگی‌های فارسی دری و حتی فارسی میانه (پهلوی) و فارسی باستان را حفظ کرده است.

حضور جنس دستوری و تأثیر آن بر اغلب اسم‌ها و تعداد زیادی از ساخت‌های فعلی و رواج قابل ملاحظهٔ نقش‌نماها و پیشوندهای صرفی و اشتقاقی و... از ویژگی‌های مهم و قابل توجه ابوزیدآبادی هستند. از این رو ضبط و ثبت همه یا بخشی از مباحث عمدهٔ این گویش و همهٔ گویش‌های ایرانی، ضروری به‌نظر می‌رسد.

گردآوری و تحلیل نقش‌نماها در گویش مورد بررسی به فهم بیشتر و بهتر آن کمک می‌کند، زیرا برخی از نقش‌نماها، به‌ویژه تعدادی از نقش‌نماهای متمم، با صورتی واحد، چند معنی متفاوت را ادا می‌کنند و این قاعده‌ای است که در متون کهن فارسی نیز به‌فراوانی دیده می‌شود. همچنین در این مقاله کوشش می‌شود تا در قیاس با کارهایی که تاکنون در زمینهٔ نقش‌نماها

انجام گرفته است، گزارش و تحلیل نسبتاً جامع‌تری ارائه شود و نشان داده شود که نقش‌نماهای ابوزیدآبادی، هم از نظر صوری و هم از نظر معنایی و جایگاه حضور، نسبت به فارسی کنونی تمایز دارند. به نظر می‌رسد دریافت معنی دقیق و صحیح حروف اضافه و نیز نقش‌نمای اضافه «را» و نقش‌نمای اضافه (کسره اضافه) ارتباط نزدیکی با فعل و گروه‌های اسمی دیگر داشته باشد. به‌عنوان نمونه، حرف اضافه «را» فارسی در ابوزیدآبادی، به‌جز یکی دو مورد که آن هم اقتباس شده از فارسی است، معمولاً نشانه مفعول بی‌واسطه نیست. نقش‌نماهای متمم جایگاه ثابتی ندارند و گاهی مثل فارسی پیش از اسم و گاهی پس از آن می‌آیند، چنان‌که در فارسی میانه و فارسی دری (ابوالقاسمی ۱۳۷۳: ۲۶۷) این قاعده رواج داشته است. گاهی متمم با دو حرف اضافه پیشین و پسین ظاهر می‌شود. همچنین قاعده نقش‌نمای اضافه که از ابدال مصوت پایانی /-ä-/، کلمات مختوم به این نشانه، به /-e-/ حاصل می‌شود، عمومی نیست و نتیجتاً اسم‌هایی که، در مقام مضاف، به صامت مختوم‌اند، مشمول این قاعده نمی‌شوند. پسوند پایانی /-e/ که در برخی از اسم‌ها و... دیده می‌شود، الزاماً کسره اضافه نیست، بلکه ممکن است نقش‌های متفاوتی از قبیل ضمیر پیوسته شمار سوم شخص، نشانه مؤنث و... داشته باشد.

واژه‌های مختوم به مصوت /-ä-/ وضع خاصی دارند. این واژه‌ها در ترکیب اضافی، چه مضاف و چه مضاف‌الیه واقع شوند، مصوت پایانی آنها، در ترکیب اضافی، به -e بدل می‌شود. همچنین، چنان‌که گفته شد، رابط اسم‌هایی که به صامت ختم می‌شوند، کسره اضافه نیست.

مطالب این مقاله — که گزیده‌ای از رساله دکتری رزاقی تحت عنوان «دستور زبان گویش ابوزیدآبادی» است — براساس پژوهش‌های میدانی و کتابخانه‌ای و بهره‌گیری از اطلاعات گویشی یکی از نویسندگان — که خود گویشور ابوزیدآبادی است — فراهم آمده است.

۲. پیشینه تحقیق

درباره ابوزیدآبادی تاکنون چند اثر منتشر شده است، ولی به‌جز یک اثر، که در زیر بدان اشاره خواهد شد، مطالب مربوط به نقش‌نماها در این آثار غالباً یا ناقص هستند یا اصلاً از آن سخنی به میان نیامده است. از جمله این پژوهش‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد.

۱) ظاهراً اولین بار لکوک به مناسبت جشن فرهنگ و هنر (۱۳۵۳) با موضوع سخنرانی و بحث دربارهٔ زبان فارسی در مورد ابوزیدآبادی نیز سخن گفته و ترجمهٔ آن به فارسی منتشر شده است. با اینکه پژوهش وی بسیار ارزنده است و تاکنون به‌عنوان بنیاد پژوهش‌های ما در ابوزیدآبادی بوده است، فقط در صفحهٔ ۲۲۱ توضیح مختصری دربارهٔ نقش‌نمای اضافه (کسرهٔ اضافه) آمده است (نک: لکوک ۱۳۸۷: ۵۲۴-۵۲۵).

۲) یارشاطر (۱۹۸۵) دومین محقق است که دربارهٔ ابوزیدآبادی پژوهش کرده و مطالبی ثبت کرده است ولی در هیچ‌جای اثر او به نقش‌نماها اشاره نشده است.

۳) فرهنگ بیدُوی [بیزوی^۱] (مزرعتی و همکاران ۱۳۸۰) پژوهش دیگری است که در آن، در مورد نقش‌نماها مطلبی دیده نمی‌شود. در این کتاب ترجمهٔ دو مقالهٔ لکوک و یارشاطر به اضافه چند مثل و متن و تعدادی از واژگان ابوزیدآبادی آمده است.

۴) ناصر سرفرازی محقق دیگری است که در کتاب توصیف فعل در زبان بیداوایی [بیزاواایی] (۱۳۹۱)، چنان‌که از نام کتاب پیداست، به موضوع مورد بررسی این مقاله نپرداخته است.

۵) فرهنگ امثال و کنایات و اصطلاحات در گویش ابوزیدآبادی (رزاقی ۱۳۹۳) عنوان کتابی است که در مقدمهٔ آن نویسنده کوشیده است نسبت به پژوهش لکوک، کسرهٔ اضافه (نقش‌نمای اضافه) را کامل‌تر بیان کند.

۶) در مقالهٔ «جنس دستوری و گویش ابوزیدآبادی» (رزاقی ۱۳۹۴) نیز مطالب کوتاهی در مورد نقش‌نمای اضافه آمده است.

۷) گنجینهٔ گویش‌های ایرانی استان اصفهان ۳ (رزاقی ۱۳۹۶) پژوهش دیگری است که در آن مواد خام نه گویش که مشتمل بر چند هزار واژه و فعل و جمله است جمع‌آوری شده و در مقدمهٔ آن به توصیف و تحلیل نکات دستوری و به‌ویژه نقش‌نمای اضافه در گویش ابوزیدآبادی، پرداخته شده است.

۸) «دستور زبان گویش ابوزیدآبادی» عنوان رسالهٔ دکتری سید طیب رزاقی با راهنمایی دکتر علی اشرف صادقی است. در این تحقیق، در مقایسه با پژوهش‌هایی که تاکنون انجام شده، سعی

۱. املائی صحیح این واژه «بیزوی» است. (برای اطلاعات بیشتر نک: رزاقی ۱۳۹۳: ۴۹)

شده است تا مطالب نسبتاً مشروح و کامل‌تری دربارهٔ دستور زبان و از جمله انواع نقش‌نماها و جایگاه آنها بیاید (رزاقی ۱۳۹۵: ۳۴-۳۸، ۱۳۶-۱۳۷).

۹) بیلی پژوهشگر دیگری است که به‌گفتهٔ ساکنان محل در مورد ابوزیدآبادی تحقیق کرده است، ولی تاکنون به حاصل پژوهش وی دست نیافته‌ایم. گفته می‌شود او پیش از لکوک به تحقیق پرداخته و در این صورت او اولین محقق گویش ابوزیدآبادی است.

۳. نقش‌نماها

نقش‌نماها در زبان فارسی عبارت‌اند از: الف) نقش‌نمای مفعول، ب) نقش‌نمای اضافه و صفت (کسرهٔ اضافه)، ج) نقش‌نمای متمم (حروف اضافه)، د) نقش‌نمای پیوند (حرف ربط و ابستگی). نقش‌نمای اضافه یا کسرهٔ اضافه یا ادات اضافه در زبان فارسی «-e» یا «-ye» است که به‌دنبال مضاف می‌آید (لازار ۱۳۹۳: ۸۷).

برخی دستورنویسان فارسی (وحیدیان کامیار ۱۳۸۶: ۱۱۲؛ نیز نک: انوری و احمدی گیوی ۱۳۸۵: ۲۵۶) نشانه‌های ندا را جزو نقش‌نماها دانسته‌اند، درحالی‌که برخی دیگر از زبان‌شناسان (علی‌اشرف صادقی در توضیحات شفاهی) این نشانه‌ها را جزو نقش‌نماها نمی‌دانند و معتقدند این حروف ادات ندا هستند، مانند: «چه» که از ادات پرسش است. در ابوزیدآبادی نیز نقش‌نماها، با ملاحظهٔ تفاوت‌هایی که با فارسی دارند، همان وظایفی را انجام می‌دهند که برابر آنها در فارسی.

۴. نقش‌نماها در گویش ابوزیدآبادی

به‌طورکلی نقش‌نماهای ابوزیدآبادی در شکل ظاهری و معنا و نیز جای حضور، با فارسی کنونی، تفاوت‌هایی دارند. این تمایزها را اجمالاً می‌توان در موارد زیر بیان کرد:

الف: اغلب آنها شکل کوتاهی دارند، مانند: da به معنی «به».

ب: تعدادی از آنها، به‌ویژه حروف اضافه، جایگاه ثابتی ندارند و گاهی پس از اسم و گاهی پیش از اسم، با دو معنی متفاوت، به‌کار می‌روند.

ج: نقش‌نمای «را»، به‌جز دو یا چند مورد که از فارسی اقتباس شده است، معمولاً به‌کار نمی‌رود. «را» همیشه پسین است و به‌معنی «برای» به‌کار می‌رود.

د: تعداد قابل توجهی از اسم‌ها، به‌ویژه اسم‌هایی که به صامت ختم می‌شوند، در مقام مضاف یا موصوف نقش‌نمای اضافه (کسره اضافه) ندارند. همچنین کسره اضافه پایانی در برخی از اسم‌ها، در مقام مضاف‌الیه، می‌تواند نقش‌نمای اضافه باشد.

ه: دریافت معنی دقیق برخی از حروف اضافه مربوط به فعل و گروه‌های اسمی دیگر است. نقش‌نماهای ابوزیدآبادی که توصیف و تحلیل آنها، در این مقاله، حاصل بررسی صدها واژه و جمله است، به‌قرار زیر است:

۱.۴. نقش‌نمای اضافه

علاوه بر پی‌بست‌های شخصی، جنس دستوری نیز در ابوزیدآبادی باعث تغییرات آوایی گوناگونی می‌شود. یکی از این تغییرات را در تبدیل نشانه تذکیر /ä-/ به /e-/ (ضمیر متصل مفعولی مؤنث و نشانه برخی از اسم‌های مؤنث یا جمع یا نقش‌نمای اضافه) می‌توان دید؛ در نتیجه ساختار ترکیب، وصفی یا اضافی، دچار تغییر می‌شود. از این‌رو لازم است این دو ترکیب به‌صورت مجزا بیان شوند.

۱.۱.۴. نقش‌نمای اضافه (کسره اضافه) در ترکیب‌های اضافی

کسره اضافه فقط از ابدال پسوند /ä-/ در واژه‌های مختوم به این مصوت، به /e-/ حاصل می‌شود. این تغییر ممکن است در مضاف واقع شود یا مضاف‌الیه، و حاصل این ابدال ظاهراً نشانه اضافه است. بنابراین مضاف‌الیه هم، برخلاف فارسی، می‌تواند کسره اضافه داشته باشد.

چنان‌که گفته شد، پی‌بست e- به‌جز نشانه کسره اضافه می‌تواند معانی دیگر و در نتیجه نقش‌های دیگری نیز داشته باشد از این‌رو در اینجا لازم است قبل از ورود به بحث این نقش‌ها بیان شود. نقش‌های /e-/ در ابوزیدآبادی بدین شرح است:

الف: ضمیر پیوسته سوم شخص مفرد،^۱ مانند: kətāb-e «کتابش». همچنین پی‌بست

۱. ضمایر پیوسته شخصی از این قرارند: -am، -e، -a، -t، -e، -s، -mu، -du، -tan، -yu، -شان.

/e-/ می‌تواند ضمیر پیوسته مفعولی مؤنث یا جمع باشد، مانند: پی بست («e- ش») در فعل bamšüd-e «برده‌امش (اورا) (مؤنث) یا آنها را (مذکر و مؤنث)».

ب: نشانه جمع، از ابدال مصوت پایانی /-ä/ به /-e/ در اسم‌های مختوم به این نشانه اسم جمع حاصل می‌شود، مانند: «پسر» pürjä «پسر» pürje «پسرها»؛ gūšpešä «گوشت‌کوب» (صفت مذکر)، gūšpeše «گوشت‌کوب‌ها»؛ särä «تشک»^۱ «دو نفره»، säre «تشک‌ها».

ج: پسوند نشانه مؤنث و جمع در اسم‌هایی (جان‌دار و بی‌جان) که مصوت پایانی آنها /-e/ است، مانند: lōkpešte «لاک‌پشت / لاک‌پشت‌ها»، döče «دختر / دختران». نیز در آخر صفت مؤنث مانند: pīre «پیر (مؤنث) / پیران».

د: همین‌طور /-e/ می‌تواند نشانه معرفه باشد. مانند: xōšūye bāmda «خواهر شوهر آمد». پی بست /-e/ در xōšūye «خواهر شوهر» نشانه مؤنث و معرفه است، یعنی همان خواهر شوهری که می‌شناسیم.

ه: پی بست /-e/ در برخی از اسم‌ها حتی مذکر - که می‌توان آنها را استثنا تلقی کرد - جزء خود واژه است نه کسره اضافه، مانند: pe «پدر»؛ pe qārbālī «پدر قربانعلی».

چنان‌که ملاحظه می‌شود، پی بست /-e/، در مثال‌هایی که تاکنون نشان داده شده است، به‌جز یک مورد که بدان اشاره خواهد شد، نمی‌تواند کسره اضافه حقیقی باشد.^۲

به‌طور کلی در ابوزیدآبادی ساختار ترکیب اضافی به‌صورت‌های زیر است:

۱) کسره اضافه وجود ندارد. اسم‌هایی که غالباً مختوم به صامت یا مصوت، به‌جز -ä- هستند، هرگاه مضاف واقع شوند، پی بست اضافه ندارند؛ مثال: dərāx «درخت»، sow «سیب»، dərāx sow «درخت سیب»؛ šəvī «پیراهن»، šəvī kār «پیراهن کار».

۱. تشک یک نفره را tūšak می‌گویند.

۲. کسره اضافه حقیقی، در این مقاله، به کسره‌ای گفته می‌شود که مشابه فارسی رابط مضاف و مضاف‌الیه یا موصوف و صفت است. چنان‌که گفته شد، در ابوزیدآبادی کسره اضافه از ابدال مصوت پایانی -ä-، در اسم‌های مختوم به این مصوت، به -e- حاصل می‌شود، از این گذشته کسره اضافی حقیقی یا واقعی دیده نمی‌شود، هرچند شاید نتوان -e- با این عملکرد را نیز حقیقی دانست؛ زیرا مثلاً در ترکیب merd-e maydu «مردان میدان» پی بست -e- در merd-e نشانه جمع است، مانند: merdä «مرد»، merd-e maydu «مرد میدان». رابط بقیه ترکیب‌های اضافی کسره اضافه نیست.

هرگاه در ترکیبی بیش از یک اسم بیاید و این اسامی مختوم به صامت یا مصوت، به جز -ä، باشند به همین ترتیب است، یعنی کسره اضافه نخواهند گرفت، مانند: mā angür busu däš «درخت مو (انگور) باغ مزرعه ما».

(۲) از ابدال -ä، در واژه‌های مختوم به این مصوت، در مقام مضاف یا مضاف‌الیه، به -e، کسره اضافه حاصل می‌شود و در نتیجه رابط اضافه -e است، بنابراین در چنین ترکیب‌هایی دو کسره اضافه وجود دارد، یکی در پایان مضاف یا موصوف و دیگری در پایان مضاف‌الیه یا صفت. نیز پی‌بست -e در هر دو اسم می‌تواند نشانه جمع باشد و در این صورت مضاف یا مضاف‌الیه یا موصوف و صفت در شمار با هم تطابق خواهند داشت، مانند: «دسته»، küzä «کوزه»، dässe küze «دسته کوزه / دسته‌های کوزه».

نیز این گونه ترکیب‌ها هرگاه سه وابسته یا بیشتر داشته باشند، وضع به همین منوال است، مانند: dässä «دسته»، küzä «کوزه»، kiyä «خانه»، merdä «مرد»، dässä-e küze kiye merde «دسته کوزه خانه مرد / دسته‌های کوزه‌های خانه‌های مرد(ها)».

لازم به یادآوری است صفت اسم‌های مذکر نشانه‌دار پی‌بست -ä می‌گیرد که نشانه مذکر است. همچنین در ابوزیدآبادی اسم‌های مذکر و مؤنث یا پی‌بست نشانه مذکر -ä و -e را آشکارا دارند، مانند: merdä «مرد»، žange «زن»؛ یا نشانه‌های جنسیتی در آنها آشکار نیست و جنسیت موصوف از تطابق صفت با آن یا از تطابق فعل با نهاد یا مفعول مشخص می‌شود، مانند: käl gördä «دیوار بزرگ»، که پی‌بست -ä در gördä به معنای «بزرگ» نشانه مذکر است.

در مورد مصدر نیز همین قاعده اعمال می‌شود، زیرا مصدر معمولاً مختوم به -ä است. بنابراین هرگاه در مقام مضاف یا مضاف‌الیه قرار گیرد، درباره آن همین قاعده اعمال می‌شود، مانند: büšdä «رفتن»، büšde ma «رفتن من».

(۳) براساس آنچه در بند (۲) گفته شد، وضعیت اسم‌هایی که مختوم به پی‌بست -e هستند، و غالباً مؤنث یا جمع هستند، به همین صورت است، مانند: döče «دختر»، šuxe «زیبا»، döče

۱. هر دو اسم مذکرند زیرا مختوم به مصوت /-ä/ هستند. در ابوزیدآبادی اسم‌هایی مانند hämä «ما» یا te «تو» استثنا هستند و اگرچه نشانه‌های جنسیتی دارند ولی نمی‌توان آنها را مذکر و مؤنث دانست، بلکه بر هر دو جنس دلالت دارند.

šuxe «دختر زیبا/ دختران زیباها».

۴) بسته به اینکه اسم مختوم به چه مصوت، به‌ویژه ä- و e-، یا صامتی باشد، کسره اضافه به‌صورت‌هایی است که در زیر می‌آید:

الف. مضاف (مختوم به صامت) + مضاف‌الیه مختوم به ä-، مانند: bär «در»، yörtä «اتاق»، bär yörte «درِ اتاق». چنان‌که ملاحظه می‌شود از ابدال پی‌بست ä- در مضاف‌الیه yörtä «اتاق» به e- کسره اضافه ساخته شده است.

ب. مضاف (مختوم به مصوت) + مضاف‌الیه مختوم به صامت، مانند: däšt «دشت»، yörtä «اتاق»، yörte däš «اتاق مزرعه». در این ترکیب نیز از ابدال پی‌بست ä- به e- در مضاف، کسره اضافه حاصل شده است؛ ضمن اینکه این پی‌بست می‌تواند نشانه جمع نیز باشد. yörte däš اتاق‌های مزرعه. لازم به یادآوری است که از این تغییر در مضاف‌الیه (الف) معنی جمع اراده نمی‌شود.

۲.۱.۴. نقش‌نمای اضافه در ترکیب‌های وصفی

در ابوزیدآبادی صفت وقتی به‌تنهایی به‌کار رود، خنثی است؛ مانند: sūr «قرمز»، säwz «سبز» اما هنگام همراه شدن با موصوف، صورت مذکر و مؤنث و جمع خود را به‌خوبی حفظ می‌کند.^۱ غالباً صفت پس از موصوف می‌آید، پی‌بست ä- (مذکر) و e- (مؤنث) در صفت مربوط به جنسیت و شمار اسم است، یعنی اگر موصوف مذکر باشد، صفت پی‌بست ä- و اگر موصوف مؤنث و جمع باشد، صفت پی‌بست e- خواهد گرفت، مثال: küftar sūr-e «کبوتر قرمز (کبوتر قرمز‌ها)»/ kōtōr (مؤنث) قرمز؛ görg sīvā «گرگ (مذکر) سیاه».

لازم به ذکر است که ممکن است معادل گویشی واژه فارسی صفت نباشد؛ در این گونه موارد نیز اسم (در اینجا صفت) هیچ نشانه‌ای ندارد و خنثی است، مانند: anjil piš vālgi «انجیر پیش‌رس».

۱. گذشته از صفت، تطابق فعل لازم با نهاد یا فعل متعدی با مفعول نیز می‌تواند جنسیت اسم‌ها را نشان دهد.
۲. پیش‌رس به گونه piš vālgi «پیش‌برگی» به‌کار می‌رود، یعنی انجیری که پیش از شکل‌گرفتن برگ یا همزمان با آن حاصل می‌شود. در ابوزیدآبادی صفت پیش‌رس به این شکل مخصوص انجیر است. بقیه میوه‌های پیش‌رس با ملاحظه جنس مذکر یا مؤنث pišrāsā/e خوانده می‌شوند.

با این مقدمه می‌توان چنین نتیجه گرفت که کسره اضافه‌ای که در این‌گونه ترکیب‌ها می‌آید، الزاماً نشانه اضافه نیست. در ترکیب‌های وصفی حالت تمامی اسم‌ها، به هر مصوت، به جز ä-، یا صامتی، که ختم شوند، به شرح زیر است:

الف: اسم مؤنث نشانه‌دار (یا جمع) مختوم به پی بست e- + صفت مؤنث مفرد یا جمع، مانند: döče «دختر»، e-edbār + döče «دختر بد/ دختران بد».

ب: اسم مذکر نشانه‌دار مختوم به پی بست ä- (و مفرد) + صفت مذکر (و مفرد)، مانند: pürjä «پسر»؛ e-edbār + pürje «پسر بد».

همین‌طور اگر موصوف دو وابسته داشته باشد، به همین شکل است، مانند: döče šuxe zərange «دختر زیبای زرنگ/ دختران زیبا(ها)ی زرنگ(ها)»؛ pürje šuxe zərange «پسرهای قشنگ(های) زرنگ(ها)».

در مثال اخیر پی بست e- در šuxe «قشنگ» و pürje «پسر» می‌تواند کسره اضافه باشد.

ج: اسم مؤنث بی‌نشانه + صفت مؤنث مفرد یا جمع، مانند: qälm + vejije «مارمولک کوچک/ مارمولک کوچک(ها)». در این مثال پی بست e- در صفت vejije «کوچک/ کوچک‌ها» نمودار شمار جمع یا مؤنث مفرد است.

د: اسم مذکر بی‌نشانه + صفت مذکر (یا جمع)، مانند: qōlī + šux-ä «قالی (مذکر) قشنگ»، qōlī + šux-e «قالی قرمز(ها)». در این مثال برخلاف قیاس ظاهراً هیچ نشانه اضافه‌ای به کار نرفته است. پی بست e- در šux-e «قشنگ(ها)» نمودار جمع است.

ه: اسم مذکر بانشانه + صفت مذکر مفرد (یا جمع)، مانند: lūwä «روده»، lūwe + görd-ä «روده بزرگ»؛ lūwe + görd-ä «روده‌های بزرگ(ها)». در مثال اخیر با ابدال مصوت پایانی مذکر ä- به e- در lūwä «روده» کسره اضافه e- حاصل شده است؛ ضمن اینکه e- می‌تواند نمودار جمع نیز باشد.

۵. نقش‌نمای متمم

حرف اضافه یا متمم‌ساز کلمه‌ای است که اسم یا گروه اسمی را وابسته و متمم کلمه دیگر می‌کند

(فرشیدورد ۱۳۹۲: ۴۴۸؛ نیز نک: انوری و احمدی گیوی ۱۳۸۵: ۲۵۶).

چنان‌که پیش از این نیز گفته شد، نقش‌نماهای متمم، در ابوزیدآبادی، نسبت به معادل آنها در فارسی، به‌جز چند مورد، از نظر صوری و معنایی و جای حضور متفاوت هستند؛ به‌عنوان مثال: گاهی متمم نقش‌نما ندارد، مانند: ow «آب» در livu mäd owba «لیوان پر از آب بود»، یا اینکه یک نقش‌نمای پیشین دارد، مانند: حرف اضافهٔ ru «در» در kār rü kiye «کار در خانه» یا ممکن است حرف اضافهٔ پسین باشد، مانند: حرف اضافهٔ bi «با» در mōšī bi bəšim «با ماشین برویم» یا اینکه متمم دو نقش‌نمای پیشین و پسین داشته باشد، مانند: حرف اضافهٔ xudu «با» و bi در جملهٔ xudu čärx bi əšim «با دوچرخه می‌رویم».

متمم با دو حرف اضافه در فارسی دری هم نمونه‌های فراوانی دارد، مانند این شعر سعدی: «به دریا در منافع بی‌شمار است» که متمم (دریا) با دو حرف اضافهٔ پیشین (به) و پسین (در) ظاهر شده است.

به‌ندرت حرف اضافه به شکل آنچه در فارسی رایج است دیده می‌شود، مانند: görtər az həsay «بزرگ‌تر از حسین» (این جمله را امروزی‌ها به‌کار می‌برند ولی قدیمی‌ها به‌جای آن görtər-e «بزرگ‌تر از») می‌گویند.؛ az ma bəšnāw «از من بشنو».

تعدادی از نقش‌نماهای متمم، پسین یا پیشین، معانی مختلفی دارند، مانند حرف اضافهٔ پیشین da که در جملهٔ da ma da «به من بده» به‌معنای «به» است ولی در جملهٔ da ma hāgi «از من بگیر» به‌معنی «از» است؛ در دو جمله اخیر ma «من» متمم است.

هرگاه چند اسم هم‌پایه بیابند، حرف اضافه، چه پسین و چه پیشین، به‌طور معمول تنها یک‌بار، یا پیش از اسم یا پس از آن ظاهر می‌شود، مانند: rü tāxune vu yörte^۱ da neštā «در تابخانه^۲ (آشپزخانه فعلی) و اتاق نبود». در این مثال tāxune vu yörtä «تابخانه و اتاق» متمم و da «در» حرف اضافه است.

۱. هرگاه اسم (متمم)، مذکر نشانه‌دار باشد و پس از حروف اضافه‌ای مانند rü «در» یا möl «روی» بیاید، پی‌بست پایانی -ə به -e بدل می‌شود، مانند kiyə «خانه»، rü kiye «در خانه».

۲. در tāxunä «تابخانه»، کارهایی از قبیل پخت نان، خرد کردن گوشت و غذاهای دیگری که برای خوردن به کوبیدن نیاز داشت و... انجام می‌شد.

۱.۵. حروف اضافه پیشین ابوزیدآبادی از این قراراند:

۱) «(به)» da «مانند: da āhmad vā «(به احمد بگو)»؛ da rūjgā^۱ vis «(به روز بینداز (موکول کن))».

۲) «(از)» da ma hāvədāštā «مانند: da ma hāvədāštā «(از من گذشته)». حرف اضافه «(از)» گاهی عیناً مانند فارسی به کار می‌رود؛ مانند: piš az pīšī «(پیش از ظهر)».

۳) «(به)» pi/piy «این حرف غالباً به‌تتهایی به کار نمی‌رود و معمولاً به‌عنوان هسته ضمائر پیوسته شخصی به کار می‌رود، مانند: pi-du «(به شما)»؛ این ضمائر اگر پیوسته شخصی مفرد باشند، pi به صورت piy در می‌آید، مانند: būra piy-a vāju «(بیا به تو بگویم)». در این مثال، ضمیر پیوسته a- «(ت = تو)» متمم و piy حرف اضافه است.

۴) «(از)» piy/ pi «مانند: bəša piy-e hāgi «(برو از او بگیر)»؛ pi-mu hānāgīriya «(از ما نمی‌گیرد)».

۵) «(با)» xudu «این حرف در معانی زیر به کار می‌رود:

الف: در معنی «(بوسیله)»، «(از طریق)»، مانند: xudu xār büšdā bā «(با خر رفته بود)».
ب: در معنی معیت (همراهی)، مانند: xolū xudu se qune žüre-y-e bəšā «(دایی با سه بچه‌اش رفت)».

ج: در معنی مقابله یا مخاطبه، مانند: xudu te nəbədu «(با تو نبودم)».

۶) «(از)» ū «در فارسی ضمیر ملکی است ولی در ابوزیدآبادی ظاهراً در معنی حرف اضافه به کار می‌رود، مانند: nim ker ū mən-ä «(این تئور از من است)». در این مثال ضمیر ma/e «(من)» متمم و ū حرف اضافه پیشین است.

۷) «(با)» w/vərā «(معیت و همراهی)»، مانند: vərā pedu bəša «(با پدرت برو)»؛ vərā yā bāmdan «(با هم آمدند)».

یکی از فرایندهای آوایی ابوزیدآبادی ابدال /f/ به /w/ یا /v/ است، مانند: kāvš «(کفش)»، dārvandä «(افکندن)»؛ در نتیجه ظاهراً vərā همان «(فرا)»ی فارسی دری است. چنان‌که «(فرا)» در

۱. شکل‌های دیگر rūjgā «(روز = روزگاہ)» rūj و rū «است، مانند: rūj «(یک روز)»، pay rū «(پنج روز)».

عبارت «این نفس من سگی است فرا مردمان همی افتد» (ترجمه رساله قشیریه: ۱۵۴؛ به نقل از الهی‌نامه عطار نیشابوری، تصحیح شفیع کدکنی ۱۳۸۷: ۵۵۱).

۸) *bālā xātəre/bālā* «برای»، مانند: *bālā xātəre te bāmdu* «برای (= به‌خاطر) تو آمدم».

۹) *möl/düm* «بر، روی»، مانند: *düm/möl bu da əši* «روی بام می‌رود».

۱۰) *vi* «بی، بدون»، مثال: *vi ma yoyi bi nayšā* «بی من نباید جایی رفت».

۱۱) *qəyre / qeyr az* «جز»، مانند: *qəyre ma ita nəbā* «جز من کسی نبود».

۱۲) *bāste / xātəre* «به‌خاطر، برای»، مانند: *bāste te bāmdu* «به‌خاطر تو آمدم».

۱۳) *mänā/muqum/ədə^۲ /jöv/räw* «مثل، مانند»، مانند: *muqum/jöv/ədə^۲ ādam* «مثل

آدم»، *räw itani ki əčiye nədidä* «مثل کسی که چیزی ندیده است».

نقش‌نمای *mänā* غالباً، به‌جز معنی «مثل» و «مانند»، متضمن معنی جنس نیز هست،

مانند: *žange mänā* «مثل (از جنس) زن».

۱۴) *pi/piy* «با»، *pi/piy* در معنی «با» تاکنون فقط به‌عنوان نقش‌نمای پیشین متمم فعلی

bəvātä «گفتن» دیده شده است. مانند: *dem-am bəduwä bā piy-a* «با تو حرف زده بودم».

در این جمله *piy* «با» حرف اضافه و پی‌بست شخصی شمار دوم‌شخص *a* - «ت» متمم است.

۲.۵. حروف اضافه پسین ابوزیدآبادی از این قرارند:

۱) *da* «به»، مانند: *vīr da nəhu* «به یاد ندارم»؛ *ju däs xədä da əšt/di^۳* «جان در دست

خداست». در این دو مثال *vīr* «یاد» و *xədä* «خدا» متمم و حرف پس از آنها «در»

۱. برخی از نقش‌نماهای متمم ابوزیدآبادی معادل گویشی ندارند و به‌جای آنها از واژه‌های دیگر استفاده می‌شود، مانند: *bālā* «(بالا؟) برای».

۲. *edä*، که مصوت آغازی آن در ابوزیدآبادی به *ə* بدل می‌شود، در این معنی در متون کهن فارسی نیز به‌کار می‌رفته است «یکی در مسجد سنجار به تطوع بانگ نماز گفتی به ادایی که مستمعان از او نفرت گرفتندی» (سعدی، گلستان، ۱۳۱؛ تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی ۱۳۸۴). دکتر یوسفی معنی این واژه را «بیان کردن، گزاردن» (همان: ۴۲۵) دانسته است که درست به‌نظر نمی‌رسد، با ملاحظه این معنی در ابوزیدآبادی، *edä* باید به معنی «طرز، شیوه، مثل و مانند» باشد.

۳. در این گویش بیشتر ساخت‌های فعلی، به‌ویژه سوم‌شخص مفرد و جمع، *ešd/tuwä* «ایستادن» به‌جز معنی اصلی، به معنی «بودن، هستن» نیز است. لازم به یادآوری است که «ایستادن» در معنی «بودن» معمولاً در مورد اشیا به‌کار می‌رود. گونه دیگر فعل *huweštuwä* «ایستادن» است.

نقش‌نمای متمم است.

هرگاه اسم، وابسته داشته باشد این حروف پس از وابسته یا آخرین معطوف (مضاف‌الیه یا صفت) ظاهر می‌شود، مانند: ^۱ dāš kōyn bi üšd/tu «از دشت کاغذی می‌رفتم».

(۲) bi «از»، مانند: sāyā bi bəša «از سایه برو».^۳

(۳) bi «با، بوسیله»، مانند: čärx bi büštīm «با دوچرخه رفتیم».

(۴) za «از»، این حرف که غالباً با ضمیر اشاره نزدیک ni/ə «این» همراه است، اغلب به معنی «از این»، «از این نوع یا جنس»، «چنین» و «چنان» است. مانند: [ni/ə za rā [bi] näšu «از این راه، از آن راه نمی‌روم»؛ ni/ə za nəka «اینطور (چنین) نکن».

(۵) da «در»، مانند: əčiyā da gir nātāmā «در هیچ جا گیر نمی‌آمد».

(۶) rā «برای»، این حرف همیشه پسین است و بسامد بالایی دارد، مانند: akbar rā bā «برای اکبر بیاور» و گاهی پس از حرف اضافه pi/piy «به» و ضمائر پیوسته شخصی می‌آید، بدین صورت: rā + ضمائر پیوسته شخصی + pi/piy، مانند: piy-am rā «برایم»، pi-du rā «برایتان». در دو مثال اخیر دو ضمیر «am-م» و «du-تان» متمم هستند.

pi/piy، در این معنی، ظاهراً «پی» (= برای) فارسی است، چنان‌که در این شعر مولوی «یکی تیشه بگیرید پی حفرة زندان» (مولوی، مثنوی معنوی: ۷۱۹/۴).

rā «برای» را نباید با معانی دیگر این کلمه مانند «بار، دفعه» و «راه» اشتباه کرد، مانند: i rā bāmā «یک‌بار آمد»؛ i rā bi bəša «از یک راه برو (= یک‌بار دیگر برو)».

۳.۵. حروف اضافه پیشین... پسین

در ابوزیدآبادی گاهی اسم (متمم) با دو حرف اضافه پیشین و پسین ظاهر می‌شود اما نوع

۱. kōyn معادل گویشی روستای «کاغذی»، جزء شهرستان آران و بیدگل (استان اصفهان) است که در حدود یک کیلومتری ابوزیدآباد قرار دارد.

۲. bi در این معنی، که غالباً حرف اضافه پسین است، را نباید با سوم‌شخص مفرد مضارع التزامی (باشد) اشتباه کرد. نیز ممکن است bi به معنای «دیگر» باشد، مانند: i bi «یکی دیگر».

۳. مثلی است و در مورد مغروری گفته می‌شود که باید فروتن باشد.

حروفی که بدین صورت ظاهر می‌شوند، تقریباً نادر هستند.

(۱) dar/da...rū «در»، مانند: müš rū xune da bā «موش در سوراخ بود». xune «سوراخ»، متمم است و با دو حرف اضافه rū، da «در» ظاهر شده است. sär-yu rū ī ōxūr dar-ä «سرشان در یک آخور (آبخور) است». (کنایه است و به مزاح در مورد دو نفر یا بیشتر به کار می‌رود که در کاری شراکت دارند)؛ düm čäke da yunäčerni «به نوبت آنها را می‌چراند (می‌چراندشان)».

oxūr «آخور»، متمم است و با دو حرف اضافه rū «در» و dər «در» و čäke «نوبت» و با دو حرف اضافه düm «روی» و da «در» ظاهر شده است.

(۲) düm/möl «روی (به‌وسیله)»... da «در»/ bi «با»، مانند: düm/möl käl da əšā «روی دیوار می‌رفت». düm/möl käl bi bəšā «به‌وسیله دیوار رفت». käl «دیوار» متمم است و با دو حرف اضافه düm «روی» و da «در» یا bi «به‌وسیله» آمده است.

۶. نقش‌نمای مفعول

«را» در فارسی امروزی حرف اضافه و نشانه مفعول است ولی در ابوزیدآبادی با بررسی صدها جمله، به جز چند عبارت یا جمله که از فارسی گرفته شده‌اند، مانند: tə rā bə xədə «تو را به خدا»، تاکنون این نشانه، یا هر نشانه دیگری که دلالت بر مفعول داشته باشد، دیده نشده است.

در این گویش پی‌بست‌هایی که بعد از مفعول می‌آیند، غالباً یا ضمائر پیوسته شخصی یا مفعولی هستند یا مصوت آغازی پیش‌بست‌های صرفی فعل (مانند -ä) است که به مفعول پیوسته است و این پی‌بست‌ها را نمی‌توان با پی‌بست‌هایی که در زبان فارسی در پایان مفعول ظاهر می‌شوند و غالباً به معنای «را» و نشانه مفعول هستند، اشتباه کرد. مانند مصوت پایانی /o/ در «کتاب (= کتاب را) بخوان» (لازار ۱۳۹۳: ۹۷).

با مثال‌هایی که در زیر می‌آیند، این مطلب، نمایان‌تر خواهد شد (برای دیدن مثال‌های بیشتر، بنگرید: رزاقی ۱۳۹۳: فصل مثل‌ها):

۱. این واژه بیشتر مربوط به دامداری است. معادل‌های دیگر «نوبت» päsä و näwbat است.

آغازی آن پیش‌بست صرفی و به معنی «می» است. *ma buz ä/əčernu* «من بز را می‌چرانم». «می‌چرانم»، فعل است و مصوت *ä/ə* در مثال اخیر پی‌بست *e* در «پیراهن»، ضمیر متصل مفعولی سوم‌شخص مفرد است و */y/* صامت میانجی است. فعل این جمله در اصل *dərēpeš* «پوشید» است که ضمیر فاعلی یا شناسه فعلی آن (در اصل ضمیر شخصی پیوسته) به مفعول (پیراهن) پیوسته است.

nəni da ma yu da «آنها را به من بده». «آنها» مفعول و *ma* «من» متمم و *da* «به» حرف اضافه است و در نتیجه مفعول بدون حرف اضافه «را» (نشانه مفعول) به‌کار رفته است.

həsən-e bəšüd «حسن را برد». پی‌بست *e* پایانی در حسن (مفعول) شناسه فعلی یا ضمیر متصل مفعولی سوم‌شخص مفرد است. فعل «برد» یا «بردش» در اصل به‌صورت *bē šüd* است. در اینجا یادآوری نکته‌ای لازم است و آن اینکه هرگاه فعل متعدی به‌تنهایی به‌کار رود، شناسه فعلی قبل از ماده فعل و پس از پیشوند می‌آید مانند ضمیر فاعلی یا شناسه *-am* («م») در *b-am xä* «خوردم» ولی هرگاه فعل متعدی در جمله به‌کار رود (به‌جز ماضی استمراری متعدی) شناسه فعلی به‌عنوان پی‌بست به مفعول می‌پیوندد (مانند شناسه فعلی *-am* («م») در *sow-am bəxä¹* «سیب را خوردم»).

۷. پیوندها (حروف ربط)

پیوند یا حرف ربط کلمه‌ای است که دو یا چند کلمه یا گروه را به هم می‌پیوندد؛ بدین‌سان که یا آنها را همسان و همپایه یکدیگر می‌سازد یا جمله‌ای را وابسته جمله دیگر می‌کند (نک: فرشیدورد ۱۳۹۲: ۵۲۵؛ وحیدیان کامیار ۱۳۸۶: ۱۱۳) بنابراین در فارسی حرف پیوند یا همپایه‌ساز است یا وابسته‌ساز. همچنین حرف ربط زمانی «نقش‌نما» است که وابسته‌ساز باشد. در اینجا سعی می‌شود اغلب حرف‌های ربط یا پیوند ابوزیدآبادی، چه همپایه‌ساز و چه وابسته‌ساز، بیان شوند.

۱. ضمایر فاعلی یا شناسه‌های فعلی که به فعل‌های ماضی متعدی (به‌جز ماضی استمراری) می‌پیوندند، ضمایر پیوسته شخصی هستند.

پیوندها در ابوزیدآبادی از این قرارند:

۱.۷. پیوندهای همپایه‌ساز

(۱) xudu/ vu/u «و»، هرگاه مصوت پایانی معطوف‌علیه، کشیده باشد، حرف ربط vu به‌کار می‌رود، مانند: gā vū mōljī «گاو و گربه»، اما هنگامی که معطوف‌علیه مختوم به صامت باشد u به‌کار می‌رود، مانند: gūš u bəray «گوشت و برنج». گاهی به‌جای u/vu حرف اضافه xudu به‌کار می‌رود، مانند: həsay xudu metī bāmdan «حسین و مهدی آمدند». چنان‌که ملاحظه می‌شود xudu در معنی «با» افزون بر نقش‌نمای متمم حرف ربط نیز به‌شمار می‌رود.

(۲) umu «اما، ولی»، مانند: ma bambä umu te nabä «من بردم اما تو نبردی».

(۳) pas «پس»، مانند: aga pül hānāēdi pas ma kār nākəru «اگر پول نمی‌دهی، پس من کار نمی‌کنم».

(۴) yā «یا»، مانند: asxar yā märyam «اصغر یا مریم».

(۵) tā/ō «تا»، مانند: bay xä tā tənum bəbi «باید خورد تا تمام شود»؛ an tō nī «از اینجا تا آنجا».

(۶) čī...čī «چه...چه»، مانند: čī begi čī negi «چه بیاید چه نیاید».

(۷) tēmāsi/tēmas / tənəvā^۱ «غافل ازاینکه»، مانند: ma hāxātu tənəvā nā xow da «من خوابیدم، غافل ازاینکه او بیدار بود». tēmāsi pay rū käre bəkārdä «غافل ازاینکه پنج روز کار کرده است».

(۸) yā/-ey/ «هم»، این حرف ربط به دو صورت به‌کار می‌رود:

الف: «جزء پیوسته» -ey/ که با کلمه «هم» فارسی برابر است، بسیار به‌کار می‌رود. «لکوک (۱۳۵۳: ۲۱۹) -ey «هم»، بدین شکل، در ابوزیدآبادی غالباً به‌صورت پی‌بست ظاهر می‌شود و هیچ‌گاه به‌تهایی به‌کار نمی‌رود، مانند: men-ey «من هم»، fārhat-ey «فرهاد هم»، əxurun-ey «می‌خورم هم».

۱. tənəvā همان «تو نگو»ی فارسی است.

۲. تاکنون برابر فارسی tēmas یا tēmāsi شناخته نشده است. این واژه غالباً به‌معنی «غافل ازاینکه» به‌کار می‌رود.

چند مثال داده‌شده نشان می‌دهد، اغلب فعل‌ها و اسم‌ها می‌توانند با ey- همراه شوند.
ب: به شکل yā که در این صورت مستقلاً به‌کار می‌رود، مانند: vār yā «پیش هم»، vārā
yā «با هم»، yō bi «همدیگر»؛ در مثال اخیر مصوت پایانی ā در اثر همگونی آوایی به o بدل
شده است. da yā mōlīdā «به‌هم زدن (کتک زدن)»؛ da yā bəqātā «به‌هم زدن (تصادف
کردن)». «هم» فارسی به‌ندرت به‌کار می‌رود، مانند: ham xədā yāyi ham xörmā «هم خدا
می‌خواهد هم خرما».
۹) yāki «یا که»، مانند: ma dərāpūšu yā ki te-y-ey dārdapeš «من می‌پوشم یا که تو هم
باید بپوشی».

۲.۷. پیوندهای وابستگی

این پیوندها از این قرارند:

- ۱) vəganā «وگرنه»، مانند: būra vəganā ma nəmunāmā «بیا وگرنه من نخواهم آمد».
- ۲) muni/munāšti/ pandāšti «پنداشتی»، مانند: dōče nida bəda pandāšti /munāšti
- dādāyune y bəda. «دختر آنجا بود پنداشتی خواهرش هم بود».
- ۳) nizaki «چنان‌که، چنین‌که، همین‌که، همان‌طورکه، به‌محض اینکه»، مانند: niza ki
bämdu bəram dərbās «همین‌که آمدم، در را بستم». niza ki te kār nākəri «همان‌طورکه
تو کار نمی‌کنی». bəša niza ki nādör bəšā «برو چنین‌که نادر رفت» (مثل است و در مورد
کسی به‌کار می‌رود که مانند او را نخواهند).
- ۴) veski «بس‌که»، مانند: veski dam yādā «بس که حرف می‌زد...».
- ۵) hä ki «اکنون‌که»، مانند: häki šəmā nədunäyi «اکنون که شما نمی‌خواهید...».
- ۶) xudu ni ki «با اینکه»، مانند: xudu niki nanjä «با اینکه، این قدر...».
- ۷) jūri/ niza ki «به‌طوری‌که»، مانند: jūri/ niza ki nayni «به‌طوری‌که نیند».
- ۸) balkan/m ,balki «بلکه»، مانند: te huweš balkan /balki «تو بایست بلکه...».

۱. به‌نظر می‌رسد برابر فارسی nizaki «از آنکه یا از اینکه» باشد (نک: خطیب‌رهبر ۱۳۷۹: ۳۲).

۹) ki «که»، مانند: bāmdu an ki «آدم اینجا که...».

۱۰) əga «اگر»، مانند: əga həmə «اگر ما...».

۱۱) bāstənik^۱ «زیراکه، زیرا، به‌خاطر اینکه»، مانند: žange bār nāšəda bāstəni ki «زن

بیرون نمی‌رفت زیرا...».

۸. برخی از حروف اضافه و پیوندهایی که در قیاس با فارسی معنای دقیق و صریحی ندارند این کلمات که برخی از آنها در فارسی ممکن است اسم و... باشند، در ابوزیدآبادی حرف اضافه یا ربط تلقی می‌شوند و از این قرارند:

۱) sālā^۲ «حتی، همین‌طور، اتفاقاً» و...، مانند: meney sālā pimā vā «من هم حتی به او

می‌گفتم».

۲) xārā^۳ «همین‌طور، منتهی، زیراکه، به‌خاطر اینکه، چون»، مانند: həvā dəran xārā

nārəjan «در هوا هستند منتهی پیدا نیستند».

xārā یکی از حروفی است که در ابوزیدآبادی معنی صریح ندارد و تعداد معانی آن از آنچه

ذکر شده است، باید بیشتر باشد ولی در هر صورت معنای آن صریح نیست و گویا به‌همین دلیل است که گویشوران هرگاه به فارسی صحبت می‌کنند، به‌ویژه دانش‌آموزان، نمی‌توانند برابر دقیق فارسی آن را بیابند و لذا ناخودآگاه واژه xārā را به‌کار می‌برند.

۳) bārki bi^۴ «تا، در نتیجه، به‌خاطر اینکه، برای اینکه، در عوض»، مانند: kōr bəkəriya

۱. معادل فارسی این واژه ظاهراً «به‌واسطه اینکه» است.

۲. این واژه احتمالاً برابر «سهل است» فارسی است (؟) و در فارسی به‌کار می‌رود: «نظر به پیروی سلیقه استاد، با مولانا جلال‌الدین سروکاری نداشتم سهل است، خالی از انکار هم نبودم» (مولوی، فیه‌ما‌فیه: ۱۴). در ابوزیدآبادی این عبارت در نقش پیوند وابسته‌ساز به‌کار می‌رود.

۳. xārā ظاهراً شکل تغییر یافته [xu[w] «خود» و rā «برای» است که به معنی «خود را» (= برای خود) است. به این ترتیب یکی دیگر از معانی آن «سرخود» (= همین جوری = الکی) و متضمن کاری است که در آن هدف خاصی نبوده است؛ مانند: xārā bāmdā bədu «همین‌طور (الکی، سرخود) آمده بودم».

۴. به نظر می‌رسد bārki bi معادل bārki/balki «بلکه» به اضافه bi «باشد» (سوم‌شخص مضارع التزامی از فعل بودن) است که در ابوزیدآبادی به عنوان «پیوند وابسته‌ساز» به‌کار می‌رود. ابدال صامت /t/ به /l/ در این گویش سابقه دارد، مانند: vālg «برگ».

bärki bi pül du heydu «کار کنید در عوض پولتان می‌دهم».
nätämä bär tәмәsi/tәнәvā (۴) «غافل ازاینکه؛ ولی؛ تونگو»، مانند: tәмәsi/ tәнәvā
nezunā «بیرون نمی‌آمد غافل ازاینکه نمی‌دانست».

نتیجه‌گیری

بررسی نقش‌نماها در گویش ابوزیدآبادی نشان می‌دهد که نقش‌نماها، از نظر تعداد و هم از نظر جای حضور و گستره معنی، تفاوت‌های قابل ملاحظه‌ای با فارسی دارند. در ابوزیدآبادی کسره اضافه (نقش‌نمای اضافه) فقط از ابدال مصوت پایانی ä-، در واژه‌های مختوم به این مصوت، به -e حاصل می‌شود. این فرایند، در ترکیب‌های اضافی، ممکن است در مضاف یا مضاف‌الیه یا هر دو ی آنها دیده شود، مانند: kiyä «خانه»، kiye dödū «خانه برادر»، käl kiye «دیوار خانه». در این مثال پی‌بست e- در، دو ترکیب، نقش‌نمای اضافه است. همین‌طور هرگاه دو اسم یک ترکیب اضافی مختوم به ä- باشند، با ابدال آنها به e- ظاهراً دو نقش‌نمای اضافه حاصل خواهد شد، مانند: dägğä «تکه (بز نر)»، merdä «مرد»، dägge merde «تکه مرد».

در ترکیب‌های وصفی، با ملاحظه جنس دستوری و تأثیر آن، مصوت پایانی e- صفت یا موصوف ممکن است نشانه جنس مؤنث باشد و نه کسره اضافه، مانند: angöš vejije «انگشت کوچک»، döče «دختر» و döče šuxe «دختر زیبا». همچنین e-، افزون‌بر کسره اضافه، نقش‌های دیگری نیز دارد که یکی از آنها ضمیر پیوسته سوم شخص مفرد است، مانند: ketāb-e «کتابش».

اگر واژه‌ای، چه در جایگاه مضاف و چه در جایگاه مضاف‌الیه، مختوم به صامت باشد، نقش‌نمای اضافه وجود نخواهد داشت، مانند: bär busu «در باغ». ولی اگر یکی از آنها مختوم به ä- باشد، با ابدال آن به e- کسره اضافه حاصل می‌شود، مانند: kādunä «کاهدان»، bär kādune «در کاهدان». در مثال اخیر مصوت پایانی e- در «کاهدان» (مضاف‌الیه) نشانه کسره اضافه است. در نتیجه، برخلاف فارسی، این نقش‌نما به جای مضاف در مضاف‌الیه ظاهر شده است.

«را» که در فارسی، حرف اضافه و نشانهٔ مفعول است، در ابوزیدآبادی نمودار مفعول نیست. پی‌بست‌های پایانی که گاهی در مفعول دیده می‌شوند، غالباً یا ضمیر پیوسته‌اند یا مصوت آغازی پیشوند صرفی فعل یا کلمات پس از مفعول هستند و بدین ترتیب، مفعول بی‌نشانه است، هرچند شاید بتوان از همان پسایندها، به‌ویژه ضمائر پیوسته، معنی «را» را نیز استنباط کرد. کاربرد «را» بسامد بالایی دارد و غالباً به معنای «برای» است، مانند: *bäbä rā* «برای پدر».

تعداد و عملکرد حروف اضافه قابل توجه است. برخی از این حروف مستقل هستند، مانند: *da* «در»؛ و برخی مستقل نیستند و همیشه به‌صورت پیوسته به‌کار می‌روند و معمولاً با ضمائر همراه می‌شوند، مانند: *piy/pi* «به»؛ *piy-am* «به من». همچنین یک حرف اضافهٔ واحد ممکن است دو معنی متفاوت داشته باشد و معنی دقیق و صحیح آن را فعل و گروه‌های اسمی دیگر نشان می‌دهند، مانند: *da* «از، به»؛ *da ma da* «به من بده»؛ *da ma gina* «از من بخواه». حروف اضافه جایگاه ثابتی ندارند و ممکن است پسین یا پیشین باشند و گاهی نیز متمم با دو حرف اضافه (پسین و پیشین) به‌کار می‌رود.

نقش پیوندهای وابسته‌ساز، با ملاحظهٔ تغییرات آوایی و شکل‌های متفاوت آنها، با فارسی یکسان است، اگرچه برای برخی از آنها نمی‌توان معنای دقیق و صریحی قائل شد.

منابع:

- ابوالقاسمی، محسن، ۱۳۷۳، تاریخ زبان فارسی، تهران.
انوری، حسن و احمدی گیوی، حسن، ۱۳۸۵، دستور زبان فارسی (۲)، تهران.
خطیب رهبر، خلیل، ۱۳۷۹، حروف اضافه و ربط، چاپ چهارم، تهران.
رزاقی، سید طیب، ۱۳۹۳، فرهنگ امثال و کنایات و اصطلاحات در گویش ابوزیدآبادی، تهران.
_____، ۱۳۹۴، «جنس دستوری و گویش ابوزیدآبادی»، ارج‌نامهٔ استاد حسن عاطفی، به‌کوشش زهره سادات خورشیدی‌فر و محمد جمالی، کاشان، ص ۳۳۹-۳۶۰.
_____، ۱۳۹۵، دستور زبان گویش ابوزیدآبادی، رسالهٔ دکتری، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد نجف‌آباد اصفهان.

_____، ۱۳۹۶، گنجینهٔ گویش‌های ایرانی: استان اصفهان (۳)، تهران.

- سرافرازی، ناصر، ۱۳۹۱، توصیف فعل در زبان بیدآوایی، کاشان.
- سعدی، مصلح بن عبدالله، گلستان، به تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، ۱۳۸۴.
- عطار، محمد بن ابراهیم، الهی‌نامه، به تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، ۱۳۸۷.
- فرشید ورد، خسرو، ۱۳۹۲، دستور مفصل امروز، چاپ چهارم، تهران.
- لازار، ژیلبر، ۱۳۹۳، دستور زبان فارسی معاصر، ترجمه مهستی بحرینی، توضیحات و حواشی: هرمز میلانیان، چاپ سوم، تهران.
- لکوک، پیر، ۱۳۵۳، سخنرانی‌های سومین دوره جلسات سخنرانی و بحث درباره زبان فارسی، انتشارات اداره کل وزارت فرهنگ و هنر (به مناسبت جشن فرهنگ و هنر).
- _____، ۱۳۸۷، «گویش‌های مرکزی ایران»، راهنمای زبان‌های ایرانی، ج ۲، ترجمه فارسی زیر نظر حسن رضائی باغبیدی، تهران، ص ۵۱۷-۵۳۹.
- مزرعتی محمد و همکاران، ۱۳۸۰، فرهنگ بیدوی، چاپ دوم، تهران.
- مولوی، جلال‌الدین محمد، مثنوی معنوی، به تصحیح کریم زمانی، تهران، ۱۳۷۸.
- _____، فیه ما فیه، به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، ۱۳۷۹.
- وحیدیان کامیار، تقی، با همکاری غلامرضا عمرانی، ۱۳۸۶، دستور زبان فارسی، تهران.

Yarshater, E., 1985, "Abūzaydābādī", *Encyclopedia Iranica*, vol. 1, London, p. 901.

www.amar.org.ir

www.protal2.moi.ir

بررسی پسوندگرایی در منتخبی از زبان‌های ایرانی

مهرداد مشکین‌فام (دانشجوی دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه بوعلی‌سینا)

الهام ایزدی (دانشجوی دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه بوعلی‌سینا)

چکیده: انگیزه‌های رقیب، به توصیف تقابل اصول جهانی یا انگیزه‌ها به‌منظور چرایی وجود گوناگونی انواع زبانی می‌پردازد. یکی از رویکردها در تحلیل انگیزه‌های رقیب به تعمیم ترتیب وندها در کلمه‌ها برمی‌گردد. همواره در مطالعات بین‌زبانی شاهد ترجیح زیاد پسوند به دیگر انواع وندها در زبان‌ها بوده‌ایم. این به این معنا است که الگوی «پایه - پسوند» در زبان‌ها، الگویی ارجح است. در این پژوهش، به بررسی رده‌شناختی این الگوی ارجح در نه زبان ایرانی پرداخته‌ایم. با بررسی داده‌های این پژوهش این نتیجه حاصل شد که زبان‌های ایرانی نیز همانند دیگر زبان‌های جهان الگوی «پایه - پسوند» را ترجیح می‌دهند. کلیدواژه‌ها: انگیزه‌های رقیب، پسوند، رده‌شناسی، نقش‌گرایی

۱. مقدمه

در انگیزه‌های رقیب^۱، هیچ زبانی آرمانی نیست؛ زیرا اصول همگانی متفاوتی که انواع زبان‌ها را شکل می‌دهند، همواره با یکدیگر در رقابت‌اند. الگوی انگیزه‌های رقیب، تبیین مناسبی از گوناگونی‌های رده‌شناختی و محدودیت‌هایی بر آن گوناگونی‌ها به‌دست می‌دهد

(کرافت ۲۰۰۳: ۶۴). در این الگو، همه انگیزه‌های رقیب منشأ نقشی دارند. اگرچه انگیزه‌های رقیب، دستور یک زبان خاص را شکل می‌دهند، زبان‌ویژه نیستند و همه گویشوران همه انگیزه‌ها را در بافت اجتماعی و شناختی خود دارند.

برای نمونه، تعدادی از زبان‌شناسان مجموعه‌ای از اصول همگانی کاربردشناختی را به‌عنوان انگیزه‌هایی برای ترتیب واژه‌ها مطرح کرده‌اند. این اصول قدمت زیادی در تاریخ نقش‌گرایی دارند اما مهم‌ترین آنها در زیر آورده شده‌است (نک: هایمن ۱۹۸۵: ۲۳۷-۲۳۸؛ یسپرسن ۱۹۰۹: ۵۴/۷؛ بهاگل ۱۹۲۳: ۳۲/۴؛ تاملین ۱۹۸۶؛ میتون ۱۹۸۷؛ گیوان ۱۹۸۸):

(۱) در یک پاره‌گفتار اطلاع کهنه اول و اطلاع نو بعد از آن می‌آید؛ (۲) نظراتی که با یکدیگر ارتباط تنگاتنگی دارند، گرایش به باهم‌آیی دارند؛ (۳) چیزی که در ذهن گوینده، کمتر قابل پیش‌بینی است و برای گوینده و شنونده مهم‌تر است، اول می‌آید.

همان‌طورکه مشخص است، اصل ۱ با اصل ۳ در تقابل است؛ زیرا مطابق اصل ۱ اطلاع کهنه اول، اما طبق اصل ۳ اطلاع نو اول بیان می‌شود. همچنین، اصل ۲ نیز در تقابل با اصل ۳ است؛ زیرا مطابق اصل ۲، سازه‌ها در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند، اما اصل ۳ جداکننده سازه‌ها از یکدیگر است.

برای مثال، همان‌طورکه هایمن (۱۹۸۵) اظهار می‌دارد، اصل ۳ در مورد سؤالات محتوایی انگلیسی صدق می‌کند که کلمه پرسشی در موقعیت تمرکز جمله قرار می‌گیرد و اصل ۲ در مورد بندهای موصولی انگلیسی صدق می‌کند؛ زیرا همان عنصر نحوی در کنار هسته اسمی قرار می‌گیرد، مانند نمونه‌های زیر:

1) Who opened the window? چه کسی پنجره را باز کرد؟

2) The person who talked to me yesterday is my best friend.
کسی که دیروز با من صحبت کرد، بهترین دوست من است.

به‌عبارت دیگر، همان‌طورکه از نمونه‌های فوق نیز قابل استخراج است، برای سؤالات محتوایی تمرکز را اصل ۳ به‌وجود می‌آورد و مانع از اعمال اصل ۲ که تأکید بر نزدیکی سازه‌ها دارد، می‌شود، اما در مورد ضمائر موصولی، کانون^۱ کارایی ندارد، در نتیجه اصل ۲

آزاد است تا عمل کند. این اصول به این شیوه در زبان انگلیسی در رقابت‌اند، اما در زبان‌های دیگر ممکن است به شیوه‌ای دیگر رقابت کنند. برای مثال، جایگاه کانون در زبان مجارستانی در ابتدای جمله نیست، بلکه پیش از فعل است (کرافت ۲۰۰۳: ۶۱):

- 3) A lova -t ki hozta haza?
The horse -ACC who brought home
چه کسی اسب را به خانه آورد؟

همچنین در این زبان، ضمیر موصولی از فعل جدا است (هایمن ۱۹۸۵: ۲۴۴):

- 4) az újság amit Pista végig olvasott
The newspaper which Stephen to.the.end read
روزنامه‌ای که استفن تا آخر خواند.

از نمونه‌های فوق، می‌توان دریافت که اصل ۱ و ۲ وجود دارند و به شیوه‌های متفاوتی در رقابت‌اند.

ما در اینجا به نمونه دیگری از انگیزه‌های رقیب می‌پردازیم. این وضعیت که انگیزه‌های رقیب در تعیین آن نقش دارند، ترتیب پایه و وند است. یعنی دو احتمال وجود دارد: ۱. پایه - پسوند و ۲. پیشوند - پایه. در همین راستا هاکینز و گیلیگان (۱۹۸۸) همگانی تلویحی‌ای را معرفی می‌کنند:

Prefix-Root > VO/Pre و OV/Post > Root-suffix¹

این همگانی به این معنا است که زبان‌های فعل‌پایان (OV) با پسوندگرایی و زبان‌های فعل‌آغاز (VO) با پیشوندگرایی هماهنگی دارند؛ یعنی زبان‌های فعل‌پایان بیشتر دارای پسوند و زبان‌های فعل‌آغاز دارای پیشونداند. این همگانی تلویحی نشان‌دهنده ارجحیت الگوی «پایه-پسوند» نسبت به الگوی «پیشوند-پایه» است. برای نمونه، هاوکینز و گیلیگان (۱۹۸۸: ۲۳۲) با بررسی وندهایی که مفهوم جنسیت را بیان می‌کنند، به نتایج زیر دست یافته‌اند:

۱. در این مقاله، منظور از (O) مفعول، (V) فعل، (prefix) پیشوند، (suffix) پسوند و (root) ریشه است.

جدول ۱. وندهای جنسیت در زبان‌های جهان

انواع ترتیب	جنسیت پیشوندی	جنسیت پسوندی
VO or Prep	٪۲۰	٪۳۰
OV or Post	٪۰	٪۵۰

همان‌طورکه از جدول فوق مشخص است، در زبان‌های فعل‌پایان (OV) گرایش کاملاً به سمت الگوی «پایه - پسوند» است و در زبان‌های فعل‌آغاز (VO) تنها شاهد ٪۲۰ گرایش به سمت الگوی «پیشوند - پایه» هستیم. بنابراین، طبق جدول بالا، ٪۸۰ وندهای جنسیت در زبان‌ها، پسوند هستند که این نشانگر غالب بودن الگوی «پایه - پسوند» در بین زبان‌ها است. در واقع، در اینجا با یک تحلیل انگیزه رقیب ارجح - هماهنگی سروکار داریم؛ به این معنا که الگوی «پایه - پسوند» به الگوی «پیشوند - پایه» با هماهنگی ترتیب واژه مفعول - فعل ارجحیت دارد.

در این پژوهش، به دنبال بررسی این مهم هستیم که آیا زبان‌های ایرانی از قبیل تاتی، کردی، وفسی، گیلکی، تالشی، بلوچی، دوانی، لارستانی و فارسی از الگوی «پایه - پسوند» پیروی می‌کنند یا از الگوی «پیشوند - پایه»؟ و اینکه چه انگیزه‌های رقیبی باعث این گرایش می‌شوند؟ در این پژوهش انتظار می‌رود که زبان‌های ایرانی از الگوی ارجح «پایه - پسوند» پیروی کنند؛ زیرا، زبان‌های ایرانی از زبان‌های فعل‌پایان هستند.

۲. روش انجام پژوهش

در این پژوهش، ابتدا به بررسی ترتیب واژه (ترتیب فعل و مفعول) در منتخبی از زبان‌های ایرانی پرداخته‌ایم. سپس، وندهای موجود در منابع در هر زبان به تفکیک مورد بررسی قرار گرفت تا مشخص شود که آیا زبان‌های ایرانی منتخب برای بیان مفاهیم از الگوی «پایه - پسوند» بهره می‌برند یا از الگوی «پیشوند - پایه»؟ و اینکه با چه آرایش واژه‌ای هماهنگی دارند. مواد زبانی زبان‌های کردی (گویش بانه‌ای و سنندجی)، وفسی، لارستانی، بلوچی و دوانی مستخرج از کتاب رده‌شناسی زبان‌های ایرانی (دبیرمقدم ۱۳۹۲) است و مواد زبانی تاتی (گویش تاتی رودبار) از کتاب زبان تاتی (سبزه‌علی‌پور ۱۳۸۹) استخراج شده‌است. شواهد

زبانی تالشی (گویش مرکزی) از کتاب زبان تالشی (رضایتی کیشه‌خاله ۱۳۸۶) و گیلکی از کتاب زبان گیلکی (پورهادی ۱۳۸۷) برگرفته شده است. همچنین، شواهد زبان فارسی مستخرج از فرهنگ توصیفی دستور زبان فارسی (طباطبایی ۱۳۹۵) است.

تمامی تقطیع‌های مواد زبانی موجود در این پژوهش برگرفته از منبع اصلی هستند و سعی بر آن بوده است تا واج‌نگاری منبع اصلی نیز تا حد ممکن حفظ شود، اما در مواردی محدود به منظور یک‌دستی، واج‌نگاری منبع اصلی را تغییر داده‌ایم. برای گلاس‌نویسی^۱ از قوانین لاپیزیش^۲ (نسخه الکترونیکی) بهره برده‌ایم، اما در مواردی که علائم اختصاری آنها در این قوانین یافت نشد، از علائم اختصاری دیگری استفاده کردیم که آنها را در انتهای مقاله در قسمت علائم اختصاری آورده‌ایم. در پایان، از آنجاکه فضا محدود است، از ذکر همه نمونه‌ها خودداری و به ذکر چند شاهد برای هر زبان بسنده کرده‌ایم. اما، آمارهای موجود در پژوهش حاضر براساس کل نمونه‌های جمع‌آوری شده توسط نگارندگان است.

۳. مبانی نظری

اولین بار گرینبرگ (۱۹۵۷ و ۱۹۶۶) به گرایش بسامد وقوع بالای پسوند نسبت به پیشوند در بین زبان‌های جهان اشاره کرد. همان‌طورکه گفته شد، رابطهٔ پسوند و پیشوند را در زبان‌های جهان می‌توان نسبت به ترتیب واژه در آنها بررسی کرد. نتایج به‌دست‌آمده در پژوهش گرینبرگ (۱۹۶۶) به شرح زیر است:

جدول ۲. هماهنگی ترتیب واژه با پسوند و پیشوند در نمونهٔ گرینبرگ (۱۹۹۶)

فقط پیشوند	هر دو	فقط پسوند	
۱	۱۶	۲	فعل - مفعول (VO)
۰	۱	۱۰	مفعول - فعل (OV)

همان‌طورکه از جدول فوق قابل استخراج است، گرایش کلی زبان‌ها در بررسی انجام‌گرفته به سمت الگوی «پایه - پسوند» است؛ یعنی زبان‌ها گرایش به داشتن پسوند دارند تا پیشوند.

البته، این گرایش را در مورد مقوله‌های خاص نیز می‌توان بررسی کرد مانند مقوله جنسیت که در بخش (۱) به آن اشاره شد و دیگر مقوله‌ها که در زیر به‌عنوان نمونه به آنها اشاره می‌شود (درایر ۲۰۰۱):

جدول ۳. وندهای منفی‌سازی در زبان‌های جهان

پسوند	پیشوند	منفی‌سازی
٪۷	٪۱۷	VO
٪۵۵	٪۲۱	OV

جدول ۴. وندهای نمایه‌گذاری فاعلی در زبان‌های جهان

پسوند	پیشوند	نمایه‌گذاری فاعلی
٪۱۵	٪۲۶	VO
٪۴۰	٪۱۹	OV

جدول ۵. وندهای نمایه‌گذاری مفعولی در زبان‌های جهان

پسوند	پیشوند	نمایه‌گذاری مفعولی
٪۳۲	٪۱۰	VO
٪۲۶	٪۳۲	OV

همه موارد ذکر شده در بالا، نشان‌دهنده صحت اظهارات گرینبرگ (۱۹۶۶) مبنی بر گرایش کلی زبان‌ها به پسوندافزایی^۱ است.

این گرایش کلی پسوندافزایی، واقعیت روان‌شناختی نیز دارد. زیرا، از آنجاکه معنای مرکزی در پایه است، گویشوران ابتدا تمایل به پردازش پایه نسبت به وند (پسوند) دارند (هاکینز و کاتلر ۱۹۸۸: ۳۱۱). به عبارت دیگر، پردازش الگوی «پایه - پسوند» برای گویشوران بسیار ساده‌تر از پردازش الگوی «پیشوند - پایه» است.

همان‌طورکه قبلاً بیان شد، انگیزه‌های رقیب که همگانی هستند، دستور زبان یک زبان

خاص را به وجود می‌آورند. از طرفی دستورها مواردی را بهتر رمزگذاری می‌کنند که گویشوران بیشتر انجام می‌دهند (دوبوا ۱۹۸۵: ۳۶۳). اینکه گویشوران چه چیزی را بیشتر انجام می‌دهند به پردازش موارد متضاد و موافق برمی‌گردد. این همان انگیزه‌های رقیب هستند که در بافت اجتماعی و شناختی افراد به صورت همگانی وجود دارند، اما براساس اعمالی که گویشوران بیشتر یا کمتر انجام می‌دهند، همواره در زبان‌های متفاوت برای رمزگذاری در رقابت‌اند. در کل، انگیزه‌های رقیب تبیینی برای گوناگونی‌های زبانی است.

کرافت (۲۰۰۳: ۶۹) به سه انگیزه رقیب برای وند اشاره می‌کند که عبارت‌اند از:

۱) ترجیح کلی به پسوند؛ ۲) هماهنگی زبان‌هایی با ترتیب واژه فعل - مفعول با پیشوند و مفعول - فعل با پسوند؛ ۳) ترجیح‌های خاص برای مقوله‌های صرفی خاص (مانند ترجیح پسوند برای بیان حالت).

در این پژوهش، به بررسی گرایش زبان‌های ایرانی برای انتخاب یکی از الگوهای «پیشوند - پایه» یا «پایه - پسوند» با توجه به ترتیب واژه آنها پرداخته‌ایم و برآن‌ایم تا انگیزه یا انگیزه‌های رقیبی را که زبان‌های ایرانی برای ترجیح یکی از این دو الگو برگزیده‌اند به دست آوریم.

۴. تحلیل داده‌ها

در این بخش، ابتدا به تفکیک به بررسی میزان پسوندگرایی و پیشوندگرایی زبان‌های ایرانی منتخب در این پژوهش می‌پردازیم. سپس، گرایش کلی زبان‌های ایرانی برای انتخاب یکی از دو الگوی «پایه - پسوند» یا «پیشوند - پایه» و انگیزه یا انگیزه‌های رقیب منتخب زبان‌های ایرانی برای انتخاب یکی از این دو الگو، بررسی خواهد شد.

۱.۴. بررسی میزان پسوندگرایی زبان‌های ایرانی

در این بخش، به بررسی میزان پسوندگرایی و پیشوندگرایی زبان‌های ایرانی بلوچی، تاتی، تالشی، گیلکی، دوانی، وفسی، کردی، لارستانی و فارسی می‌پردازیم.

۱.۱.۴. بلوچی

بلوچی یکی از زبان‌های شاخه شمال غربی زبان‌های ایرانی است و در حال حاضر این زبان در ناحیه جنوب شرقی ایران رواج دارد. بلوچی دارای ترتیب واژه مفعول - فعل (OV) است. در بلوچی مفاهیم مفعول صریح و غیرصریح (مفعول صریح گروه اسمی‌ای است که موضوع فعل است و بی‌واسطه نسبت به فعل استفاده می‌شود. اما، مفعول غیرصریح گروه اسمی‌ای است که با بهره‌گیری از یک جزء رابطه خود را با فعل مشخص می‌کند)، شناسه‌ها (واژه‌بست‌ها یا وندهای تصریفی که برای بیان نقش دستوری مثل مطابقه به‌کارگرفته می‌شوند)، هسته‌نما و حالت‌نمای غیرفاعلی (حالت‌نماهایی که رابطه گروه اسمی را با فعل مشخص می‌کنند؛ مانند هسته‌نما که رمزگذاری هسته یک واحد نحوی را برعهده دارد)، معرفگی (مرجعی که برای شنونده و گوینده مشخص است)، نکرگی (مرجعی که برای گوینده مشخص و برای شنونده مبهم است)، نمود ناقص (توزیع عمل در زمان را نمود گویند؛ در این مورد عمل مورد نظر به اتمام نرسیده است)، بعیدساز (وندی که به عملی قبل از عملی دیگر در گذشته اشاره دارد)، نقلی‌ساز (وندی که به رخداد عملی در زمانی نامشخص در گذشته اشاره دارد)، مالکیت (رابطه مالکیت بین دو گروه اسمی را تعیین می‌کند)، قید (وندهایی که مقوله دستوری کلمه را به قید تبدیل می‌کنند)، تحییبی (برای بیان ادب مثبت یا به‌طور عامیانه خودمانی شدن استفاده می‌شود)، وصفی (رابطه صفت و موصوف را برقرار می‌کند یا فعل معنای توصیفی پیدا می‌کند)، شمار (تعداد مرجع را مانند مفرد و جمع مشخص می‌کند)، مصدرساز (فعل را به حالت مصدری می‌برد) و صفت تفصیلی و عالی با استفاده از پسوند و دو مفهوم التزامی (با افزوده شدن به ستاک فعل وجهیت التزامی را می‌رساند) و نفی (منفی‌سازی یک جزء زبانی) با بهره‌گیری از پیشوند بیان می‌شوند. مانند نمونه‌های زیر^۱:

۱. همان‌طور که بیان شد، از آنجاکه تعداد شواهد بسیار زیاد و فضا محدود است، همه نمونه‌ها برای زبان‌ها ذکر نشده است و به چند نمونه بسنده می‌کنیم.

5) mas-ter big. COM «بزرگ‌تر»	(صفت تفضیلی)	6) ketāb-a book. DO «کتاب را»	(مفعول صریح)
7) mard- ak-i man-DEF-INDEX «آن مردی»	(هسته‌نما)	8) dār-it have. 3SG «او دارد»	(شناسه)
9) be-res-ant SBJV-arrive. 3PL «برسند»	(الزامی)	10) na-twbn-an(t) NEG.can.3PL «نمی‌توانند»	(نفی)

میزان پسوندگرایی بلوچی را در جدول زیر می‌توان مشاهده کرد:

جدول ۶. میزان پسوندگرایی و پیشوندگرایی بلوچی

پسوند	پیشوند	بلوچی
٪۸۷.۵	٪۱۲.۵	OV

همان‌طورکه از جدول فوق قابل استخراج است، گرایش زبان بلوچی به بیان مفاهیم با استفاده از پسوند بیشتر است.

۲.۱.۴. تاتی

تاتی جزو زبان‌های شاخه شمال غربی زبان‌های ایرانی است که در منطقه گسترده‌ای در ایران، از مرزهای جنوبی رود ارس تا شهر ساوه به‌طور پراکنده به آن تکلم می‌شود. تاتی دارای ترتیب واژگانی (OV) است. در تاتی پسوند برای بیان مفاهیم مصدرساز، قید، شمار، حالت فاعلی و غیرفاعلی، نگرگی، ضمائر متصل غیرفاعلی، صفت فاعلی (انجام عملی را به موصوف نسبت می‌دهد و معنای فاعلی دارد)، صفت مفعولی (انجام عملی را به موصوف نسبت می‌دهد و معنای مفعولی دارد)، صفت نسبی (ویژگی‌های متفاوتی را به موصوف نسبت می‌دهد)، صفت لیاقت (شایستگی و لیاقت موصوف را می‌رساند)، صفت تفضیلی و عالی، نمود، ماده ماضی و مضارع، اسم‌گردانی (مقوله‌های دستوری دیگر را به اسم تبدیل

می‌کند)، تصغیری (به کوچک بودن مرجع اشاره دارد) و اسم آلت (جزء زبانی را به نام ابزار تبدیل می‌کند) و پیشوند برای بیان مفاهیم صفت فاعلی، نفی، وجه، نمود و افعال پیشوندی (این پیشوندها معانی متفاوتی را به فعل می‌افزایند). نمونه‌هایی را در زیر آورده‌ایم:

- | | | | |
|--|-----------------|--|-----------------|
| 11) pat-a
Cook. PTCP
«پخته‌شده» | (صفت مفعولی) | 12) zeynab-ako
Zeynab- CASE
«زینب (حالت غیرفاعلی)» | (حالت غیرفاعلی) |
| 13) tāl-ān
rooster. Pl
«خروس‌ها» | (شمار) | 14) āqal-tar
wise- COM
«عاقل‌تر» | (صفت تفضیلی) |
| 15) bi-šin bi-šin
SBJV- go
«برویم» | (مضارع التزامی) | 16) na-č(č)iam na-č(č)iam
NEG-pick
«نچیدم» | (نفی) |

درصد به کارگیری پسوند و پیشوند در تاتی در جدول زیر قابل مشاهده است:

جدول ۷. میزان پسوندگرایی و پیشوندگرایی تاتی

پسوند	پیشوند	تاتی
٪۷۸.۲۶	٪۲۱.۷۳	OV

باتوجه به جدول فوق، می‌توان نتیجه گرفت که تاتی به بیان مفاهیم با استفاده از پسوند، گرایش دارد.

۳.۱.۴. تالشی

تالشی از زبان‌های حاشیه دریای خزر و شاخه شمال غربی است. این زبان با دیگر زبان‌های حاشیه خزر و با زبان‌های مرکزی ایران ارتباط دارد. تالشی نیز از الگوی مفعول- فعل (OV) پیروی می‌کند. در تالشی شاهد کدگذاری مفاهیم نظام حالت، تأکیدی (بر روی جزئی از زبان تأکید می‌کند)، زمان، نکرگی، شناسه، صفت فاعلی، صفت مفعولی، تحبیبی، صفت نسبی، صفت لیاقت، قید، صفت نفی، مصدرساز، ماده ماضی، سببی‌ساز (معنای عامل را

به فعل می‌افزاید)، مجهول (فعل را به جهت مجهول تبدیل می‌کند)، شمار و اسم‌گردانی با استفاده از پسوند و کدگذاری مفاهیم صفت فاعلی، نفی، وجه و نمود با استفاده از پیشوند هستیم. در زیر مواردی را به‌عنوان نمونه می‌آوریم:

17) zəng-i knee- CASE «زانو (حالت غیرفاعلی)»	(حالت غیرفاعلی)	18) sif-ün apple.Pl «سیب‌ها»	(شمار)
19) gada-liya Small-END «کوچولو»	(تحییی)	20) āz-an I- FOC «من (تأکید)»	(تأکید)
21) ba-hānd-əm SBJV-read.1SG «بخوانم»	(التزامی)	22) hārd-ina-š eat-IMPf-2SG «داری می‌خوری»	(نمود ناقص)

میزان استفاده از پسوند را در تالشی به‌صورت جدول زیر می‌توان ارائه داد:

جدول ۸. میزان پسوندگرایی و پیشوندگرایی تالشی

پسوند	پیشوند	تالشی
٪۷۸.۲۶	٪۲۱.۷۳	OV

براساس جدول بالا، گرایش قالب در زبان تالشی به بیان مفاهیم با پسوند است.

۴.۱.۴. دوانی

دوانی متعلق به شاخه جنوب غربی زبان‌های ایرانی است که در روستای دوان نزدیکی کازرون به آن تکلم می‌شود. ترتیب واژگانی این زبان مفعول - فعل (OV) است. در دوانی مفهوم‌هایی از قبیل موصول‌ساز (گروه اسمی را برای داشتن یک بند موصولی آماده می‌کند)، صفت تفضیلی و عالی، معرفگی، اسم مفعول، نکرگی، مصدرساز، شمار، نشانه حالت (به‌ای)، شناسه‌ها با بهره‌گیری از پسوند و مفهوم‌هایی از قبیل نمود، وجه و نفی با بهره‌گیری

از پیشوند بیان می‌شوند. مانند نمونه‌های زیر:

23) ketāv-au book-DEF «کتاب را»	(معرفگی)	24) merd-i man-REL «مردی که»	(موصول‌ساز)
25) košt-an kill-INF «کشتن»	(مصدرساز)	26) xordek-ter small-COMPI «کوچک‌تر»	(صفت تفضیلی)
27) me:-ze IMPF-make PST «می‌کرد»	(نمود)	28) bo-xun-en SBJV-read.3PL «بخوانند»	(وجه)

براساس بررسی‌های انجام گرفته میزان استفاده از پسوند و پیشوند در دوانی را در جدول زیر می‌توان نشان داد:

جدول ۹. میزان پسوندگرایی و پیشوندگرایی دوانی

پسوند	پیشوند	دوانی
٪۷۲.۷۲	٪۲۷.۲۷	OV

طبق جدول بالا، میزان پسوندگرایی از پیشوندگرایی بیشتر است.

۵.۱.۴. فارسی

فارسی از جمله زبان‌های جنوب غربی با ترتیب واژه مفعول - فعل (OV) است. زبان فارسی یکی از قدیمی‌ترین زبان‌های مکتوب جهان است که سیر تاریخی آن قطع نشده است (نغزگوی کهن و داوری ۱۳۹۳: ۲۴۴). این زبان در کشورهای افغانستان، تاجیکستان، ازبکستان، پاکستان و هند گویشورانی دارد. در زبان فارسی، مفاهیم نگرگی، شمار، صفت تفضیلی و عالی، شناسه‌ها، صفت فاعلی، صفت لیاقت، صفت مفعولی، مصدرساز، موصول‌ساز، سببی، قید مشتق، اسم فاعل، اسم مصدر (اسم مشتق شده از فعل که نشانه

مصدر ندارد اما مفهوم آن را دارد)، اسم حالت (اسم مشتقی که به حالت یا وضعیتی اشاره دارد)، تصغیری و زمان گذشته با استفاده از پسوند کدگذاری می‌شوند و سه مفهوم نمود، وجه و نفی با استفاده از پیشوند بیان می‌شوند. نمونه‌هایی در زیر آورده شده است:

29) ketāb-če book-DIM «کتابچه»	(تصغیری)	30) res-id arrive-PST «رسید»	(زمان گذشته)
31) ju:šān-de boil-PAST PTCP «جوشانده»	(صفت مفعولی)	32) gerj-eh cry-GER «گریه»	(اسم مصدر)
33) mi-nevis-am PROG-write.1SG «می‌نویسم»	(نمود)	34) nā-dān NEG-know «نادان»	(نفی)

باتوجه به شواهد بررسی شده، میزان بهره‌گیری از پسوند و پیشوند را در زبان فارسی می‌توان در قالب جدول زیر ارائه کرد:

جدول ۱۰. میزان پسوندگرایی و پیشوندگرایی فارسی

پسوند	پیشوند	فارسی
٪۸۴.۲۲	٪۱۵.۷۸	OV

همان‌طور که مشخص است، در زبان فارسی نیز گرایش به سمت پسوند است.

۶.۱.۴. کردی (سنندجی و بانه‌ای)

کردی جزو زبان‌های شمال غربی زبان‌های ایرانی است. کردی خود به سه شاخه کردی شمالی، مرکزی و جنوبی تقسیم می‌شود و دارای ترتیب واژه مفعول - فعل (OV) است. گویش‌های سنندجی و بانه‌ای در گروه گویشی کردی مرکزی قرار دارند. در کردی به جز سه مفهوم وجه، نمود و نفی که به صورت پیشوند بیان می‌شوند، مابقی مفهوم‌ها با استفاده از

پسوند کدگذاری می‌شوند. این مفاهیم عبارت‌اند از: معرفگی، صفت‌ساز، شمار، هسته‌نما، صفت تفضیلی و عالی، شناسه‌ها، نکرگی، اسم مفعول (صفتی که نشان‌دهنده اعمال عملی بر فعلی است)، مصدرساز، افعال پسوندی و نقلی‌ساز و بعیدساز. مواردی به‌عنوان نمونه در زیر ذکر می‌شوند:

35) woxt-e(k) time-INDF «وقتی»	(نکرگی)	36) kut-ı say.PAST PTCP «گفته»	(اسم مفعول)
37) aw-āna s/he.PL «آنها»	(شمار)	38) xwenden-i read-ADJ SUF «خواندنی»	(صفت‌ساز)
39) a-xwa-n IND-eat.2PL «می‌خورید»	(وجه)	40) nā-ka-m NEG-do.1SG «نکردم»	(نفی)

طبق موارد مورد بررسی، میزان پسوندگرایی کردی نیز از پیشوندگرایی آن بیشتر است که در جدول زیر قابل مشاهده می‌باشد:

جدول ۱۱. میزان پسوندگرایی و پیشوندگرایی کردی

پسوند	پیشوند	کردی
٪۸۰	٪۲۰	OV

همان‌طورکه مشخص است، در این زبان ایرانی نیز میزان پسوندگرایی بیشتر از پیشوندگرایی است.

۷.۱.۱.۴ گیلکی

گیلکی یکی از زبان‌های حاشیه دریای خزر و متعلق به شاخه شمال غربی زبان‌های ایرانی است و در گروه زبان‌های مفعول - فعل (OV) قرار دارد. این زبان در استان گیلان تکلم

می‌شود. در این زبان دو مفهوم نفی و وجه با پیشوند و مفهوم‌های شمار، نکرگی، صفت تفضیلی، مصدرساز، شناسه‌ها، صفت نسبی، اعداد ترتیبی، سببی‌ساز، نمود و اسم مفعول با پسوند بیان می‌شوند. شواهد زیر مواردی از کاربرد این وندها را نشان می‌دهد:

41) borsəft-ə tear-PST.PTCP «پاره‌شده»	(اسم مفعول)	42) pənʃ-umi five-ORD NUM «پنجمین»	(اعداد ترتیبی)
43) xurdi-m(i) eat-IMPF «می‌خوردیم»	(نمود)	44) dārān-ə tree.PL «درخت‌ها»	(شمار)
45) bu-xur-im SBJV-eat.3PL «بخوریم»	(وجه)	46) nə-kār-əm NEG-plant.1SG «نمی‌کارم»	(نفی)

میزان بهره‌گیری از پسوند و پیشوند در زبان گیلکی برای بیان مفاهیم از جدول زیر قابل استخراج است:

جدول ۱۲. میزان پسوندگرایی و پیشوندگرایی گیلکی

پسوند	پیشوند	گیلکی
٪۸۳.۳۳	٪۱۶.۶۷	OV

همان‌طورکه مشخص است، میزان پسوندگرایی در گیلکی بسیار زیاد است.

۸.۱.۴. لارستانی

لارستانی در شاخه جنوب غربی زبان‌های ایرانی قرار می‌گیرد. گویشی که در اینجا مد نظر است، گویشی است که در شهر لار به آن تکلم می‌شود. این زبان دارای ترتیب واژه مفعول - فعل (OV) است. در این زبان مفهوم‌های زیادی با استفاده از پسوند کدگذاری می‌شوند که عبارت‌اند از: معرفگی، شمار، شناسه‌ها، نکرگی، صفت تفضیلی و عالی، اسم مفعول،

مصدرساز، نسبی‌ساز، نفی صفت و موصولی‌ساز. همچنین شاهد کدگذاری مفهوم‌های نمود، وجه و نفی با استفاده از پیشوند هستیم. نمونه‌هایی در زیر آورده شده است:

47) mard-ü man-DEF «آن مرد»	(معرفگی)	48) ana-iyā s/he.PL «آنها»	(شمار)
49) kokol-tar small.COMPI «کوچک‌تر»	(صفت تفضیلی)	50) čed-e go-PST.PTCP «رفته»	(اسم مفعول)
51) ni-s-em NEG-be.1SG «نیستم»	(نفی)	52) be-ras-en SBJV-arrive.3PL «برسند»	(وجه)

از داده‌های در دسترس می‌توان به میزان پسوندگرایی لارستانی پی برد. در جدول زیر، میزان پسوندگرایی این زبان مشخص است:

جدول ۱۳. میزان پسوندگرایی و پیشوندگرایی لارستانی

پسوند	پیشوند	لارستانی
٪۷۶.۹۲	٪۲۳.۰۸	OV

همان‌طور که مشخص است، در این زبان نیز گرایش به سمت استفاده از پسوند است.

۹.۱.۴. وفسی

وفسی از زبان‌های شمالی غربی با ترتیب واژه مفعول - فعل (OV) است. این زبان در منطقه وفس، واقع در شمال غربی استان مرکزی در چهار روستا گفت‌وگو می‌شود. در این زبان از پسوند برای بیان مفهوم‌های شناسه‌ها، صفت تفضیلی، هسته‌نما، جنسیت، شمار، اسم‌ساز و نظام حالت (غیرفاعلی، دری، بایی و ازی) استفاده می‌شود. تنها سه مفهوم نمود، نفی و وجه با استفاده از پیشوند بیان می‌شوند. در زیر شواهدی آورده شده است:

53) kelley-r Key-INS «با کلید»	(حالت بایی)	54) maryam-e Maryam-CASE. F «به مریم»	(حالت غیرفاعلی مؤنث)
55) suāl-ān question.PL «سؤال‌ها»	(شمار)	56) das-da group-NOUN SUF «دسته»	(اسم‌ساز)
57) bā-wätte PRF-say «گفته‌اند»	(نمود)	58) n-ar-bu NEG-PROG-have «نمی‌شوم»	(نفی)

میزان پسوندگرایی این زبان را در جدول زیر می‌توان مشاهده کرد:

جدول ۱۴. میزان پسوندگرایی و پیشوندگرایی وفسی

پسوند	پیشوند	وفسی
٪۷۰	٪۳۰	OV

از جدول فوق میزان پسوندگرایی بالای وفسی مشخص است.

۲.۴. میزان پسوندگرایی زبان‌های ایرانی و انگیزه‌های رقیب منتخب

از آنچه گذشت، می‌توان دریافت که زبان‌های ایرانی نیز مانند دیگر زبان‌های جهان، گرایش به بیان مفاهیم با استفاده از پسوند دارند؛ یعنی الگوی «پایه - پسوند» را ترجیح می‌دهند. میانگین کل پسوندگرایی و پیشوندگرایی زبان‌های ایرانی در قالب جدول ۱۵ ارائه شده است:

جدول ۱۵. میزان پسوندگرایی و پیشوندگرایی زبان‌های ایرانی

پسوند	پیشوند	زبان‌های ایرانی
٪۷۹.۰۲	٪۲۰.۹۸	OV

همان‌طورکه از جدول ۱۵ برمی‌آید، زبان‌های ایرانی تنها ۲۰.۹۸٪ مفاهیم را با بهره‌گیری از پیشوند و ۷۹.۰۲٪ مفاهیم را با بهره‌گیری از پسوند کدگذاری می‌کنند. این اختلاف

مقدار، بسیار زیاد و معنادار است و می‌توان نتیجه گرفت که زبان‌های ایرانی گرایش به سمت بیان مفاهیم با استفاده از پسوند دارند؛ یعنی، الگوی «پایه - پسوند» را به الگوی «پیشوند - پایه» ترجیح می‌دهند. به طور کلی، مفاهیمی را که با استفاده از پسوند و پیشوند در زبان‌های ایرانی بیان می‌شوند، در قالب جدول ۱۶ می‌توان خلاصه کرد:

جدول ۱۶. بیان مفاهیم با استفاده از پسوند یا پیشوند

بیان مفاهیم با استفاده از پیشوند	هر دو	بیان مفاهیم با استفاده از پسوند
نفی، وجه، نمود، پیشوندهای فعلی، صفت فاعلی	نمود و صفت فاعلی	مفعول صریح و غیرصریح، شناسه، هسته‌نما، نظام حالت، معرفگی، نگرگی، نمود ناقص، بعیدساز، نقلی‌ساز، مالکیت، قید، تحییی و تصغیری، وصفی، شمار، مصدرساز، صفت تقضیلی - عالی - لیاقت - فاعلی - مفعولی - نفی و نسبی، ضمائر متصل غیرفاعلی، نمود، ماده ماضی و مضارع، اسم‌گردانی، اسم آلت، تأکید، زمان، سببی‌ساز، مجهول، موصول‌ساز، اسم مفعول، پسوندهای فعلی، اعداد ترتیبی و جنسیت

باتوجه به جدول فوق، بخش قابل توجهی از مفاهیم در زبان‌های ایرانی، با استفاده از پسوند بیان می‌شوند؛ این بدان معنا است که پیش‌بینی کرافت (۲۰۰۳) مبنی بر ترجیح الگوی «پایه - پسوند» در بین زبان‌های ایرانی صحیح است. علت انتخاب الگوی «پایه - پسوند»، گزینش انگیزه رقیب «ترجیح کلی به پسوند» (انگیزه اول) است. زیرا پردازش الگوی «پایه - پسوند» بسیار ساده‌تر از الگوی «پیشوند - پایه» است، چون در این‌گو ابتدا پایه (هسته) که دارای معنای اصلی است و سپس وند به‌عنوان وابسته پردازش می‌شود. در نتیجه، این الگوی ارجح واقعیت روان‌شناختی دارد. در همین راستا، به سلسله مراتبی می‌توان دست یافت که در زیر تحت عنوان شماره ۱۷ آورده شده است (گرینبرگ ۱۹۶۶: ۹۲):

(۱۷) پیشوند < پسوند

این سلسله مراتب به این معنا است که اگر زبانی پیشوند داشته باشد، به احتمال خیلی زیاد دارای پسوند نیز است، اما برعکس این ادعا صحیح نیست.

۵. نتیجه‌گیری

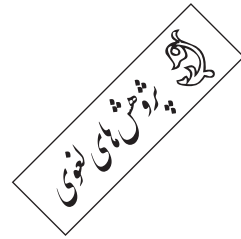
در پژوهش حاضر پس از بررسی‌های انجام‌گرفته، نگارندگان به این نتیجه رسیدند که زبان‌های ایرانی نیز همانند دیگر زبان‌های جهان با گزینش انگیزه رقیب (گرایش کلی به پسوند) الگوی «پایه - پسوند» را ترجیح می‌دهند. در این بررسی مختصر زبان‌های ایرانی حدوداً در ۷۹٪ موارد مفاهیم را با استفاده از پسوند و تنها در ۲۱٪ موارد مفاهیم را با استفاده از پیشوند، کدگذاری می‌کنند. این ارقام حاکی از گرایش کلی زبان‌های ایرانی به پسوند است. همچنین، در این پژوهش سلسله مراتبی به‌دست آوردیم، مبنی بر اینکه اگر زبانی پیشوند داشته باشد به احتمال خیلی زیاد دارای پسوند نیز است، این سلسله مراتب را در زیر آورده‌ایم:

پیشوند < پسوند

منابع

- پورهادی، مسعود، ۱۳۸۷، زبان گیلکی، رشت.
دبیرمقدم، محمد، ۱۳۹۲، رده‌شناسی زبان‌های ایرانی، ۲ ج، تهران.
رضایتی کیشه‌خاله، محرم، ۱۳۸۶، زبان تالشی (توصیف گویش مرکزی)، رشت.
سبزعلیپور، جهان‌دوست، ۱۳۸۹، زبان تاتی (توصیف گویش تاتی رودبار)، رشت.
طباطبایی، علاءالدین، ۱۳۹۵، فرهنگ توصیفی دستور زبان فارسی، تهران.
نغزگوی‌کهن، مهرداد و داوری، شادی، ۱۳۹۳، فرهنگ توصیفی زبان‌شناسی تاریخی، تهران.
Behaghel, O., 1923, *Deutsche Syntax*, Band 4. *Die Stzgebilde*, Heidelberg.
Croft, W., 2003, "Typology", *Encyclopedia of Cognitive Science*, ed. L. Nadel.
Dryer, M., 2001, Unpublished Typological Database.
Du Bois, J. W., 1985, "Competing Motivations", *Iconicity in Syntax*, ed. J. Haiman, Amsterdam, pp. 343-365.
Givón, T., 1988, "The Pragmatics of Word Order: Predictability, Importance and Attention", *Studies in Syntactic Typology*, Amsterdam, pp. 243-284.
Greenberg, J. H., 1957, "Order of Affixing: A Study in General Linguistics", *Essays in linguistics*, Chicago, pp. 86-94.
———, 1966, "Some Universals of Grammar with Particular Reference to the Order of Meaningful Elements", *Universals of Language*, 2nd, ed. J. H. Greenberg, Cambridge, pp. 73-113.
Haiman, J., 1985, *Natural syntax*, Cambridge.

- Hawkins, J. A., and Cutler, A., 1988, "Psycholinguistic Factors in Morphological Asymmetry", *Explaining Language Universals*, Oxford, pp. 280-317.
- , and Gilligan, G., 1988, "Prefixing and Suffixing Universals in Relation to Basic Word Order", *Lingua*, 74 (2-3), pp. 219-259.
- Jespersen, O., 1909, *A Modern English Grammar on Historical Principles*, 7 vols., Copenhagen.
- Mithun, M., 1987, "Is Basic Word Order Universal?", *Coherence and Grounding in Discourse*, ed. R. Tomlin, Amsterdam, pp. 281-328.
- Tomlin, R. S., 1986, *Basic Word Order: Functional Principles*, London.



ایذه

محمد حسن دوست (عضو هیئت علمی فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

ایذه، از شهرهای بختیاری‌نشین استان خوزستان است، که در شرق این استان، در مجاورت استان چهارمحال و بختیاری قرار دارد؛ آثار باستانی بسیاری در این شهر و حوالی آن پیدا شده، که اغلب به دوره تمدن عیلام مربوط است. ناحیه‌ای که این شهر در آن واقع است، در دوران باستان، جزئی از سرزمین آنتشان، یا آنزان بوده، که به پادشاهی عیلام تعلق داشت. این سرزمین، نواحی شمال غربی فارس و مشرق خوزستان را در بر می‌گرفت؛ شهر آنتشان یا آنزان را، اکنون، با ناحیه «تَلِّ مَلِیان»، در دشت بیضای استان فارس، در غرب تخت جمشید منطبق می‌دانند.

نام قدیم ایذه، مالمیر بوده است. در میان مردم بومی، شهرت دارد که ایذه، نام خود را، از طریق اینز، از آنزان عیلامی گرفته است؛ به گمان نگارنده، این وجه اشتقاق، عامیانه، و تحوّل لغت عیلامی An-za-an (< آنزان، نک: اشمیت ۲۰۱۴: ۲۸۹)، به ایذه، البته، ناممکن است.

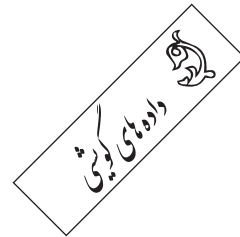
در کتیبه بیستون (ستون سوم، سطر ۲۶)، ناحیه آنتشان/ آنزان، به زبان فارسی باستان Yadā- خوانده شده است؛ اشتقاق Yadā- معلوم نیست. هرچند گرشویچ (۱۹۷۹: ۱۴۸)

کوشیده است میان *Yadā-* و لغتِ یادشدهٔ عیلامی ارتباطی پیدا کند، اما محققان همچنان دربارهٔ صحّت وجه اشتقاقِ پیشنهادیِ گرشویچ تردید دارند و به دلیل نبودِ قرائن و شواهدِ معتبر دربارهٔ اشتقاقِ این نام، سکوت اختیار کرده‌اند. صرف نظر از اشتقاقِ *Yadā-*، به گمانم، ایده، نامِ باستانیِ *Yadā-* را در خود حفظ کرده است؛ به لحاظ واج‌شناسی تاریخی، لغتِ *Yadā-* چنانچه به زبانِ فارسی می‌رسید، می‌بایست، نخست به صورت **Yad/ *Yaδ* و سپس، به صورت **Īd/ *Īδ* تحوّل می‌یافت،^۱ لغتی که به وضوح در نامِ ایده دیده می‌شود.

منابع:

- Gershevitch, I., 1979, "The Alloglottography of Old Persian", *Transactions of the Philological Society*, 77(1), pp. 114-190.
- Hansman, J., 1986, "Anshan", *Encyclopaedia Iranica*, vol 2, pp. 103-107.
- Schmitt, R., 2014, *Wörterbuch der altpersischen Königsinschriften*, Wiesbaden.

۱. مانند تحوّل لغتِ اوستایی *yazata-* به *yazat* در فارسی میانه، و سپس، به *ایزد*، در فارسی.



عناصر چهارگانه و واژه‌های وابسته در فرهنگ مردم دوان

عبدالنبی سلامی «پور دوان» (پژوهشگر ارشد گویش‌شناسی)

۱. مقدمه

وابستگی انسان روستایی به طبیعت و برآورد او از بضاعت طبیعی پیرامون خود سبب می‌شود که در زوایای خوب و بدش جایی را برای خود بیابد و با شناخت خود از همهٔ این امکانات خدادادی، محل استفاده از آن را دریابد.

روستای دوان که در دوازده کیلومتری شمال کازرون و در دامنهٔ کوهی از رشته‌کوه‌های زاگرس، به نام «کوه دوان» واقع است، روستایی است کهن، که با آثار دوهزارسالهٔ باستانی، نظیر تنها چهارطاقی آباد منطقه موسوم به شیخ‌عالی و همچنین ته‌ستون‌های دورهٔ ساسانی و، افزون بر آنها، گورنوشته‌های کوفی مربوط به قرن پنجم هجری قمری، از فرهنگی عمیق و ریشه‌دار برخوردار است. در تمامی زمینه‌های زیستی و زیست‌محیطی این مردم، چون نیک اندیشیده شود، به نکاتی خواهیم خورد که نشان از عمق اندیشه‌های عامیانه دارد که می‌توان پایه و اساس نگاه‌های نو را از آنها دریافت کرد. یکی از این موارد دقت آنها در مواجهه با طبیعت پیرامون است که بنا به شرایط چهار عنصر طبیعت در آن سامان، تمهیدات منطقی را اندیشیده، و براساس واقعیت‌های موجود، زندگی را بر آن موافق گردانیده‌اند.

در نوشته پیش رو، نگارنده امیدوار است که تمامی داده‌های گویشی دوانی، در زمینه موقعیت‌های طبیعت و پدیده‌های طبیعی این منطقه گرم و خشک را در چهار مبحث آب، آتش، باد و خاک مورد دقت و توجه قرار دهد.

۲. آب و واژه‌های وابسته

دوان منطقه‌ای کوهستانی، اما کم‌آب است و از این نظر همیشه در مضیقه بوده است. در این منطقه روی هم‌رفته نوزده چشمه وجود دارد که تمامی آنها بر روی هم به اندازه یک جوی معمولی کشاورزی آب ندارند. تعدادی از این‌ها نیز سالیان درازی است که خشک شده‌اند و فقط یازده تای آنها هنوز جاری‌اند. بنابراین از دیرباز، آب در بین مردم آنجا از ارزش فراوانی برخوردار بوده است و تا حد تقدس آن را گرمی می‌داشتند.

کم‌آبی و تأمین دشوار آن پس از ساعت‌ها صبوری و رسیدن نوبت برداشت از چشمه به قدر حداکثر سه مشک، آن هم از فاصله‌ای دور تا روستا، سبب شده است که در مصرف آن اسراف نکنند و کمال صرفه‌جویی را به‌عمل آورند. این خصلت پسندیده، با وجود آب شُرَبی که از دهه شصت خورشیدی از چاهی عمیق و لوله‌کشی از فاصله هشت کیلومتری و همچنین به دلیل شیب بالا از چاه تا روستا، با انرژی هفت پمپ قوی، به خانه‌های مردم می‌رسد، هنوز هم در دل و ذهن مردم نهادینه است.

لازم به گفتن است که به دلیل حضور مداوم دامداران، کشاورزان و باغداران در کوه و دشت و نیاز مبرم به آب، از قدیم، در گستره وسیعی از منطقه، آب‌انبارهای زیادی ساخته شده که تشنگان بسیاری را طی قرون متمادی سیراب کرده است.

با این توضیحات، آب و واژه‌های وابسته بدان را پی می‌گیریم:

آسی‌یو اوی /asiyow ovi/: آسیاب آبی.

آتو اُو شِدَن /ætʊ ow šɛðæn/: آب‌رفتن پارچه.

آرک /ærek/: دُرد مایعات.

آسِر شِدَن /æsɛr šɛðæn/: سررفتن مایعات در حال جوشیدن.

آن /æ:n/: سنگ توگود که آب باران در آن جمع شود.

اُو /ow/: آب.

اُو اَسِر کُنون /ow æser konun/: حمام کردن زنان، برای پاک شدن از عادت ماهانه.

اُو اِنْدَن /ow æneðæn/: انزال، ریختن منی.

اُو اوَرُو /ow-urow/: آب و فاضلاب مصرفی خانواده.

اُو پَر /اُو پَر بیدَن (واویدن) /ow-pærz /ow-pærz biðæn (vaviðæn)/: آب‌پز، آب‌پز شدن.

اُو داذن /ow daðæn/: آبیاری کردن.

اُو دار /ow-dar/: آب‌دار، مثل میوه کاملاً رسیده و نرم‌شده.

اُو داغِک /ow-dayek/: اشکنه، غذای تهیه‌شده از آب و روغن و سبزی خشک و اسفناج و پیاز.

اُو اَر /ævr/: ابر. در صورتی که به سمت شمال حرکت کند، باران‌زا نیست. اما اگر به سمت غرب در حرکت باشد باران‌زاست.

اُو رِزِک /اُو رِسک /ow-resk /ow-re:zek/: آب چلو صاف‌شده.

اُو رُو /ow-row/: راه‌آب، آب‌راهه.

اُو زِدَن /ow zeðæn/: پاشیدن قطره‌های آب به نان، به منظور نرم شدن آن.

اُو اَدِر کِ-تِن /ow ædær ke: tæ:n/: چلانیدن لباس شسته‌شده، برای خارج شدن آب از آن.

اُو شِی /owši/: چاهک فاضلاب، آب‌رُو.

اُو گِر /ow-gor/: آب‌غوره.

اُو لِمور /ow-limur/: آب‌لیمو.

اُو مِبَار /ovæmbar/: آب‌انبار.

اُو مینجِکو /ow-minjeku/: چشمی که پیوسته از آن آب بریزد.

اُو نار /ow-nar/: آب‌انار.

اُو هَفَت /ow-hæft/: حمام کردن، در روز هفتم فوت عزیز درگذشته.

اُو ی /ovi/: ۱. آبی (از جنس آب)؛ ۲. نوعی انگور سفید و پوست کلفت.

اُو یار /owyar/: میراب.

بَر دینِگ /bærding/: سنگاب، ظرف سنگی مخصوص نگهداری آب باران.

بَرُو /bæru/: باران.

بَرِیک /bærik/: باریکه‌ای از آب جاری.

بَسَن /bæssæn/: یخ بستن آب در سرمای شدید.

بَشت و بَرُو /bæšt-o bæru/: رگبار، بارش شدید باران توأم با باد.

بُغار /boɣar/: بخار.

بَـل /bæ:l/: برف.

بَـل پیک /bæ:l-pikek/: برف ریز که پیوسته ببارد.

بَـل گیر بیدَن /bæ:l-gir biðæn/: در برف سنگین گیر افتادن و تلف شدن.

بَـل و بَرَو /ba:l-o bæru/: برف و باران.

بُم بُم /bom-bom/: آب از زبان کودکان.

بَنگ /bæng/: آب دهان که بی اختیار بریزد.

پاریو /paryow/ پاریوək/: زمین کشت آبی. در مقابل زمین دیم.

پُجُـسَتِ او /pojo:t-e ow/: مقداری آب به قدر حجم یک دست که بر چیزی بپاشند.

پُراو /por-ow/: آب‌دار، دارای آب زیاد.

پَس او /pæs-ow/: آبی که برای گرفتن مزه یا رنگ چیزی بدان بیفزایند.

پَشینگ /pešingæ/ pišingæ/: ترشح، قطره‌های آب زمین ریخته که به اطراف بپاشد.

تُپ او /top-e ow/: مقداری آب به قدر حجم یک دست.

تَرِـشَا /teræ:ša/: ترشح، قطره‌های آب زمین ریخته که به اطراف بپاشد.

تَغِرگ /teɣerg/: تگرگ.

تَلَّ (تَلّی او) /tellæ (telle-y ow)/: قطره، قطره آب یا اشک.

تَلَّ تَلَّ /tellæ-tellæ/: قطره قطره.

تَنگُو /tængow/: مقدار کمی آب.

تید--ر /ti:ræ/: رگبار، بارش باران شدید در زمانی بسیار کوتاه.

تید--ر تید--ر /tiræ-tiræ/: رگبار متناوب.

تیشَن /tišnæ/: (۱) فرد تشنه؛ (۲) مقدار آب، به قدر رفع تشنگی.

تیشِنگی /tišnegi/: تشنگی.

تیل تیل /til-til/ til-tilek/: باران ریز، باران قلیل.

تیل تیل بَرَو /til-til-e bæru/: نم‌نم باران.

چُـسَ /tsæ/: چاه.

چُـپ /čoppæ/: قطره، چکه.

چُرچُر او /tsor-tsor-e ow/: ریزش آب اندک از ارتفاع.

چُرک--سَن /tsor ke:tæn/: ریزش آب اندک از بالا به صورت آبشار.

- چُرناَد /tsor-naδæ/: ناودان.
- چَرُو /tser-ow/: ریزش آب چشمه از ناودان سنگی.
- چَرَنُو /tsern-ow/: ناودان.
- چَكَّ /tsekkæ/: قطره.
- چَكَّ چَكَّ /tsekkæ-tsekkæ/: قطره قطره.
- چَكِسَن /tsekessæn/: چکیدن.
- چَكِنِیْدَن /tseknidæn/: چکاندن.
- چَـلُو /tsæ:l-ow/: چاله طبیعی آب در کوه و دشت.
- چَل پَسینک /tsej-pæsinæk/: بارش باران در عصر روزهای متوالی بعد از عید نوروز تا اردیبهشت‌ماه.
- چِشَم /čišmæ/: (۱) چشمه؛ (۲) مستراح.
- دَم کَت /dæm-kæt/: مظهر کاریز (قنات).
- دَهَن شِـر /dæhæn-šer/: شیر آب.
- رَوَتوَوَت /rutuvæt/: رطوبت.
- رودخوَن /ru:xunæ/: رودخانه.
- رودکَـل /ru:ka:l/: مسیل آب باران، رود خشک.
- زِرَنُو /zernow/: گردآب.
- ساف (صاف) /saf/: آب زلال.
- سَنگِ زَری /sæng-e zæri/: رنگین کمان.
- سوم /sum/: سرمای شدید که تأثیر مخرب بر طبیعت می‌گذارد.
- شَدُو /šæδow/: آبکی، رقیق، دوغاب.
- شُرَّ /šorrae/: ریزش آب از بالا.
- شُر شُر کَـتَن /šor-šor ke:tæn/: باران شدید و فشرده که قطره‌ها به هم پیوسته باشد.
- شُریشَت /šorrišt/: یک‌باره ریختن آب از بالا.
- شورخوس /šur-xows/: حوضچه‌ای که در مسیر باران احداث کنند تا کود و پهن و خار و خاشاک سر راه، در آن بریزد و پس از فروکش کردن آب آن، به‌عنوان کود، پای درختان بریزند.
- شیشَن /šištaen/: شستن.
- شیشَت و شور /šiš-t-o šur/: شست‌وشوی.
- عُرْمَب /γoræmb-æ / γoræmb-æ-γoræmb/: صدای شدید حرکت آب سیل از مسیر

- ناهموار (← گُرمب گُرمب).
 غُل زِدَن /yol zedæn/: جوشیدن مایعات.
 غَنی وَر /yæni-vær/: بارانی که هرچند سال یک‌بار در اواخر تابستان می‌بارد.
 غُل غُل کِه-تَن /yol-yol ke:tæn/: جوشیدن مایعات.
 فِشک /فیَشک/ دادَن /fiškæ/ fiškæ daðæn/: فوران آب از روزنه تنگ. فوران کردن آب از روزنه تنگ.
 قُلپ او /qolop-e ow/: جرعه آب.
 قُلپ قُلپ کِه-تَن /qolop-qolop ke:tæn/: جوشش آب از زمین توأم با صدا.
 قُلپ قُلپ واخاتَن /qolop-qolop vaxatæn/: جرعه جرعه آب نوشیدن.
 قُلینگ زِدَن /qoling zedæn/: نوشیدن آب، بدون این که لب با لبه ظرف تماس داشته باشد.
 قَنات /qænat/: قنات.
 کُد-شور /ko-šur/: سیل.
 کُد-نی /ko:ni/: چشمه بهاره.
 گُرمب گُرمب /goræmb-goræmb/: صدای شدید حرکت آب سیل از مسیر ناهموار (←)
 غُرمب غُرمب).
 گُسی /gosi/: جایگاه مشک (← مَشکُودو).
 گُلاو /golav/: گلاب.
 گُزو /gur-ow/: برکه، گودال طبیعی که در آن آب باران جمع شود.
 لیر /lir/: لجن، گل ولای کف حوض و آب‌انبار و برکه.
 لی-س /li:sæ/: باریکه آب جوی و چشمه.
 لی-ک /li:kæ/: نشت کردن، تراوش آب از ظرف.
 مَز /مُسکُرک/ moskorek /moz/: مه.
 مَشک /mæšk/: مشک، ظرف پوستی از جنس پوست بَز.
 مَشکُودو /mæšk-ow-ðu/: جایگاه مشک (← گُسی).
 مَشکول /mæškul/: مشک کوچک که طنابی بدان بندند و اغلب، چوپانان به دوش اندازند و به کوه و صحرا روند.
 میتارک /mitarek/: مشک آب بسیار کوچک.
 نَم /næm/: نم.
 نَمور /næmur/: نم‌دار.

هُوز (حوض) /howz/: حوض.

یَخ /yæx/: یخ.

۱.۲ چشمه‌های دوان

أو آروس /ow ærus/: چشمهٔ عروس.

أو بَلِ پَسِس /ow bæ-l-e pæ:se/: چشمهٔ بالای پس‌ده.

أو بَلِ غَنَى /ow bæ-l-e γæni/: چشمهٔ بالای غنی.

أو بَلِ مَدِّ خَاخ /ow bæ-l-e mæ:ð-e xajæ/: چشمهٔ بالای محمدخواجه.

أو بیدی /ow biði/: چشمهٔ بیدی.

أو خُج رَجَوَى /ow xojæ-rejævi/: چشمهٔ خواجهر جبی.

أو شازد /ow-šazdæ/: چشمهٔ شاهزاده (شازده).

أو قَلا /ow qæla/: چشمهٔ کلاغ.

أو کَل شَرِخ مَدِّ /ow-kæl-še:x sæ:ð/: چشمهٔ کربلایی شیخ سعد.

أو لَرِدک /ow lærdek/: چشمهٔ لردک.

أو مَشیرى /ow mæširi/: چشمهٔ مشیری.

أو نِیک /ow neyek/: چشمهٔ نیک (نی کوچک).

أو مَنگُو /ow mængu/: چشمهٔ منگو.

أو نَارک /ow narek/: چشمهٔ آنارک.

أو نُو /ow now/: چشمهٔ نو.

أو هَارو /ow haru/: چشمهٔ هار.

بَرِیا /بریى بار /bæryæ/ bæryo-y bar/: چشمهٔ بریا (بریاى بالا).

بَرِیا (بریى دوَمَن) /bæryæ, bæryo-y duman/: چشمهٔ بریا (بریاى پایین).

چِشْمِى مَوَارِکِ /čišme-y movaræki/: چشمهٔ مبارکی.

۲.۲ آب‌انبارهای دوان

أو مَبَارِ اَشکَدَس /ovæmbar-e eškæsa/: آب‌انبار شکسته.

أو مَبَارِ اَلِیْمَدِ بَیْگِی /ovæmbar-e ali-mæ:ð beyg-i/: آب‌انبار علی محمدیگی.

- اُومبارِ بَرْدی /ovæmbar-e bærdi/: آب‌انبار سنگی.
 اُومبارِ پُدمو /ovæmbar-e poðomu/: آب‌انبار پونه‌ای.
 اُومبارِ تاوی خو - ن /ovæmbar-e tavey xu:n/: آب‌انبار تابه خون.
 اُومبارِ تِل دراز /ovæmbar-e tel-deraz/: آب‌انبار تپه‌دراز.
 اُومبارِ تَنگ /ovæmbar-e tæng/: آب‌انبار تنگه (تنگه دوان).
 اُومبارِ چَل گزی /ovæmbar-e čel-gæzi/: آب‌انبار چهل‌گزی.
 اُومبارِ خَنِمک /ovæmbar-e xænomek/: آب‌انبار.
 اُومبارِ دُومی /ovæmbar-e dowwomi/: آب‌انبار دومی.
 اُومبارِ سَرْدو /ovæmbar-e særdu/: آب‌انبار سرده.
 اُومبارِ سَنگ و سِیر /ovæmbar-e sæng-o še:r/: آب‌انبار سنگ و شیر.
 اُومبارِ شال /ovæmbar-e šal/: آب‌انبار شال.
 اُومبارِ کِرِنی /ovæmbar-e kerni/: آب‌انبار.
 اُومبارِ کَل شِخ مَـدُ /ovæmbar-e kæl-še:x-mæ:ð/: آب‌انبار کربلایی شیخ محمد.
 اُومبارِ کَل یَـواس /ovæmbar-e kæl-yæ:vas/: آب‌انبار کربلایی عباس.
 اُومبارِ کُی بار /ovæmbar-e koy-bar/: آب‌انبار کوه بالا.
 اُومبارِ گَاهار /ovæmbar-e gahar/: آب‌انبار گاهار (منطقه‌ای کوهستانی که در شمال دوان واقع شده است).
 اُومبارِ گَارِک /ovæmbar-e garek/: آب‌انبار گارک (منطقه‌ای کوهستانی که در شمال دوان واقع شده است).
 اُومبارِ گِجِنی /ovæmbar-e gætsi/: آب‌انبار گچی.
 اُومبارِ مَل مُسفا /ovæmbar-e mol-mossæfa/: آب‌انبار ملامصطفی.
 اُومبارِ نَرِمک /ovæmbar-e nærmek/: آب‌انبار نرمک.
 اُومبارِ حُجلی /ovæmbar-e hogæli/: آب‌انبار حاج‌علی.
 اُومبارِ هُنّی دَـلِزو /ovæmbar-e hænoy dæ:lezu/: آب‌انبار حنای دهلیزان (دیواره زردرنگ کوه را به دلیل هم‌رنگی با حنا، حنا گویند و این حنا در کوه دهلیزان واقع است).

۳. آتش و واژه‌های وابسته

باتوجه به عمق تاریخ و فرهنگ مردم دوان، هنوز در میان پیران روستا سوگند به آتش و اجاق گرم، مرسوم است. اینان، آتش را پاک‌کننده محیط زندگی و نابودکننده پلیدی‌ها می‌دانند.

از این رو آن را گرامی می‌دارند.

آپلتشی /apoltaəsi/: تاول آب‌دار، شبیه به تاول ناشی از سوختگی.

أفتو /أفتوزنون /oftow/ oftow-zænun/: آفتاب، طلوع خورشید (← روز زدن).

أفتو سائی کد - ستن /oftow-sayæ ke:tæn/: پوشیدن خوشه‌های انگور با بوته‌های خار و خاشاک، به منظور جلوگیری از تابش آفتاب بر آنها.

بُر /بُر گد - ستن /bor/ bor ge:tæn/: شعله، شعله‌ور شدن (← بُک، بُک گد - ستن).

بَرِد تیش واکنوک /bærd-e tiš vakonuk/: سنگ آتش‌زنه.

بِرْسُدَت /beræ-so:tæ/: هیزم نیم‌سوخته (← چولوس و بُسُدَتیک).

بِرْشَنگ (بِرْشَنگ) أفتو /beršæng (beršing-e) oftow/: تیغه (شعاع) آفتاب که هنگام طلوع از لبه کوه به چشم می‌آید.

بَرَق /bærq/: برق، صاعقه؛ هیزم نیم‌سوخته (← چولوس و بِرْسُدَت).

بُسُدَتیک /boso:tek/: شعله، شعله‌ور شدن (← بُر گد - ستن).

بُک /بُک گد - ستن /bok/ bok ge:tæn/: روشن و خاموش شدن فتیله چراغ در اثر کمبود اکسیژن.

بُک بُک کد - ستن /bok-bok ke:tæn/: روشن و خاموش شدن فتیله چراغ در اثر کمبود اکسیژن (← پت پت کد - ستن).

بَلال بیدن /bælal biðæn/: سوختن و جزغاله شدن.

بَمبُل تیسک /bæmbol-tisæk/: سرگین فشرده‌الاغ که در آتش می‌انداختند که در اثر سوختن، سرخ می‌شد. آن را برمی‌داشتند و به زمین می‌زدند. صدای انفجاری که از آن برمی‌خاست، مورد تفریح جوانان می‌شد.

پت پت کد - ستن /pet-pet ke:tæn/: بُک بُک کد - ستن.

پرزینگ /perzingæ/: جرقه آتش (← پلد - چُج / پلد - چُک).

پلد - چُج / پلد - چُک /pele:ts/ pele:tsek/: جرقه آتش (← پرزینگ).

پلشَسَن /pælšessæn/: سوختن شدید پوست (← واپلشَسَن).

پلشِنیدن /pælšeniðæn/: سوزاندن پوست و موی کله‌پاچه (← واپلشِنیدن).

پلشیدن /pælšidæn/: سوختن شدید پوست و مو (← واپلشیدن).

پیلینگ تیش /piling-e tiš/: حبه آتش.

ترزَسَن /terzessæn/: سوختن مو و پشم.

تَنور /tænuræ/: دودکش.

تُو داَدَن /tow daðæn/: تفت دادن.

تُویدَن /toviðæn/: تابیدن، درخشیدن.

تیری /tiri/: تنور.

تیش /tiš/: آتش.

تیش بازی کـ سَن /tiš-bazi ke:tæn/: آتش بازی کردن.

تیش تیشوک /tiš-tišuk/: کرم شب تاب.

تیش دَسِک /tiš-dæssek/: خار و خاشاک، مخصوص گیراندن آتش.

تیش زَدَن /tiš zeðæn/: آتش زدن، آتش گیراندن.

تیشگ /tiš-gæ/: آتشگاه، آتشکده.

تیش گـ سَن /tiš ge:tæn/: آتش گرفتن.

تیش گُسن /tiš gos-sæn/: آتش زدن (معنی کنایی آتش انداختن به زندگی).

تیش لیـ مـک /tiš-e li:m-ek/: آتش کم حرارت، آتش ملایم.

تیش واکـ سَن /tiš vake:tæn/: افروختن آتش.

تیش و بَرَق /tiš-o bærq/: برق حاصل از برخورد ابرها.

تین /tin/: آتش خانه حمام، تون حمام.

جَزَسَن /jezessæn/: سوختن پوست.

جَزَنیدَن /jezniðæn/: سوزاندن پوست.

جینگِ اَفُتو /jing-e oftow/: گرمای هوای داغ، زیر آفتاب ظهر تابستان.

چال /ča:læ/: اجاق.

چولوس /čulus/: هیزم نیم سوخته (← بُسُدُتِک و بَرَسُدُت).

خُرَنگ /xoræng/: اخگر، حبه آتش.

خُل /xol/: خاکستر گرم اجاق.

دَمَن /dæmnæ/: دودکش، دودکش تنور.

دید /dið/: دود.

دیدگَر /dið-kærræ/: دود غلیظ.

روز زَدَن /ruz zeðæn/: طلوع خورشید (← اَفُتوَنون).

روشت /rušt/: روشن.

روشت واكِرَتَن /rušt vake:tæn/: روشن کردن آتش و چراغ.

روشنایی /rušneyi/: روشنایی.

سُوْت /so:t/: بُن ماضی سوختن.

سُوْتَع /so:tæ/: سوخته.

سُوْتِدَن /so:teðæn/: سوختن.

سوزنیدن /sezniðæn/: سوزاندن.

عَمَز واویدَن /væmz vaviðæn/: به‌شدت سوختن. جزغاله شدن.

کَلِکِی /kelæki/: منقل سفالی (در گذشته که در مدرسه بخاری نبود، دانش‌آموزان چند حبه آتش را در آن می‌ریختند و در کلاس خود را گرم می‌کردند).

مَـقَل /mæ:qal/: منقل.

واپَلِشَسَن /vapælšessæn/: سوختن شدید پوست (← پَلِشَسَن).

واپَلِشِنِیْدَن /vapælšeniðæn/: سوزاندن پوست و مو (← پَلِشِنِیْدَن).

واپَلِشِیْدَن /vapælšiðæn/: سوختن شدید پوست (← پَلِشِیْدَن).

واچِرِکَسَن /vajerkessæn/: سوختن شدید پوست.

واكِرَتَن /vake:tæn/: روشن کردن آتش و چراغ.

هَف دَاْدَن /hæf daðæn/: تفت دادن.

۴. باد و واژه‌های وابسته

طبیعت گرم و خشک دوان می‌طلبد که باران بیارد تا زندگی گیاهان و، به تبع آن، زندگی مردم تداوم داشته باشد. بدین لحاظ برای بارش باران، چشم کشاورزان و دامداران مدام به آسمان است. ابر بی وجود باد، آسمان منطقه را نمی‌پوشاند و بارانی بر زمین تشنه نمی‌بارد. باد نزد مردم دوان عامل بسیار حیاتی برای دوام بقاست. بنابراین نسبت به آن، از شناختی تاریخی بهره‌مندند. نوع باد، سرعت حرکت آن، وزشش در زمان‌های معین و سمت و سوی آن در جهات چهارگانه شمال و جنوب و شرق و غرب بسیار سرنوشت‌ساز است. از این رو، مدام چشم‌به‌راه وزش بادهای موافق‌اند تا نسبت به وجود سالی پر باران امیدوار و خوش بین باشند.

آسُمُو / asomu/ asomu/: آسمان.

اُفتوی /oftovi/: هوای آفتابی.

اُورلُئی /ævrelloyi/: هوای ابری.

بادُ /bað/: باد.

بادُ افتاسَ قلاتو /bað oftasæ qəlatu/: اصطلاحی است در مورد بادهای باران‌زا. اگر این باد به قله‌ای که به «قلاتو» موسوم است بوزد، بارش باران حتمی است.

بادُ افزَل /bað-e əfzæl/: باد تند، باد تندی که باران‌زا نیست، مقابل بادُ سَنگی (← بادُ سَنگی).

بادُ بادوک /bað-baðuk/: بادکنک.

بادُ پِچوک /bað-pe:čuk/: گردباد (← بادگردوک).

بادُ پوک /bað-e puk/: بادی که به اعتقاد مردم دوان، نه از جهات چهارگانه، بلکه در اوایل تابستان از بالا (آسمان) می‌وزد و سبب خشک شدن برگ‌وبار درختان می‌شود.

بادُ پُییز (غَزون) /bað-e poyiz (yazun): بادهای فصل پاییز.

بادُ سَنگی /bað-e səngi/: باد سنگین، باد باران‌زایی که خیلی آرام بوزد. مقابل بادُ افزَل.

بادُ سَمال /bað-e šəmal/: بادی که از سمت شمال می‌وزد و سبب خنکی هوا می‌شود.

بادُ قَپ /bað-qəp/: دلپچه، پرنده‌ای شکاری که در هوا به‌طور ثابت بال می‌زند و از همان‌جا طعمه‌اش را روی زمین می‌یابد.

بادُ قوس /bað-e qows/: باد باران‌زا که در پاییز می‌وزد.

بادگردک /bað-gærdek/: گردباد (← بادُ پِچوک).

بادُ گُل‌بُشکُف /bað-e gol-boškof/: بادی که هنگام شکفتن شکوفه‌های بهاری می‌وزد.

بادگیر /bað-gir/: تاج فلزی سرقلیان برای حفاظت آتش از باد.

بادُ مَلاَیم /bað-e molayom/: نسیم.

بادوتیفون /bað-o tifun/: باد و طوفان.

بادُ پرو /bað-o bæru/: باد و باران.

بادُ هیرون /bað-e hirun/: بادی که از سمت جنوب می‌وزد و باران‌زاست.

بَدوُرد /beðæword/: بوته گیاه دارویی بادآورد.

بَدوُسی کِ-سَن /beðowsi ke:tæn/: عمل باد دادن خرمن، به‌منظور جدا کردن دانه از کاه.

پَرَباهار /beræ bahar/: ایام پیش از بهار که حال و هوای بهار را تداعی کند.

پَرَتوُسو /beræ tovessu/: ایام پیش از تابستان که حال و هوای تابستان را تداعی کند.

پَر-تئی اُفتو /beræ:to-y oftow/: هوای زمستان در گرمای مطبوع آفتاب به هنگام صبح.
بَرِنی /bareni/: هوای بارانی.

تِ-بادُ /te:- baδ/: عمل باد دادن خرمن به‌منظور جدا کردن دانه از کاه.

تِیفون /tifun/: توفان.

چارچار /čarəčar/: سردترین روزهای زمستان، حدفاصل ۱۰ تا ۱۸ بهمن‌ماه (چهار روز از آخر چله بزرگ و چهار روز از ابتدای چله کوچک).

چولوس دیدُ /čulus-di:δ/: چهل و چهارم زمستان یا تابستان، که در زمستان هوا رو به گرمی می‌رود و در تابستان، هوا رو به خنکی می‌نهد.

چَلّی تُوَسو /tselle-y tovessu/: روزهای داغ میانی تابستان.

چَلّی خُرْدکو /tselle-y xordeku/: ایام زمستان، از ۱۴ بهمن تا آخر اسفند.

چَلّی زِمَسو /tselle-y zemessu/: کنایه از سردترین روزهای میانی زمستان.

چَلّی سَرما /tselle-y sərma/: کنایه از سردترین روزهای میانی زمستان.

چَلّی گو تو /tselle-y gutu/: چهل روزه ابتدایی زمستان.

رَشِنی بادُ /rəšney baδ/: علایمی که نشانه وزش باد است.

رَشِنی برو /rəšney bæru/: علایمی که نشانه بارش باران است.

سالِ قَد-ستی /sal-e qæ:t-i/: کنایه از خشک‌سالی سال‌های کم‌بارانی.

سَرْمیی /sərmoyi/: سرمازدگی (مقابل گرمی).

سوم‌گُلک /sum-golæk/: باد بسیار سرد که سبب سرمازدگی و به‌اصطلاح، سوختن درختان می‌شود.

قَرّ آسومو (هوا) /qærr-e asumu (hæva)/: اوج آسمان.

کاک /kak/: سرمای کشنده.

کُدُ بادُ /ko:-baδ/: بادی که از سمت کوه بالای دوان بوزد.

کُوَار /kovar/: هوای شرجی (هوای دارای رطوبت بسیار بالا).

گُرّ /gurræ/ gorræteraq/: رعد، صدای برخورد ابرها با بار الکتریکی مخالف.

گَرْمیی /garmo-yi/: گرم‌زدگی (مقابل سرمی).

لَک /la:ka/: له‌له‌زدن، در اثر گرمای شدید.

لی-ل /li:la/: گردباد.

لینگ زُر /ling-e zo:r/: ساعاتی از روز گذشته.

مَد-تو /mæ:tow/: مهتاب، نور شبانه‌ماه.

مُسکُرک / moskorek/: مه.

هَوا / hæva/: آسمان، هوا.

۱.۴. زمان

اَس / ایساتی / isati/ æso/: حالا.

اُمرو / omru/: امروز.

اُمسال / omsal/: امسال.

اُمشَو / omšow/: امشب.

اُس / اوس / اوساتی / usat-i/ oso/ uso/: آن وقت، آن گاه.

بَاهار / bahar/: بهار.

بُنْگابُنْگِ غُرُو (شوم) / bong-a-bong-e yoruv (šum): وقت غروب یا سرشب. دعایی است در حق

کسان یا نفرینی در حق ناکسان.

بُنْگِ سُو / bong-e sov/: سحر، سپیده صبح.

بُنْگِ شوم / bong-e šum/: وقت اذان مغرب.

بُنْگِ زُر / bong-e zo:r/: وقت اذان ظهر.

پار / par/: سال گذشته، پارسال.

پِر / pere/: پریروز.

پِرار / پرار / perar/ porar/: دو سال گذشته (پیش).

پِرَوَندوش / pærvæn-duš/: پریشب.

پَسِ سَری / pæs-pæs-særi/: چهار روز آینده.

پَسِ سَری / pæs-særi/: سه روز آینده.

پَسِ سَوا / pæs-sæva/: پس فردا.

پَسین / pæsin/: عصر.

پِشْتُ پِر / pišt-o pere/: پس پریروز.

پِشْتُ پِرار / pišt-o porar/: سه سال گذشته.

پِی شَمِید / pey-šæmbeδ/: پنج‌شنبه.

پُییز / poyiz/: پاییز.

تَرِیک و رُوشَن / tærik-o rušæn/: گرگ و میش صبح.

تُوَسُو /tovessu/: تابستان.

جَمَ /jemæ/: آدینه، جمعه.

چارشَمِیْد /čar-šæmbeδ/: چهارشنبه.

دُشَمِیْد /do-šæmbeδ/: دوشنبه.

دَقَّ /dæqqæ/: دقیقه.

دَمَ سُو /dæmæ sov/: سپیده صبح.

دوش /du:š/: دیشب.

دیگ /di:g/: دیروز.

رِز /rez/ ru/: روز.

زُر /zo:r/: ظهر.

زَمِیسُو /zemessu/: زمستان.

سات /sat/: ساعت.

سال /sal/: سال.

سَالِ دِ /sal-e de/: سال آینده.

سِرِ شُو /ser-šow/ ser-e šum/: سرشوم / سرشب، اول شب.

سُو /sov/: صبح.

سِشَمِیْد /se-šæmbeδ/: سه‌شنبه.

سَوَا /sæva/: فردا.

سَهَر /sæhær/: سحر.

شَمِیْد /šæmbeδ/: شنبه.

فَرْدِشُو /færed-šow/: فرداشب.

پَسِ فَرْدِشُو /pæs-færede-šow/: پس‌فرداشب.

گُدر /go:r/: نیم‌روز، نیمی از روز.

گُدرِ پَسین /go:r-e pæsin/: نیم‌روز عصر.

گُدرِ سُو /go:r-e sov/: نیم‌روز صبح.

مَءَ /mæ:/: ماه.

مَغْرُو /mæyrov/: غروب.

نِیَسِ شُو /nesp-e šow/: نصف شب.

وخت /væxt/: وقت.

هفت /hæftæ/: هفته.

یک شَمبِد /yæk-šæmbeð/: یک‌شنبه.

۲.۴. بیماری‌های موسوم به باد

باد بلند و اویدَن /bað bolænd vaviðæn/: ناگهان در نقطه‌ای از بدن احساس درد کردن.

باددار /bað-dar/: باد دار، درد مفاصل.

باد سُرخ /bað-e sorx/: بیماری پوستی با آثاری از تورم و قرمزی. در گویش دوانی به آن اَشْمِک

/æssomek/ هم می‌گویند و معتقدند که بر اثر غلبه سودا عارض می‌شود.

باد سرد /bað-e særd/: درد مفاصل، توأم با تیرکشیدن.

بادلُو /baðælu/: (۱) بادآور، نفاخ؛ (۲) به آدم خودخواه و پُرافاده هم می‌گویند.

باد ماش /bað-e maš/: دردی که در گلو افتد و ایجاد خفگی کند.

باد نِزَل /bað-e næzlæ/: سردرد در اثر خوردن خوراکی‌های با مزاج سرد.

باد نَفَق /bað-e næfq/: نفخ کردن معده در اثر خوردن خوراکی‌های با مزاج سرد.

بادو پر /bað-o ber/: گازهای گوارشی.

باد هَفُو /bað-e hæfu/: بیماری مفصلی.

باد هُول /bað-e howl/: تشنج ناشی از شک عصبی.

۵. خاک و واژه‌های وابسته

طبیعت دوان در سه منطقه دشت، کوهپایه و کوهستان قرار دارد. این سه منطقه با آب و هوای مختلف، دارای شرایط متفاوت‌اند. اما آنچه که در این طبیعت مختلف بیش از همه توجه بیننده را به خود جلب می‌کند، سنگ است که در آن بیش از خاک جلوه می‌کند. شاید وجود سنگ‌های ریز و درشت تا حجم چند تن، حتی در دشت، سبب احداث این‌همه دیوارهای کوتاه و بلند بدون ملات در زمین‌های کشاورزی و تاکستان‌های پلکانی شده باشد. مردم سخت‌کوش دوان، در سده‌های متوالی، با این عمل زمان‌بر و طاقت‌فرسا، توانسته‌اند ضمن گردآوری سنگ‌های مزاحم از سطح زمین و آماده‌سازی آن برای کشت، از

سنگ‌ها عامل مهمی بسازند تا هم شیب زمین گرفته شود، هم با پلکانی کردن زمین، کهن‌ترین سازهٔ آب‌خیزداری را ایجاد کند.

در داده‌های زیر، با توجه به نام‌های مختلف سنگ‌ها، به تنوع شکلی آنها پی خواهیم برد. در مورد خاک هم این تفاوت و تنوع را خواهیم دید و به ویژگی‌های هر یک پی خواهیم برد و خواهیم دید که هر یک از آنها مستعد پرورش چه نوع گیاهی است.

اشکت /eškæt/: غار.

بال /bal/: قسمتی از کوه که دارای سطحی صاف و وسیع باشد (← تاو).
بَرِتا /beræ:ta/: زمینی که شیب رو به شرق داشته باشد و آفتاب‌گیر باشد مقابل نِس.
بَرِد /bærd/: سنگ.

بَرِدِ باشِمِک /bærd-e bašomek/: سنگ‌های ردیف‌شدهٔ بین دانه و کاه در خرمن.
بَرِدِ تیش‌واکُنوک /bærd-e tiš-vakonuk/: سنگ آتش‌زنه، سنگ چخماق.
بُرگی /borgi/: تخته‌سنگ‌های لبهٔ بام، برای جلوگیری از ریزش باران بر روی دیوار.
بَسَس /bæ:s/: ۱) سطح شیب‌دار زمینی که با دیوارچینی شیب آن گرفته و برای کاشت درخت آماده شده باشد؛ ۲) قطعه‌زمین بایر که در بین دو قطعه‌زمین کشت واقع شده باشد.
بَنگِ بی‌یابون /bang-e biyabun/: بیابان بی‌آب و علف.

پال /pal/: هریک از تراس‌های باغ که دارای سطحی افقی است و زمینه‌ساز کاشت درختان انگور، انار یا انجیر شود.

پامال /pa-mal/: سنگ پا.
پُلْ-ل /po:læ/: تخته‌سنگ.
پُلْ-لِک /po:lek/: تخته‌سنگ کوچک.
پوزْ /pu:zæ/: پوزهٔ کوه.

پیلِش /piliš/: تراشهٔ سنگ.
تاو /tavæ/: قسمت پهن و صاف کوه (← بال).
تِل /tel/: تپه، تَل.

تِل و تَپار /tel-o tæpar/: تپه‌ماهور.
تَنگ /tæng/: تنگه، ورودی دره.
تَنگَر /tongor/: سنگ‌ریزه، قلوه‌سنگ.

- تین /tin/: گُلخَن حمام، خاکستر آتش‌خانه حمام.
چات /čat/: منطقه شنی، شن‌زار.
چُار /tsar/: (۱) غار؛ (۲) خزانه زغال، گودال ساخت زغال.
چت /tset/ čet/: شن.
چتیک /tsetek/ četek/: شن‌ریزه.
چتیکِی /tseteki/ četeki/: زمین شنی.
چک /čak/: راه ناهموار و پلکانی کوه.
چکِ کُء /ček-e ko/: قلعه کوه، خط‌الرأس کوه.
چُء سل /čol/: قسمتی از شیب کوه که دارای سنگ‌های ریز و درشت باشد که از بالا ریزش کرده باشد.
چَم /čæm/: شکاف کوه.
چینگ /čing/: قلعه کوه.
خاک /xakæ/: گرد هر چیز. مثل خاکه قند و...
خاکِ چال /xak-e čalæ/: خاکستر اجاق.
خاکلو کِـئـئـن /xakælu ke:æn/: عمل مرغی که خود را در خاک می‌غلطاند.
خاک و خُل /xak-o xol/: گرد و غبار.
خاکی /xaki/: خاک‌آلود.
خوـد /xu:δ / xowδ/ خود /xu:δ / xowδ/: زمین بکر. زمینی که چند سال در آن کشت نشده باشد.
خوـد نَشکـسَس /xowδ-e næškæ:sæ/: زمین بکر که در آن سابقه کشت نباشد.
دِر /deræ/: دژه.
دِرک /derk/: زمین بی‌آب و بیابانی.
دینگ /ding/: برجسته، زمینی که نسبت به پیرامون خود برجسته باشد.
دینگک /dingek/: برجستگی کوچک.
رِز /re:z/: قسمتی از شیب کوه که دارای سنگ‌های ریز و درشت باشد که از بالا ریزش کرده باشد.
رِغ /re:γ/ re:g/ ریگ.
رَمَل /ræml/: ماسه.
رِز /ze:/: لایه سخت زمین که شالوده ساختمان را بر آنها بنا کنند.
رُرد /zærd/: دیواره عمودی کوه.

زیمی /zimi/: زمین.

سِتاری دیز /setare-y diz/: شهاب‌سنگ که در جو می‌سوزد.

سُدُل /so:l/: تخته‌سنگ.

سُدِلِک /so:lek/: تخته‌سنگ کوچک.

سنگ آسِیو /sæng-asiyow/: سنگ آسیاب.

سَنگ وِزَه /sæng-e vezæ/: سنگی که گرد آن را برای از بین بردن دانه‌های قرمز روی زبان نوزاد که از گرمی عارض می‌شود، به کار می‌برند.

سِدِک دو /šedek-du/: زمینی که در آن گیاه سِدِک (گون / کتیرا) سبز شده باشد.

سُل /šol/: گِل، خاک توأم با آب.

سُلُو /šolu/: گِل آلود.

شووار /šovar/: زمین پست و آب‌گیر.

عَر /yæ#r/: غبار، مه.

قاش /qaš/: شکاف کوه.

قُتل /qotol/: ریگ مخصوص بازی قُتل‌بازی (ریگ‌بازی).

کُده /ko:/: (۱) کوه؛ (۲) سنگ؛ (۳) کنایه از استقامت و استحکام.

کُخِک /koxek/: تپه خاکی با فراز سنگی.

کَر /kæ#r/: قلوه‌سنگ.

کِر /ker/: شکاف کوه.

کِرَشک /keræšk/: زمین رُسی توأم با سنگ‌ریزه که بسیار سخت است و کندنش دشوار.

کِرُو /kærv/: زمین دارای سنگ‌های رسوبی لایه‌لایه (مطبق).

کُدَسار /ko:sar/: منطقه کوهستانی.

کَف /kæf/: سنگ گچ.

کَفَسُو /kæf-essu/: معدن سنگ گچ.

کُدُفرونی کِدَسَن /ko:-forun-i ke:tæn/: سنگ‌پرانی کردن.

کُدُکِمبال /ko:-kæmbal/: منطقه کوهستانی، کوهساران.

کُدُکَن کِدَسَن /ko:-kæn ke:tæn/: آماده‌سازی زمین بکر برای احداث باغ انگور و انجیر.

کِل /kel/: سنگ تخت مخصوص بازی کِل‌بازی.

کُدُل /ko:l/: دره شیب‌دار کوهستان با توده‌های سنگی.

کُـلَ /ko:læ/: سنگ بزرگ، قلوه‌سنگ بزرگ.

کِلَـبَرِد /kelæ-bærd/: سنگ‌های چیده‌شده برهم که در نشانه‌گذاری به‌منظور تعیین سامان زمین کشاورزی به‌کار می‌رود. کاربرد دیگر آن، جنبهٔ اعتقادی دارد. معمولاً در هر جا چیده شود، از جمله کنار خرمن، به‌اعتبار نام حضرت عباس، از دستبرد اغیار در امان می‌ماند. در کازرون آن را کَرّه حضرت عباس می‌گویند.

کَلِـگَـ /kælgæ/: خرابه، خانه‌خرابه.

کُـلُـم /kolo:m/: کلوخ، تودهٔ خاک به‌هم چسبیده.

کَلُو /kælu/: زمین کشت درون یا پیرامون روستا که محل کشت علوفهٔ دام یا صیفی‌جات است.

کُمبُر /kombor/: برجستگی‌های کوهستان.

کَم /kæm/: پرتگاه.

کَمبال /kæmbal/: منطقهٔ کوهستانی، با خط‌الرأس خمیدگی و شیب‌دار.

کَمِک /kæmek/: پرتگاه کوتاه.

کُوَار /kovar/: غبار، مه.

کُـوُـبَال /ko: vo bal/: کوهستان.

کُوک /kovek/: سنگ کوچکی که به‌منظور استقرار سنگ‌های بزرگ در دیوارهای بدون ملات باغ و خانه، زیر آن قرار می‌دهند.

کُوـن /ku:n/: دیوارهٔ طبیعی کنار رودخانه یا مسیل که از شدت امواج یا حرکت آب ایجاد شده است.

گا کال /ga-kal/: زمین کشاورزی.

گا هار /gahar/: منطقهٔ وسیعی از کوهستان که دارای تپه‌های خاکی باشد.

گُـدَار /goðar/: راه بسیار دشوار که از دیواره‌های کوه می‌گذرد.

گَر /gær/: فراز سنگی تپه‌های خاکی.

گَرَبَرِد /geræ-bærd/: گُل سنگ.

گَرَت /gært/: گرد.

گَرَدَن /gærdan/: گردنه.

گُس /gos/: زمین گود و پست که نمایی از درهٔ کم‌عمق داشته باشد.

گِشَر /gešr/: خاک رُس توأم با قلوه‌سنگ. این نوع زمین بسیار سخت است.

گُفت /gæft/: زمین گود و پست.

- گِل /gel/: خاک، به معنی زمین هم هست.
- گِلِ سِرشور /gel-e ser-šur/: نوعی خاک یا گل صابونی که با آن سر و موی را می‌شویند.
- گِل و شُل /gel-o šol/: خاک و گِل توأمان. گِل و لای.
- گِلی /geli/: از جنس خاک یا سفال.
- گِمل /gemæl/: زمین پستی که اطرافش بلند باشد.
- گُودُ /gowð/: گودال.
- گور /gur/: زمین آب‌گیر.
- لِنار /letar/: دشت و بیابان.
- لَرْد /lærd/: صحرا و بیابان.
- مازَ /mazæ/: برجستگی زمین که از دو سمت مقابل شیب‌دار باشد.
- مُرَ /mo#r#ræ/: سنگ گرد و گُروی که معمولاً در یک دست جا می‌گیرد.
- مِکِنْد /mækend/: زمین از جنس رُس که آب در آن نفوذ نکند.
- مَل /mæl/: زمین صاف و مسطح.
- مُل /mol/: گردنه کوچک.
- نات /nat/: راه صعب‌العبور کوهستان.
- نِسَ /nesæ/: زمین رو به غرب که صبح‌ها در سایه قرار داشته باشد. مقابل پَرَ تا.
- نِکِ کُـه /nek-e ko/: قلّه کوه.
- واکِرِیْدَن /vakeriðæn/: حفر کردن زمین.
- واکِنْدَن /vakaendæn/: حفر کردن زمین.
- واکِنِیْدَن /vakæniðæn/: حفر کردن زمین.
- وَرِسِرِیْنِگِسَن /værsringessæn/: کمانه کردن سنگ پرتاب‌شده.
- هَرا /hæra/: هوا، آسمان.
- هَنا /hæna/: دیواره‌های حنایی کوهستان.

۱.۵. ابزارهای گِلی و سنگی و سازه‌های بدوی

- آسِک /asek/: دست‌آس. آسیاب دستی.
- اِسپِن /espen/: دیواره سنگی بدون ملات تراس‌های زمین کشاورزی و باغ.

بَرْدَر /bærdær/: وسیله سنگی مخصوص خرد کردن دانه‌های حبیب.

بَرْد قور /bærd-e qævr/: گورنوشته، سنگ قبر.

بَرْدینگ /bærding/: سنگاب.

بوگردن /bu-gærdenæ/: غلتک سنگی پشت بام، برای فشردن کاه گل روی بام بعد از بارش باران.

بوگولیک /bugulek/: ظرف سفالی، مخصوص ترشی.

بَینیک /beynik/: کوزه دهان گشاد متوسط لعاب‌دار، مخصوص ترشی و سرکه.

تاپو /tapu/: ظرف گلی بزرگ استوانه‌ای به قطر و ارتفاع حدود یک متر، مخصوص نگهداری خرما و ...

جور /jowr/: هاون سنگی.

چَرنادُ /čornaðæ/: ناودان سنگی.

دِیگ /de:gek/: دیزی، دیگ گلی.

دَنیک /dænek/: سیلوی گلی خانگی به قطر حدود یک متر و ارتفاع حدود دو متر.

کَرْدو /kærdu/: محل انباشت سنگ و قلوه‌سنگ در زمین کشاورزی یا باغ.

کِرَوش /kerowš/: سنگاب مخصوص کارگاه‌های شیرپزی باغ‌های کوهستان.

کَـگِل /kæ:-gel/: کاه گل مخصوص اندودکاری.

کِلِک /kelek/: آتشدان کوچکی که دانش‌آموزان در گذشته، آتش در آن می‌ریختند و برای گرم کردن خود به مدرسه می‌بردند.

کُلِیک /kolik/: کوزه سفالی لعاب‌دار، مخصوص شیر و روغن و ...

کُور /kowræ/: ظرف آب ماکیان خانگی از جنس سنگ یا سفال.

کوز /ku:za/: کوزه آب.

کوم /ku:mæ/: کُلبه ساخته شده از سنگ، با پوشش شاخ و برگ درختان.

کَلَبو کَـتَن /gelæbu ke:tæn/: اندود کردن بام.

۲.۵. خاک‌های گوناگون دوان

گِلِ آوی /gel-e avi/: خاک آبی؛ در بعضی از نقاط کوهستان یافت می‌شود.

گِلِ اِسپ /gel-e espe/: خاک سفید؛ در نقاطی از کوهستان یافت می‌شود. از آن در شیرپزی برای زلال شدن شیره انگور استفاده می‌شود.

گیلِ آنگیر /gel-e ængir/: نوعی خاک سفید؛ از آن به‌منظور گرفتن درد آب انگور در شیرپزی، در دیگ می‌ریزند تا دُردش ته‌نشین شود و شیرهای شفاف به‌دست آید.

گیلِ تیری /gel-e tiri/: خاک رُس خالص

گیلِ زرد /gel-e zærd/: خاکِ زرد؛ این نوع خاک نیز به‌صورت رگه‌هایی در نقاطی از طبیعت روستا وجود دارد و برای کشت و زرع مناسب است.

گیلِ چتکی /gel-e četeki/: خاکِ شنی؛ مناسب کشت سه نوع درخت میوهٔ عمدهٔ روستا (انگور، انجیر و انار) است.

گیلِ سُرخ /gel-e sorx/: خاکِ قرمز (سرخ)؛ این خاک در نقاط مختلفی از دشت یا کوهستان وجود دارد و ضمن اینکه مناسب کشت درخت است، از نوع رُسی آن، برای ساخت ظروف گلی استفاده می‌شود.

گیلِ سوز /gel-e sowz/: خاکِ سبز؛ عمدتاً در تپهٔ بَلِ غَنی، در شرق روستا وجود دارد و مناسب کشت و زرع نیست.

گیلِ سی‌یَء /gel-e siyæ/: خاکِ سیاه؛ بیشتر در محدودهٔ زمین‌های زیر روستا وجود دارد و مناسب کشت غله است.

۶. نمونه‌هایی از ضرب‌المثل‌ها و کنایات وابسته به عناصر چهارگانه

۶.۱. ضرب‌المثل‌های وابسته به آب

پا آو ورمیا، او شلو مکو /pa æ ow værmaya, ow šolu mæku/: پا را در آب نگردان، آب را گل‌آلود نکن (دوبه‌هم‌زن نباش. شر به پا نکن).

تَءَ نَ زَن آءَ روخونَ رَدَ وایمِ چووت /tæ:næ-zen æ: ruxunæ ræð vaneme:wut/: طعنه‌زن از رودخانه رد نمی‌شود (عبور نمی‌کند) (کسی که به دیگران کنایه بزند، در زندگی توفیق نمی‌یابد).

او کِ آن یَءَ جُ ویست، گند مِ مِ کو /ow ke æn ya:jo veys-et, gænd me:ku/: آب که در یک‌جا بماند، می‌گندد (سفارش به حرکت و پویایی در زندگی است).

آیر بوشوت آری دریا، دریا خشک وایمِ وو /æyær bušut æ-ri dærya, dærya xošk vame:wu/: اگر برود لب دریا، دریا خشک می‌شود (به دنبال هر کاری می‌رود، دست خالی باز می‌گردد).

۶.۲. کنایات وابسته به آب

اُنگری اشکِ چیش /ongori æšk-e čiš/: انگار اشک چشم (کنایه از زلالی و شفافیت آب).

اُنْگَرِی اُوی کِت رُئِ سِی بوت اُ تو کُر /ongori ov-i ke-t ro:tese butæ-tu kær/ :انگار آبی که ریخته
باشی درون توده‌ای از قلوه‌سنگ (کنایه از انجام کاری بیهوده است).
اُنْگَرِی اُوی کِت رُئِ سِی بوت اُری تیش /ongori ov-i ke-t ro:tese butæ-ri tiš/ :انگار آبی که ریخته
باشی روی آتش (کنایه از فروکش کردن عصبانیت است).
اُنْگَرِی رو - خونی نِکِ خُءِ مَفَدَم /ongori ru:xune-ye tæk-e xo:-mæfæ:m/ :انگار رودخانه‌ای
که صدای خروش خود را متوجه نیست (کنایه از کسی است که از عیب و ایراد کردار خود غافل
است).

۳.۶. ضرب‌المثل‌های وابسته به آتش

جَمُی ای کِ اُتُ او بُو اُتُ تیش، هر دیکُیشو تیشین /jæmoy i-ke æto ow bu æto tiš, hæ-r-dikoyi-šu
tiš-en/ :به جای اینکه یکی آب باشد و یکی آتش، هر دو آتش اند (هرگاه طرفین دعوا کوتاه نیایند و
بر شدت مشاجره بیفزایند).
اُفُتُو اُزِرْگِ-بِرک اُکِرْنِم-بِووت /oftow æ-zer-e ge:rek æ-ker neme:wut/ :آفتاب زیر سبد پنهان
نمی‌ماند. معادل آفتاب همیشه زیر ابر نمی‌ماند (حقیقت برای همیشه پنهان نمی‌ماند).
هر تیشی کِ گِرْمِترَا پَدَش دَس وَاگی /hær tiš-i ke gærm-ter-a beðæ-š dæs va-vagi/ :هر آتشی
که گرم‌تر است، برو و دستت را بگیر رویش (هرکدام سودمندتر است، آن را برگزین).
اُنْگَرِیشو میش اُ تیش کِ /ongori-šu mi-š æ-tiš ke/ :انگار مویش را آتش زدند (چنانچه از کسی
سخنی به میان آید و او سرزده وارد شود، بیان می‌شود).

۴.۶. کنایات وابسته به آتش

اُنْگَرِی چولوسِک /ongori čulusek/ :انگار هیزم نیم‌سوز شده (کنایه از لاغری و سیاه‌چردگی کودکان
است).
اُنْگَرِی پِلِی-چِکْ ه-بِی-بِکی /ongori pele:tsek-e he:me-y bænek-i/ :انگار جرقه‌هیزم بنه‌ای
(درخت بنه یا پسته کوهی) (کنایه از کسی است که پس از عصبانیت، سریع خشمش فروکش
می‌کند).

۵.۶. ضرب‌المثل‌های وابسته به باد

هرکیش باد گُش، باد با /harki-š bað go-š, bað ba/ :هرکس از باد گفت، باد بُردش (هرکس از چیزی

ترسید، گرفتارش می‌شود).

کِی کُدُنْ اَبَاذْ مَدْ /ke-ye ko:næ æ-bað mæðe/: کاه کهنه را باد نده (وقتی می‌گویند که کسی مورد اختلاف برانگیز گذشته را به میان بکشد).
چِکِ کُلِی خُتْ بِیگی کِشْ باذْ نَوِ /ček-e kole-y xo-t bigi ke-š bað næve/: گوشه کلاه خود را بگیر که باد آن را نبرد (به فکر زندگی خود باش که نابود نشود).

۶.۶. کنایه وابسته به باد

اُنْگَرِی گُجِشِکِ تَوِ باذْ /ongori gojišk-e tu bað/: انگار گنجشکی که در معرض باد قرار دارد (کنایه از کسی است که در زندگی انسجام فکری ندارد).

۶.۷. ضرب‌المثل‌های وابسته به خاک

کُمِ پُرِ بو، کَ تَنگَرِ بو /kom por bu, kæ tongor bu/: شکم پُر (سیر) باشد، بگذار در آن سنگ‌ریزه باشد (امورات بگذرد، چگونگی اش مهم نیست).
گَرْدْ اءْ شُلِشْ اَبَا نِمُووتْ /gard æ: šol-eš æpa nemewut/: گرد از گِلش برنمی‌خیزد (خیرش به کسی نمی‌رسد).

۶.۸. کنایات وابسته به خاک

اُنْگَرِی مِی-خَشْ اَگِلا /ongori me:x-eš æ-gel-a/: انگار می‌خس را در زمین فرو کرده‌اند. کنایه از کسی است که جایی را تصرف عدوانی کرده است و جُم نمی‌خورد.
اُنْگَرِی گُجْ /ongori gæts/: انگار گُج (کنایه از سفیدی است).
اُنْگَرِی زِمِینِ اءْ ر /ongori zemen-e æ:r/: انگار زمین نرم و بدون سنگ‌لاخ (کنایه از خلوص نیت افراد است).

در پایان لازم می‌دانم که از گویشوران ارجمند دوانی که در گردآوری مواد این داده‌ها صمیمانه همکاری داشته‌اند سپاسگزاری کنم.

گویشوران:

کشاورز و باغدار	بی‌سواد	۹۵ ساله	محمدتقی زارع
تکنسین برق فشارقوی	سیکل	۸۶ ساله	محمد ولی‌زاده
مهندس پتروشیمی	لیسانس	۷۵ ساله	شکرالله حاجی‌زاده
جوش‌کار و برق‌کار	شش کلاس	۷۶ ساله	کریم خواجه
مدیرکل بازنشسته دارایی	لیسانس	۷۵ ساله	مُندعلی غلامی
جوش‌کار خط لوله	شش کلاس	۷۴ ساله	محمدرضا خرمایی
جوش‌کار خط لوله	شش کلاس	۷۴ ساله	الله‌کرم بهروزیان
آزاد	هفت کلاس	۷۹ ساله	عبدالرسول سلامی

واژه‌های مربوط به ماهی و ماهیگیری در گویش گیلکی انزلی

مریم‌سادات فیاضی (استادیار زبان‌شناسی دانشگاه گیلان)

نیره صبرکننده پشتیری (دانشجوی کارشناسی ارشد ایران‌شناسی دانشگاه گیلان)

۱. مقدمه

شهرستان بندر انزلی از نظر موقعیت جغرافیایی بین عرض‌های ۳۷ درجه و ۲۴ دقیقه تا ۳۷ درجه و ۳۴ دقیقه شمالی و ۴۹ درجه و ۱۲ دقیقه تا ۴۹ درجه و ۳۳ دقیقه طول شرقی در نیمکره شمالی و در شمال ایران واقع شده است. بندر انزلی از شمال به دریای خزر و از جنوب به تالاب انزلی متصل است و یکی از مهم‌ترین قطب‌های اکوتوریسم گیلان را به وجود آورده است (اصلاح عربانی ۱۳۸۷: ۸۶۱). ماهیگیری و صیادی مهم‌ترین شغل مردم گیلان و به‌طور خاص انزلی بوده است. صیادان گیلان بیشتر تورهای خود را در مصب رودخانه‌ها و مخصوصاً سفیدرود پهن می‌کردند و پره‌های متعددی دورتادور مرداب انزلی مشغول فعالیت بوده‌اند. جنوب دریای خزر و به‌ویژه مرداب انزلی یکی از پراهمیت‌ترین مناطق تخم‌ریزی، رشد و نمو ماهیان استخوانی دریای خزر به‌شمار می‌آید. اما به‌تدریج با رشد شهرنشینی در انزلی و اتصال فاضلاب‌های شهری به مرداب و آلودگی آن رفته‌رفته از شمار ماهی‌ها کاسته شده است.

مردم انزلی به گویش گیلکی سخن می‌گویند اما به دلیل ارتباط با کشورهای حاشیه دریای خزر و استان اردبیل زبان ترکی نیز در آنجا رواج دارد. گویش گیلکی یکی از گویش‌های حاشیه دریای خزر است که از جمله زبان‌های ایرانی شمال غربی محسوب می‌شود. از دیگر گویش‌های حاشیه دریای خزر می‌توان به مازندرانی و گویش‌های منطقه سمنان اشاره کرد (رضائی باغپیدی ۱۳۸۰: ۱-۴).

مطالعه و ویژگی‌های زبانی انسان، بخشی از انسان‌شناسی زبان‌شناختی است. در این شاخه از علم انسان‌شناسی، مطالعه تاریخ و ساختمان شفاهی زبان‌ها از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و انسان‌شناس زبان در پی آن است که دریابد چگونه زبان‌ها از جهات گوناگون با یکدیگر اختلاف دارند. از آنجاکه هدف انسان‌شناسی زبان‌شناختی «فراهم آوردن درکی از وجوه گوناگون زبان به مثابه مجموعه‌ای از اعمال فرهنگی است» (دورانتی ۱۳۹۵: ۱۹)، با کنکاش درباره‌ی واژگان صید و صیادی در گویش گیلکی می‌توان دریچه‌ای به فرهنگ زبانی گیلان گشود.

۲. روش تحقیق

پیکره داده‌ها به دو روش اسنادی و میدانی جمع‌آوری شده است. داده‌های اسنادی از مجموعه‌ای از فرهنگ‌های لغت گیلکی و واژه‌نامه گویش گیلکی به‌انضمام اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های گیلکی (۱۳۶۳)، فرهنگ گیل و دیلم (فارسی به گیلکی) (۱۳۶۶)، گیله‌گب (۱۳۸۱) و فرهنگ گیلکی (۱۳۳۲) گردآوری شده‌اند. اما قسمت عمده داده‌ها از راه مصاحبه حضوری با گویشوران با استفاده از روش گفت‌وگو با گویشوران و ضبط و فیلم‌برداری از آنان جمع‌آوری شده است. این در حالی است که شم زبانی نگارندگان نیز به‌عنوان گویشور بومی، یکی دیگر از منابع گردآوری داده‌های مورد نیاز پژوهش بود.

جامعه پژوهش شامل صیادان، توربافان، قایق‌سازان و متخصصان امور شیلات می‌شود که در آن با بیش از ۳۰ گویشور مرد بین ۲۵ تا ۷۵ سال، اعم از باسواد و بی‌سواد، مصاحبه و گویش آنها ضبط و آوانگاری شده است. جمع‌آوری این پیکره در بازه زمانی سال‌های ۱۳۹۲ تا ۱۳۹۵ صورت گرفته است.

۳. واژه‌های مربوط به ماهی و ماهیگیری

۳.۱. واژه‌های مربوط به انواع روش‌های صید ماهی

پایه‌دام /payə-dam/: نوعی روش صید که نزدیک ساحل انجام می‌شود. پایه‌دام در کنار ساحل و در عمق نیم تا یک متری می‌کار گذاشته می‌شود. هر صیاد پایه‌دام جایگاه ثابت و مشخص خود را دارد که محدوده‌ای است به‌طور معمول بین ۱۰۰ تا ۲۰۰ متر. از آنجا که صید پایه‌دام قانونی نیست و صیادان فاقد مجوزند، هر روز جای خود را تغییر می‌دهند تا شناسایی و دستگیر نشوند. زمان استفاده از پایه‌دام‌ها متفاوت است اما بیشتر از ابتدای دی‌ماه تا پایان اسفندماه از ساعت شش عصر تا شش صبح روز بعد کار گذاشته می‌شوند. شیوه انجام کار دو گونه است. نخست، در دو طرف تور یعنی در قسمت عرض آن میله یا چوبی به تور متصل می‌شود و در زمان کار گذاشتن، محکم در کف آب فرو برده می‌شوند تا کج نشوند. زیرا در صورت کج شدن ماهی به آن برمی‌خورد و می‌گریزد. دیگر، تور را با کمک لاور (لنگر) در آب ثابت و عمود نگه می‌دارند و دو طناب را یکی به بالا و دیگری را به پایین تور اضافه می‌کنند و در جایی که این دو طناب به یکدیگر می‌رسند طنابی دیگر (در حدود ۸ تا ۹ سینه) به آنها اضافه می‌کنند تا با کمک این طناب تور به لاور متصل شود. در هر دو روش، تور می‌تواند هم عمود بر خط ساحل و هم به موازات خط ساحل قرار گیرد. اما قرار گرفتن تور به‌صورت عمودی صید بیشتری به همراه دارد و امکان بروز مشکل کمتر است. با توجه به اینکه پایه‌دام‌ها در شب کار گذاشته می‌شوند، صیادان برای استراحت خود در ساحل کومه‌هایی می‌سازند و کار نظارت بر پایه‌دام‌ها را با قایق موتوری انجام می‌دهند.

تله /tələ/: در مرداب کار گذاشته می‌شود و به‌صورت قفسه یا دایره‌ای شکل همانند تله‌های جنوبی‌ها است (گرگوز). نوعی دیگر به‌شکل چند حلقه به‌ترتیب از کوچک به بزرگ است که با تور پوشیده شده است. بزرگ‌ترین حلقه دهانه آن است و کوچک‌ترین حلقه در انتها کار گذاشته می‌شود و تور به انتها می‌رسد و ته آن بسته است تا بدین‌وسیله ماهی در آن گیر بیفتد. تله را علاوه بر مرداب در رودخانه‌های باریک نیز کار می‌گذارند و جنس دام آن از نخ است.

تیوب /tiyub/: صیادان بدون قایق برای صید به‌روش لاکش از تیوب بزرگ طناب‌پیچ استفاده می‌کنند.

دام‌پایه /dam-payə/: پایه‌دام.

دام‌گستر /dam-gustær/: شیوه‌ای است از صید ماهی، به این ترتیب که صیادان آزادکاری که در شرکت تعاونی کار نمی‌کنند از طریق پهن کردن تور در آب صید خود را انجام می‌دهند.

رجه‌دام /ræjə-dam/: به جا و مکان ماهیگیران برای صید اطلاق می‌شود. در گذشته به شیوه قرار گرفتن ماهیگیران در کنار یکدیگر نیز گفته می‌شد. به این صورت که ماهیگیران از ابتدای پل غازیان تا انتهای

مرداب، فضایی بین حدود چهار تا هشت متر را برای رفت‌وآمد قایق باز می‌گذاشتند و خودشان در دو طرف آن در کنار هم و به ترتیب به صید می‌پرداختند. ترتیب قرار گرفتن ماهیگیران براساس رتبه و موقعیت و اعتبارشان بود و هر رَج به یک نفر اختصاص داشت. هر رَج نسبت به رَج بالایی خود پَس مایاق به حساب می‌آمد و رَج بالایی پیش مایاق خوانده می‌شد. در رجه‌دام صید به گونه لاکش انجام می‌شد. اصطلاح رجه‌دام در سال ۱۳۲۵ رواج داشت که صید در رودخانه‌ها صورت می‌گرفت.

صیده‌پَره /seyda-pæra/: نوعی صید گروهی دارای مجوز است. از دوره رضاشاه پهلوی با تشکیل شرکت تعاونی صیده‌پره رواج یافت. برای این کار ابتدا یک پیمان‌کار با خرید یک صیدگاه شماری ماهیگیر را به استخدام خود درمی‌آورد. این کارگران بیشتر ترک‌های خلخال و اردبیل و کم‌تر گیلک‌ها بودند. با توافقی که میان پیمان‌کار و کارگران صورت می‌گرفت، مواعیدی یعنی میزان دستمزد، شیوه پرداخت آن و نحوه استفاده از مرخصی‌های روزانه یا چندروزه مشخص می‌شد. در فصل صید ماهیگیران در کومه‌هایی اسکان می‌یافتند و هزینه خوراک روزانه آنها بر عهده پیمان‌کار بود. امروزه با تغییر در شیوه اداره شرکت به صورت سهام‌داری، چند نفر عهده‌دار مسئولیت‌های مختلف هستند و جمعیت قومی نیز به نفع بومیان منطقه یعنی گیلک‌ها تغییر کرده است. کارگران حقوق خود را به صورت روزمزد دریافت می‌کنند و سهمی از صید روزانه نیز به آنها اختصاص دارد. اگرچه کومه‌ها همچنان به شکل سابق باقی است، شمار زیادی از صیادان پس از پایان صید روزانه به منازل خود بازمی‌گردند.

قارماق /qarmaq/: نوعی روش صید که با قلاب ماهیگیری صورت می‌گیرد.

کالو /kalu/: نوعی روش صید برای رودخانه و تالاب است. برای این منظور چوب انعطاف‌پذیری از درخت انار یا میله آهنی را به شکل دایره می‌برند و آن را از میان چشمه‌های (سوراخ‌های) تور رد می‌کنند تا همانند توره شود. بخش دایره‌ای دارای دسته یا میله‌ای صاف است که از آن برای نگهداشتن تور استفاده می‌شود. کالو را در مسیر عبور ماهی‌ها قرار می‌دهند و یک نفر به قسمت بالایی رودخانه یا تالاب می‌رود و با ایجاد سروصدا آنها را می‌ترساند و به سمت کالو هدایت می‌کند.

کُلْهام /kulham/: نوعی روش صید قدیمی است که قسمتی از رودخانه را با کمک نی مرداب همانند سد می‌بستند و روبه‌روی آن در مسیر عبور ماهی‌ها دریچه‌ای تعبیه می‌کردند. پس از تجمع ماهی‌ها در پشت دریچه، آن را باز می‌کردند و به این صورت شمار زیادی ماهی به دام می‌افتادند. در این روش، کرجی‌بانان ماهی را نمی‌شمرند و ماهیان به دام‌افتاده داخل دریچه را با کمک شمشاد داخل کرجی می‌کردند. از این روش هنگام فروش نیز خریداران به تعداد ماهی‌ها توجهی نداشتند و تعداد کرجی‌ها مورد نظر بود؛ مثلاً یک کرجی ماهی.

لاکش /lakš / lækəš/: نوعی روش صید دونفره است که با قایق انجام می‌شود. صیاد نشسته نقش

پاروزن را ایفا می‌کند و صیاد ایستاده مسئولیت پهن کردن و جمع کردن تور را برعهده دارد. توری که در لاکش به کار می‌رود، حدود چهار متر است که در یک نوبت صید چندین بار پهن و جمع می‌شود تا مکان تجمع ماهیان مشخص شود. اگر شمار ماهیان صیدشده کم باشد، بعد از پهن کردن تور صبر می‌کنند تا آب، تور را بکشد یا خود آن را می‌کشند تا چنانچه در مسیر آن ماهی باشد، به دام بیفتد. برای این روش فصل یا زمان خاصی وجود ندارد زیرا این کار بدون مجوز صورت می‌گیرد.

ماشک /*mašk*/: نام نوعی دام دایره‌ای شکل است و به کمک طنابی که در طول صید به دور مچ صیاد پیچیده می‌شود، کنترل و هدایت می‌شود. گشادی ماشک در انتهای آن به بالاترین حد خود می‌رسد. لبه‌های قسمت انتهایی ماشک به سمت داخل برگشته است و کار پشت زدن ماشک در این قسمت انجام می‌شود. هنگام پرتاب ماشک به درون آب، انتهای برگشته آن کمی باز و ماهی به آنجا وارد می‌شود. صیاد با کشیدن طناب ماشک باعث می‌شود تا لبه‌های انتهایی جمع شود و ماهی‌ها درون تور بمانند و در نهایت صیاد تمامی ماشک را با کمک همان طناب از آب بیرون می‌کشد. پیش از انداختن ماشک به درون آب، ماهیگیر قدری خرده‌نان در مکان مورد نظر خود می‌ریزد تا ماهی‌ها در آنجا جمع شوند و پس از تجمع ماهی‌ها، ماشک را بر سرشان پهن می‌کند. این روش صید در رودخانه‌ها صورت می‌گیرد. اما در انزلی از ماشک کنار اسکله، بلوار و موج‌شکن استفاده می‌کنند. اما بهترین مکان برای صید با ماشک زیر پل غازیان یعنی محل تلاقی رودخانه با دریا است.

مالاکرجی /*mala-kerji*/: شیوه‌ای قدیمی است برای صید ماهی به‌گونه‌ی انتظاری و دام‌گستر، یعنی صیادان پس از انداختن تور در آب تا صبح روز بعد به انتظار می‌نشینند تا ماهیان به دام افتند. در این اثنا صیادان گاه‌به‌گاه تور را واری می‌کنند تا از مناسب بودن جایگاه صید اطمینان حاصل کنند. در گذشته به دلیل نبود قایق‌های موتوری صیادان به ناچار در کنار دام خود منتظر می‌مانند. برای انجام این نوع صید که هنگام غروب خورشید آغاز می‌شد و در صبح روز بعد به پایان می‌رسید، از نوعی قایق به نام کرجی استفاده می‌شد که امکان گذراندن شب در آن وجود داشت. کرجی قایقی است نه متری با استراحتگاهی به نام گاجامه، ذغال‌جا، بارخانه و منقل.

۲.۳. واژه‌های مربوط به انواع دام

آخان‌دام /*axan-dam*/: دامی که از نخ آخان برای صید ماهیان سنگین‌وزن بافته شده و از انعطاف‌پذیری بسیار بالایی برخوردار است. در گذشته شیلات از آخان‌دام برای صید ماهی استفاده می‌کرد. اگر اندازه چشمه این دام ۳ میل باشد، ماهی‌ای به اندازه چهار میل نیز می‌تواند وارد چشمه‌های آن شود، در صورتی که در دام‌های نایلونی چنین امری اتفاق نمی‌افتد.

بال‌بُر /balbor/: سمت بالای دام را گویند که کرف به آن متصل است و به خاطر اتصال تورها به کرف، روی آب قرار می‌گیرد.

پره /pæro/: تور بسیار بزرگی است که اندازه آن به چندین کیلومتر می‌رسد و در فصل صید در یک روز چندین بار در دریا پهن و پس از به‌دام افتادن ماهی‌ها در آن جمع می‌شود. پیش از این، کار پهن و جمع کردن پره به عهده صیادان بود اما امروزه این کار با استفاده از تراکتور صورت می‌گیرد که موجب بالا رفتن سرعت صید می‌شود. مسافت پهن کردن پره باتوجه به دستور **لوسمان** متغیر است. دو سمت پره دارای طناب‌هایی است که به آن **اُزن‌قول** یعنی سمتی که دارای طناب بیش‌تری است و **گوداقول** یعنی سمتی که طناب کمتری دارد گفته می‌شود. از سمت **گوداقول** برای باز کردن دهانه پره استفاده می‌شود تا ماهیان از آن سمت وارد پره شوند و طناب را از آن‌رو کوتاه می‌گیرند که پره سدی به‌وجود آورد و مانع از فرار ماهیان صیدشده شود. افزون‌بر طناب، در قسمت وسط پره **توربه** وجود دارد که چشمه‌های آن نسبت به قسمت‌های دیگر پره ریزتر و ارتفاع آن کمتر است. هنگام پهن کردن پره، زمانی که **توربه** به دریا انداخته می‌شود، صیادان آرام‌آرام کار جمع کردن پره را از سمت دیگر آغاز می‌کنند. زمانی که پره به‌طور کامل پهن شد، صیادان سمت مخالف نیز شروع به جمع کردن پره می‌کنند. البته این کار با کمک وینچ که به تراکتور متصل است و با همیاری صیادانی صورت می‌گیرد که طناب‌های پره را از دو جهت می‌کشند تا از این راه تمام پره به ساحل بیاید و امکان جمع کردن ماهیان به‌دام افتاده فراهم شود.

پَره‌دِچینی /pæra-dečini/: چیدن تور در کفی یا کرجی در روش صید پره را گویند.

پَس‌مایاق /pæsmayaq/: رج دوم در رجه‌دام.

پیش‌مایاق /pišmayaq/: رج اول در رجه‌دام.

جورکون /jorkun/: در برش عرضی، به قسمت بالای تور گویند و برای قرار گرفتن این قسمت از تور در بالای آب، در فواصلی از تور کرف، چوب پنبه یا هر چیز سبکی قرار می‌دهند.

جیرکون /jirkun/: در برش عرضی، به قسمت پایین تور گویند و برای ممانعت از حرکت تور به سمت بالای آب، در فواصلی از تور، سرب قرار می‌دهند.

چشمه /češmə/: تور شامل سوراخ‌های متعدد، منظم و با اندازه مشخص است. این سوراخ‌ها حاصل گره زدن نخ‌ها به یکدیگر است که به آن چشمه می‌گویند. اندازه چشمه تورها باتوجه به نوع ماهی تعیین می‌شود. مثلاً چشمه سه انگشت لغ یا چشمه سه میل یا دو میل.

چلیس /čəlas/: در صید به‌روش پره به تور چلیس گویند.

چومه /čuma/: چشمه‌های تور را گویند.

دام /dam/: به تور ماهیگیری دام گویند. تورها را در ابتدا با **اُش** می‌بافتند که آنها را از روسیه تهیه می‌کردند ولی بعدها استفاده از رشته‌های کنفی رواج یافت. نخ‌های کنفی را خود ماهیگیران تهیه می‌کردند به این صورت که دانه کنف را در ماه فروردین می‌کاشتند و در شهریور و اوایل پاییز آنها را که به اندازه قد یک انسان بود درو می‌کردند. برگ کنف از نظر ظاهری شبیه جعفری است با بویی بد و آزاردهنده. کنف‌های دروشده را درون چاله‌ای از آب دفن می‌کردند تا بدین شکل در عرض چند روز پوسیده شوند و پوست کندن آنها راحت‌تر شود. سپس کنف‌ها را می‌کوبیدند و به صورت رشته‌هایی در می‌آوردند. سپس رشته را می‌شستند و بر پایه‌های چوبی ۲ تا ۳ متری آویزان می‌کردند تا خشک شود. رشته‌های به دست آمده از کنف را به بافنده‌ها می‌دادند تا آن را بریسند و به نخ تبدیل کنند. به این نوع دام رشته‌دام می‌گویند که بعد از ورود نخ‌های نایلونی به بازار از رونق افتادند.

رشته‌دام **/rešta-dam/:** توری که نخ آن از کنف تهیه می‌شود.

کولی‌دام /kuli-dam/: دام یا توری که مخصوص صید ماهی کولی است. تورها به تناسب صید هر ماهی دارای چشمه‌هایی به اندازه مشخصی هستند زیرا اگر چشمه‌ها بزرگ باشد، ماهی می‌تواند از میان چشمه‌ها بگذرد و اگر کوچک باشد، ماهی دام را احساس می‌کند و بدون اینکه در آن گیر بیفتد فرار می‌کند. کولی نیز اندازه‌های متفاوتی دارد که بر حسب زمان صید دام مورد نیاز برای صید آن متفاوت خواهد بود. مثلاً برای صید شاکولی در خردادماه دامی با چشمه‌های کوچک لازم است و برای صید همین ماهی در شهریور اندازه چشمه باید بزرگ‌تر باشد. چراکه کولی در شهریورماه بزرگ می‌شود. صیاد در ماه فروردین سه دام با چشمه‌های مختلف را در آب می‌اندازد تا برآورد کند ماهی به کدام یک از دام‌ها گیر می‌کند و سپس به تناسب جثه ماهی تور را به تعداد زیاد پهن می‌کند.

۳.۳. واژه‌های مربوط به انواع نخ و توربافی

آخان /axan/: نوعی نخ نایلونی کلفت که برای بافتن دام استفاده می‌شود. دام بافته‌شده از این نخ به **آخان‌دام** معروف است که از مقاومت بالایی برخوردار است و برای صید ماهیان بزرگ استفاده می‌شود. **بُراق /boraqaj/:** دستگاه مخصوص پشت زدن دام در صید پره را گویند که شامل دو قسمت است. یک قسمت دارای درجه است تا بدین وسیله **لوسمان** درجه سفتی طناب را تعیین کند و قسمت دوم دستگاه میله‌ای شکلی است که روبروی قسمت اول و با اندکی فاصله قرار دارد که به کار پشت زدن دام کمک می‌کند. در زمان پشت زدن با دستگاه هم سرب را برای جیرکون و هم گُرف را برای بال بُر می‌اندازند. در گذشته برای سفت کردن طناب در هنگام پشت زدن از چهار میله استفاده می‌کردند که آن را باید چندین نفر با نیرو و توان بالا می‌چرخاندند تا طناب محکم شود و بعد از آن کار پشت زدن را آغاز می‌کردند.

بُودُو /budu/: در هنگام پشت زدن اگر بخواهند که سرب نیز هم‌زمان با پشت زدن به طناب‌ها متصل شود، چشمه‌های تور را وارد نخ می‌کنند که بافندگان به آن **بُودُو** می‌گویند. سپس سرب‌ها را وارد طناب اصلی می‌کنند و در نهایت این دو را به یکدیگر گره یا به اصطلاح پشت می‌زنند.

پراج /peraj/: به نخ از جنس پنبه گویند که در هنگام پشت زدن برای گره زدن ماشک سیخ استفاده می‌شود. **چینی /čini/:** از لوازم توربافی که نخ نایلونی را به آن قرقره می‌کنند. تکه چوب باریکی به شکل مستطیل که دارای دو بریدگی بلند است. نخ‌ها از دو بریدگی رد می‌شوند تا به تنه چینی پیچیده شوند و نخ برای گره زدن و بافتن تور آماده باشد.

پُشت زتن /pušt zeən/: برای آنکه تورها قابل استفاده شوند ابتدا باید پشت انداخته شوند. به این شکل که ابتدا دو طناب را به صورت طولی هم در قسمت بالا و هم در قسمت پایین از میان سوراخ چشمه‌ها رد می‌کنند. سپس دو طرف طناب به میخ یا هر چیز دیگری محکم می‌شود و در ادامه با استفاده از چینه و نخ، طناب‌ها به چشمه‌ها گره زده می‌شوند. فاصله گره‌ها از یکدیگر به سفارش صیاد بستگی دارد. در زمان پشت زدن اگر صیاد بخواهد که به تور خود سرب و کُرف متصل کند آنها را وارد طناب اصلی می‌کنند و چشمه‌ها را وارد نخ دیگر می‌کند و در نهایت نخ و طناب را با یکدیگر گره می‌زند (پشت می‌زند). سرب‌های واردشده در طناب را در فاصله مشخصی گره می‌زنند. برای قسمت دیگر از کُرف استفاده می‌کنند که شیوه کار گذاشتن آن همانند سرب است. قرار دادن سرب به منظور سنگین کردن تور و کشیدن آن به سمت پایین صورت می‌گیرد. حال آنکه کُرف‌ها تور را روی آب نگه می‌دارند. توازن میان نیروی سرب و کُرف سبب می‌شود تا تور به حالت عمودی در آب قرار گیرد. در گذشته کار پشت‌اندازی در خیابان و با کمک تیر چراغ انجام می‌شد.

خَرک /xæræk/: چهارپایه مثلثی شکل و ابزار کار چینیکی است که آن را در ماسه‌ها ثابت نگه می‌دارد و به کمک میخی که در بالای خرک وجود دارد تور را در حالت آویزان قرار می‌دهد تا بدین ترتیب چینیکی تور را تعمیر کند.

چینه‌زتن /čino zeən/: پیچیدن نخ به دور چینه را گویند.

کُرف /kærf/: چوب‌پنبه‌هایی که به دلیل سبکی برای بالا نگهداشتن تور روی آب به شکل توپ می‌سازند که در وسط آن برای رد کردن طناب سوراخ است. گاهی به جای کُرف از توپ پلاستیکی کوچک استفاده می‌کنند.

۴.۳. انواع قایق و بخش‌های متفاوت آن

آبرو /abru/ : پارو.

آبروگیر (/abru-gir/: ۱) در محل چرخش پارو قوس کوچکی از جنس لاستیک قرار داده‌اند که دسته پارو در همان محدوده می‌چرخد. این محل در وسط لوتکا و در دو طرف لبه آن واقع شده است؛ (۲) پاروزن.

آب‌زُل (/abzol/: کفِ کرجی را گویند.

بارخانه (/barxæna/: صندوقی است در وسط کرجی، قایق و لوتکا برای قرار دادن ماهیان صیدشده تا زمان رسیدن به ساحل.

پاشالمان (/pašalman/: انتهای بدنه کرجی در قسمت بیرونی را گویند.

پالان (/palan/: سکوهایی موجود در قایق، لوتکا و کرجی که برای نشستن سرنشینان تعبیه شده است.

پس‌کوتوله (/pæskutulæ/: قسمت انتهایی قایق (مخصوص صید لاکش)، لوتکا و کرجی که محل استقرار پاروزن است.

پیشه‌سَر (/pišæsær/: به قسمت جلوی قایق گویند.

پیش‌کوتوله (/piškutulæ/: قسمت جلوی قایق (مخصوص صید لاکش)، لوتکا و کرجی و محل استقرار هدایت‌گر صید است که وظیفه پهن و جمع کردن تور را بر عهده دارد.

تامازی (/tamazi/: به برآمدگی ابتدا و انتهای نوک کرجی گویند که لاورا به آن متصل می‌کنند.

ذغال‌جا (/zuval-ja/: محلی است در حدود یک متر پشت گاجاما در کرجی برای قرار دادن یک تا دو کیسه ذغال که از آن برای پخت‌وپز و ایجاد گرما در صید مالاکرجی استفاده می‌شود.

سونگیر (/sungir/: در محل چرخش پارو قوس کوچکی از جنس لاستیک قرار دارد که دسته پارو در همان محدوده می‌چرخد. این محل در وسط لوتکا و در دو طرف لبه آن واقع شده است.

شالمان (/šalman/: به اسکلت و پایه‌های اولیه کرجی یا لوتکا گویند.

شَصِت (/šæst/: به پارویی گفته می‌شود که دسته آن به شکل حرف تی انگلیسی است و تکه‌چوبی در قسمت بالای دسته آن برای قرار گرفتن کف دست تعبیه شده است تا با وارد کردن فشار بر پارو قایق یا لوتکا به سمت جلو حرکت کند.

قوشا (/quša/: در محل چرخش پارو قوس کوچکی از جنس لاستیک قرار داده‌اند که دسته پارو در همان محدوده می‌چرخد. این محل در وسط لوتکا و در دو طرف لبه آن واقع شده است.

کرجی (/kərzi/: قایق بزرگ چوبی که طول آن در حدود ۹ تا ۱۲ متر و مناسب برای صید در مسافت‌های طولانی است. امروزه کرجی در صید پره بیشترین کاربرد را دارد.

گاجاما (/gajama/: به محل استراحت درون کرجی اطلاق می‌شود که در صید به شیوه مالاکرجی کاربرد دارد. از آنجا که صیادان به دلیل دوری از ساحل ناگزیر به گذراندن شب در کرجی بودند، به منظور

حفاظت از خود در برابر سرما و برای استراحت به گاجامه پناه می‌برند. ساختمان اصلی گاجامه از دو میله یا چوب ساخته می‌شود که در عرض کرجی به حالت قوس قرار می‌گیرد و فاصله آنها از یکدیگر به اندازه قد یک انسان خوابیده و ارتفاع آن به اندازه قد یک انسان در حالت نشسته است. روی میله را به کمک پارچه و حصیرهایی از جنس لی یا سوف می‌پوشانند تا از نفوذ باران و سرما جلوگیری کنند.

لاؤر /lavær/: لنگر مخصوص قایق که از میل گرد ساخته می‌شود. لاور شامل سه شاخه است که انتهای هر شاخه را به سمت بیرون منحنی می‌کنند و نوکشان را می‌کوبند تا به شکل مثلث درآید. ابتدای میله‌ها به میله اصلی متصل می‌شود که دارای حلقه است و از این حلقه برای گره زدن طناب قایق استفاده می‌شود.

لنج /lənʃ/: وسیله‌ای موتوری است بزرگ‌تر از کرجی و کوچک‌تر از کشتی که برای صید ماهی کیلکا استفاده می‌شود. در لنج توری همانند توره تعبیه شده است تا به کمک آن ماهیان کیلکا را با حجم بالا صید کنند.

لوتکا /lutka/: به قایق چوبی گفته می‌شود. تفاوت لوتکاها با قایق‌های چوبی امروزی در شکل ظاهری و موتور آن است. لوتکاها با کمک پارو به حرکت درمی‌آیند ولی قایق‌های چوبی با کمک موتور. اضافه شدن موتور به قایق باعث تمایز آن از لوتکا شده است زیرا لوتکا در امتداد بدنه خود در دو طرف به یکدیگر می‌رسد ولی قایق به دلیل تعبیه موتور در انتها برش می‌خورد و ضلعی به آن اضافه می‌شود. طول لوتکا به طور معمول ۵ متر و عرض آن ۱/۵ متر است.

۵.۳. واژه‌های مربوط به ابزارهای ماهیگیری و ماهی‌فروشی

بول /bul/: چوب بلند و نوک‌تیز همانند نیزه که با آن ماهی صید می‌کردند.

تلاش /təlaʃ/: چوبی مستطیل‌شکل به قطر ۲ تا ۳ میلی‌متر که ارتفاع آن به اندازه کف دست است. عرض این وسیله چون در اندازه چشمه تأثیرگذار است بسته به نوع ماهی‌ای که قرار است صید شود متغیر است.

توربه /turbe/: کیسه‌ای که از تور صیادی تهیه می‌شد تا ماهی‌ها پس از صید تا ساحل زنده نگه داشته شوند و در روزهای گرم فاسد نشوند. توربه با طنابی که به قایق متصل می‌شد، درون آب قرار می‌گرفت. به این ترتیب ماهی‌های صیدشده، زنده به ساحل می‌رسیدند. در صید پره، به وسط تور که اندازه چشمه‌های آن کوچک‌تر از چشمه‌های دو طرف است توربه می‌گویند. توربه از نظر ارتفاع نیز از دو طرف خود کوتاه‌تر است. چنین تدابیری سبب می‌شود در تور پره ماهی‌ها در توربه به دام بیفتند و نتوانند از آن خارج شوند.

توروس /*turus*/: طناب‌های قطوری که در کار صیادی استفاده می‌شود.
چام /*čam*/: به چوب بلندی می‌گفتند که ماهی‌فروشان دوره‌گرد بر روی دو شانه خود قرار می‌دادند و در هر طرف زنبیل حاوی ماهی را می‌آویختند.
دستک /*daestæk*/: چوب یا هرچیز عمودی که در دو طرف تور کار گذاشته می‌شود تا از به‌هم‌خوردگی و پخش شدن تور در آب جلوگیری کند. ابتدا و انتهای دستک را به ابتدا و انتهای تور (در عرض) متصل می‌کنند تا تور حالت عمودی به خود بگیرد.
قارماق /*qarmaq*/: قلاب ماهیگیری را گویند که در گذشته از نی‌های قطور مرداب ساخته می‌شد و براساس صید نوع ماهی متفاوت بود مانند کولی قارماق و اسبله قارماق.
مایاق /*mayaq*/: چوبی ۴ تا ۸ متری که در دریا یا رودخانه کار می‌گذاشتند و کرجی یا دام را به آن می‌بستند.

لانک /*latak*/: قطعه چوبی است که از دو طرف از پهنای آن کاسته می‌شود و در قسمت وسط دارای سوراخی است که طناب را وارد آن می‌کنند و گره می‌زنند و سمت دیگر طناب را آزاد می‌گذارند تا در ورنا زدن به دور وینچ بیچانند.
کفی /*kæfi*/: وسیله یدکی مورد استفاده در صید به‌روش پره که به تراکتور متصل می‌شود. طناب و تور را هنگام بالا کشیدن در کفی می‌چینند تا به سمت کرجی انتقال دهند و کار ریختن پره را دوباره آغاز کنند.
طَبِق /*taëaq*/: سکوی چوبی که ماهی‌ها را برای فروش روی آن می‌چینند.

۳.۶. انواع پوشاک

بارانی شلوار /*barani-šælvar*/: شلوار از جنس بارانی که همراه قوجان پوشیده می‌شود و دور مچ و کمر آن با کش محکم می‌شود.
چکمه /*čekmæ*/: پاپوش بلند از جنس پلاستیک که تا زیر زانو می‌رسد.
فوکا /*fuka*/: لباس یک‌سره مخصوص صیادان است که از کف پا تا بالاتنه (زیر بغل) را می‌پوشاند، با دو بند که از پشت به جلوی بدن و از روی کتف به هم متصل است و از لاستیک ماشین تهیه می‌شود تا آب به آن نفوذ نکند. صیادان می‌توانند با پوشیدن فوکا بدون خیس شدن به داخل آب بروند. لاستیک‌ها را با استفاده از حرارت به یکدیگر متصل می‌کنند.
قوجان /*qujan*/: لباس نیم‌تنه از جنس بارانی که دور مچ و کلاه آن با کش نفوذناپذیر می‌شود. در گذشته قوجان را از پارچه متقال تهیه می‌کردند و برای نفوذناپذیری روی آن را با روغن می‌پوشاندند که در این حالت رنگ قوجان زرد می‌شد درحالی‌که امروزه به رنگ سرمه‌ای یا مشکی است.

۷.۳. انواع مشاغل

آب‌روکش /*abrukaš*/: پاروزن.

باس‌زن /*baszæn*/: در صید پره به کسی گفته می‌شود که وظیفه دارد داخل آب برود و به وسیله پاهای خود کمک کند تا تور به درستی پهن شود. باس‌زن کف پای خود را روی طناب جیرکون (سمت پایین تور) بالا و پایین می‌کند تا هم تور رد شود و هم در سمت پایین بماند و بالا کشیده نشود. باس‌زن از راه بالا و پایین کردن پاهای خود درمی‌یابد که آیا تور در حرکت است یا خیر و در صورت بروز مشکل با فریاد زدن به کسانی که در ساحل هستند خبر می‌دهد تا با کمک لوسمان آن را برطرف کنند.

بیرونه آب /*biruna-ab*/: مالا‌کار.

پس‌مالا /*pæs-mala*/: به کسی اطلاق می‌شود که در صید به‌روش لاکش یا مالا‌کرجی وظیفه پاروزن را بر عهده دارد.

پیش‌مالا /*piš-mala*/: به شخصی اطلاق می‌شود که در صید به‌روش لاکش می‌ایستد و تور را در آب پهن می‌کند. در روش مالا‌کرجی وظیفه پیش‌مالا اندکی متفاوت است و پیش‌مالا نقشی همانند لوسمان دارد.

چکمه‌چی /*čekmæči*/: در صید پره به افرادی که چکمه می‌پوشند اطلاق می‌شوند که وظیفه‌شان انجام کارهای درون ساحل از جمله جمع کردن دام، چیدن دام در کفی، و انتقال دام به کرجی است. چوب‌دار /*čubdar*/: نماینده سماک برای فروختن ماهی‌ها. پس از خرید ماهی‌ها، سماک نماینده خود را برای فروش مزایده‌ای ماهی‌ها به بازار می‌فرستد.

چینیکی‌چی /*činikči*/: به شخصی اطلاق می‌شود که تورها را تعمیر می‌کند.

چینیکی‌زن /*činik-zaen*/: به شخصی اطلاق می‌شود که تورها را تعمیر می‌کند.

دام‌اف /*damof*/: دام‌باف؛ کسی که به کمک چینه و تلاش، نخ را می‌بافد و به دام تبدیل می‌کند.

دام‌زن /*dam-zaen*/: کسی که کار پشت زدن دام را انجام می‌دهد. یعنی طناب وارد شده به درون چشمه‌ها را به چشمه‌ها گره می‌زند.

سماک /*sæmak*/: به ماهی‌فروش کل اطلاق می‌شود. بیشتر ماهی‌هایی که توسط صیادان صید شده و تمام ماهی‌هایی که شرکت تعاونی پره آنها را صید کرده است به سماکان فروخته می‌شود و آنها نیز ماهی‌ها را از طریق مزایده (چوب‌زدن) در بازار به فروش می‌رسانند.

فوکاچی /*fukači*/: در صید پره به کسانی که فوکا می‌پوشند و در دریا کار می‌کنند اطلاق می‌شود.

کرجی‌بان /*kerjiban*/: در روش صید پره به افرادی که کارشان داخل کرجی است و عمل ریختن تور در آب را برعهده دارند کرجی‌بان گویند.

لوتکادود /lutka-dævæd/: به سازنده لوتکا گفته می‌شود.

لوتکاساز /lutka-saz/: کسانی که قایق، کرجی و لوتکا می‌سازند.

لوسمان /lusman/: در گذشته به کسی اطلاق می‌شد که وظیفه فرماندهی و هدایت تور در روش مالا کرجی را داشت. امروزه این لقب در شرکت تعاونی پره به کسی گفته می‌شود که از تجربیات و مهارت‌های بسیاری در زمینه‌های هواشناسی، شناخت وضعیت دریا، زمان‌شناسی، بررسی منطقه مناسب صید، و برطرف کردن مشکلات پهن و جمع کردن تور برخوردار است. اهمیت نقش لوسمان تا به آن اندازه است که مسئولیت صید و یافتن راهکارهایی برای صید برعهده او گذاشته می‌شود. از این رو ممکن است او را از شهر یا استان دیگری به خدمت بگیرند. با توجه به نقش مهم لوسمان در صید، دستمزد و سهم او از صید روزانه نسبت به سایر افراد بیشتر است. سایر افراد ناگزیر به اطاعت کامل از دستورات لوسمان هستند.

مالا /mala/: صیاد؛ عده‌ای نیز مالا را آن دسته از صیادانی می‌دانند که با کمک قایق به عمق بیشتری می‌روند و به روش لاکش ماهی صید می‌کنند.

مالاکار /mala-kar/: به صیادان روش لاکش گفته می‌شود که بیرون آب و در عمق ۴ تا ۹۰ متری صورت می‌گیرد. مالاکارها که بیشتر به دنبال صید ماهی سفید هستند، برای رفتن به مسافت‌های دور از قایق موتوری استفاده می‌کنند و چشمه‌های دام آنها برای صید ماهی سفید مناسب است.

موتورچی /muturči/: در شرکت تعاونی پره به افرادی که در هنگام ریختن تور، با قایق موتوری به آب می‌روند و ناظر بر نحوه ریختن آن هستند موتورچی گویند. موتورچی‌ها علاوه بر کار نظارت، چنانچه در زمان ریختن یا جمع کردن تور در آب مشکلی پیش آید، باید آن را برطرف کنند. لوسمان نیز در این زمان بر کار ریختن تور نظارت دارد.

ورناکش /vornakš/: در صید به روش پره به افرادی گفته می‌شد که تور را با استفاده از شانه‌های خود و به وسیله طناب از آب بیرون می‌کشیدند.

۸.۳. واحدهای اندازه‌گیری

اُزن قول /uzun-qul/: واژه‌ای ترکی است و واحدی برای اندازه‌گیری طول طناب تور. در صید پره به قسمتی از تور که طناب‌های بلندتری دارد اطلاق می‌شود. در صید به روش پره در دو سمت تور، طناب‌هایی را متصل می‌کنند تا با کمک آنها بتوانند تور را در مسافت‌های طولانی تری کار بگذارند (بریزند). تور نسبت به خط ساحل به شکل حرف «ن» (n) انگلیسی است و از آنجایی که ماهی‌ها در آب یا در حالت رفت (یعنی به سمت آستارا) به سر می‌برند یا در حالت برگشت (یعنی به سمت مازندران)، همواره

صیادان یک سمت تور را کوتاه‌تر می‌کنند تا ماهی‌ها وارد تور شوند. کوتاه و بلند کردن تور توسط طناب‌های دو طرف تنظیم می‌شود، یعنی آن سمتی که محل ورود ماهی‌هاست طناب‌های بلندتری دارد تا دهانه تور باز شود و تور از ساحل فاصله بیشتری بگیرد و در سمت دیگر از طناب‌های کوتاه‌تری استفاده می‌کنند تا تور به ساحل نزدیک‌تر شود و بدین طریق سدی ساخته می‌شود که ماهی‌ها نتوانند از تور فرار کنند. اُنْقول به سمتی اطلاق می‌شود که طناب آن بلندتر است و برای ورود ماهی در نظر گرفته شده است.

(عدد) انگشت خُشک / *ængušt-xušk*: مثلاً دو انگشت خشک. این اصطلاح برای اندازه‌گیری سوراخ‌های (چشمه‌های) تور مورد استفاده قرار می‌گیرد و ابزار اندازه‌گیری آن انگشتان دست است. هر عددی که بعد از آن واژه خشک قرار گیرد یعنی آن تعداد انگشت درون چشمه‌ها کاملاً چسبیده به یکدیگر قرار گرفته‌اند. اندازه چشمه‌ها براساس نوع ماهی‌ای که قرار است صید شود مشخص می‌شود، مثلاً دو انگشت خشک.

(عدد) انگشت لُغ / *ængušt-læx*: مثلاً دو انگشت لغ. این اصطلاح نیز برای اندازه‌گیری چشمه‌های تور به کار می‌رود یعنی تعداد انگشت‌های مورد نظر کنار یکدیگر آزادتر قرار گیرند. این آزادی باید به حدی باشد که انگشت دیگری نتواند در کنارشان قرار گیرد.

پُترو / *petro*: زمان اتمام فصل صید را گویند. فصل صید به صورت قانونی از ۲۰ مهر ماه آغاز می‌شود و در ۲۰ فروردین به پایان می‌رسد. گاهی به دلیل اندک بودن ماهی‌های صیدشده این زمان می‌تواند تا ۲ تا ۵ روز نیز افزایش یابد (واحدی برای بیان زمان صید ماهی).

پیلهدریا / *pila-derya*: دریای خزر را گویند (واحدی برای بیان سطح دریا).

چاپاق / *čapaq*: به ماهی پهن و چاق اطلاق می‌شود (واحدی برای بیان حجم ماهی).

چله خُشکی / *čela-xuški*: واحدی برای اندازه‌گیری زمان در کار صیادی است. چله خشکی یا چله کسادی از اوایل دی شروع می‌شود و تا بهمن ماه ادامه دارد. چله کسادی با چله بزرگ زمستان برابری می‌کند. البته زمان اتمام آن تقریبی است و دقیق مشخص نمی‌شود. در این مدت به دلیل سرمای زیاد هوا و آب، ماهی‌ها به سمت کف دریا می‌روند و از این رو صید ماهی کم می‌شود. صیادی در این مدت تعطیل می‌شود تا زمانی که هوا رو به گرمی برود و ماهی‌ها به سطح آب بیایند. این اتفاق معمولاً با یک طوفان صورت می‌پذیرد، یعنی طوفان ماهیان را از کف آب به سمت سطح آب می‌کشاند. در سال ۱۳۹۵ چله کسادی در حدود پنجاه روز به طول انجامید. چله خوسی یا کسادی روزنگاری برای کسادی و کمبود صید ماهی است.

چله خوسی / *čela-xusi*: چله خُشکی.

چله‌کساد /čələ-kesadi/ : چله‌خُشکی.

خال /xal/: در صید پره به دلیل بلند بودن تور و طناب‌ها، آنها را به چندین قسمت تقسیم می‌کنند و هر قسمت را با عنوان خال می‌شناسند. در قسمت طناب‌ها به دلیل استفاده از چندین حلقه طناب به ناچار طناب‌ها را به یکدیگر گره می‌زنند و هر خال یک حلقه طناب است. تعداد خال‌های طناب نشان می‌دهد که تور در چه مسافتی از دریا قرار دارد. در قسمت تور هم چندین خال وجود دارد و هر خال با کمک علامت و نشانه‌ای که بر روی سطح آب قرار می‌گیرد مشخص می‌شود. خال‌های تور برای نشان دادن موقعیت یک مکان نسبت به توره تور است (واحدی برای اندازه‌گیری مسافت در زمان صید ماهی).
خُج /xæj/: به تکه بریده‌شده ماهی یا هر چیز دیگر گویند که با قرار دادن عدد قبل از آن، تعداد تکه‌های بریده‌شده مشخص می‌شود.

سردآبی /særd-abi/: تقسیم ماهیان به زمان صیدشان است. یعنی ماهیانی که در فصل سرد سال صید شود که برابر آن ماهیان گرم‌آبی است. ماهیانی که در فصل سرد سال صید شوند لذیذتر از ماهیانی هستند که در فصل گرم صید می‌شوند (واحدی برای زمان صید شدن ماهی).
سینه /sina/: واحد اندازه‌گیری است که برای طول در نظر می‌گیرند. این واحد بیشتر برای اندازه‌گیری طناب مد نظر است. هر سینه به اندازه دو دست بازشده انسان در یک راستا است (واحدی برای اندازه‌گیری طول).

شاتا /šata/: به ماهیان بسیار بزرگ گویند (واحدی برای بیان حجم ماهی).
کالک /kalæk/: ماهی ریز. ماهی‌ای که در حدود ۴۰۰ تا ۵۰۰ گرم باشد را گویند (واحدی برای بیان وزن ماهی).

کپورچه /kupur-čeke/: به ماهیان کپور ریز گویند (واحدی برای بیان حجم ماهی).
کروپ /kurup/: طناب‌هایی که در بافتن تور یا در کار صید استفاده می‌شود را در اندازه مشخصی می‌فروشند. این طناب‌ها را به صورت حلقه‌هایی روی هم می‌پیچند که برای شمارش آنها از اصطلاح کروپ استفاده می‌کنند.

گرمایی /gærmabi/: ساحل‌نشینان چندان تمایلی به تناول ماهی صیدشده در آب گرم یعنی تابستان ندارند حتی برای شور کردن هم از آن استفاده نمی‌کند. «گوشت ماهی شوری که در زمستان صیدشده باشد به شکل لاشه یا شبیه عضله جدا می‌شود و ماهی شوری که در تابستان صیدشده بعد از پختن پودر می‌شود و لذت ماهی صیدشده در زمستان را ندارد» (پاینده لنگرودی ۱۳۶۶: ۶۸۸) (واحدی برای بیان زمان صید شدن ماهی).

گوداقول /gudaqul/: گوداقول سمت روبروی اُزن‌قول را گویند. یعنی سمتی که دارای طناب کوتاه‌تری

است و تور در این سمت به خط ساحل نزدیک‌تر است و نقش یک سد را ایفا می‌کند تا ماهی‌ها از تور نگرینند. به سمتی از تور پره که دارای طناب کوتاه‌تری است، گوداقول گویند (واحدی برای بیان طول تور).

مای‌زای /*mayi-zay*/: مای‌زایک.

مای‌زایک /*mayi-zayk*/: بچه‌ماهی یا ماهی‌ای که هنوز رشدش کامل نشده است (واحدی برای بیان حجم ماهی).

مای‌کوتو /*mayi-kutu*/: ماهی کوچک. این اصطلاح را برای ماهی ازون‌برونی که کوچک است، استفاده می‌کنند (واحدی برای بیان سن ماهی).

وات /*vat*/: واحد اندازه‌گیری که در بافت تور مورد استفاده قرار می‌گیرد. فاصله‌ای که برای هر گره نسبت به گره دیگر در زمان زدن نخ‌ها در نظر می‌گیرند را وات می‌نامند. هر وات به میزان فاصله بین انگشت شصت تا سبابه است که این اندازه در هر تور کمی کوتاه یا بلند می‌شود (واحدی برای بیان طول در بافت تور).

واز /*vaz*/: واحد اندازه‌گیری برای عمق آب است. هر واز به اندازه‌قد یک انسان محاسبه می‌شود (واحدی برای اندازه‌گیری ارتفاع).

۹.۳. انواع باد

آفتاب‌پُشته /*aftab-pušte*/: بادی است که از سمت جنوب غربی (قبله) می‌وزد و اگر وزش آن در چله‌بزرگ زمستان رخ دهد، موجب ریزش برف می‌شود.

بیرون‌وا /*birun-va*/: بادی است که از سمت شمال شرق می‌وزد.

خزری /*xəzəri*/: بادی است که از سمت شمال و شمال غرب می‌وزد و دریا را متلاطم می‌کند.

دشته‌وا /*dəšte-va*/: بادی است که از سمت غرب می‌وزد و دریا را توفانی می‌کند. در نتیجه ماهی‌ها از قعر آب به سطح دریا می‌آیند و صید افزایش می‌یابد. وزیدن دشته‌وا در اسفندماه برای ماهیگیرانی که در شرق هستند مناسب است زیرا در این زمان ماهی‌ها در حال برگشت از سمت غرب هستند و صید زیاد می‌شود.

راسته‌وا /*raste-va*/: بادی است که از سمت شمال یعنی روسیه می‌وزد.

سرتوک /*særtuk*/: بادی است که از سمت شمال و شمال شرق می‌وزد و دریا را متلاطم می‌کند. اگر سرتوک به همراه گیله‌وا بوزد، موجب توفانی شدن هوا می‌شود و صید را غیرممکن می‌کند. به باور صیادان سرتوک و دشته‌وا با گرمش در جنگ هستند و اگر حریف گرمش شوند هوا برای ماهی گرفتن

مناسب می‌شود.

سیاوا /siya-va/: بادی بسیار سرد است که از سمت شمال یا شمال غرب می‌وزد و به‌رغم ابری بودن هوا، باران نمی‌بارد.

گرمیش /gærməš/: بادی است که از سمت جنوب می‌وزد.

کناروا /kənar-va/: این باد از سمت جنوب غربی می‌وزد و موجب آرام شدن دریا و مساعد شدن هوا می‌شود.

گیلهوا /gila-va/: بادی است که از سمت شمال و شمال شرق می‌وزد و موجب متلاطم شدن دریا می‌شود.

۱۰.۳. زمان صید

پترو /petro/: زمان اتمام فصل صید.

پره بالا بامو دَره /pære bala bæmo dəre/: فصل صید قانونی به اتمام رسیده است.

چله‌خُشکی /čela-xuški/: چله‌خوسی.

چله‌کِسادی /čela-kesadi/: چله‌خوسی.

زَرخِستان /zærestan/: اصطلاحی است برای زمانی که سیاوا می‌وزد و به‌دلیل سرما و توفان شدید صید تعطیل می‌شود.

سان /san/: وضعیت مساعد دریا برای صید را گویند.

سرتوک /særtuk/: زمان شروع باد و طوفان.

۱۱.۳. انواع ماهی

آزاد /azad/: نوعی ماهی ساکن دریا که به‌دلیل در معرض خطر بودن صید آن ممنوع است.

آردک‌مایی /urdæk-mayi/: این ماهی فلس‌نازک را در گیلان با نام شوک می‌شناسند و در قدیم آن را ژُقال، ایشکال، و ایژقال نیز می‌نامیدند. آردک‌مایی از مار و قورباغه تغذیه می‌کند و از فروردین تا مهرماه در دریا یافت می‌شود. در چله‌بزرگ زمستان در مرداب تخم‌ریزی می‌کند.

اسبله /esbela/: جزو ماهیان گوشت‌خوار است و در دریا و رودخانه یافت می‌شود. این ماهی چند نوع دارد که یک نوع آن کوچک است و بزرگ نمی‌شود و دیگری بزرگ است که در مرداب و رودخانه یافت می‌شود. اسبله دارای دهانی بزرگ و سبیل بلندی است و همیشه در گل می‌خوابد. جنس نر این ماهی لاغرتر و درازتر است ولی جنس ماده شکمی برآمده دارد. خوراک این ماهی، ماهی کپور و کلمه است

که اگر ماهی نصیبش نشود، مار و قورباغه می‌خورد. اسپله در چله بزرگ زمستان تخم‌ریزی می‌کند. اسپله را با طعمه گوشت و به کمک قلاب و دام‌های مخصوص و در مکان‌های کم‌عمق و مردابی صید می‌کنند. به این صورت که تله‌ای شبیه به قفس که ابتدای آن یک متر و انتهای آن نیم متر است، بر سر راه آن گذاشته می‌شود و زمانی که اسپله داخل تله شود، دیگر قادر به بیرون آمدن از آن نخواهد بود. اوزن‌برون /uzunburun/: از ماهی‌های حرام‌گوشت غضروفی است با دماغی دراز که در عمق زیاد زندگی می‌کند و در هفت‌سالگی بارور می‌شود. این ماهی را با تور ۱۰ انگشتی یا ۲۰ انگشتی زمانی صید می‌کنند که دریا متلاطم است و اوزن‌برون به اصطلاح صیادان مست است و به سطح آب می‌آید.

ایژقال /izqal/: اردک‌ماهی.

ایشکال /iskal/: اردک‌ماهی.

تاس‌مای /tas-mayi/: از ماهی‌های غضروفی و حرام‌گوشت است.

چله‌خوس کپور /čelə-xus-kupur/: کپور تالابی است که جثه‌ای بزرگ دارد و به دلیل خوابیدن در گل‌ولای به چله‌خوس کپور معروف است.

زالون /zalu/: ماهی‌ای است روغنی که به صورت خام مصرف می‌شود زیرا بر اثر گرما دیدن بوی بسیار بدی از آن متصاعد می‌شود.

زَرده‌پر /zærdə-pær/: زرده‌پر که به آن سَس‌ماهی، انگورخوره یا انجیرخوره هم گفته می‌شود، جزو ماهی‌های کمیاب است و رنگی زرد و سیلی دراز همانند اسپله دارد اما گوشتی است. وزن این ماهی به هشت کیلو هم می‌رسد.

ژقال /žaqa/: اردک‌ماهی.

سپله /sebelə/: اسپله.

سیاکولی /siya-kuli/: ماهی کوچک اما چاق یک‌وجبی که پشتی سیاه‌رنگ دارد و در آب‌های تندوتیز و کف آب زندگی می‌کند. همانند کاسه‌کولی صید آن از خردادماه آغاز می‌شود و تا شهریورماه به طول می‌انجامد. مصرف‌کنندگان سیاکولی بوی سرخ شدن آن را در اوایل فصل صیدش بسیار مطبوع می‌دانند. از آنجاکه این ماهی در زمستان رشد می‌کند، پوستش کلفت می‌شود و به همین دلیل در زمان مصرف آن را می‌کنند.

سوف /suf/: سوف ماهی‌ای است با دندان‌های تیز و پوست و فلسی کلفت که در آب‌های ساکت و آرام زندگی می‌کند. سوف دارای دو نوع رودخانه‌ای و دریایی است که نوع دریایی آن بزرگ‌تر است. سوف همانند اردک‌ماهی به هر جنبه‌ای در درون آب حمله می‌کند.

سوفه‌هَشترخان /sufe-haşterxan/: سوفه‌هَشترخان متفاوت از ماهی‌هَشترخان است که حدود ۳۰ سال

پیش از آب‌های هشتراخان آستارا به گیلان آمد. محل زیست و تخم‌ریزی این ماهی، مرداب است چون نمی‌تواند در آب شور زندگی کند.

سیم /sim/: سیم‌پرک.

سیم‌پرک /sim-pæræk/: جزو ماهیان گوشت‌خوار و دارای بدنی کوتاه و پهن، با دمی کوچک است. این ماهی در فصل بهار تخم‌ریزی می‌کند. زمان صید سیم‌پرک از اواسط شهریورماه آغاز می‌شود که به‌رغم وفور، متقاضی چندانی ندارد.

شاکولی /ša-kuli/: کاسه‌کولی.

شامایی /ša-mayi/: میرماهی.

عَلَف‌خوارکپور /ælæfɁar-kupur/: نوعی کپور با بدنی باریک و کشیده که از جلبک و علف‌های دریایی تغذیه می‌کند.

فُتُوفاک /futufak/: ماهی کپور پرورشی که شیلات تخم آن را پرورش داده است و پیش از آن در دریای خزر وجود نداشت.

کاسه‌کولی /kaso-kuli/: ماهی کوچکی در حدود یک وجب که پوست و فلسی نازک و سفیدرنگ و چشمانی کاس (آبی) دارد. پشت این ماهی سبزرنگ است. کاسه‌کولی در آب‌های تندوتیز زندگی می‌کند و زمان صیدش از خردادماه آغاز می‌شود و تا شهریور ادامه می‌یابد. کاسه‌کولی را در زمستان نیز می‌توان صید کرد. برای صید این ماهی به توری با چشمه‌ای حدود ۱۵ تا ۱۶ میلی‌متر نیاز است.

کالک /kalæk/: ماهی ریزی که حدود ۴۰۰ تا ۵۰۰ گرم وزن دارد.

کپور /kupur/: ماهی‌ای است به رنگ زرد یا قهوه‌ای روشن با سری گرد و شکمی برآمده که پوست و فلسی کلفت دارد. این ماهی دارای دو نوع تالابی و دریایی است. کپور تالابی بدنی پهن و کپور دریایی بدنی طویل دارد و هر دو آنها در فصل بهار در مرداب تخم‌ریزی می‌کنند.

کپورچکه /kupur-čəkə/: کپور ریز را گویند.

کفال /kæfal/: نوعی ماهی با باله‌های تیغ‌دار که به‌دلیل حمله به ماهی‌های سفید از آن با عنوان ماهی ظالم یاد می‌شود و دارای بدنی باریک، سری دراز و بدون برآمدگی شکمی است. پوست و فلس کفال کلفت است و معمولاً در سطح آب به‌سر می‌برد. کفال در فصل پاییز تخم‌ریزی می‌کند و زمان صیدش نیز همان پاییز است.

کَلِمه /kolmə/: این ماهی همراه با ماهی کفال در اوایل پاییز صید می‌شود. کلمه در مرداب تخم‌ریزی می‌کند.

کیلکا /kilka/: این ماهی در گذشته صید نمی‌شد و اگر هم در تور صیادی گرفتار می‌شد آن را به دریا

می‌انداختند و در پاره‌ای موارد برای مصرف دام آن را پس از خشک کردن پودر می‌کردند. از سال ۱۳۵۷ به بعد این ماهی مصرف خوراکی پیدا کرد و امروزه صید آن با کمک لنج صورت می‌گیرد و توری همانند توره به حجم بالای صید می‌انجامد.

لیسه‌مایی /*liso-mayi*/: ماهی‌هایی که برای خوردن رؤش به کنار ساحل می‌آیند.
مارمایی /*mar-mayi*/: امروزه به دلیل در معرض خطر بودن این گونه، به دستور شیلات صید آن ممنوع است.

ماشک‌مایی /*mašk-mayi*/: از ماهی‌های کمیاب شبیه به ماهی سفید با رنگی متفاوت از آن و شکمی برآمده به دلیل بزرگی روده‌هایش.

مایی سفید /*mayi-sifid*/: از عادات این ماهی این است که در آب به صورت گروهی با هم‌نوعان خود در گردش است و کسی حق ورود به این گروه را ندارد. زمان تخم‌افشانی این ماهی یک ماه قبل از بهار است و زمان صید آن بعد از دوره صید کفال است. یعنی در ابتدای فصل صید که از ۲۰ مهر آغاز می‌شود، ماهی کفال بیش‌ترین صید را دارد ولی بعد از یک تا دو ماه کم‌کم از صید کفال کم می‌شود و بیش‌ترین صید به مایی سفید اختصاص می‌یابد. این ماهی در بندرانزلی به فراوانی یافت می‌شود حتی در گذشته این فراوانی بیش از اکنون بوده است، به‌گونه‌ای که زمانی در گفت‌وگوهای خود عنوان ماهی را به‌کار می‌بردند و اسمی بر آن نمی‌نهادند. مایی سفید برای تخم‌افشانی به مرداب می‌رود و در حدود دو تا سه ماه بعد از آن ماهیانی که از تخم درآمده‌اند و کمی بزرگ شده‌اند به دریا بازمی‌گردند. این ماهی دارای پوست و فلس نازکی است چنان‌که در اوایل فصل صیدش آنها را نمی‌کنند و مصرف‌کنندگان چربی پوست این ماهی را مزه آن می‌دانند اما زمانی که دو ماه از فصل صید آن بگذرد پوستش را می‌کنند زیرا پوستش در این مدت کلفت می‌شود و قابل خوردن نیست. جنس نر ماهی سفید بر روی سر خود خال‌های سفیدی دارد و جنس ماده دارای شکمی برآمده است. این ماهی بیشتر با کمک تور صید می‌شود که اندازه چشمه‌های تور باید در حدود ۳۵ میلی‌متر به بالا باشد.

مایی کوته /*mayi-kuta*/: ماهی ازون‌برون کوچک.

میرمایی /*mir-mayi*/: وجود این ماهی که در پاره‌ای موارد شامایی نیز خوانده می‌شود در هاله‌ای از واقعیت و افسانه قرار گرفته است. عده‌ای آن را برآمده از داستان و افسانه می‌دانند و برخی مدعی‌اند آن را دیده‌اند. میرمایی نوعی ماهی سفید است که به باور صیادان میر و فرمانده سایر ماهیان از نوع خود است. زمانی که این ماهی به تور صیادی برخورد می‌کند باعث می‌شود تا سایر ماهی‌های هم‌جنس خود به دنبالش حرکت کنند و در نتیجه صید زیادی نصیب صیاد می‌شود. صیادان معتقدند سایر ماهی‌ها برای نجات میر خود می‌آیند. از آنجاکه میرمایی میزان صید را افزایش می‌دهد، صیادان احترام

خاصی برای آن قائل هستند و میرمایی را صید نمی‌کنند. بلکه از میرمایی برای صید سایر ماهی‌ها استفاده می‌کنند. پس از آنکه میزان صید دلخواه حاصل شد، صیادان میرمایی را با هدیه‌ای به دریا روانه می‌کنند. میرمایی در مدتی که صیادان مشغول صید هستند درون آگیری نگهداری می‌شود و بعد از اتمام کار صیاد با قرار دادن سکه‌ای طلا در دهان و گل در آبشش‌های ماهی، او را رها می‌کند. این ماهی به‌هیچ‌وجه به‌عنوان صید مصرف نمی‌شود و صیادان این کار را دور از انصاف و جوانمردی می‌دانند و در هنگام رها کردن او با آواز از او می‌خواهند که سال دیگر هم بیاید و برای صیدشان فراوانی بیاورد. ظاهر این ماهی به‌واسطه‌ی خال‌های رنگی و زیبایی که بر پوست خود دارد، از سایر ماهی‌ها متفاوت است و موجب شناسایی آن می‌شود.

۱۲.۳. اجزا و متعلقات ماهی

آشپل / *æʃpæl*: تخم ماهی.

بال / *bal*: باله ماهی.

خاش / *xaʃ*: استخوان ماهی.

خاویار / *xaviyar*: تخم ماهیان غضروفی.

کت / *kæt*: فلس یا پولک ماهی.

کمرخاش / *kæmæx-xaʃ*: به استخوان اصلی ماهی یا همان ستون فقرات ماهی گویند.

گوش خاله / *guʃxalə*: آبشش ماهی.

گوش کُلا / *guʃ-kula*: کلاه‌های برای پوشش گوش صیادان که دوخت آن در انزلی و غازیان انجام می‌شد.

گوشلاخ / *guʃlax*: گوش ماهی.

میچیک / *mičik*: زیر دهان ماهی را گویند؛ چانه.

۱۳.۳. فراورده‌های غذایی ماهی

آشپل پلا / *æʃpæl-pala*: غذایی است شامل تخم ماهی شورشده به همراه کته ولرم.

آشپل کوکو / *æʃpæl-kuku*: نوعی کوکو که از ترکیب تخم ماهی خام، برگ سیر تازه و تخم مرغ تهیه می‌شود.

باچ / *bač*: روده و اشپل ماهی ماده را گویند.

بادخایه / *badxaya*: فک بادکنکی ماهی را گویند که باعث شناور ماندن ماهی در آب می‌شود.

بادخایه / *padxaya*: بادخایه.

پلامایی /*pæla-mayi*/: کسانی که در شرکت تعاونی پره مشغول به کار هستند علاوه بر دستمزد، چه به صورت روزانه و چه ماهانه، سهمی از صید روزانه دارند که غذای روزانه آنها محسوب می‌شود. پلامایی توسط صیاد یا خورده یا فروخته می‌شود.

خشکه‌مایی /*xuške-mayi*/: ماهی دودی.

دَم پِچ /*dæmpəʃ*/: اگر مواد درون ماهی شکم پر را تفت دهند به روش پخت آن **دَم پِچ** گویند. **دیبیجا** /*dibija*/: غذایی که از روده و دیگر متعلقات درون بدن ماهی تهیه می‌شود. اگر در مورد ماهی نر گفته شود: «دیبیجا دره» یعنی روده‌ای درشت و چربی‌دار دارد.

شوره‌مایی /*šura-mayi*/: ماهی شور.

شُشب /*šeəb*/: غذایی که از روده ماهی سفید تهیه می‌شود.

فیویج /*fiviʃ*/: فیویج.

فیویج /*fiviʃ*/: ماهی شکم‌پر یا ماهی تنوری.

قورابِیج /*qurabiʃ*/: فسنجانی است که به جای گوشت مرغ در آن ماهی سفید می‌ریزند.

کپورآوه /*kupur-əvə*/: خورشتی است که برای رفع سرماخوردگی از سر ماهی کپور و سبزی‌های معطر تهیه می‌کنند. در این حالت سر کپور را آن قدر می‌پزند تا کاملاً له شود.

کپورسره /*kupur-særo*/: کپورآوه.

کته‌مایی /*kæta-mayi*/: نوعی از پخت ماهی شکم‌پر که مواد درون آن را تفت نمی‌دهند و به صورت خام درون شکم ماهی قرار می‌دهند.

کله‌کپور /*kæla-kupur*/: کپورآوه.

کولی‌قورابِیج /*kuli-qurabiʃ*/: فسنجانی است که به جای گوشت مرغ در آن کولی می‌ریزند.

مالاتا /*malata*/: ماهی تنوری که از طول به دو نیم تقسیم می‌شود و پیش از تنوری کردن، برای مزه‌دار کردنش، روی آن سماق، آب انار، رُب آلوچه یا رُب انار می‌مالند و سپس آن را درون تنور می‌پزند.

مایی‌دَس پِیج /*mayi-dæsbij*/: ماهی‌ای که برای پخته شدن آن را از وسط تا می‌کنند.

مایی‌دودی /*mayi-dudi*/: یکی از فرآورده‌های غذایی ماهی است که به آن **مایی‌لویی** و **خشکه‌مایی** نیز گفته می‌شود. برای تهیه آن، ماهی را به مدت هشت تا پانزده روز در اژدم می‌خوابانند. سپس ماهی‌ها را در دسته‌های چهار تا پنج‌تایی به کمک کاهی که از ناحیه چشم یا گلوی ماهیان رد می‌کنند به سقف گرم‌خانه یا اتاقی که در آن آتش روشن کرده‌اند آویزان می‌کنند. در این حالت آتش باید بدون شعله باشد زیرا سبب برشته شدن ماهی می‌شود و صرفاً دود ناشی از سوختن کافی است. ماهی‌ها در حدود ده تا بیست روز در این وضعیت باقی می‌مانند تا به رنگ طلایی درآیند. برای مصرف ماهی، به میزانی

که نیاز دارند برش می‌زنند و بر روی برنج در حال دم کشیدن قرار می‌دهند و روی آن کمی کره نیز می‌ریزند تا با دم کشیدن برنج آن هم آماده شود. شیوه دیگر آماده کردن ماهی برای تناول به این صورت است که تکه‌ای از آن را روی آتش قرار می‌دهند تا پوستش بسوزد و بعد آن را کنده و گوشت ماهی را درون ظرفی کوچک قرار می‌دهند و روی برنجی که در حال دم کشیدن است قرار می‌دهند تا با دم کشیدن برنج، ماهی نیز به عمل آید.

مایه شور / *mayi-šur*: یکی از فراورده‌های ماهی است که برای تهیه آن تعدادی از ماهی‌ها را به صورت ردیف به ردیف در خم یا چلیک می‌چینند و سپس مقدار زیادی نمک و روناس بر روی آنها می‌پاشند. در هر ردیف، ماهی را بر عکس ماهی زیری قرار می‌دهند تا به دلیل برآمدگی در ناحیه شکم فضای خالی به وجود نیاید. ماهی‌های شور آماده‌شده را درون خم‌هایی داخل چاله کنده‌شده‌ای در زمین نگهداری می‌کنند و در زمان مصرف آنها را در داخل ظرفی روی کته می‌گذارند. امروزه ماهی‌ها را در ظرف‌های پلاستیکی شور می‌کنند و در پاره‌ای از موارد در هنگام مصرف آن را سرخ می‌کنند.

واویجگاه / *vavijgah*: واویشکا.

واویشکا / *vaviška*: نوعی خوراک که از ماهی کیلکای ساتوری شده تهیه می‌کنند.

۳.۱۴. واژه‌های عمومی

آستان / *astan*: صیدگاه و محل زندگی صیادان پره در فصل صید را گویند.

آل‌زنک / *alzænæk*: جن ماده که در مرداب، برکه و بیشه یعنی جایی که انسان نیست زندگی می‌کند.

آژدم / *æždæm*: آب بسیار شوری که از شور کردن ماهی حاصل می‌شود.

بالاقوش / *balaquš*: در صید به روش پره زمانی که ماهی‌های زیادی وارد تور شده باشند، امکان پاره شدن تور پیش می‌آید که در این زمان بالاقوش می‌زنند یعنی به کمک تور ماهی‌ها را از توره تخلیه می‌کنند تا توره سبک‌تر به ساحل کشیده شود.

پیسیکان / *pisikan*: ماهی‌ای است که یا بر اثر ماندن چندروزه در دام مرده باشد؛ یا ماهی‌ای که در هنگام کولاک به دام افتاده و بر اثر تقلای زیاد ناشی از فشار آب مرده باشد. پیسیکان به مصرف حیواناتی چون سگ می‌رسد.

چل / *čəl*: گل معلق در آب را گویند که اگر به دام برخورد کند، باعث پاره شدن و گیر کردن دام در هنگام پخش شدن در آب می‌شود.

چلیک / *čolak*: بشکه چوبی را گویند که در هنگام توفان و از طریق دریا از سمت روسیه وارد سواحل گیلان می‌شد و در موارد متفاوت مورد استفاده قرار می‌گرفت.

چیلیک /čilik/: میچیک.

حیوان کره میچیک زئن داره /*heyvan kærə mičik zæn dærə*/: به ماهی در حال مردن که مرتب دهانش را باز و بسته می‌کند می‌گویند.

خارشِ دِکفتن /*xarəš dəkəftən*/: به زمان تخم‌افشانی ماهی اطلاق می‌شود که در آن هنگام ماهی به دنبال هر چیزی سفتی می‌گردد تا خود را به آن بمالد و تخم‌های خود را بریزد.

خاج خاج /*xaj-xaj*/: قطعه‌قطعه کردن ماهی.

خُم /*xum*/: ظرف سفالین بزرگ مخصوص شور کردن ماهی. برای این منظور پس از کندن چاله‌هایی در زمین خم‌ها را درون آنها قرار می‌دادند تا بر اثر مجاورت با گلِ خیس، فضای خنکی به‌وجود آید و ماهی‌ها فاسد نشوند.

دشته‌وا دریاه نم بزه /*dəšta-va dəryayə nem bəzə*/: دشته‌وا شروع به وزیدن کرده است به این معنی که به دنبال وزش این نوع باد که ماهی‌ها را از عمق به سطح آب می‌کشاند، فراوانی صید حاصل می‌شود.
دُمُرده مایی /*dəmərdə-mayi*/: ماهی‌ای که در آب مرده باشد.

رُوش /*ruš*/: به حشرات ریز در خط ساحلی گویند که با پس رفتن آب به زیر ماسه‌ها و با پیش آمدن آب به روی ماسه‌ها می‌آیند. از این حشرات به‌عنوان طعمه ماهی در روش صیدِ قلاب استفاده می‌کنند.
رُوناس /*ronas*/: گردی قرمز رنگ که هنگام شور کردن ماهی‌ها روی آنها می‌باشند تا رنگشان قرمز شود.
زالش /*zaləš*/: ماهی‌ای که به هر دلیلی در دریا مرده باشد.

زنگالو /*zəngalu*/: شعر معروفی است در رابطه با ماهیگیران که آن را هنگام صید می‌خواندند.
زَنگه آب /*zəngə-ab*/: آب زلال.

سُفته نُکودن /*sufte nukudæn*/: به حالتی اطلاق می‌شود که ماهی نصیب ماهیگیر نشود.

سِفیدکودن /*sifid kudæn*/: صیادان زمانی که می‌خواهند تور را در برابر خورشید پهن کنند تا خشک شود از عبارت خشک کردن استفاده نمی‌کنند و از اصطلاح سفید کردن استفاده می‌کنند زیرا معتقدند با خشک کردن تور، روزی‌شان خشک می‌شود.

سیم‌چال /*simčal*/: اتاقی دارای سیستم تهویه در شرکت تعاونی پره که ماهی‌های صیدشده در هنگام ظهر و شب را تا زمان باز شدن بازار در آنجا خنک نگاه می‌دارند.
سیمساک /*simsak*/: بوی بد ماهی ناشی از فساد آن را گویند.

سُرطه خاش /*šarta-xaš*/: در گذشته به‌وسیله استخوان سر ماهی جنسیت نوزاد زنان باردار را حدس می‌زدند و معتقد بودند اگر استخوان به پشت بیفتد، نوزاد پسر و اگر به رو بیفتد، نوزاد دختر خواهد بود.
شورش /*šorəš*/: فشار آب را گویند.

شورم /šuræm/: مه.

فردی /feredi/: روی هم چیدن تور را گویند.

فکلاشتن /fəklaʃtən/: تمیز کردن و تخلیه روده‌های ماهی از صدف و گوش ماهی با فشار دادن دو انگشت به سمت انتهای روده.

فلاگدن /fəlagədən/: آویزان کردن تورها برای خشک و انبار کردن آنها.

کالیش /kalaš/: تخم‌ریزی ماهی.

کولاک /kulak/: دریای طوفانی.

کومه /kumə/: اتاقک‌ها یا مکان‌های استراحت صیادان را کومه گویند.

گاجمپر /gačəpær/: در ورودی حصیری گاجامه را گویند.

لارو /larv/: بچه ماهی.

لیسه /lise/: به لزج شدن توری که مدت زمانی طولانی در آب قرار داشته است اطلاق می‌شود که دیگر نمی‌توان با آن ماهی گرفت.

ماشکه‌سیخ /maška-six/: به طنابی که با آن ماشک را پشت می‌زنند ماشکه‌سیخ گویند. طنابی که برای پشت‌انداختن ماشک استفاده می‌شود از پشم بز یا دم اسب است چراکه در غیر این صورت ماشک در هنگام پرتاب گره می‌خورد. پشت‌زدن ماشک در قسمت انتهایی یعنی جایی که تور به قسمت داخل تا می‌شود صورت می‌گیرد.

مالاتوشکه /mala-tuška/: گره‌هایی که برای بافتن دام زده می‌شود و از هر گره زدن یک چشمه حاصل می‌شود.

مالارج /mala-ræj/: محدوده مکان صید صیادان.

ناساوا /nasava/: در صید به‌روش پره برای نگهداشتن کرجی در آب و همچنین تراکتور در هنگام کشیدن تور، از طناب بلندی استفاده می‌کنند که در ساحل کار گذاشته می‌شود و به آن ناساوا گویند. از آنجایی که تور پره بسیار بلند است و قدرت آب بر سنگینی آن می‌افزاید، برای بیرون آوردن تور از آب نیاز به نیروی فراوانی است که تراکتور به‌تنهایی قادر به مقابله با این نیرو نیست از این رو از ناساوا استفاده می‌کنند تا تراکتور در در جایش ثابت نماند. همچنین در طول فصل صید به‌صورت روزانه زمانی که ساعت کار به‌پایان می‌رسد و دیگر نیازی به کرجی تا روز بعد نیست، برای ثابت نگهداشتن کرجی در آب آن را به ناساوا متصل می‌کنند. برای کار گذاشتن ناساوا در فاصله‌ای از دریا زمین را تا عمق دو متر می‌کنند و طناب را به لاستیک یا هر چیز سنگینی گره می‌زنند و درون چاله کنده‌شده می‌اندازند و سپس روی آن را با خاک می‌پوشانند. در واقع ناساوا تکیه‌گاهی است برای تراکتور و کرجی

تا در برابر فشارها مقاومت کنند.

نَره‌مایی / *næra-mayi*: ماهی نر.

واچین / *vačín*: عمل جمع کردن تور را گویند.

واگردسته‌مایی / *vægardaesta-mayi*: ماهی‌هایی که بعد از تخم‌ریزی در مرداب دوباره به دریا باز می‌گردند.

وامج / *vaməj*: عمل واری کردن تور داخل آب را گویند. پس از آن که مدت زمانی از پهن کردن تور در آب گذشت، صیاد آن را واری می‌کند تا مطمئن شود در آن مکان می‌تواند ماهی صید کند، اگر آنجا را نامناسب بیابد، محل صید را تغییر می‌دهد.

وبچارَدَن / *væbočardæn*: به عمل رد کردن طناب از میان چشمه‌ها به منظور پشت زدن تور گفته می‌شود. ور / *vər*: جای مشخص و ثابت ماهیگیران در دریا را گویند که به صورت قانونی جایی ثبت نمی‌شود ولی همه صیادان آن حریم را محترم می‌شمردند و به آن تجاوز نمی‌کنند.

وَرچین / *værcín*: به عمل جمع کردن چشمه‌ها و رچین گویند. این عمل از مقدمات پشت زدن است که ردیف‌های اول چشمه (در سمت طول) را دانه‌به‌دانه جمع می‌کنند تا از این طریق بتوانند طناب پشت زدن را از میان تمامی چشمه‌ها رد کنند.

ورنابلند / *vərna-bulænd*: برای بالا کشیدن تور در صید پره از وینچ استفاده می‌شود. از آنجایی که وینچ وسیله‌ای است که قادر به کشیدن طناب است، بعد از به‌پایان رسیدن طناب و رسیدن به تور از تکه‌ای چوب و مقداری طناب استفاده می‌کنند. طناب را به چوب گره می‌زنند و از یک سمت چوب را به تور می‌پیچانند و از سمت دیگر طناب را با وینچ می‌کشند که به این عمل ورنابلند گویند. ورنابلند را چندین بار تکرار می‌کنند تا به توره نزدیک شوند.

ورنا زَن / *vərna zeən*: در گذشته در صید پره صیادان برای بیرون کشیدن تور از آب، طناب‌های تور را با استفاده از شانه می‌کشیدند و زمانی که به قسمت تور می‌رسیدند، طناب‌هایی به آن متصل می‌کردند و عمل کشیدن را تا به‌پایان رسیدن کار ادامه می‌دادند. به عمل متصل کردن طناب به تور به‌منظور بیرون کشیدن آن از آب ورنّا زَن می‌گفتند. امروزه این کار را با کمک وینچ انجام می‌دهند.

ورناکوتاه / *vərna-kuta*: زمانی که در صید پره، تور به توره رسید، همان عمل ورنابلند را به‌صورت کوتاه‌تر برای توره انجام می‌دهند تا توره به ساحل برسد. مثلاً اگر در ورنابلند حدود ۲ متر از پره بالا می‌آمد در ورناکوتاه حدود ۱ متر آن را بالا می‌کشند.

وینچ / *vinč*: دستگاه گردانی است که در صید پره برای بالا کشیدن تور به تراکتور متصل می‌کنند. وینچ با نیروی زیاد تور سنگین و طولانی را به ساحل می‌کشد. از آنجاکه وینچ صرفاً می‌تواند طناب را بکشد،

زمانی که طناب تور به اتمام می‌رسد و به تور می‌رسند به کمک تکه‌ای چوب که لانتک خوانده می‌شود تور را به طنابی مجزا متصل می‌کنند و در وینچ قرار می‌دهند و این کار را چندین بار انجام می‌دهند تا تمام تور به ساحل برسد. در گذشته کار وینچ را ورناکش انجام می‌داد.

یاما ق / yamaq/: وصله زدن تور؛ تورهایی را که دچار پارگی شده‌اند و دیگر کارایی ندارند نگه می‌دارند تا اگر تور اصلی دچار پارگی شد، تکه‌ای از تور قبلی را بردارند و آن را به تور مورد استفاده‌شان وصله بزنند.

منابع:

- اصلاح عربانی، ابراهیم، ۱۳۷۸، کتاب گیلان، رشت.
- پاینده لنگرودی، محمود، ۱۳۶۶، فرهنگ گیل و دیلم (فارسی به گیلکی)، تهران.
- دورانتی، الساندرو، ۱۳۹۵، انسان‌شناسی زبان‌شناختی، ترجمه رضا مقدم‌کیا، تهران.
- رضائی باغبیدی، حسن، ۱۳۸۰، معرفی زبان‌ها و گویش‌های ایران، تهران.
- ستوده، منوچهر، ۱۳۳۲، فرهنگ گیلکی، تهران.
- مرعشی، احمد، ۱۳۶۳، واژه‌نامه گویش گیلکی به انضمام اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های گیلکی، رشت.
- نوزاد، فریدون، ۱۳۸۱، گیله‌گب، رشت.

واژه‌های دوزندگی و پوشیدنی‌ها در گویش دشتستانی

حکمت ملک‌زاده (دانش‌آموخته دکتری زبان و ادب فارسی)

۱. مقدمه

استان بوشهر در جنوب غربی ایران بین ۲۷ درجه و ۴ دقیقه پهنای شمالی و ۵ درجه و ۶ دقیقه تا ۵۲ درجه و ۵۱ دقیقه درازای خاوری از جنوب گرینویچ قرار گرفته است، از سمت شمال مجاور استان خوزستان و قسمتی از کهگیلویه و بویراحمد است و از جنوب به خلیج فارس و قسمتی از استان هرمزگان و از شرق به استان فارس و از غرب به خلیج فارس منتهی می‌شود و حدود ۶۰۰ کیلومتر مرز آبی دارد که از اهمیت اقتصادی و گردشگری قابل توجهی برخوردار است. استان آب و هوایی گرم و خشک دارد و سواحل آن گرم نمناک است. وسعت آن ۲۷۶۵۳ کیلومتر مربع و جمعیت آن ۷۴۳۶۷۵ است. ۸ شهرستان، ۱۷ بخش، ۱۳ شهر و ۳۶ دهستان دارد. شهرستان‌ها عبارت‌اند از: تنگستان، بوشهر، دشتستان، دشتی، دیر، دیلم، کنگان و گناوه.

بنای بوشهر به اردشیر ساسانی نسبت داده می‌شود که نام اصلی آن «رام‌اردشیر» بوده و گفته می‌شود که «رام‌اردشیر» به مرور زمان به «ریشهر» تبدیل شده و بعد به بوشهر تغییر یافته است.

دشتستان از نظر لغوی به معنی دشت، صحرا، بیابان و اراضی مسطح است. نام قدیم دشتستان «دستقان» معرب دشتستان است. دشتستان امروز ۶۱۵۰ کیلومتر مربع وسعت دارد و از شمال غربی به گناوه، از مغرب به گناوه و بوشهر، از مشرق و شمال شرقی به کازرون و ممسنی و از جنوب و جنوب غربی به دشتی و تنگستان محدود است. مرکز آن شهر برازجان است که با روستاهای اطرافش (سرگره، بُنداروز، خوش مکان و...) بخش مرکزی دشتستان را تشکیل می‌دهد. مردم دشتستان، با گویش دشتستانی سخن می‌گویند اما گویش هر منطقه (بلوک که در قدیم خان‌نشین بوده) تفاوت‌ها و شباهت‌هایی با یکدیگر دارند؛ مثلاً واژه «خوش، xoš» را در برازجان «خاش، xāš» و در سعدآباد «خش، xaš» تلفظ می‌کنند.

در این منطقه نژادهای بومی می‌زیسته‌اند و علاوه بر نژاد مدیترانه‌ای نژادهای دیگری مانند دراویدی، سیاه‌پوست، سامی، عرب، لر و بهبهانی نیز سکونت داشته، یا به مرور به این منطقه مهاجرت کرده‌اند. در استان بوشهر عرب‌ها، لرها و طوایف دیگر مانند بهبهانی‌ها ساکن هستند که در اثر اختلاط، یک نوع نژاد خاص را به وجود آورده‌اند که به بوشهری معروف شده‌اند.

تقریباً تمام مردم این استان به زبان فارسی و با گویش محلی خود تکلم می‌کنند. لهجه‌ها در روستاها بیشتر از شهرها متنوع و مشهورند و بین آنها اختلاف‌هایی نیز به چشم می‌خورد. پوشاک براساس اقلیم جغرافیایی، ذوق و سلیقه، مذهب و اعتقادات و آداب و رسوم به وجود می‌آید. پوشاک مردم استان بوشهر نیز براساس عوامل ذکرشده شکل گرفته است. بنا به شرایط جغرافیایی استان بوشهر و بر مبنای پوشاک سنتی مردم، می‌توان آن را به دو حوزه فرهنگی تقسیم کرد؛ یکی محدوده شمالی و شمال شرقی استان که در واقع حالت کوهستانی دارد و دیگر مناطق ساحلی و جلگه‌ای استان بوشهر که از نظر لباس سنتی تفاوت‌هایی دارند. این تفاوت علاوه بر اینکه در مدل و شکل لباس مشهود است، در برگزیدن رنگ و جنس پارچه‌ها و حتی در تعداد لباس‌هایی که پوشیده می‌شود نیز مشاهده می‌شود. در نواحی کوهستانی و سرسبز بوشهر جامه‌های سرخ، زرد و رنگارنگ نوعی

هماهنگی میان رنگ لباس با پیرامون خود پدید می‌آورد. مردم مناطق گرم و سوزان ساحلی نیز از جامه‌ها و پارچه‌های سفید و بی‌رنگ سود می‌جویند. همچنین باتوجه‌به وجود تبادلات فرهنگی بین مناطق شمالی استان با ترک‌های قشقایی استان فارس، شباهت زیادی بین پوشاک مردم این دو قوم مشاهده می‌شود.

۲. فعل‌های مخصوص به خیاطی

آجیده واویدن /*ʔəjɪd(ɖ)ə vâvid(ɖ)an*/: قراردادن رویه و آستر روی هم و کوک زدن به آنها، پیش از دوخت اصلی تا نلغزد و صاف روی هم قرار گیرد.

اِشکُفتَن /*ʔeškoftan*/: شکافتن. به این دو صورت نیز خوانده می‌شود: /*vâterkondan*/، /*vâškâftan*/.

بُقی کِرَدَن /*boq kerdan*/: پف کردن و برجسته شدن قسمتی از لباس.

بیر ویسیدَن /*bir veysidan*/: خشک ایستادن و دور قرار گرفتن جامه از بدن.

پارده کِرَدَن /*pârde kerdan*/: نوعی دوخت، دودوزه دوختن؛ بار اول دولای پارچه را روی هم می‌نهند و می‌دوزند و برای استحکام بیشتر دوخت و همچنین ریش‌ریش نشدن آن، لبه درز را به طرف داخل می‌رانند و دوباره می‌دوزند.

پَشک خَرَدَن (خاردن) /*pešk xa(â)rdan*/: متلاشی شدن و ازهم پاشیدن پارچه به‌دلیل پوشیدگی.

تَنگ نادن /*tang nâd(ɖ)an*/: تنگ نهادن، اگر گیوه در اثر رطوبت خمیده شود، دو لنگه را از طرف رویه روی هم می‌گذارند و می‌بندند و وزنه سنگینی روی آن می‌گذارند تا صاف شود. به این کار تنگ نادن گویند.

جار گِرِفَتَن /*jâr geroftan*/: اندازه گرفتن.

چیدَن /*čidan*/: بافتن (کاموا). انجام هر نوع کار بافتنی از قبیل ژاکت، رویه گیوه و مانند آن.

چَرخِی بُرِیدَن /*čarxi borid(ɖ)an*/: نوعی برش به‌شکل دایره، گرد و موزون بریدن، مانند بریدن چادر یا دامن کُلُوش.

دُخَتَن /*doxtan*/: دوختن.

دِرَدَن /*derdan*/: دریدن، پاره کردن.

دَشکِه کِرَدَن /*daške kerdan*/: نخ کردن سوزن.

دَشکِه کُت کِرَدَن /*daške kot kerdan*/: سوزن نخ کردن و اصطلاحی است برای بزرگ کردن و کش دادن

موضوع کوچک و بی‌اهمیت.

دوکیمره /do-kemere/: نوعی دوخت مخصوص گیوه است که دو ردیف کمر دوخته می‌شود.
رخ واگردندان /rex vâgardondan/: توزدن لباس و برگرداندن لبه آن.
رخه کِردَن /rexe kerdan/: توزدن و برگرداندن لبه لباس.
زوردر کِردَن /zurder kerdan/: پارچه یا لباسی که به زور و در اثر فشار و کشیدن پاره شود.
شُر خاردَن (خَرَدَن) /šor xâ(a)rdan/: پاره شدن پارچه یا لباس از طول.
فیت بیدَن /fit bidân/: اندازه بودن لباس، به تن نشستن لباس.
کِرسَن /ke:resan/: جمع و چروک و کوتاه شدن پارچه و لباس و نظایر آن در اثر رطوبت یا آب رفتن.
گَز کِردَن /gaz kerdan/: اندازه گرفتن، متر کردن پارچه.
گِنده چیش زَدَن /gend-e čiš zedan/: سوزن به چشم زدن. کنایه از امرار معاش از راه خیاطی.
لو کِردَن /lu kerdan/: گلوله کردن نخ یا کاموا.
لَسه واویدن /la:se vâvidân/: مخفف له و ساییده شدن است. در مورد لباسی به کار می‌رود که از شدت کهنگی قسمت‌هایی از آن بسیار نازک شده باشد.
واترکُندَن /vâterkondan/: شکافتن دوخت (← اِشکُفَتَن و واشکافتَن).
وارچَسَن /vârčesan/: درهم پیچیده شدن و گره خوردن کاموا، پشم، مو و نخ که باز کردن آن مشکل باشد.
وارچُندَن /vârčondan/: درهم پیچاندن و گره دادن نخ و کاموا.
واشکافتَن /vâškâftan/: شکافتن دوخت یا بافتنی (← اِشکُفَتَن و واترکُندَن)
بِقَه کِردَن /yaqqe kerdan/: چیدن گودی یقه در خیاطی، جا یقه باز کردن.
بِگِلا در کِردَن /yaglâ der kerdan/: جر دادن، پاره کردن پارچه یا لباس از جهت طول بدون استفاده از قیچی.

۳. اسامی مربوط به خیاطی

اُفتین /?oftin/: آستین.
بُره /borre/: قطعات و بریده‌های پارچه پس از خیاطی، اگر این قطعات کهنه و باریک و نسبتاً بلند باشد، به آن شره هم می‌گویند.
بِقیه /beqiye/: بخیه، نوعی دوخت.
بندِ دو مَک /band-e dumak/: بند شلوار، قیطانی که به جای کش در زیر و لبه دوخته‌شده شلوار می‌کنند و معمولاً با نخ سفید بافته می‌شود و آن را گره می‌زنند.
بِته پِرو /pete-peru/: وصله پینه.

- پَرُو /perru/: وصله، رفو.
- پس‌ریخ /pasrex/: سجاف که در اطراف لباس می‌دوزند.
- پَنَک /pa:nak/: پهنک، حاشیه‌ای که دور لباس می‌دوزند. بیشتر در روستاها به‌کار می‌رود. در برازجان شَمَک می‌گویند.
- تُپ /top/: خال روی پارچه و نظایر آن، لکه کوچک.
- تُرکی‌بُر /torki-bor/: بریدن لباس به شیوه ترکی، جر دادن پارچه بدون استفاده از قیچی، دریدن و پاره کردن از درازا.
- تَریز /te:riz/: تریج، قطعه پاچه‌ای به شکل مثلث قائم‌الزاویه که در طرفین پایین جامه می‌دوزند تا گشادتر شود.
- توکاری /tu-kâri/: آسترمانندی است برای رویه گیوه یا ملکی که شُل‌تر از رویه بافته می‌شود و نخ آن نیز کمتر از نخ رویه، تاب دارد.
- تی‌پوز /ti-puz/: قطعه چرمی که به نوک گیوه دوخته می‌شود.
- جار /jâr/: اندازه، این واژه در اصل «جا» است.
- چُفتَک /çoftak/: دکمه.
- چُفتَک غیوی /çoftek-e yeyvi/: دکمه غیبی (مخفی)، قابلمه‌ای، دکمه فشاری.
- چَرخَک /çarxak/: قرقره ریسمان، گرگر هم می‌گویند.
- چِرِه /çe:re/: چرخ نخ ریزی دستی، ریسندگی با چره را چره‌ریسی گویند.
- چَغَرک /çayrak/: قرقره نخ، به لهجه مردم بعضی از روستاهای دشتستان.
- دشکه /de(a)ške/: نخ خیاطی یا نخ گیوه‌بافی، ریسمان.
- دَشِکَه پَرگ /daškey parg/: نخنی است از پنبه که توسط زنان در محل ریسیده می‌شود و یکدستی و استحکام نخ کارخانه را ندارد.
- دَشِکَه هِندی: /daške-y hendi/: نوعی نخ که با آن رویه گیوه را می‌بافند. این نوع نخ در کارخانه ریسیده و از هند وارد می‌شد که نسبت به نخ پَرگ صاف‌تر بوده و از تابیدگی و استحکام بیشتری برخوردار بوده است.
- دومک /dumak/: بندی است که با نخ بافته می‌شود و به‌جای کش، در لیفه شلوار قرار می‌دهند.
- دومَن /duman/: دامن لباس.
- دیک /dik/: دوک نخ ریزی.
- راسی /râsi/: رویه، طرف روی پارچه و سطح بیرونی آن.

راسی‌واری /râsivâri/: پشت‌ورو یا تابه‌تا پوشیدن لباس.

رخ /rex/, /rox/: حاشیهٔ لباس.

سیاچسه /siyâjese/: نوعی دوخت است که روی چرم پاشنهٔ گیوه دوخته می‌شود. این دوخت به‌شکل لوزی‌های متحدالاضلاعی است و در وسط هر لوزی دو خط کوچک مورب موازی است.

سیزَن /sizan/: سوزن.

سیزَنِ دِلِیل /sizen-delil/: سوزنی بزرگ‌تر از سوزن خیاطی که با آن گیوه می‌دوزند.

سیلاخ /silâx/: سوراخ.

شُر /šor/: تکهٔ دراز و باریک پارچه که با دست دریده شده باشد.

شُرّه /šorre/: پاره و کهنه. تکهٔ پارچهٔ دراز و باریک.

شُرّه‌دره /šorre-dorre/: پاره پوره. تکه‌پاره‌های مندرس لباس یا پارچه.

شَمَمَک /ša:mak/: حاشیه‌دوزی دور لباس. در برازجان شمعک می‌گویند.

شی (شو) چَلَک /š(i) celak/: پارچهٔ کوچک مربع‌شکلی که زیر بغل می‌دوزند تا جای آستین گشادتر شود. قُولُغ /qowloy/: کیسهٔ ویژهٔ لوازم خیاطی.

کالیر /kâleyr/: یقهٔ پیراهن مردانه و هر پیراهنی که یقهٔ برگردان داشته باشد. از واژهٔ انگلیسی /collar/ گرفته شده است.

کُت /kot/: سوراخ (سوزن).

کِلَچ /kelač/: پارگی به‌شکل زاویهٔ قائمه در پارچه و جامه.

کِمَر /kemar/: نواری است از جنس رویهٔ گیوه که برای استحکام دور گیوه و در محل اتصال رویه به تخت دوخته می‌شود. طول این نوار به اندازهٔ اطراف تخت گیوه و عرض آن، چهار ردیف بافت است.

کُرو /ko:ru/: کنارهٔ دو طرف طول پارچه که اندکی ضخیم‌تر از خود پارچه بافته می‌شود. همچنین استفاده از عرض پارچه به‌جای طول آن در خیاطی، مثلاً وقتی طول پارچه برای آستین کافی نیست، گویند: «پارچه را از کُرو بنداز».

گرگر /gargar/: چرخ، قرقره.

گرگرِ دَشَکه /gargar-e daške/: چرخهٔ ریسمان، قرقرهٔ نخ.

گرِنَد /gerend/: گره، گره دادن نخ یا طناب.

گِنَد /gend/: بخیه و دوخت لباس.

گیرِیچه /giriče/: اندازهٔ یک دوک پر از نخ یا پشم. ریسمانی که به شکل بیضی پیچیده باشد.

ماک /mâk/: ریسمان محکمی که با آن گیوه می‌دوزند.

۴. انواع پارچه

استورق /*estavraq*?/: استبرق، نوعی پارچه نسبتاً ضخیم.

آفتوی /*aftovey*?/: پارچه چلووار.

آلاتا /*aletâ*?/: نوعی پارچه راه‌راه که یک راه آن ژرژت و یک راه ساتن است و بیشتر برای دامن محلی به‌کار می‌رفته است. الاتی /*aletey*?/ هم گویند.

آطلسی /*atlesi*?/: پارچه‌ای از جنس ابریشم خالص با گل‌های رنگی ریزنقش برای تهیه لباس زنان. البته تنها زنان خانواده‌هایی که توان مالی داشتند از آن استفاده می‌کردند.

بُشور /*bošur*?/: پارچه‌ای از جنس نایلون که نیاز به اتو ندارد و زود هم خشک می‌شود با رنگ ثابت؛ مانند پارچه‌های سرخ و سبز در امام‌زاده‌ها، به آن بشور پیوش /*bošur-bopuš*/ هم گویند.

بنارسی /*benâresi*?/: نوعی پارچه مرغوب و الوان که زنان مرفه با آن همه نوع لباس مانند چادر و شلیته می‌دوختند.

بنز /*benz*?/: پارچه‌های نرم و نایلونی که در امام‌زاده‌ها و مراسم عاشورا استفاده می‌شود.

بلیک‌بلیکو /*belik-belikow*?/: پارچه‌های براق زردوزی و پولک‌دوزی شده که از آن پیراهن چاک‌دار و دامن (تنبان زنانه) می‌دوزند. امروزه به آن اکلیلی /*aklili*?/ گویند.

پچیز /*pečiz*?/: پارچه نخی چهارخانه (شطرنجی).

تافته /*täfte*?/: پارچه‌ای در رنگ‌های گوناگون که برای تهیه لباس مردان به‌کار می‌رفته است اما لباس هر شخص فقط در یک رنگ تهیه می‌شده است.

تافته سیه /*täftey se*?/: تافته مشکی. از این پارچه شلوار مردانه دوخته می‌شد که تا بیست سانتی‌متری مانده به قوزک پا نقش‌دار بوده است.

تپ‌تپی /*top-topi*?/: پارچه خال‌دار را گویند.

تَشک‌تَشکی /*tešk-teški*?/: پارچه (یا پرنده)‌ای که دارای خال‌ها و لکه‌های کوچک سیاه و سفید باشد.

تیترون /*titron*?/: تترن. پارچه نخی که بیشتر برای شلوار مردانه از آن استفاده می‌شد.

جدّی /*jaddey*?/: جده‌ای، پارچه چلووار، منسوب به شهر جدّه عربستان.

جُرج گل اوریسمی /*jorj-e gol-avrišemi*?/: ژرژت با گل‌های بافته‌شده ابریشمی. از ژرژت گل‌دار و گل ابریشمی برای دوخت چادر نیز استفاده می‌شده است.

جُرج گل زده /*jorj-e gol-zeđe*?/: ژرژت گل‌دوزی شده، نام دیگر آن جرجر /*gorjor*/ است. از این پارچه در چهار رنگ سفید، قرمز، آبی و مشکی برای پایین دامن یا شلوار زنانه استفاده می‌شده است.

چَتانی (چتانه) /*čattāni(e)*?/: نوعی پارچه نامرغوب مثل کرباس که آن را شمع‌اندود کرده و به‌جای پوشک

بچه به کار می‌برده‌اند. لباس‌های کثیف و بدرنگ را نیز به آن تشبیه می‌کنند. همچنین در بعضی جاها برای چادر زدن در صحرا از این پارچه استفاده می‌کردند چون آب به آن نفوذ نمی‌کند.

چِگَن /čegan/: نوعی پارچه است با زمینه سفید و گل‌دوزی‌های رنگین که از آن شلوار فراخ (دامن بسیار پرچین) می‌دوختند. این پارچه در رنگ‌های سرخ، سبز و زرد برای لباس زنانه استفاده می‌شد.

چیت /čit/: پارچه‌ای نخی، رنگی و مناسب هوای گرم جنوب و فصل تابستان، به خصوص در مناطق جنوبی که با خلیج فارس فاصله کمی داشته‌اند.

جریرسلطون /herir-selton/: پارچه نازکی است شبیه وال که چهارخانه‌هایی هم‌رنگ زمینه ولی ضخیم‌تر دارد.

خارا /xârâ/: نوعی پاچه اطلس که گل‌های ساتن هم‌رنگ با زمینه دارد (نوعی قماش ابریشمی).

خارازری /xârâ-zeri/: پارچه اطلس الوان که در بافت آن از نخ‌های طلایی یا نقره‌ای استفاده شده است.

دگله /dagle/: برای سه مورد به کار می‌رود: الف) نوعی قبا، ب) قواره، ج) نوعی پارچه؛ پاچه‌ای بته‌جقه‌ای که با آن لباسی به همین نام می‌دوختند.

رَشْتِ مِتَل /rašt-e metal/: نوعی پارچه وال خال‌دار با زمینه سیاه. از این پارچه، بیشتر تُمون فراخ (دامن بلند پرچین) می‌دوختند.

روسی /rusi/: نوعی پارچه نرم مثل ابریشم در رنگ‌های شاد چون سرخ و زرد.

سفید کاغذی /sefid-kâyozi/: برای تهیه لباس مردانه در خانواده‌های اعیان و ثروتمند به کار برده می‌شده است.

سُنْدُس /sondos/: پارچه‌ای نازک و ترک‌دار (راه‌راه) که در حاشیه آن گل‌های ابریشمی الوان دوخته شده بود و برای لباس زنانه استفاده می‌شد.

شال‌ویل /šâl-veyl/: جنس آن مانند ژرژت بوده و برای دامن پرچین (شلوار فراخ، قور) استفاده می‌شده است که به قول قدیمی‌ترها «رقص برمی‌داشت»، یعنی بسیار پرچین بوده که هنگام راه رفتن موج برمی‌داشته است.

شَتیر /šetir/: پارچه‌ای که هنگام بریدن یا پاره کردن، عرض یک طرف آن بیشتر باشد.

شِرْمَن /šerman/: پارچه‌ای نایلونی که نیاز به اتو ندارد و صاف و براق است.

شونَم /šavnam/، /šownam/: نوعی پارچه نازک مانند وال که در چند رنگ وجود داشته است. از این پارچه رنگارنگ برای تمام اجزای لباس زنان مانند پیراهن و شلوار فراخ استفاده می‌شده است.

شونم خروسی /šavnam-e xorusi/: پارچه‌ای سرخ‌رنگ شبیه وال که در حاشیه و سلسله آن تصاویر خروس بود و زنان با آن شلوار محلی فراخ می‌دوختند.

صُبَخیر /*sobexeyr*: نوعی پارچه شبیه به مخمل و زری دوزی شده برای دوختن قبا یا جلیقه زنانه.
قلمکار /*qelamkâr*: پارچه‌ای ساده و نقش‌دار که بیشتر کاربردی زنانه داشته است.
کُدِری /*kođri*: پارچه‌ای نخی در همه رنگ که هم‌اکنون نیز برای تهیه لباس زنانه کاربرد دارد.
کِرَواس /*karvâs*: کرباس. پارچه‌ای سفیدرنگ و ارزان که از آن برای تهیه لباس عامه مردم استفاده می‌شده است.

کِرَویتی /*kerviti*: پارچه مخمل راه‌راه برجسته که بیشتر برای کت و شلوار مردانه از آن استفاده می‌شود.
کِشِ کِشی /*keš-keši*: پارچه کش‌دار که رنگ‌های متفاوت داشته است.
کوره /*kure*: پارچه کرباس.
گُجیرات /*gojirât*: نوعی پارچه ضخیم که روی آن به‌صورت بته‌جقه‌ای زردوزی شده بود. به آن «زری گجرات» هم می‌گفتند. این پارچه را از هند می‌آوردند.
گُلنداز /*gol-andâz*: گل‌انداز. پارچه توری که به‌هنگام بردن عروس به خانه داماد روی سر و صورت او می‌اندازند.

گَنده /*gende*: پارچه‌های تازه‌ای که با کنار هم قرار دادن آنها تخت گیوه یا ملکی می‌سازند.
لاس /*lâs*: نوعی پارچه ابریشمی نسبتاً ضخیم شیری‌رنگ که مردان با آن قبا می‌دوختند.
لم‌سوک /*lamsuk*: نوعی پارچه نخی ساده و بدون نقش، کمی نازک‌تر از چلوار. این پارچه فقط در دو رنگ سیاه و سفید بافته می‌شود.

لَندنی: /*landeni*: پارچه‌ای نرم مثل تترن برای پیژامه مردانه.
مَخمَل /*maxmal*: انواع مخمل که در رنگ‌های متفاوت بوده و بیشتر برای لباس‌های محلی زنان به‌کار می‌رفته است. هنوز هم در دشتستان از آن استفاده می‌شود. زنان اعیان بیشتر لباس‌هایی به رنگ تمام‌سفید می‌پوشیده‌اند.

مَور /*muwer*: پارچه‌ای رنگارنگ که برای تهیه لباس زنانه خصوصاً قرا استفاده می‌شده است.
نَساجی /*nassâji*: پارچه‌ای زمخت و نامرغوب برای دوخت لباس مردانه، خصوصاً قرا.
نَوظهور /*now-zohur*: پارچه‌ای رنگارنگ برای تهیه لباس، خصوصاً قبای مردان اعیان و اشراف.
ویل /*veyl*: وال، پارچه‌ای نازک و رنگارنگ که برای تهیه لباس زنان عادی استفاده می‌شد.

۵. انواع وسایل زینتی زنان

النگون /*elangun*: النگو.

انگشتیر /*angoštir*: انگشتر.

بُت‌خِرک / *botxerak*: نوعی گردن‌بند که از سوراخ کردن و به رشته کشیدن دانه‌های گیاه میخک درست می‌شود. این گردن‌بند علاوه بر جنبه تزئینی، این ویژگی را دارد که به هنگام عرق کردن شخص رایحه خوشی از آن به مشام می‌رسد.

تک‌پوش / *takpuš*: انگوی پهن.

توبوری / *tu-buri*: توفلی، مهره‌های آویز عروس.

توپلی / *tu-peli*: سنجاق سر، سنجاق بزرگی که با آن گیسوهای بافته‌شده را در پشت سر به هم وصل می‌کنند.

توزلفی / *tu-zolfi*: مهره‌های آویز عروس، سنجاق سر که معمولاً از جنس طلاست و زنان شوهردار موهای کوتاه شده دو طرف صورت را با آن نگه می‌داشته‌اند. به آن توبوری هم گویند.

جَلَنگُون / *jelengun*: نوعی انگوی آهنی، یک جفت انگوی آهنی نازک که درون یکدیگر قرار می‌گیرند و معمولاً کولی‌ها آن را می‌سازند.

خَالک / *xâlak*: زیور مخصوص بینی. زیوری به شکل بته‌جقه‌ای که به پره بینی آویزان می‌کنند.

خَزَام / *xazzâm*: حلقه زینتی بینی.

خَلخال / *xalxâl*: حلقه‌ای است از طلا یا نقره با آویزه‌هایی در اطراف آن که به مچ پا می‌اندازند.

دَل‌تِپِک / *del-tepak*: نام مهره‌ای است به رنگ سبز تیره و به شکل قلب. زنان بارداری که دچار تپش قلب می‌شدند، این مهره را به گردن می‌آویختند و عقیده داشتند موجب آرامش و تسکین قلب آنها می‌شود.

دلک / *delak*: مهره‌ای یشمی و به شکل قلب که آن را وسط مهره‌های دیگر انداخته و به گردن می‌آویزند.

دیدک / *didak*: نوعی سرمه. سرمه‌ای که از دوده حاصل از سوختن کره و روغن ایجاد می‌شود.

زُمَام / *zomâm*: زیوری برای بینی که مانند گوشواره از بینی آویزان می‌شود.

زَنگُل / *zangol*: حلقه‌ای فلزی که زنگوله‌هایی به دور آن وصل کنند و به پای کودکان می‌اندازند تا تشویق به راه رفتن شوند. علاوه بر این، با صدای آن از محل کودک نیز باخبر شوند.

سیرمه / *sirme*: سرمه، سرمه.

سیرمه دیدک / *sirmey-didak*: دوده‌ای که از سوختن کره یا روغن یا چربی حیوانات تهیه شود اما در اصل از دوده حاصل از گداختن سنگ مس در کوره به دست می‌آید.

سیرمه سنگ / *sirmey-sang*: سرمه‌ای که از ساییدن سنگ سرمه به دست می‌آید.

سینه‌ریز / *sineriz* ← گلی‌بند.

سَرَاوه / *šarrâve*: آویز، منشورهای بلوری که به گوشواره آویزان کنند.

گلی‌بند / *goli-band*: گردن‌بند، گلوبند.

گل یقه /*gol-yaqqe*/: گل‌سینه، زیور نسبتاً بزرگ و سنگینی است از طلا با نگین‌های رنگین به اشکال گوناگون که با زنجیر به گردن می‌آویزند.

گو /*gu*/: زیوری از جنس طلا که شامل تعدادی دانه‌های گرد به اندازه نخود است که همانند مروارید به رشته کشند و به گردن آویزند.

لاک /*lâk*/: نوعی مهره سرخ مکعب‌شکل است که آنها را به رشته می‌کشند و به دست و گردن می‌آویزند.
لُپوک و مزه /*lopuk-o maza*/: لپوک: گوش ماهی که از دو طرف به درون پیچیده شده باشد؛ مزه: مهره‌ای است خزفی. این دو را معمولاً همراه با سنگ نمک که وسط آن روکش کوچکی از طلاست به کلاه یا لباس کودک می‌آویختند تا از چشم‌زخم مصون بماند.

ملوله /*melule*/: لوله‌های کوچک فلزی (طلا، نقره و...) که دعا یا آیات قرآنی را درون آن می‌نهند و به گردن می‌آویزند.

مُله /*mo:le*/: میله‌ای که با آن سرمه به چشم می‌کشند.

میناگیر /*menâgir*/: نوعی انگوی پهن از جنس طلا که پیچ و چفت دارد و باز و بسته می‌شود. این انگوی معمولاً دارای نقوش برجسته است و گاه با نگین‌های رنگین زیبایی‌تری می‌شود.

مُیچه /*moyče*/: ماهیچه، زیوری است شامل تعدادی ماهی‌های کوچک طلا که آنها را مانند مروارید به رشته می‌کشند و به گردن می‌آویزند. این گردن‌بند اگر در دورج باشد، آن را میچه دوبندی /*moyčey* /*debandi* و اگر در سه ردیف باشد آن را میچه سه‌بندی /*moyčey sebandi* / می‌گویند.

میخک /*mixak*/: زیوری است که از دانه‌های گیاه میخک و مهره‌های رنگین ساخته می‌شود. این دانه‌های معطر را سوراخ می‌کنند، همراه با مهره‌ها به رشته می‌کشند و به گردن می‌آویزند. از این گردن‌بند هنگام عرق کردن شخص، رایحه خوشی به مشام می‌رسد.

میل: /*mil*/: انگوی باریک.

۶. فعل‌ها و اسامی مربوط به آرایش کردن و زیور بستن و پوشیدن

اچّافه کردن /*aččâfe kerdan*/: خودآرایی، زیاد آراستن روی و مو، و به زن خودآرا و پرکرشمه /*aččâfe:y* / می‌گویند.

آراهشت کردن /*ârâho(e)št kerdan*/: آرایش کردن.

او شیرین کردن /*ow širin kerdan*/: آب شیرین کردن، به معنی تعویض لباس و همچنین آرایش کردن و مهیا شدن برای مهمانی یا عروسی.

جزرو ورکشی /*jerow varkeši*/: جوراب ورکشیدن و جوراب به پا کردن و مهیا شدن برای عروسی یا مهمانی.

چَپَرچِپ کِرَدَن /*čepar-čip kerdan*/: محرف چپرپیچ است. دو گوشه چادر نماز را به صورت ضربدر از روی شانه‌ها عبور دادن و پشت گردن بستن.

دِرِیس کِرَدَن /*dereys kerdan*/: لباس مهمانی پوشیدن و خود را آراستن.

رَختی بَلگی /*raxti-balgi*/: خوش‌پوش و تمیز و مرتب. زنی را گویند که همیشه لباس‌های متنوع و تمیز می‌پوشد و خود را با وسایل زینتی و آرایشی می‌آراید.

وُخُش رِسیدَن /*vo xoš resid(đ)an*/: به خود(ش) رسیدن و آرایش کردن و لباس مهمانی پوشیدن.

رَشِمِه اویدَن /*rašme vâvidan*/: ریش‌ریش شدن پایین لباس و مانند آن به جهت کهنگی.

سِر پَرَتاک /*ser-o pertâk*/: سرو ریخت. سرو وضع. به کسی گویند که لباسش کثیف یا خاک‌آلود و نامرتب باشد. سِر جِناس /*ser-e jenâs*/: ریخت و ترکیب. سرو ریخت.

قُوش قِلَنَدون کِرَدَن /*qowš-o qelandun kerdan*/: کفش و کلاه کردن. لباس پوشیدن برای بیرون رفتن از خانه.

کُت کِرَدَن /*kot kerdan*/: نخ کردن سوزن.

کِرَنج اویدَن /*kerenj vâvid(đ)an*/: چروک شدن پارچه و لباس.

کِنج /*kenj*/: چین و شکن جامه، پارچه، گلیم و مانند آن.

گُلی یَلِه تو چِه اِنداختَن: /*goli-yel-e tu ča: ?endâxtan*/: اصطلاحی است برای تمسخر. درباره زن یا دختر نازیبا یا مُسنی به کار می‌رود که بیش از اندازه سرمه به چشم کشد.

لَفکِه اویدَن /*lafke vâvid(đ)an*/: پارچه یا لباس نو که در اثر دست‌مالی و این سو و آن سو افتادن آهارش را از دست داده و کثیف و مچاله شده است.

مَریف /*ma.rif*/: صفت پارچه نرم و لطیف است.

واساختَن /*vâsâxtan*/: آراستن، زینت دادن، لباس مهمانی پوشیدن.

هَف تَنگُری /*haf-tongori*/: تمیز، مرتب و آراسته کردن.

هَفِه کِرَدَن /*hufe kerdan*/: بند انداختن صورت و اصلاح ابروها.

هَفِه رِفِه /*hefe refe*/: اصلاح صورت و ابرو و آرایش کردن.

یَقَّه کِرَدَن /*yaqqe kerdan*/: گریبان چاک دادن. دریدن جلو جامه از بالا تا پایین در سوگ کسی یا به هنگام خشم.

۷. انواع پوشیدنی‌ها و لوازم مربوط به آن

اُرسی پَسِه رِقَاوی /*orsî passe reqâvi*/: نوعی کفش.

اُری /*ari*?: پالتو نمدی آستین‌بلند چوپانان، اگر به شکل کت (بی آستین یا آستین‌دار) باشد، به آن کردک می‌گویند.

الخلق، ارخالق /*arxâleq, ?axoloq*/: ارخالق، نوعی کت. از جنس مخمل نوظهور، الوان و زنانه که پهلوها از دو طرف چاک دارد. سر آستین‌ها مثلثی‌شکل و بلند است، به طوری که رأس مثلث در پشت دست تا نزدیک انگشتان می‌رسد. لبه آستین‌ها و حاشیه اطراف کت نواردوزی می‌شد و با اندازه‌های یک گز تا یک گز و نیم (۹۰ سانت) روی لباس‌های دیگر می‌پوشیدند. این پارچه مرغوب به دو شکل ترکی و تاجیکی دوخته می‌شده است؛ ترکی بدون آستین و تاجیکی دارای آستین بلند بوده است که به جای کاپشن امروزی و لباس گرم به کار می‌رفته است.

اوار /*?owâr*/: کمربندی است بافته‌شده از نخ که وسط آن کمی پهن‌تر از طرفینش است و کشاورزان گاه به جای شال بر کمر می‌بندند.

بُرَقَه /*borqe*/: نقاب، روبند زنان.

پاتِلون /*pâtelun*/: شلوار مردانه که معمولاً با کت پوشیده می‌شود.

پاشنه‌رقاوی /*pâšne-reqâvi*/: کفش.

پیشونی‌بند /*pišumi-band*/: روسری ابریشمی سیاه‌رنگی که زنان مسن بر پیشانی می‌بندند.

تُمون /*tomun*/: شلوار، تنبان.

تُمون خِفَتی /*tomun-e xefti*/: شلواری که دهانه پاچه‌های آن را مانند آستین مچی، چین دهند؛ مانند شلوار سنبدادی.

تُمون فراخ /*tomun-e ferâx*/: شلوار گشاد، مانند شلوار زنان عشایر، دامنی بلند و بسیار پرچین، در دشتستان در مهمانی‌ها گاه زنان چندین شلوار روی هم می‌پوشند و هرکدام حدود هفت هشت متر پارچه مصرف می‌کند. به آن شلوار فراخ یا قر /*qer*/ هم گویند.

تَنگِلیکِ ماسی /*tengelek-e mâsi*/: لباس تنگ و کوتاه.

جاکِیت /*jâkeyt*/: ژاکت.

جِرو /*jerow*/: جوراب، همچنین نوعی رویه ملکی نامرغوب.

جِلِسِقَه /*jelsesqe*/: جلیقه.

جِلکَل /*jelkol*/: لباس‌ها، رخت و لباس.

جُومه /*jume*/: جامه، پیراهن زنانه و مردانه.

جُومه عِجَمی /*jumej ejemi*/: لباس غیرمحلی، لباس شهری.

جُوتی /*juti*/: نوعی کفش شبیه به چکمه ساق کوتاه.

جِیو /*jiv*/: جیب، جیب لباس یا کیف و شلوار.

چُوقَه /*çuqqe*/: چوقا.

دگله /*dagle*/: قبایی است بلند و جلو باز و بدون آستین که خان‌ها و بزرگان روی لباس می‌پوشند. نگله
/*nagle*/ هم گویند.

دومن /*duman*/: دامن.

ریسری /*ri-seri*/: چادر.

ریوار /*rivâr*/: رویه گیوه و ملکی. ریوار بسته به نوع نخ و طرز بافت، سه گونه است: (۱) جرو که بسیار شل و مانند تور بافته می‌شود و نخ آن تابیدگی کمی دارد و از آن برای آستر ریوار استفاده می‌شود؛ (۲) ریوار معمولی، که محکم‌تر از جرو بافته می‌شود و نخ آن هم سه‌لا است و در جایگاه خاص خود بافته می‌شود؛ (۳) ریوار هندی: نوعی ریوار بسیار محکم است که نخ آن را از هند می‌آورده‌اند. این نخ چون توسط کارخانه بافته می‌شد، صاف‌تر و استحکام آن بیشتر از نخ معمولی و نیز گران‌تر از آن بود.
ریواری کُچیک پا /*rivâri kočik-pâ*/: رویه گیوه و ملکی بچگانه.

زیرجومه /*zir-jume*/: زیرشلواری لیفه‌دار مردانه و دامن بسیار پرچین زنانه.

سِرانداز /*ser-andâz*/: چادر که مانند امروز سیاه‌رنگ نبوده، بیشتر عشایر و نوع‌روسان یا کسانی که لباس محلی می‌پوشیدند، از چادرهای رنگی سبز، قرمز و زرد یا سفید استفاده می‌کرده‌اند.

سَرَداری /*sardâri*/: لباس جلو باز بلند ویژه خوانین و اشراف.

سَلْمِکی /*salmeki*/: قطعه چرم نقش‌دوزی شده که بر پاشنه گیوه یا ملکی دوخته می‌شود.

سُه‌دِری /*so-deri*/: لباس بلند جلو باز بی‌آستین که مردان روی جامه می‌پوشیدند. قوا هم گویند. گاه به جلیقه هم سه‌دِری گویند.

سَدِه /*šadde*/: دستمال (روسری) ابریشمین سیاه با حاشیه‌هایی در اطراف آن.

شلوار تنگ /*šalvâr-e tang*/: شلواری غیر از شلوار فراخ که زنان مانند پیژامه همراه با پیراهن می‌پوشند.

شلوار فراخ /*šalvâr-e ferâx*/: شلوار زنان عشایر که دامنی بسیار پرچین است و معمولاً چند تا از آن را هم‌زمان و بهترین و مرغوب‌ترین آنها را روی همه شلوارها می‌پوشند.

شَلِیْتِه /*šelite*/: پارچه‌ای از جنس چیت گل‌دار که به‌عنوان لباس خواب و لباس زیر پوشیده می‌شده است.

شِیوِه /*šive*/: تخت گیوه و ملکی که از پارچه‌های کهنه به هم فشرده ساخته می‌شود.

قُوا /*qovâ*/: قبا، لباس مردانه جلو باز که اغلب با شال پوشیده می‌شد. پیراهن زنانه را هم گویند.

کُرْدِک /*kordak*/: پالتو نم‌دین که چوپانان در زمستان می‌پوشند.

کِرکاو /*karkâv*/: دمپایی چوبی، قطعه چوبی است شبیه تخت کفش که تسمه‌ای چرمی یا لاستیکی به‌جای رویه دارد.

کَز /*kaz*/: نوعی چارقد سفید یا سیاه که جنس آن ترکیبی از نخ و ابریشم باشد. به آن مینا(ر) هم گویند.

کُلک /kolak/: شلوارک.

کُله /kola/: کلاه. کلاه انواع مختلفی داشته است؛ کلاه مردانه ابتدا نمدی بود و توسط نمدمالان درست می‌شد. بعدها کلاه پهلوی بود که به تقلید از کشورهای اروپایی استفاده می‌شد. کلاه زنانه شبیه به نصف عرقچین و از پارچهٔ الوان و مرغوب بود که با دو بند به زیر چانه بسته می‌شد و معمولاً زیر چارقد آن را می‌پوشیدند. دیگر کلاه بچگانه که وسط آن را با دایره‌ای چهاررنگ از پارچه می‌دوختند و نمک یا مهره‌هایی برای دفع چشم‌زخم به آن می‌آویختند.

کُله‌بَلتِکی /kola-balteki/: کلاه حصیری که از برگ‌های سبز و درشت نخل بافته می‌شد.

کله‌پِیشی /kola-piši/: نوعی کلاه حصیری که از برگ‌های ظریف نخل بافته می‌شود و اندکی ظریف‌تر و مرغوب‌تر از کُله‌بَلتِکی است.

کوت /kut/: کت که همراه شلوار یا دامن پوشند.

کوت‌پاتلون /kut-pâtelun/: کت و شلوار.

کوش /kowš/: کفش، همچنین نوعی کفش چرمی زنانه شبیه دمپایی با رنگ‌های سبز، سرخ، سیاه یا قهوه‌ای با کف منحنی و ضخیم چرمی که قسمتی از آن به شکل مثلث کوچکی از جهت سرانگشتان به رویهٔ کفش خم می‌شود.

کوشک /kowšak/: کفشک.

گَنجه‌فِراخ /ganje-ferâx/: زیرپیراهن مردانه.

گَوَن /gevan/: پیراهن زنانه به سبک اروپایی، پیراهن غیرمحلی. گوان /govân/ هم گفته می‌شود.

لاکی /lâki/: نوعی دستمال ابریشمی سرخ که اطراف آن حاشیه‌ای رنگی دارد.

لِچک /lečak/: کلاهی زنانه که زیر چارقد می‌پوشیدند تا چارقد لیز نخورد. همچنین برای پوشش بهتر موی سر، زنان بر سر می‌گذاشته‌اند. این کلاه به شکل نصف عرقچین است و با دو بند که در دو گوشهٔ آن می‌دوزند، به زیر گردن بسته می‌شود.

لَکّه /lakke/: کهنهٔ بچه. پاره‌های لباس مندرس، قطعه پارچهٔ کهنه و گاه نو برای تمیز کردن.

لمبوتّه /lambute/: لنگی که در گرمای شدید مثل دامن دور کمر گره می‌زنند. بیشتر مردان ساکن کنار دریا و بنادر آن را می‌پوشند.

لِنگک /lengak/: لنگ حمام.

مِلکی /melki/: نوعی گیوه با تخت چرمی یا لاستیکی که پوزهٔ آن کشیده است و نسبت به شیوه استحکام بیشتری دارد.

مینا(ر) /meynâ(r)/: نوعی روسری نازک چهارگوشه و مستطیل شکل که وسط آن را زیر گردن قرار می‌دهند

و دو طرفش را یکی پس از دیگری از روی سر عبور می‌دهند و برای لیز نخوردن به آن سنجاق می‌زنند.

زیر آن کلاه پارچه‌ای لچک شبیه به عرق‌چین می‌پوشند.

نعلین /na:leyn/: نوعی پای‌افزار بدون پشت.

نقاو /neqâv/: نقاب.

یَل /yal/: نوعی کت زنانه از پارچه‌های الوان و مرغوب مانند مخمل و بنارسی.

۸. شستن لباس

اُشلنگ /?oşlong/: اشنان، گیاهی وحشی است که با کوبیده آن لباس می‌شستند.

تو کِردن /tow kerdan/: پهن کردن لباس روی بند تا خشک شود.

تَلندن /telondan/: چنگ زدن لباس و ساییدن آن با دست راست روی پشت دست چپ.

چَلندن /čelondan/: چلانیدن و فشار دادن لباس به منظور خارج کردن آب از آن که زودتر خشک شود.

۹. واحد اندازه‌گیری لباس

بدس /bedes/: یک وجب.

تکه /teke/: قطعه.

پرچه /parče/: قطعه، تکه.

چارک /čârak/: واحد اندازه‌گیری معادل یک چهارم متر.

دگله /dagle/: یک عدل پارچه. بسته‌ای که از تعدادی توپ پارچه تشکیل شده است.

قَواره /qa:vâre/: واحد اندازه‌گیری.

قُوده /qowde/: قطعه‌ای از یک کلاف نخ گیوه‌بافی.

گتری /getri/: عدل پارچه.

گَز /gaz/: واحد طول متر (۲۴ انگشت کنار هم).

متر /metr/: واحد اندازه‌گیری.

۱۰. واژه‌های متفرقه

ریواری /rivâri/: منسوب به ریوار. اشعاری که زنان هنگام بافتن ریوار می‌خواندند و با هم مشاعره می‌کردند.

قَزون /qežun/: چین و شکن موی.

کتو /kotow/: جایی که دختران خردسال برای آموختن بافت رویه گیوه و ملکی به آنجا می‌روند.

نام فاسیولیازیس (بیماری انگلی کبدی نشخوارکنندگان) در برخی از زبان‌ها و گویش‌های ایرانی*

علی اسلامی (استاد انگل‌شناسی دانشگاه تهران)

محسن مشکات (مشاور سازمان دام‌پزشکی ایران)

۱. مقدمه

فاسیولیازیس یکی از ۲۲ بیماری انگلی نشخوارکنندگان ایران است (اسلامی و همکاران ۱۳۷۸). چرخه این انگل غیرمستقیم است و میزبان واسط آن حلزون‌های آبی هستند. تخم این انگل همراه با مدفوع حیوان آلوده به خارج می‌رسد و در محیط آبی، نوزاد تشکیل می‌شود. این نوزاد از تخم خارج می‌شود، شنا می‌کند و وارد بدن حلزون می‌شود و پس از طی مراحل مختلف، نوزاد کامل تشکیل می‌شود. نوزاد کامل شده از بدن حلزون خارج می‌شود و روی گیاهان اطراف آب می‌چسبد و کیستی را تشکیل می‌دهد که میزبان نهایی با خوردن آن آلوده می‌شود. بعد از خورده شدن کیست توسط میزبان اصلی، نوزاد در دستگاه گوارش کامل می‌شود، از کیست خارج و در ابتدای روده باریک از راه محوطه شکمی وارد

۱. از سرکار خانم دکتر الهام هوشمند راد، استادیار انگل‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد رشت، برای بازبینی این مقاله بسیار سپاسگزاریم.

کبد می‌شود و باعث ایجاد بیماری می‌شود (اسلامی ۱۳۸۷).

روستائیان و دامداران ایران معمولاً با زبان‌ها و گویش‌های خاص منطقه خود در مورد بیماری‌های عفونی حیوانات از جمله فاسیولیازیس صحبت می‌کنند. عدم ضبط و ثبت این اسامی محلی باعث فراموشی و نابودی آنها خواهد شد. هدف این پژوهش، جمع‌آوری، ضبط و ثبت اسامی محلی فاسیولیازیس نشخوارکنندگان در مناطق متفاوت ایران است.

۲. روش پژوهش

بخشی از پژوهش کنونی در دهه چهل شمسی (۱۳۴۲-۱۳۴۸) در پروژه‌ای در سطح ملی با عنوان «اپیدمیولوژی و اهمیت آلودگی کرمی لوله گوارش نشخوارکنندگان کوچک ایران» با همکاری کارشناسان سازمان کشاورزی و مواد غذایی فائو و همکاران ایرانی انجام گرفت. انجام این پروژه، مستلزم مسافرت‌های متعدد به روستاهای نواحی گوناگون ایران بود. اتفاق میمونی بود که در این دوره در محضر دامداران، گله‌داران و چوپانان، از اسامی محلی بیماری‌های عفونی گوسفند و بز مطلع شدیم و طی ارتباط و گفت‌وگوی نزدیک با آنان این اسامی را جمع‌آوری و ثبت کردیم. برای تکمیل این بررسی، در دهه هشتاد با همکاری سازمان دامپزشکی، پرسش‌نامه‌ای در مورد بیماری‌های عفونی نشخوارکنندگان تهیه شد که در آن نام گویشور، تاریخ و ناحیه جغرافیایی و نام گویش مربوط به بیماری گنجانده شده بود و سازمان دامپزشکی آن را به ادارات کل دامپزشکی همه استان‌ها ارسال کرد. این پرسش‌نامه‌ها پس از تکمیل به گروه انگل‌شناسی دانشکده دامپزشکی عودت داده شد.

۳. نتایج و بحث

روستائیان معمولاً درباره بیماری‌های مهم، شایع و شناخته‌شده از اسامی محلی که توسط پدران آنها نام‌گذاری شده و سال‌ها سینه‌به‌سینه منتقل شده است، استفاده می‌کنند. نتایج حاصل از تحقیق در مورد نام بیماری فاسیولیازیس در بین دامداران و روستائیان مناطق گوناگون ایران در جدول زیر آورده شده است.

اسامی بیماری فاسیولیاژیس نشخوارکنندگان ایران در زبان‌ها و گویش‌های ایرانی

استان	گویش	آوانگاری	استان	گویش	آوانگاری
آذربایجان شرقی	پاپوله	pāpule	بوشهر	جگنی	jagani
	پرپوله	perpule		جگی	jagi
	پیولز	pyulez		کپنک	kapanak
	کپلک	kapalak		کوشک	kowšak
	کپنک	kapanak		کوچک	kowčak
	کوچک	kowčak		کپلک	kapalak
آذربایجان غربی	پاپولا	pāpulā	چهار محال و بختیاری	کرم جیر	kerm-e jiyar
	پاپوله	pāpule		کوچک	kowčak
	پرپوله	perpule		کوشک	kowšek
	په پوله	pepule	خراسان جنوبی	سه برگه	sebarge
	کپلک	kapalak		کپلک	kapalak
	کپله	kapale		گُوچک	kowčak
اردبیل	کپنک	kapanak	خراسان رضوی	برگ بید	barg-e bid
	کپنه	kapana		جگر ریز	jegar-riz
	جگر قوردی	jegar-ğurdi		کپلک	kapalak
	کپلک	kapalak		کرم برگ‌گی بزرگ	kerm-e bargi-e bozorg
	کپله	kapale		کفچک	kafček
	کپنک	kapanak		کرم جگر	kerm-e jegar
اصفهان	کپنک قوردی	kapanak-ğurdi	خراسان شمالی	کپلک	kapalak
	کپنه	kapana		کرم جگری	kerm-e jegari
	سر آوردن	sar āvardan		کرم جیگر	kerm-e jigar
	کپلک	kapalak		کوچک	kowčak
	کپنک	kapanak		مالکی	māleki
	کوچک	kowčak		برگ کناری	berg-e kenāri
مرانه	merāne	فدونیل	fedonil		
پینک	pink	فشه	feše		

استان	گویش	آوانگاری	استان	گویش	آوانگاری	
تهران	کرم جگر سیاه	kerm-e jegar-e siyāh	خوزستان	کرشک	kerešk	
	مالیک	mālik		کوشک	kušk	
	سمنان	کپلک		kapalak	کوشک برگی	kušk-e bergi
		مارلک		mārlek	کیسه	kisle
		مالکی		māleki	ماری	māri
		جگرعیبی		jegar-eibi	ماروی جگنی	māro-ye jagani
		جگروک		jegaruk	مرانه	merāne
سیستان و بلوچستان	کرم جقر	kerm-e jeġar	بنه‌نییت	bene-niyet		
	کرم ریزوک	kerm-e rizuk	زالو	zālu		
فارس	کپلک	kapalak	کاتور	kātur		
	مرانه	merāne	کنار	kenār		
قزوین	کپلک	kapalak	کتو	kannu		
	کمچک	kamčak	مالیک	mālik		
قم	کندو	kandu	کپلک	kapalak		
	کپلک	kapalak	کمچک	kamčak		
کردستان	پارپوله	pārpule	لرستان	کوچک	kowčak	
	پپونه	pepune		کیسه	kisile	
	کاپانک	kāpānak		گچه	gače	
	کپلک	kapalak		گوگ	gug	
	کیسه	kisle		آچیک	āčik	
	جگرریزک	jigar-rizak		پرکنارک	parkenārak	
	جگنو	jaganu		زبانک	zabānak	
سوزرک	سوزرک	suzrak	گلستان	زالوی کبد	zālu-ye kabad	
	جگریزک	jigar-rizak		سیاوجه	siyā-veje	
	جگنو	jaganu		کپلک	kapalak	
	سوزرک	suzrak		مالیک	mālik	
	جگریزک	jigar-rizak		آجیکه	ājike	
	جگنو	jaganu		اجیک	ajik	
	سوزرک	suzrak		آچیک	ačik	

استان	گویش	آوانگاری	استان	گویش	آوانگاری
کرمان	تتله کلم	tatale-kelm	گیلان	کخ جگر	kox-jegar
	جگره سیا	jegara-siyā		کرم جگر	kerm-e jegar
	جیگره مرض	jigara-maraz		کلک	kalak
	خشی	xaši		کوچک	kowčak
	زالو	zālu		کوچکو	kowčku
	کپلک	kapalak		کپلک	kapalak
	کندو	kondu		کیچک	kičak
	کنده	konde		کیسیله	kisile
	کیلاور	kilāver		سر آوردن	sar āvardan
	گیلاور	gilāver		کرم جگر	kerm-e jegar
	لیلافه	lilāfa		کوچک	kowčak
	لیلاوه	lilāva		کپلک	kapalak
کرمانشاه	نهنگ	nahang	کفچک	kafčak	
	نی ینگ	niyang	کمچک	kamčak	
	نیلوا	nilvā	کوچک	kowčak	
	کپلک	kapalak	توک	tuk	
کوهگیلویه و بویراحمد	پاپیله	pāpile	جگر ریشک	jegar-rišak	
	دنبه گرچه	donbe-garče	جگرو	jegaru	
	قورد	ğurd	جگن	jegan	
	قوردآخ	ğurdāx	خال جگر	xāl-e jegar	
	کپلک	kapalak	دوروی	duruy	
	کپله	kapale	سر	sar	
	کیسیله	kisile	سرنیزه	sarneyze	
	گچه	gače	کرم جفقی	kerm-e jeğari	
	گواناس	gownās	کله پرولک	kale-porolak	
	هرمزگان	کپلک	kapalak	کوچک	kowčak
		کفچک	kafčak	مهاز	mahāz
		کوچک	kowčak	هرزج	harzaj
کیچیک		kičik	هفت پا	haft-pā	
			هفت نوزی	haft-nozi	
زنجان	کپلک	kapalak	یزد	کوچک	kowčak
	پاپیله	pāpile		مهاز	mahāz
	دنبه گرچه	donbe-garče		هرزج	harzaj
	قورد	ğurd		هفت پا	haft-pā
	قوردآخ	ğurdāx		هفت نوزی	haft-nozi

در کل در ۳۱ استان کشور مجموعاً ۱۶۸ نام محلی برای بیماری فاسیولیاژیس یا کرم فاسیولا ثبت شد که در این میان استان گیلان با ۱۸ مورد، بیشترین و استان‌های البرز و زنجان با یک مورد کمترین اسامی را به خود اختصاص دادند. برخی از اسامی در چندین استان مشترک هستند و نکته قابل تأمل این است که نام «کپلک» تقریباً در تمامی استان‌ها رایج است.

در ایران داده‌های گویشی زیادی در مورد موضوع‌های متفاوت از گنجینه گویش‌های ایرانی منتشر شده است، ولی در مورد پزشکی و دام‌پزشکی، داده‌های گویش‌های چاپ‌شده در ایران بسیار کمیاب است. برای مثال «بررسی واژه‌های دام و دامداری در گویش کله‌ری» (ملکی ۱۳۸۳)، «واژگان دام‌پزشکی (شایق ۱۳۸۸)» و «اسامی محلی بعضی داروها، بیمارهای دامی و درمان سنتی منطقه آذرشهر» (جعفرزاده ۱۳۹۰) چاپ شده است و مقاله‌هایی نیز در مورد هیداتیدوزیس (اسلامی ۱۳۹۳)، نام‌های محلی بیماری دیکروسلیاژیس (اسلامی ۱۳۹۴)، اسامی محلی جرب در مناطق مختلف ایران (اسلامی و هوشمند ۱۳۹۵) و گویش‌های بیماری‌های انگلی نشخوارکنندگان استان سمنان (اسلامی ۱۳۹۵) منتشر شده است.

روستائیان کشور که در حال حاضر یک‌چهارم جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند، مسئول پرورش هشت میلیون و چهارصد هزار رأس انواع گاو و گاو‌میش، ۶۸ میلیون رأس گوسفند و بز و نزدیک به دویست هزار نفر شتر هستند (معاونت امور تولیدات دامی ۱۳۹۴). متأسفانه، جمعیت روستائیان کشور، کم‌وبیش مانند سایر نقاط دنیا، در حال کاهش است. براساس آمار سال ۱۳۳۵، جمعیت ایران شامل ۶۶٪ روستائی (۱۲ میلیون نفر) و ۳۴٪ (۶ میلیون نفر) شهری بوده است. ولی در سال ۱۳۸۵، این آمار دچار تغییر شدیدی شده است و از جمعیت ۷۰ میلیونی کشور، ۶۸٪ شهری و ۳۲٪ روستائی بوده‌اند. طبق گزارش مرکز آمار ایران و براساس سرشماری عمومی نفوس سال ۱۳۹۰، جمعیت روستائی کشور به ۲۹٪ رسیده است و این نسبت در سرشماری سال ۱۳۹۵، به ۲۵/۹٪ رسیده است (مرکز آمار ایران). مقایسه این آمار درحقیقت به صدا درآمدن زنگ خطری است که بیانگر این حقیقت است که جمعیت روستائیان کشور که تولیدکننده عمده مواد غذایی انسان و حیوانات و همچنین کاربران و پاسداران گویش‌های محلی هستند رو به کاهش گذاشته است و به تدریج با فاصله گرفتن آنها از فضای روستا، کشاورزی و

دامپروری این واژه‌ها و اصطلاحات به دست فراموشی سپرده خواهند شد و روزی خواهد آمد که نسل‌های بعد از این گنجینه ناب هیچ سهمی نخواهند داشت.

منابع

- اسلامی، علی، ۱۳۸۷، کرم‌شناسی دام‌پزشکی، جلد اول: ترماتودها، تهران.
- _____، ۱۳۹۳، «اسامی محلی بیماری هیداتیدوزیس نشخوارکنندگان ایران در برخی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی»، مجله تحقیقات آزمایشگاهی دام‌پزشکی، ش ۶، ص ۸۷-۹۱.
- _____، ۱۳۹۴، «نام‌های بیماری دیکروسلیازیس در زبان‌ها و گویش‌های ایرانی»، مجله نسخه دام‌پزشکی.
- _____، ۱۳۹۵، «اسامی بیماری‌های انگلی نشخوارکنندگان استان سمنان در برخی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی»، مجله تحقیقات آزمایشگاهی دام‌پزشکی، ش ۶، ص ۵-۹.
- اسلامی، علی و همکاران، ۱۳۷۸، چشم‌انداز آینده کنترل بیماری‌های عفونی گزارش شده از نشخوارکنندگان و مشترک با انسان در ایران، طرح تحقیقاتی مصوب گروه علوم دام‌پزشکی فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران اسلامی.
- اسلامی، علی و هوشمند، الهام، ۱۳۹۵، «اسامی بیماری جرب نشخوارکنندگان ایران در برخی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی»، دو فصلنامه زبان‌شناسی گویش‌های ایرانی دانشگاه شیراز، ش ۱، ص ۷۳-۸۵.
- جعفرزاده، ۱۳۹۰، «اسامی محلی بعضی داروها، بیماری‌های دامی و درمان سنتی منطقه آذرشهر»، مجله نظام دام‌پزشکی، ش ۲۱.
- شایق، جلال، ۱۳۸۸، واژگان دام‌پزشکی در فرهنگ بومی آذربایجان، شبستر.
- مرکز آمار ایران، ۱۳۹۵، www.amar.org.ir
- معاونت امور تولیدات دامی، ۱۳۹۴، www.dla.agri-jahad.ir
- ملکی، ناصر، ۱۳۸۷، «بررسی واژه‌های دام و دامداری در گویش کلهری»، گویش‌شناسی، ش ۳، ص ۵۷-۶۳.



گورچان، و فرک در غرب ایران مرکزی تکلم می‌شود. ارتباط دقیق زبان‌شناختی و فسی هنوز مورد پرسش است؛ درحالی‌که برخی از محققان آن را زیرگروه تاتی به‌ویژه در ارتباط نزدیک با گویش‌های تاتی جنوبی می‌دانند، دیگر محققان، و فسی را یک گویش مرکزی در نظر گرفته‌اند چراکه به لحاظ دستوری ویژگی‌های مشترک بسیاری با گویش‌های مرکزی دارد اما واژگان آن را بیشتر شبیه گویش‌های تاتی می‌دانند.

کتاب پیش رو برگردان انگلیسی به فارسی این اثر ارزشمند است که در چهار فصل تنظیم شده است. پیش از آغاز فصل‌های اصلی، کتاب با مقدمهٔ پروفیسور استیلو بر ترجمهٔ فارسی، مقدمهٔ مترجمان، بخشی با عنوان آشنایی با پروفیسور استیلو و پیشگفتار مؤلف آغاز می‌شود. فصل اول مقدمه‌ای در مورد گویش‌های و فسی و گورچانی، گویشوران نمونهٔ و فسی، روش انجام پژوهش، تاریخچهٔ پروژه و فسی و شیوهٔ آوانگاری متون را دربرمی‌گیرد. حکایت‌های عامیانهٔ و فسی، عنوان فصل دوم است که پیکرهٔ اصلی کتاب را شامل می‌شود؛ و دربردارندهٔ ۲۴ حکایت و فسی به‌صورت آوانگاری به همراه ترجمهٔ داستان‌ها به

استیلو، دونالد، حکایت‌های عامیانهٔ و فسی، ترجمهٔ مهین‌ناز میردهقان و سعیدرضا یوسفی، آوای خاور، تهران، ۱۳۹۵، نوزده + ۳۲۰ صفحه. این کتاب که نخستین اثر منسجم و زبان‌شناسانه در توصیف گویش و فسی، که ازجمله گویش‌های ایرانی درخطر است، ترجمهٔ کتابی است به‌کوشش پروفیسور دونالد ال. استیلو با عنوان *Vafsi Folk Tales* (حکایت‌های عامیانهٔ و فسی) که در سال ۲۰۰۴م انتشار یافت. پیکرهٔ زبانی این کتاب، شامل ۲۴ حکایت عامیانهٔ و فسی است که اولین بار ایران‌شناس بریتانیایی، ال. ساتن سال ۱۹۵۸م در ایران گردآوری کرد. پس از آن، و در اواخر دههٔ نود میلادی پروفیسور استیلو این حکایت‌ها را آوانویسی، به زبان انگلیسی ترجمه و همراه با استخراج دستور زبان و فسی به‌چاپ رساند. اکنون این اثر ارزشمند که مشتمل بر پیکره، حکایت‌های عامیانه و دستور زبان و فسی است ترجمه شده و در دسترس علاقه‌مندان به زبان‌ها و گویش‌های ایرانی قرار گرفته است.

وفسی ازجملهٔ زبان‌های ایرانی شمال غربی است که در چهار روستای و فس، چهرقان،

فارسی معیار است. تمام حکایت‌ها به گونه گورچانی گویشِ وفسی، توسط دو گویشور از روستای گورچان، در شمال اراک، نقل شده است. فصل سوم، اختصاص به حواشی دارد که طی آن مؤلف توضیحاتی را که دربارهٔ مسائل زبان‌شناختی هر حکایت لازم دانسته ذکر کرده است. فصل چهارم، مسائل دستوری مربوط به این گویش را شامل می‌شود. استیلو در انتهای کتاب واژه‌نامه‌ای از وفسی ارائه کرده که بر اساس الفبای انگلیسی تنظیم شده است. صفحات پایانی کتاب نیز به رسم معمول به کتابنامه اختصاص دارد. فایل صوتی ۲۴ حکایت ضبط شده است که به‌صورت دو لوح فشرده ضمیمه اثر انگلیسی است. در این اثر به‌صورت یک لوح فشرده و در فرمت MP3 ضمیمه شده است.

بنا به تصریح مترجمان، در ترجمه حاضر تلاش بر آن بوده تا ضمن وفاداری به متن انگلیسی، برگردان حکایت‌های وفسی تنها از روی ترجمه انگلیسی انجام نگیرد، بلکه باتوجه به دانش زبانی مترجمان از گویش وفسی، در درجه اول صدای ضبط‌شده و آوانگاری‌های انجام‌شده مورد توجه قرار گیرد. این موضوع به ایشان کمک کرده تا در مواردی به اشتباهات یا بدفهمی‌های موجود در متن آوانگاری و انگلیسی پی ببرند که مترجمان آنها را با علامت اختصاری م. در پی نوشت آورده‌اند.

لیلا نوری کشتکار

اکبری مفاخر، آرش، *رزمنامه کنیزک: حماسه‌ای به زبان گورانی و روایتی از یادگار زیریران*، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهش‌های

ایرانی و اسلامی)، تهران، ۱۳۹۵، ۳۷۱ صفحه.
زبان گورانی از زبان‌های گروه شمال غربی ایرانی نو است. این زبان تحت تأثیر کردی، فارسی و عربی قرار گرفته و با لری و لکی نیز آمیخته است، اما واج‌شناسی آن متمایز از کردی و فارسی است. این زبان با ادبیاتی دیرینه در غرب ایران، به‌ویژه در استان کرمانشاه، رایج است و کرانه‌های مرزی کرمانشاه و کشور عراق را دربرمی‌گیرد. در دوره باستان هیچ شاهد و مدرکی از زبان گورانی در دست نیست. از نمونه آثار ادبی این زبان می‌توان به «رزمنامه کنیزک» اشاره کرد.

رزمنامه کنیزک از آثار باارزش ادبیات حماسی ایران زمین و روایتی گورانی از یادگار زیران است. این داستان از بنیادهای اساطیری و حماسی ویژه‌ای برخوردار است و شاید پس از یادگار زیران اصیل‌ترین و پس از شاهنامه فردوسی ناب‌ترین اثر حماسی ایران باشد که در متون نقلی نمونه‌ای ندارد؛ علاوه بر اینکه، با بن‌مایه‌های نمایشی نفوذ گسترده‌ای در میان مردم داشته و روایت‌های گفتاری و نوشتاری چندی از آن رایج است. کامل‌ترین روایت از این داستان منسوب است به الفت به تاریخ ۱۳۴۹ق/ ۱۳۰۹ش به کتابت ملاعزیز ولد الفت از طایفه کلهر، در ساختار مثنوی و وزن ده هجایی، شامل ۱۱۲۴ بیت. رزمنامه کنیزک بخشی از منظومه هفت‌لشکر را تشکیل می‌دهد که بنابر گفته کاتب آن پنج جلد بوده که تنها جلد پنجم آن در دست است. البته ظاهراً خطبه و مقدمه داستان در پایان جلد چهارم بوده است که به همین دلیل مؤلف

چهارپاره گورانی، پاره‌های هر مصراع با درنگ‌نما از یکدیگر جدا شده‌اند. در بخش آوانگاری نیز از شیوه پیشنهادهی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در راهنمای گردآوری زبان‌ها و گویش‌های ایرانی استفاده و به‌شیوه‌های دیگر در آثار مکرری، مکتزی، محمودویسی و دبیرمقدم نیز توجه شده است. از آنجاکه خوانش‌های هر واژه می‌تواند آوانگاری‌های متفاوتی داشته باشد، باتوجه به اینکه رزمنامه کتیزک از زبانی ادبی و پخته برخوردار است، در این متن بیشتر خوانش ادبی و معیار زبان گورانی گزینش شده است. مؤلف در ترجمه کوشیده تا با ارائه ترجمه‌ای روان و شیوا علاوه بر حفظ ساختار زبان گورانی، لطف سخن و بیان شاعرانه ابیات را نیز حفظ کند.

در ادامه یادداشت‌های کتاب می‌آید؛ رویکرد کلی این بخش بر جامعیت و کامل بودن آنها استوار است و برای استفاده عموم خوانندگان تنظیم شده است تا هر فرد به قدر نیاز خود از آنها بهره گیرد. توصیف و شرح آموزه‌ها و بنیادهای حماسی با بررسی ریشه آنها در ادبیات ایران باستان و مقایسه با حماسه‌های فارسی به‌ویژه شاهنامه انجام شده است؛ افزون بر اینکه، به افزودگی‌ها، کاستی‌ها، اختلافات و... در دو روایت دیگر نیز اشاره می‌شود.

نمایه در پنج حوزه نام‌ها، جای‌ها، اقوام و...، واژه‌نامه و افعال تنظیم شده است. در دو بخش پایانی کتاب کتابنامه و پیوست‌ها درج شده‌اند. مؤلف در پیوست‌ها، فهرست کوتاه‌نوشت‌ها، راهنمای ارجاعات، راهنمای نشانه‌های آوانگاری

برای بازسازی کل منظومه هفت‌لشکر گورانی، طومار هفت‌لشکر نقالی به زبان فارسی را راهنمای خود قرار داده است.

پس از پیشگفتار که توضیح کوتاهی درباره بخش‌های کتاب را شامل می‌شود، اکبری مفاخر در مقدمه‌ای نسبتاً مفصل نخست به معرفی و توصیف دست‌نویس اساس متن، نیز دست‌نویس‌ها و روایت‌های دیگر این حماسه پرداخته و مختصری درباره زبان گورانی، شاخه‌ها و ادبیات آن گفته است. سپس به‌منظور شناخت بنیادهای اصلی رزمنامه کتیزک، گزارش اوستایی، فارسی باستان و روایت‌های اشکانی و ساسانی و همچنین گزارش‌های فارسی و عربی یادگار زیران و پیوند آنها با رزمنامه کتیزک را بررسی کرده است. در ادامه، خلاصه دقیقی از رزمنامه ارائه شده است که زمینه را برای مطالعه متن به‌شکل تخصصی مهیا می‌کند. مقدمه پس از بررسی و مقایسه تطبیقی رزمنامه کتیزک و یادگار زیران پهلوی در بخش همانندی‌ها و ناهمانندی‌ها، با بازسازی روایت پارتی یادگار زیران به‌پایان می‌رسد.

بخش بعدی به متن گورانی اختصاص یافته، که در آن از نسخه دست‌نویس کتابخانه آستان قدس رضوی، به‌عنوان نسخه پایه استفاده شده است. در اینجا مؤلف غلط‌های املائی و اشتباهات کاتب‌را، که خاص متون شفاهی است، تصحیح کرده و در زیرنویس آورده است. کل متن تا آنجاکه برای خوانش درست ابیات مورد نیاز بوده، سجاوندی شده و برای درست‌خوانی متن در وزن ده‌هجایی و

به‌کاررفته در متن و نمونه‌هایی از دست‌نویس هفت‌لشکر گورانی الفت را آورده است.
لیلا نوری کشتکار

جدول‌هایی برای سنجش آنها با هم، رسم‌الخط زبان بلوچی، واژه‌سازی در بلوچی و برخی از نکات دستوری زبان بلوچی.

پس از این مقدمات متن اصلی کتاب که بخش فرهنگ است آغاز می‌شود. پس از هر مدخل که به خط فارسی آوانگاری شده به ترتیب موارد زیر آمده است: آوانگاری مدخل به خط لاتینی، نقش دستوری، برابر فارسی، تفکیک معنایی برای واژه‌های چندمعنا و در برخی از مدخل‌ها شاهد. الگوی تعریف به‌خوبی رعایت شده است. بخش پایانی کتاب اعلام است که براساس گفته نویسنده بیشتر شامل نام‌هایی است که در شعر و ادبیات کلاسیک بلوچی مشهور و نام‌آور هستند. در پایان نیز در کتاب‌نامه‌ای مفصل فهرست منابع و مآخذ آمده است. در مجموع اطلاعاتی که درباره مدخل‌ها داده شده و نیز شیوه تدوین فرهنگ روشمند و باقاعده است.

عفت امانی

سبزعلیپور، جهاندوست، راهنمای گویش‌شناسی (با مثال‌هایی از گیلکی، تاتی و تالشی)، فرهنگ ایلیا، رشت، ۱۳۹۵، ۱۷۴ صفحه، مصور.

گویش‌شناسی شاخه‌ای از علم زبان‌شناسی است که به مطالعه علمی گونه‌های زبانی می‌پردازد. مطالعات نظام‌مند در زمینه گویش‌شناسی در غرب در نیمه دوم قرن نوزدهم آغاز شد. در ایران دکتر محمد مقدم نخستین گام‌ها را در زمینه بررسی میدانی برای گردآوری گویش‌ها برداشت، از جمله کتابی با عنوان گویش‌های وفس و آشتیان

جهان‌دیده، عبدالغفور، فرهنگ بلوچی - فارسی، شامل بیش از شصت‌هزار واژه و اصطلاح بلوچی و معنی آنها به فارسی، معین، تهران، ۱۳۹۶، ۲۷۳۶ صفحه، دو جلد.

کتاب با پیشگفتاری کوتاه از علی‌اشرف صادقی درباره زبان بلوچی، قوم بلوچ و پیشینه پژوهش‌های لغوی بلوچی آغاز می‌شود. پس از این پیشگفتار نویسنده در مقدمه‌ای یازده‌صفحه‌ای توضیحاتی درباره زبان و ادبیات بلوچی و حوزه جغرافیایی آن، پیشینه تحقیق و روش تحقیق داده است و پس از آن جدول نشانه‌های آوانویسی، جدول نشانه‌های اختصاری، و سه صفحه نوشته که براساس گفت‌وگوی شفاهی با نویسنده چکیده‌ای است از مقدمه و پیشگفتار به زبان بلوچی برای بلوچ‌هایی که فارسی نمی‌دانند به‌ویژه بلوچ‌های پاکستان. نویسنده در ادامه در بخش دیباچه که نوزده صفحه است به‌طور مفصل به سرزمین بلوچستان و موارد مربوط به آن پرداخته است مانند جغرافیا، جغرافیای تاریخی، بلوچستان ایران، بلوچستان پاکستان و بلوچستان افغانستان، مکران باستانی، کوچ و نژاد بلوچ، پراکندگی قومی بلوچ‌ها، زبان بلوچی و انواع گویش‌های مهم بلوچی به‌همراه جدولی برای تطبیق نمونه‌هایی از واژه‌های دو گویش شرقی و غربی بلوچی، رابطه زبان بلوچی با زبان‌های باستانی ایران و

ادامه داشت. از جمله فعالیت‌های سال‌های اخیر می‌توان به اقدام فرهنگستان زبان و ادب فارسی در سال ۱۳۹۰ اشاره کرد که طی انتشار جزوه راهنمای گردآوری گویش‌ها از پژوهشگران علاقه‌مند به این حوزه دعوت به عمل آورد تا در اجرای طرح تدوین گنجینه گویش‌های ایرانی با فرهنگستان همکاری کنند.

همان‌گونه‌که مؤلف در پیشگفتار کتاب تصریح کرده است، به‌کارگیری شیوه‌های علمی در زمینه گویش‌شناسی همواره دغدغه خاطر او بوده است. از این‌رو سعی کرده است در این تحقیق شیوه‌نامه‌ای برای پژوهشگرانی ارائه کند که هیچ‌الگویی برای گردآوری گویش‌های محلی پیش‌رو ندارند. در واقع، رویکرد او در این کتاب تدوین شیوه‌نامه‌ای برای سامان بخشیدن به داده‌های گردآوری شده است. از منظر مؤلف این اثر، گویش‌شناسی در دو مرحله قابل اجراست: (۱) ثبت و ضبط داده‌های گویشی و تهیه پیکره زبانی با روشی که تحقیق در زمان حال و آینده و با هر نگرشی بر روی آن امکان‌پذیر باشد. (۲) تحقیق بر روی پیکره زبانی. این تحقیق در شش بخش اصلی با سرفصل‌های زیر تنظیم شده است: (۱) اصول و سازوکارهای فرهنگ‌نگاری گویشی، (۲) شیوه‌نامه استفاده از خط گویشی و الفبای آوانگاری، (۳) شیوه نوشتن دستور زبان گویش‌های ایرانی، (۴) بررسی نحو گویش‌های ایرانی، (۵) تهیه پیکره زبانی، (۶) راهنمای جمع‌آوری اشعار عامیانه و ضرب‌المثل‌ها. گفتنی است که شواهد مثال در این کتاب بیشتر از گیلکی، تاتی و تالشی انتخاب شده است.

و تفرش در سال ۱۳۲۸ منتشر کرد. شایان ذکر است که گویش‌شناسی علمی در ایران رسماً در اواخر سال ۱۳۳۹ با برگزاری کارگاه بیست‌روزه گویش‌شناسی در محل دانش‌سرای عالی آغاز شد. در این دوره زرژ رُدار از سوییس و گئورگ مورگن‌استیرنه از نروژ شرکت داشتند و کلاس را رُدار اداره می‌کرد. دکتر صادق کیا طی سال‌هایتمادی پژوهش‌های ارزنده‌ای در این حوزه انجام داد، از جمله نخستین راهنمای گردآوری گویش‌ها را در سال ۱۳۴۰ در ۲۶۰ صفحه منتشر کرد. پس از او نیز دکتر منصور اختیار مجموعه‌ای با عنوان روش بررسی گویش‌ها فراهم آورد که فقط بخش اول آن که آواشناسی بود به‌صورت ضمیمه مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران در سال ۱۳۴۴ منتشر شد.

در سال ۱۳۵۳ فرهنگستان زبان ایران (فرهنگستان دوم) با مشارکت سازمان جغرافیایی کشور طرح «فرهنگ‌ساز» را با هدف نمونه‌برداری از گویش‌های رایج در آبادی‌های ایران به‌منظور فراهم آوردن اطلس زبان‌شناسی ایران به‌اجرا گذاشت. این طرح تا سال ۱۳۵۷ ادامه یافت و طی آن نمونه‌هایی از حدود چهارده‌هزار آبادی ثبت و ضبط شد. این اسناد که در بخش پژوهش‌های گویشی فرهنگستان زبان ایران نگهداری می‌شد، در سال ۱۳۶۰ به مرکز مردم‌شناسی منتقل شد. پس از آن از سال ۱۳۶۱ به بعد طرح بلندمدت شناسایی گویش‌های ایران به‌سرپرستی دکتر مسعود پورریاحی در مرکز مردم‌شناسی به اجرا گذارده شد که تا سال ۱۳۷۹

زبان‌شناسی، راه‌های دسترسی و نکات قابل توجه در گردآوری آنها. فهرست منابع و کتاب‌شناسی بخش پایانی کتاب را تشکیل می‌دهد.
 جمیله حسن‌زاده

شکری فومشی، محمد، *راهنمای دست‌نوشته‌های مانوی تورفان*، میراث مکتوب، تهران، ۱۳۹۶، ۱۸۰ صفحه.

کتاب حاضر درس‌نامه‌ای کوتاه است که مؤلف با هدف ایجاد آشنایی مقدماتی با روش‌شناسی، مبانی و اصول اولیه قرائت و بازسازی متون ایرانی به خط مانوی باز یافته از تورفان منتشر کرده است. این کتاب در یازده گفتار تدوین شده است. اولین گفتار به معرفی گذشته و حال سرزمین تورفان پرداخته و اطلاعاتی درباره نخستین جست‌وجوگران آثار شگفت‌انگیز تورفان به دست داده است. عناوین دیگر گفتارها به شرح زیر است: القبا و ارزش آوایی حروف، بازشناسی برخی نویسه‌ها، نقطه: جایگاه و کارکرد، فنون کاتب برای تراز کردن ستون و جدول متن، برگ دست‌نویس، شناسه دست‌نویس، متن دست‌نویس، عنوان دست‌نویس، اعداد، بازسازی متن و برگ دست‌نویس.

همه شواهد از میان متون فارسی میانه، پارتی، سغدی و فارسی نو مانوی برگزیده شده است. در این اثر تنها شیوه قرائت و روش بازسازی متون مورد توجه نبوده، بلکه به سنت‌های کتابتی و نسخه‌پردازی کهن ایرانی که در دبیرخانه‌های مانوی تا عصر متقدم اسلامی

در بخش اول به تعدادی از مهم‌ترین اصول متعارف و معمول فرهنگ‌نگاری مورد نیاز گویش‌ها اشاره شده و نمونه‌هایی برای هر یک از این اصول از شش فرهنگ گیلکی ذکر شده است. در بخش دوم نویسنده کتاب پس از بررسی مشکلات و محدودیت‌های موجود در خط فارسی برای ثبت زبان‌های حاشیه خزر، رسم الخطی را بدین منظور پیشنهاد کرده است. به عقیده او این شیوه برای خواندگانی که به آوانگاری لاتینی آشنا نیستند، سودمند خواهد بود. بخش سوم به ارائه شیوه‌نامه‌ای برای نوشتن دستور زبان گویش‌های ایرانی اختصاص یافته است. در بخش چهارم که به بررسی نحو گویش‌های ایرانی پرداخته است، انواع جملات، گروه‌های مختلف نحوی، و انواع ارتباط سازه‌های مختلف دستوری با هم بررسی شده است. بخش پنجم به تهیه پیکره زبانی اختصاص یافته و به ویژگی‌ها و فواید آن اشاره شده است. این بخش آوانگاری نمونه‌هایی از زبان تاتی و کردی، فهرستی دوپست‌کلمه‌ای از واژه‌های پایه‌ای زبان مورد مطالعه، یکصد جمله برگرفته از پرسش‌نامه فرهنگستان زبان و ادب فارسی، نمونه یک‌صفحه‌ای از یک فرهنگ گویشی و فهرستی از مصادر گیلکی را دربرمی‌گیرد. بخش ششم مشتمل است بر رویکردهای مختلف در مطالعات زبانی، انواع پژوهش‌های زبانی و غیرزبانی، نمونه‌ای از اشعار آیینی، عامیانه و کار، شیوه ثبت اشعار عامیانه و مثل‌ها با ذکر نمونه، ویژگی‌های مهم امثال و حکم از منظر

و دست‌نویس‌های مانوی کمک می‌کند تا خود، متون مانوی را بخوانند و آن را بازسازی کنند.

مریم رضایی

صلح‌جو، علی، *فارسی قزوینی*، کتاب بهار، تهران، ۱۳۹۶، هجده + ۸۷ صفحه.

در مقدمه کوتاه کتاب نویسنده درباره چگونگی گردآوری این فرهنگ مختصر توضیحی آورده و در ادامه آن چند ویژگی فارسی قزوینی را بررسی کرده است. در بررسی این ویژگی‌ها اصطلاحات فنی و تخصصی به کار رفته و هر موضوع بسیار مختصر با یک و گاه دو مثال توصیف شده و در واقع در مقدمه یک توصیف کلی و اندک از ویژگی‌های عمومی این زبان شده است. در پایان مقدمه نویسنده توضیح داده‌اند که بخش «صد واژه از فارسی قزوینی» را که دربردارنده صد واژه قزوینی است و بهاء‌الدین خرمشاهی در کتاب از واژه تا فرهنگ پیش از ایشان گرد آورده‌اند در پایان هر مدخل در کتاب خود با قید عنوان «صدواژه» به همان شکل نقل کرده‌اند و یادآور شده‌اند که در انطباق آن بخش با فرهنگ خود به واژه‌هایی برخورد کرده‌اند که در مجموعه ایشان نبوده و برخی از آن واژه‌ها به گوش ایشان نخورده است و این موضوع را طبیعی دانسته‌اند. نویسنده با روشی متفاوت‌تر و مهم‌تر چند واژه قزوینی دیگر را بررسی کرده است و آن واژه‌های قزوینی مندرج در رمانی به نام مادران و دختران از مهشید امیرشاهی است و یادآور شده‌اند که برخی از این واژه‌ها را نیز نشنیده‌اند. در پایان مقدمه نویسنده یادآور می‌شود

جاری بود نیز پرداخته شده است که بدون شک در حل مشکلاتی که در شناخت نسخه‌پردازی ایرانی در دوران اسلامی دیده می‌شود، مفید است. در این شیوه‌نامه، همه نکات اصلی مختصر و مفید توضیح داده شده و تصویر دست‌نویس‌ها بدون هیچ‌گونه دست‌کاری رایانه‌ای ارائه شده است.

در پایان این یازده گفتار، نویسنده نوشتاری کوتاه را با عنوان مستندات از یک دبیرخانه مانوی در تورفان به پیوست آورده است. در این بخش با برخی ویژگی‌های این دبیرخانه‌ها، روش تربیت شاگردان، ابزارهای تحریر و اتفاقاتی که ممکن است ضمن آموزش رخ داده باشد، آشنا می‌شویم. مطالب این پیوست گزیده‌ای از دو مقاله نویسنده به قرار زیر است: «سیاه مشق کاتب سغدی و دفتر مشق شاگرد او: مستندات از یک دبیرخانه سغدی مانوی در تورفان» (رنج و گنج. ارج‌نامه دکتر زهره زرشناس، تهران، ۱۳۹۲) و «چند به اصطلاح دست‌نامه آموزشی از مجموعه دست‌نویس‌های مانوی تورفان در برلین» (زبان‌شناخت، سال چهارم، ۱۳۹۳). این کتاب ۱۸۰ صفحه دارد و با معرفی کتاب‌شناسی گزیده مؤلف و نیز فهرست آثار منتشرشده مرکز پژوهشی میراث مکتوب پایان یافته است.

از آنجاکه بسیاری از متون مانوی به خط مانوی، که پیش از این منتشر شده‌اند، به ویرایش مجدد نیاز دارند یا بسیاری از قطعات مانوی تورفان هنوز منتشر نشده‌اند، این اثر به دانشجویان، پژوهشگران و علاقه‌مندان به ادبیات

که نوشته‌اش را در سال ۱۳۹۲ به فرهنگستان زبان و ادب فارسی داده است که چون با ضوابط فرهنگستان هماهنگ نبوده در آنجا پذیرفته نشده است. پس از مقدمه جدول راهنمای تلفظ برای توصیف نشانه‌های آوایی آمده است و پس از آن به ترتیب الفبا مدخل‌های فرهنگ. الفبایی مدخل‌ها به خط فارسی است پس از آن آوانگاری مدخل به خط لاتینی و سپس تعریف هر مدخل و نیز شاهد برای هر تعریف. تعریف‌ها از الگوی یکسانی پیروی نمی‌کنند، مفردات و اصطلاحات و زبانزدها در یک بخش الفبایی شده‌اند که گاه در زبان فارسی رایج‌اند و انحصاراً قزوینی نیستند و حتی تلفظشان نیز با فارسی متفاوت نیست. اطلاعات تکمیلی که درباره مدخل‌ها داده شده یکدست نیست گاهی از ریشه یک مدخل گفته شده که عموماً هم‌ریشگی آن با زبان انگلیسی یا فرانسه سنجیده شده است و گاهی اطلاعات ساختوازی داده شده که آن را با زبان ترکی سنجیده و گاه توضیحاتی آواشناسی درباره واژه‌ها و تلفظ‌ها در سنجش با زبان ترکی. این فرهنگ در مجموع بیش از نهمصد مدخل دارد.

عفت امانی

علی‌یاری بابلقانی، سلمان، گنجینه گویش‌های ایرانی: هفت گویش از حاشیه زاگرس، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران، ۱۳۹۶، ۴۸۸ صفحه.
در این دفتر درباره هفت گویش حاشیه زاگرس، شامل گویش‌های لری بختیاری هفت‌لنگ، لری دره‌جوزانی، لری سگوند، گورانی گوره‌جویی، لکی

دلفانی، کردی کلهری و کردی گهواره‌ای مطالعه شده است. گویش‌های لری به لحاظ جغرافیای زبان لری به دو گروه شمالی و جنوبی تقسیم می‌شود. گویش لری بختیاری در دسته گویش‌های جنوبی زبان لری قرار می‌گیرد، در این پژوهش گویش لری بختیاری هفت‌لنگ مردم قلعه‌سرد بررسی شده است. گویش لری دره‌جوزانی از گروه شمالی گویش‌های لری است و بیشتر با گویش‌های شمالی زبان لری رایج در روستاهای اراک، تویسرکان، نهاوند، بروجرد و جز آن نزدیکی دارد، در این بخش گویش لری دره‌جوزانی مردم روستای بابلقانی از دهستان جوزان بخش مرکزی شهرستان ملایر گردآوری شده است. گویش بعدی، لری سگوند از گویش‌های شمالی زبان لری است که در دفتر حاضر گویش سگوند مردم روستای باده از بخش زاغه شهرستان خرم‌آباد در استان لرستان مطالعه شده است. چهارمین گویش، گویش گورانی گوره‌جویی است و داده‌های گویش گورانی روستای گوراجوب مرادیگ از بخش گهواره، شهرستان دالاهوی استان کرمانشاه پژوهش شده است. گویش بعدی، گویش لکی دلفان واقع در شمال غرب استان لرستان است که مؤلف گویش لکی دلفانی طایفه نورعلی مردم روستای سبزه‌خانی را گردآوری کرده است. دو گویش پایانی این پژوهش شامل کردی کلهری و کردی گهواره‌ای است، که در گروه گویش‌های کردی جنوبی قرار می‌گیرد.

کتاب حاضر براساس راهنمای گردآوری گویش‌های فرهنگستان زبان و ادب فارسی تدوین شده است. در اینجا به برخی از ویژگی‌های کتاب

صورت نوشتار واژه، در جدول نشانه‌های اضافه و واژه‌نامه منعکس نکرده است. برای مثال واژه آفتاب در گویش کردی کلهری $x^{w}ar-a-t\acute{a}w$ به صورت $xwar-a-t\acute{a}w$ ضبط شده است؛

در پژوهش حاضر مؤلف نشانه‌هایی، علاوه بر نشانه‌های راهنمای گردآوری گویش‌های فرهنگستان، به کار برده که در جدولی با نام نشانه‌های اضافه (نک: ص ۴۳) ذکر کرده است. اما برخی از نشانه‌های به کار رفته در این دفتر از قلم افتاده یا واج و واج‌گونه بودن آنها مبهم بیان شده است: (۱) همخوان q ؛

از آنجا که توصیف آوایی این همخوان درج نشده است برای خواننده تلفظ آن روشن نیست. علی‌یاری در بخش توصیف ساختار آوایی گویش لری بختیاری هفت‌لنگ، لری سگوند و گورانی گوره‌جویی، لکی دلفانی، کردی کلهری و کردی گهواره‌ای (نک: ص ۴۷، ۶۵، ۷۴، ۸۴، ۹۶، ۱۰۶) از این

همخوان نام برده است؛ (۲) مؤلف ذیل ساختار آوایی لکی دلفانی دو واکه \hat{a} : و \acute{o} : و در کردی کلهری واکه \hat{a} : (نک: ص ۸۴، ص ۹۶) را از واکه‌های دو گویش اخیر دانسته است. او برای واج بودن این دو واکه مثالی ذکر نکرده و واج‌گونه بودن آنها را نیز تأیید نمی‌کند. مثال از گویش لکی دلفانی:

$\acute{a}:\hat{a}$ «جوان»، $p\acute{o}:\hat{a}$ «پُل». واژه جوان در جمله «این مرد از آن مرد جوان‌تر است» به صورت $e: piy\acute{a} \hat{a}:\acute{a} ter-a$

به اختصار اشاره می‌شود:

- مؤلف در مقدمه‌ای مفصل شیوه کار خود را در هر بخش شرح داده و گویشوران، مناطق و طایفه‌های مورد بررسی در این پژوهش را معرفی کرده است. نکته‌ای که شایان ذکر است آنکه مؤلف تجربیات شخصی خود را در روند پژوهش در اختیار خوانندگان و علاقه‌مندان این حوزه قرار داده است، از جمله شیوه برخورد با گویشور و راه علمی و درستی به دست آوردن تلفظ یک واژه و نیز روش رسیدن به مفاهیم انتزاعی در بررسی‌های گویشی؛

- علی‌یاری در این پژوهش کوشیده است که بیشترین اطلاعات را از گویشوران مُسن، مرد، کم‌سفر، بی‌سواد، تک‌زبان و بومی، که معیارهای استاندارد در انتخاب گویشوران است، گردآوری کند، اما در جریان پژوهش با استثناهایی برخورد داشته که در مقدمه به آنها اشاره کرده است؛

- برای هر یک از هفت گویش این دفتر به اختصار مطالب دستوری جداگانه‌ای نوشته است. مباحث دستوری آن متشکل از ساختار آوایی، صرف و نحو است که مقوله اسم، صفت، ضمیر، عدد، قید، حروف و فعل را در برمی‌گیرد؛

- مؤلف تفاوت میان نشانه لبی‌شدگی صامت^۳ در جدول نشانه‌های اضافه (نک: ص ۴۳) و نشانه ناسوده دلبلی واکدار w در جدول آوانگاری صامت‌ها (نک: ص ۴۲) را در

چنان‌که مثال اخیر، مصدر/ مصدر مرگب است و کاربرد کوتاه‌نوشت م (مصدر) / م م (مصدر مرگب) صحیح‌تر به نظر می‌رسد.

- در پایان کتاب جملات، مثل‌ها و خاطرات شیرین و حکایاتی با آوانویسی و ترجمه فارسی از گویش‌های دفتر حاضر گنجانده شده است.

مطالعه و پژوهش در حوزه گویش‌های ایرانی، بسیار شیرین و در عین حال کاری بس دشوار و طاقت‌فرسا است. قدم نهادن در این حوزه نیازمند علاقه بسیار، تجربه و دانش کافی است. کتاب حاضر پژوهش ارزشمندی است که در این حوزه به چاپ رسیده و می‌توان آن را در زمره منابع مفید برای زبان‌شناسان و گویش‌پژوهان قرار داد.

یلدا شکوهی

نویخت، احمد و ملا، موسی، جامعه‌شناسی گویش لورایی: مورد مطالعه گونه‌زبانی حسنگدری، انتشارات هزاررنگ، تهران، ۱۳۹۳، ۵۶۸ صفحه، مصور.

هر یک از گونه‌های زبانی، گنجینه‌ای سترگ را شامل می‌شود که مطالعه و ثبت و ضبط واژگان آن حائز اهمیت بسیاری است. در همین راستاست کتاب حاضر که، بنا به تصریح نویسندگان آن در پیشگفتار، به اتکای نظریه‌های رایج در جامعه‌شناسی زبان و با کمک داده‌های میدانی گردآمده به شناخت گویش لورایی با تمرکز بر گونه زبانی حسنگدری پرداخته است.

آوانویسی شده است (نک: ص ۳۵۳). شایسته بود مؤلف درباره فرایند تبدیل: â به â به مثال‌های بیشتری می‌پرداخت یا اینکه برای مثال اخیر در واژه jâil-ter-a یادداشتی ارائه می‌کرد؛ (۳) مورد دیگر اینکه در ساختار آوایی لری سگونند (نک: ص ۶۵) واکه: â ذکر نشده اما در واژه‌نامه ذیل بستگان، آشنایان، پیشه‌وران و واژه‌های وابسته واژه گاوچران به صورت gâ:-Îo آوانویسی شده است.

- در این دفتر پس از توصیف گویش‌ها، مناطق مورد پژوهش روی نقشه‌های رنگی نشان داده شده است.

- مجموع گویشوران این دفتر ۸۷ نفر هستند و مؤلف برای گویش مناطق مورد مطالعه به غیر از ۵ نفر، از گویشوران همان محل بهره جسته است.

- بنا بر تصریح مؤلف (ص ۱۹) گاه برابر گویشی یک مفهوم یا واژه فارسی، با گونه دستوری متفاوت بیان می‌شود که در واژه‌نامه صورت دستوری واژه با کوتاه‌نوشت ذکر شده است. این کوتاه‌نوشت‌ها شامل ص (صفت)، اس (اسم) و ف (فعل) است. برای مثال برابر «تاب‌بازی» در گویش لری دره‌جوزانی qu xord-en، کوتاه‌نوشت «ف» درج شده است که در این گویش برای «تاب‌بازی» به کار می‌رود. مؤلف محترم در مقابل مصدر در واژه‌نامه، کوتاه‌نوشت «ف» را درج کرده است، بهتر آن بود که برای آگاهی سریع کاربر، کوتاه‌نوشت‌ها دقیق‌تر ذکر می‌شد

مطالعه حسنکدر؛ شرح و بسط برخی از واژگان و اصطلاحات گونه‌زبانی حسنکدری.

مؤلفان در هفت فصل اول، ذیل عناوینی که در بالا ذکر شد، به ارائه و بررسی موضوعاتی همچون پیشینه، مدارک و شواهد تاریخی مربوط به لورا و نیز روستاهای اطراف آن، مهم‌ترین آرای مطرح‌شده در مورد تعیین مرزهای بین زبان، گویش، لهجه و گونه‌زبانی، روش‌هایی که در به‌انجام رساندن این پژوهش از آنها بهره‌گرفته‌اند، ویژگی‌های آوایی همخوان‌ها و واکه‌ها و نیز فرایندهای آوایی گویش مورد مطالعه، بررسی مقوله‌های دستوری گویش لورایی، مقایسه گونه‌زبانی حسنکدری در معیارهای واژگانی، آوایی و دستوری با سایر گونه‌های رایج در منطقه لورا، بررسی اورازانی و دماوندی در مقایسه با لورایی از حیث واژگانی، آوایی و دستوری به‌منظور شناخت نسبی تفاوت‌های زبانی میان گونه‌های زبانی مورد پژوهش با گونه‌های پیرامونی منطقه لورا پرداخته‌اند.

پس از آن، در فصل هشتم که اصلی‌ترین فصل کتاب است و با چهارده زیرعنوان همچون: تعیین رابطه جنسیت و گویش مورد مطالعه، بررسی رابطه سن و گویش مورد مطالعه، تعیین رابطه تحصیلات و گویش مورد مطالعه و... شاکله اصلی آن را شکل می‌دهد، با بررسی شاخصه‌های مطرح‌شده در پی یافتن تأثیراتی هستند که این گونه‌زبانی از اجتماع حاصل کرده است.

فصل‌های نهم و دهم نیز به مطالعه برخی شاخصه‌های جامعه‌شناختی ضرب‌المثل‌ها و کارکرد آنها در گونه‌زبانی لورایی در گذشته و

لورا به‌لحاظ جغرافیایی در البرز مرکزی واقع شده و قدمتی حدود ۵۰۰۰ سال دارد. گونه‌های زبانی این منطقه جغرافیایی که در کنار رودخانه کرج واقع شده‌اند از پیشینه تاریخی یکسانی برخوردارند. حسنکدر نیز یکی از روستاهای تابع بخش آسارا شهرستان کرج در استان البرز است که در بخش غربی لورا واقع شده است و ساکنان آن به گویش تاتی، از دسته زبان‌های ایرانی، شاخه شمال غربی، تکلم می‌کنند.

آن‌گونه‌که در مقدمه کتاب آمده، علاوه بر بررسی جامعه‌شناختی گویش لورایی با محوریت گونه‌زبانی حسنکدری، ثبت، ضبط و دسته‌بندی واژگان، اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های رایج در جامعه مورد مطالعه از دیگر اهداف این پژوهش بوده است. برای این منظور ابتدا در پیشگفتار و مقدمه کتاب اندکی در باب اهمیت این موضوع سخن رفته، پس از آن فصل‌های ده‌گانه کتاب به این ترتیب آمده است:

پیشینه تاریخی لورا و مکان‌های وابسته به آن؛ بحثی پیرامون زبان، گویش، لهجه و گونه‌های زبانی با نگاهی به گویش مورد کندوکاو؛ روش‌شناسی پژوهش؛ بررسی آوایی گویش مورد مطالعه؛ بررسی دستوری گویش مورد مطالعه؛ بررسی تطبیقی گونه‌زبانی حسنکدری با سایر گونه‌های زبانی گویش لورایی؛ بررسی مقایسه‌ای گونه‌زبانی اورازانی با گونه‌لورایی؛ مورد مطالعه حسنکدر؛ بررسی جامعه‌شناختی گویش لورایی؛ مورد مطالعه گونه‌زبانی حسنکدری؛ بررسی جامعه‌شناختی ضرب‌المثل‌های لورایی؛ مورد

حال و نیز نقش آنها در توضیح و تعبیر گفتمان‌ها اختصاص یافته، علاوه بر اینکه، برخی از واژه‌ها و اصطلاحات حسنکداری با درج توضیح مختصری در باب مفهوم آن ذکر شده است.

در پایان نیز، پس از بخشی با عنوان بحث و نتیجه‌گیری، فهرست منابع و مآخذ و پیوست کتاب می‌آید. بخش پیوست مختص اسناد و مدارک مرتبط با پیشینه تاریخی لوراست. تصاویر گویشوران منطقه لورا صفحات پایانی کتاب را شکل می‌دهد.

لیلا نوری کشتکار

همایون، همادخت، گویش تودشک، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۹۶، پانزده + ۳۲۶ صفحه.

تودشک دهستانی است در حومه بخش کوهپایه‌ای شهرستان اصفهان. نویسنده بیان می‌کند که گردآوری داده‌های کتاب بر مبنای کتاب راهنمای گردآوری گویش‌ها و واژه‌نامه خوری است و نیز کتاب‌هایی که به توصیف گویش‌های ایرانی پرداخته‌اند، به‌ویژه کتاب‌های انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. براساس گفته نویسنده این پژوهش نخستین مطالعه درباره گویش تودشک است و پیش از آن مقاله و کتابی به بررسی آن پرداخته است. داده‌ها در پژوهش میدانی و با گزینش دو گویشور خانم انجام شده است. کتاب پس از پیشگفتار چهار فصل دارد، فصل نخست درباره ساخت آوایی است که در آن افزون‌بر معرفی واحدها واحدهای زبررنجیری و فرایندهای آوایی

نیز با فارسی معیار مقایسه و توصیف شده است. فصل دوم درباره ساختواژه این گویش است و فصل چهارم درباره نحو و توصیف انواع جمله و گروه. در پایان این بخش شماری مصدر با آوردن ستاک حال و گذشته آنها و نیز شماری مثل گردآوری شده است؛ شایسته‌تر آن بود که این موضوع، به سبب اهمیتش و نیز انسجام کتاب در بخشی جدا تنظیم می‌شد. در بخش مثل‌ها مثل‌های رایج در فارسی نیز گنجانده شده است، فصل چهارم کتاب واژه‌نامه است. واژه‌نامه‌ای که دوسویه تنظیم و الفبایی شده است اتفاقی که کمتر در واژه‌نامه‌های گویشی روی می‌دهد حال آنکه موضوع بسیار مهمی است. نخست الفبای گویش به فارسی که به لاتینی آوانگاری شده و دودیکر الفبای فارسی به گویش. در واژه‌نامه واژه‌ها تا جای ممکن تقطیع ساختواژی شده‌اند.

عفت امانی

یوسفی نژاد، علی و سبزه‌علیپور، جهاندوست، فرهنگ تاتی گرتقی، فرهنگ ایلیا، رشت، ۱۳۹۶، ۲۷۰ صفحه.

زبان تاتی، از زبان‌های ایرانی نو و مربوط به شاخه شمال غربی است که با زبان تالشی، آذری، گیلکی، مازندرانی، سمنانی شباهت‌هایی دارد. این زبان‌های در مناطق متفاوتی از ایران و خارج از ایران رایج است و بسیاری از ویژگی‌های کهن را از جمله ساخت ارگتیو (کنائی)، تمایز دستوری جنس مؤنث، گردش مصوت، ماده مجهول و غیره حفظ کرده است.

طبیعی، حیوانات، حشرات، پرندگان و موجودات خیالی، خوراکی‌ها، خصلت‌های انسانی، خویشاوندی، دامداری، دستور، دژواژه‌ها و نفرین‌ها، نازواژه‌ها و نوازش‌ها، رنگ‌واژه‌ها و مزه‌ها، ریسندگی و بافندگی، ساختمان و معماری، سبزی‌ها و جالیز، ضمائر، عبارات و تکیه‌کلام‌ها، عروسی، فرآورده‌های دامی و لبنیات، کشاورزی، کنایات، گاه‌شماری، گردو و واژه‌های آن، گیاهان و علف‌ها، مرگ و سوگواری، مصادر پیشوندی، مصادر ساده، مکان‌های عمومی، نان و تنور، واحدهای اندازه‌گیری و خریدوفروش، وضعیت جوی و نجوم، همیاری و تعاون، واژه‌های متفرقه، و لغات زبان مخفی. در این بخش پیشنهاد می‌شود که در چاپ بعدی عناوین مربوط به مقوله‌های دستوری و واژه‌های مربوط به آنها جداگانه و در انتهای سایر فهرست‌ها درج شود.

در ادامه علاوه بر ذکر معادل‌های تاتی بکصد جمله برگرفته از پرسش‌نامه فرهنگستان زبان و ادب فارسی، صفحاتی به ارائه جملاتی دیگر از تاتی گرتق و معادل فارسی آنها اختصاص یافته است. نمایه واژه‌های تاتی گرتقی و کتابنامه بخش پایانی کتاب را تشکیل می‌دهد.

جمیله حسن زاده

Hintze, Almut, Williams, Alan, *Festschrift for John R. Hinnells, Iranica 24, Wiesbaden, 2017.*

هینتسه، آلموت و ویلیامز آلان، *جشن‌نامه جان راسل هینلز*، جلد ۲۴/ *ایرانیکا*، ویسبادن، ۲۰۱۷.

جان راسل هینلز پس از گذراندن دورهٔ profesوری

زبان تاتی به دو دستهٔ تاتی شمالی و تاتی جنوبی تقسیم شده است: تاتی شمالی در خارج از ایران در داغستان (دریند) و منتهی‌الیه شمال شرقی جمهوری آذربایجان به آن صحبت می‌شود و گویشوران آن به چند دستهٔ تات‌های مسلمان، تات‌های کلیمی و تات‌های مسیحی ارمنستان تقسیم می‌شوند. تاتی جنوبی در نواحی مختلفی در ایران رایج است، از جمله مناطقی در جنوب غرب قزوین شامل تاکستان، شال، اسفروین، خیارج، خوزنین، دانسفان، ابراهیم‌آباد و سگزآباد؛ اشتهارد کرج؛ دوبخش شاهرود و خورش رستم خلخال؛ طارم علیا و خویین واقع در شصت کیلومتری جنوب غربی استان زنجان؛ هرزند، دیزمار، کرینگان، کلیبر و مناطقی دیگر در آذربایجان شرقی؛ شمال خراسان، جلگهٔ شوغان و منطقهٔ چهارده سنخواست؛ و بخش جیرنده و بخش فاراب رودبار.

بخش نخست کتاب به اختصار به دستور زبان تاتی بر مبنای گونهٔ گرتقی پرداخته است و در ادامه فهرست‌های موضوعی واژه‌ها، عبارات و اصطلاحات که مداخل آن صورت‌های تاتی هستند، در چهل‌ونه فصل با عناوین زیر آمده است: آب و آبیاری، آیین‌ها، ابزارها و وسایل زندگی، اعداد، اعضا و اجزای بدن، امور اجتماعی، امور دینی و اعتقادی، بار و باربری، بازی‌ها و سرگرمی‌ها، باغداری و میوه، بچه‌داری، بیماری‌ها و عارضه‌های بدنی، پوشیدنی‌ها، زیورآلات و گسترده‌ها، پیشه‌ها و سمّت‌ها، ترکیبات فعلی و فعل‌های مرکب، تره‌ها، جغرافیای

به قلم آلموت هینتسه، هفده مقاله دربارهٔ ادیان و فرهنگ‌های گوناگون، خطوط کلی دیدگاه‌های جان هینلز را در ارتباط با زردشتیان دوران باستان و معاصر به تصویر می‌کشد. عناوین برخی از آنها به شرح زیر است: «اسطورهٔ آفرینش زردشتی: ردپای روزگار باستان» (جمشید ک. جوکسی)، «دربارهٔ مکاتب اولیهٔ بودایی» (لنس اس. کوسینس)، «کاتبان نسخ خطی و حامیان آنها: در باب فواید استساختن خطی در آیین زردشتی» (آلموت هینتسه).

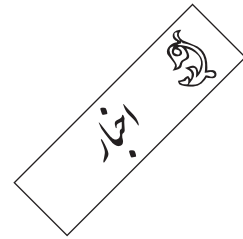
مریم رضایی

خود در دانشگاه‌های منچستر، دربی و مدرسهٔ مطالعات شرقی و آفریقایی دانشگاه لندن در ماه اوت سال ۲۰۰۲ م به‌عنوان پروفیسور مطالعات تطبیقی ادیان وارد دانشگاه لیورپول هوپ شد. گسترهٔ پژوهش‌های او مطالعات تطبیقی دینی، دین زردشتی و جوامع متفاوت این آیین در ایران، شبه‌قارهٔ هندوستان و نیز زردشتیان سراسر دنیا است که منشأ اصالت دینی و فرهنگی آنها، زردشت، پیامبر باستانی این آیین، بوده است. او دربارهٔ زردشتیان هند، یکی از موفق‌ترین جوامع به لحاظ اقتصادی که پیشینهٔ درخشانی در زمینهٔ موفقیت‌های اقتصادی و بشردوستی مذهبی دارد، نیز بسیار قلم‌فرسایی کرده است. ثمرهٔ پژوهش‌های ارزندهٔ پروفیسور هینلز در زمینهٔ مطالعات دین و حوزه‌های مربوط به آن بیست عنوان کتاب و بیش از سی عنوان مقاله در زمینهٔ زردشتیان هند، نفود دین زردشتی بر ادیان یهودی و مسیحی، آیین میترا در روم و دیگر موضوعات متفاوت است.

این کتاب جشن‌نامه‌ای است که به مناسبت هفتادوپنجمین سالگرد تولد جان راسل هینلز و به پاس قدردانی از پژوهش‌های ارزندهٔ او به کوشش آلموت هینتسه و ویلیام آلان در ردیف بیست‌وچهارمین جلد ایرانیکا در سال ۲۰۱۷ منتشر شد.^۱

کتاب با مقدمهٔ آلن ویلیامز آغاز می‌شود و پس از شرح حال مختصری از جان راسل هینلز

1. *Holy wealth: Accounting for This World and the Next in Religious Belief and Practice*, Festschrift for John R. Hinnells.



مرکز مطالعات ایرانی پورداوود

در آوریل ۲۰۱۷، مرکز مطالعات ایرانی پورداوود کارگاهی در زمینه تاریخ و تمدن ایران، سنت ادبی، شفاهی و آیین کتابت، اندیشه‌ها و آداب دینی برگزار کرد. در این کارگاه دوروزه که از ۱۹-۲۰ آوریل ۲۰۱۷ برگزار شد، ۲۵ نفر شرکت کردند که پرازد اکتور شروو (دانشگاه هاروارد)، آنتونیو پانائینو (دانشگاه بولونیا) و دیوید استروناخ (دانشگاه برکلی) از جمله شرکت‌کنندگان در این کارگاه بودند. در این کارگاه مباحثی چون منابع و موضوعات فرهنگی، دین زردشتی، دین عیلامیان در دوران هخامنشیان، آداب دینی ایرانیان در میان یونانیان و اشکانیان، آداب نوشتن و نسخه‌برداری و سنن شفاهی به بحث گذاشته شد.

مریم رضایی

دومین همایش بین‌المللی زبان‌ها، گویش‌ها و زبان‌شناسی

مؤسسه پژوهشگران اندیشمند اهواز با همکاری دانشگاه شهید چمران و چند دانشگاه دیگر، دومین همایش بین‌المللی زبان‌شناسی، زبان‌ها و گویش‌های متفاوتی مانند فارسی، عربی، ترکی و کردی را برگزار کرد. این همایش که با حمایت سیویلیکا در ۱۲-۱۳ بهمن‌ماه ۱۳۹۶ برگزار شد، فرصت مناسبی برای به اشتراک گذاشتن یافته‌های علمی متخصصین در زمینه‌های متفاوت زبان‌شناسی، ادبیات و ترجمه بود. محورهای این همایش آواشناسی، واج‌شناسی، صرف و نحو، تجزیه و تحلیل کلام و کاربردشناسی، معنی‌شناسی، گونه‌شناسی زبانی، زبان‌شناسی تاریخی، زبان‌شناسی تطبیقی، روان‌شناسی زبان، جامعه‌شناسی زبان،

عصب‌شناسی زبان، زبان‌شناسی رایانه‌ای، زبان‌شناسی پیکره‌ای، جامعه‌شناسی زبان، سبک‌شناسی، آموزش، برنامه‌ریزی و ارزیابی زبان‌ها و گویش‌ها، دوزبانگی، ادبیات معاصر، ادبیات تطبیقی، ترجمه، زبان‌شناسی دینی بود. عناوین برخی از این مقالات به شرح زیر است:

«بررسی نمونه‌هایی از واژگان گویشی در متون فارسی زردشتی» (شیما جعفری دهقی)، «بررسی شباهت‌ها و تفاوت‌های واجی بین گویش براهویی رودبار جنوب و گویش لاشاری ایران‌شهر» (فاطمه شبانی‌فر، اگنس کورن)، «بررسی مقابله‌ای حرف اضافه در زبان فارسی و ترکی آذربایجانی» (ناصر رشیدی و لیلا نقوی)، «بررسی زبان‌شناختی حسن تعبیر در گویش کردی کلهری» (نعمت جهان‌فر و فریبا موقوفه‌یی)، «برخی تغییرات تاریخی همخوان‌ها و واکه‌ها در گویش عربی خوزستانی شهرستان آبادان» (نوال بحرانی)، «مقایسه تطبیقی انواع فعل بین زبان ترکی آذری شهر باکو و ترکی قشقایی شهر جوققان» (فاطمه مرادیان فرد جوققانی)، «بررسی مجهول در گویش بختیاری بر مبنای رده‌شناسی زبان» (غلامرضا خادمی، لیلا سوری)، «ساخت مجهول در زبان سمنانی: دیدگاهی رده‌شناختی» (احسان ابراهیمیان)، «بررسی فرایندهای واجی پربسامد در گویش لری دهدشتی براساس نظریه خود واحد» (ماریا امیری، صدیقه ملک‌پور و آمنه زارع)، «لهجه خلخال‌ی ادامه‌دهنده زبان باستان آذربایجان» (آهارون وارطانیان)، «گروه حرف تعریف در گویش کردی کلهری» (نعمت جهان‌فر، فریبا موقوفه‌یی).

مریم رضایی

تغییر و تماس در زبان‌های هندواروپایی کهن

دانشگاه‌های پیزا و آکسفورد در آوریل و می سال ۲۰۱۸، میزبان برگزاری همایشی با موضوع تغییر و تماس در زبان‌های هندواروپایی کهن^۱ بودند. در هر دو دانشگاه طی دو روز بیست و چهار عنوان مقاله ارائه شد که عناوین برخی از آنها به شرح زیر است: «تغییر و

1. Variation and Contact in the Ancient Indo-European Languages: between Linguistics and Philology

دگرگونی در ساختواژه جهت انعکاسی‌های هندواروپایی»^۱ (لورا گریستینبرگر، دانشگاه وین)^۲، «آینده اطنابی در سنسکریت»^۳ (جان لوو، دانشگاه آکسفورد)^۴، «شناخت مکانی و چارچوب‌های ارجاع در هندواروپایی»^۵ (آناماریا بارتولوتا، دانشگاه پالمو)^۶، «نفی هم‌پایه در ایرانی باستان و بازتاب آن در عیلامی هخامنشی»^۷ (خوان بریسنو-ویلالوبوس، دانشگاه مادرید)^۸، «تنوع واژگانی در اوستایی نو: مسئله واژگان اهورایی و دیوی»^۹ (الیزابت توکرف دانشگاه آکسفورد)^{۱۰}.

مریم رضایی

برگزاری مدرسه تابستانی زبان و زبان‌شناسی در دانشگاه لایدن

در این مدرسه تابستانی که از ۸-۲۱ جولای (۱۶-۳۰ تیر) در دانشگاه لایدن برگزار شد، ولیزار زادوفسکی زبان اوستایی و زبان‌شناسی تاریخی از دیدگاه هندواروپایی تطبیقی، الکساندر لوبوتسکی دستور تاریخی سنسکریت، اگنس گرن زبان‌های حاشیه دریای خزر، دژمند دورکین - مایسترارنست مقدمه‌ای بر زبان خوارزمی را تدریس کردند.

در کلاس اوستایی، متون اوستایی از دیدگاه دینی و نیز بازسازی شعر، اسطوره و فرهنگ دوره هندواروپایی و هندوایرانی بررسی شد و باتوجه به اهمیت این متون در بازسازی اسطوره‌ها و سنن هندواروپایی، بخش‌هایی از اوستا شامل یسنا، خرده‌اوستا، یشت‌ها، ونیدداد، هفت‌ها و گاهان خوانده شد. در این دوره با ارائه شواهد، تفاوت‌های میان اوستایی جدید و قدیم بیان شد و شباهت‌های آوایی میان اوستایی، سنسکریت و دیگر زبان‌های اصلی هندواروپایی بررسی شد.

1. "Variation and Change in the Voice Morphology of Indo-European Reflexives"

2. Laura Grestenberger (Universität Wien)

3. "The Sanskrit Periphrastic Future"

4. John Lowe (University of Oxford)

5. Spatial Cognition and Frames of Reference in Indo-European

6. Annamaria Bartolotta (Università di Palermo)

7. "Old Iranian Correlative Negation and Its Reflection in Achaemenid Elamite"

8. Juan Briceño-Villalobos (Universidad Complutense de Madrid)

9. "Lexical Variation in Younger Avestan: the Problem of the 'Ahuric' and 'Daevic' Vocabularies Revisited"

10. Elizabeth Tucker (University of Oxford)

در کلاس‌های سنسکریت، تحول و گسترش دستور زبان تاریخی سنسکریت تحلیل شد. در هفته اول تحول‌های آوایی اصلی به‌منظور دستیابی به الگویی ثابت، بررسی شد و در هفته دوم صرف تاریخی (اسم، ضمیر، فعل) مطالعه شد. در این مدرسه، اگس کورن، زبان‌های رایج حاشیه دریای خزر مثل گیلکی، مازندرانی و تالشی، را تدریس کرد. دانشجویان متون مربوط به این زبان‌ها را خواندند و ساختار دستوری آن را با دیگر زبان‌های ایرانی میانه مقایسه کردند. نگاه کلی به دستور زبان خوارزمی و تعیین موقعیت زبان خوارزمی در میان زبان‌های ایرانی میانه با بررسی و تجزیه و تحلیل متون، از جمله اهداف این دوره بود که تدریس آن را با تمرکز بر منابع عربی و کتاب آثار زبان خوارزمی در قنیه‌المنیه^۱ دزمند دورکین - مایسترارنست بر عهده داشت.

مریم رضایی

1. *The Khwarezmian Element in the Qunyat al-Munya*, Arabic Text Translated by Hasan Amarat and D. N. MacKenzie, London: 1990.

راهنمای نگارش مقالات

- نقل مطالب این نشریه با ذکر مأخذ آزاد است.
 - آراء مندرج در نوشته‌ها لزوماً مورد تأیید مجلهٔ زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نیست.
 - مطالبی که برای چاپ مناسب تشخیص داده نشود، پس فرستاده نخواهد شد.
- از نویسندگان محترم درخواست می‌شود به نکات زیر توجه فرمایند:
- مقاله باید حاصل پژوهش‌های نویسندهٔ آن باشد.
 - مطلب ارسالی نباید در نشریهٔ دیگری چاپ شده باشد.
 - مقاله باید دارای پنج تا ده کلیدواژه و چکیدهٔ فارسی و انگلیسی حاوی ۱۰۰ تا ۱۲۰ کلمه باشد.
 - شیوهٔ نگارش فرهنگستان زبان و ادب فارسی ملاک و راهنمای ویراستاری مطالب است، بهتر است نویسندگان محترم به منظور تسریع در کار این شیوه را اعمال فرمایند.
 - هر مقاله باید روی کاغذ A4 در برنامهٔ Word تایپ شده باشد.
 - نمودارها، جدول‌ها و تصاویر باید به صورت آماده برای چاپ ارائه شود.
 - در آوانویسی داده‌های گویشی می‌توان از الفبای آوانگاری بین‌المللی نیز استفاده کرد.
 - ارجاعات باید در درون متن در میان پرانتز آورده شود. برای ارجاع ذکر این اطلاعات ضروری است:
نام خانوادگی تاریخ: [جلد /] صفحه (مثلاً: ابوالقاسمی ۱۳۷۵: ۱۸۱). اگر ارجاع بعدی به اثر دیگری از همان نویسنده باشد: همو تاریخ: [جلد /] صفحه (مثلاً: همو ۱۳۷۳: ۱۶). اگر ارجاع بعدی به همان کتاب باشد: همان: شمارهٔ صفحه. اگر ارجاع بعدی دقیقاً همانند ارجاع قبلی باشد: همانجا.
 - اگر کتاب یا مقاله تاریخ نشر نداشته باشد، به جای سال نشر عبارت «بی‌تا» ذکر شود.
 - اگر کتاب یا مقاله دو یا سه نویسنده داشته باشد، نام خانوادگی نویسندگان با حرف عطف «و» می‌آید.
 - اگر کتاب یا مقاله بیش از سه نویسنده داشته باشد، ارجاع بدین صورت خواهد بود: نام خانوادگی نویسندهٔ نخست و دیگران تاریخ: [جلد /] صفحه.
 - برای ارجاع به منابع قدیم، به جای تاریخ، نام کتاب ذکر می‌شود: نام خانوادگی، نام کتاب: [جلد /] صفحه.
 - منابع مقاله باید پس از ارجاعات و توضیحات به صورت زیر مرتب شود:
کتاب‌های جدید: نام خانوادگی، نام، تاریخ، نام کتاب، [به کوشش ... / ترجمهٔ ...، چ ...، ج ...، نام شهر.
کتاب‌های قدیم: نام خانوادگی، نام، نام کتاب، [به کوشش ... / ترجمهٔ ...، چ ...، ج ...، نام شهر، تاریخ.
مقاله: نام خانوادگی، نام، تاریخ، «عنوان مقاله»، نام کتاب/نام مجله، [س ...، ش ...، ص ... - ...].
 - ذکر مشخصات کامل و رتبهٔ علمی نویسنده به همراه نشانی کامل، شمارهٔ تلفن و نشانی الکترونیکی ضروری است.
 - پس از تأیید مقاله، نویسندهٔ مقاله موظف است ارجاعات درون متن و منابع پایان مقاله را در صورت عدم رعایت موارد فوق‌الذکر، مطابق این شیوه‌نامه تنظیم و نسخهٔ نهایی مقاله را به دفتر مجله ارسال کند.
 - ناشران و نویسندگان محترم در حوزهٔ زبان‌ها و گویش‌های ایرانی می‌توانند یک نسخه از آثار خود را برای معرفی یا نقد و بررسی در ویژه‌نامهٔ زبان‌ها و گویش‌های ایرانی به دفتر مجله ارسال فرمایند، تا پس از ارزیابی نسبت به معرفی آنها اقدام شود.

linguistic features of Old Persian, Pahlavi, and Darī. Noteworthy among them are grammatical gender, functional words, and a considerable number of inflectional and derivational prefixes.

As the article suggests, providing multiple evidence would pave the way for better syntactic analysis and description of Abūzeydābādi dialect.

“Suffixing” in Certain Iranian Languages

Mehrdad Meshkinfam, Elham Izadi

Competing motivations describe the interaction of general principles or motivations for the cause of language diversity. One of the approaches in analyzing competing motivations is the generalization of ordering distribution and sequence of affixes in word-formation. Interlingual studies illustrate a high degree of preference generalization for the use of suffixes in languages. This indicates that “base-suffix” positional pattern is the preferred pattern in morphological structure of languages.

This paper is a typological study of the preferred “base-suffix” pattern in the morphological structure of nine Iranian languages. The evidence from this study suggests that Iranian languages, like other languages of the world, are more consistent with the “base-suffix” pattern.

A Case of Phonemic Split in Some Central Dialects of Iran (Barzrūd Region)

Mohammad Mehdi Esmaili

“Mergers” and “Splits” are considerable types of phonemic change. In a number of central dialects of Iran such as the dialects of Abyāneh and Tareh, common in Barzrūd rural district in Natanz County, there is a case of phonemic split. In these dialects the short low vowel /a/ in Middle Western Iranian, has been split into unrounded low-front vowel /a/ and unrounded low-back vowel /ä/.

The present paper examines this diachronic phonological change.

Hawrāmi: Language, Dialect, or Accent and Its Position in the Iranian Languages

Seyed Mehdi Sajjadi

The common residence of Hawrāms and Kurds, as well as some lexical similarities between the two dialects, which arose from the extensive Kurdish borrowing of Hawrāmi throughout history, led to a misapprehension among scholars about the origin of Hawrāmi. Therefore, linguists express different views about the position of Hawrāmi in the Iranian languages, especially its genetic relation to Kurdish. In the meantime, the distinction between language and dialect within Hawrāmi is still problematic.

However, studies show that Hawrāmi, a northwestern branch of New Iranian languages, is an independent language with many dialects or accents and does not belong to Kurdish.

Functional Words in Abūzeydābādi Dialect

Seyed Tayeb Razaghi, Ali Ashraf Sadeghi, Ata Mohammad Radmanesh

Abūzeydābādi, one of the central dialects of Iran, has preserved many

the mythical birds by means of the comparative study in Iranian art and literature. The research is a case study that has been carried out in the frame of historical, analytical, and developmental approach. The relevant data have been collected through documentary method and fieldwork.

The study explores the origin of the legendary birds throughout the course of history and examines the allegorical meaning, significance, and distinctive features of each in the semiotic systems of Iranian art and literature from the perspective of synchronic and diachronic concepts in Saussurean semiotics.

Compound Names in Certain Iranian Languages

Arezoo Rasouli (Taleghani), Majid Tamé

Compound names are common in Iranian naming tradition. This arose out of social tradition and beliefs of the people.

In particular, this study will investigate names with two distinct and independent elements in the Old, Middle, and Modern Iranian languages. Later, the paper attempts to show that compound name tradition in Persian is not unprecedented but is a long-standing custom derived from the ancient Iranian compound naming traditions.

Two Fahlavīs from *Safīna-yi Tabrīz*

Meysam Mohammadi

Amālī of Amin al-Din Haji Bola in *Safīna-yi Tabrīz* contains a large number of fahlavi poems.

This article seeks to examine two of the fahlavi specimens in this treatise. The first fahlavi consists of three *bayts* (couplets) and the second one is in two *bayts*. The author offers a close reading of each *bayt* based on linguistic evidence from Iranian languages and dialects.

Summary of Articles

Reflections of “*Monāzere*” in *Dīnkard IV*

Maryam Rezaei

Monāzere (literally “Debate” or “Disputation”) or *So’āl-o Javāb* (literally “Question and Answer”), as a genre, draws on a long-standing tradition in Persian literature. Probably the Iranians adopted this literary genre from oral literature and the Sumerian and Akkadian texts in ancient Mesopotamia.

Monāzere is often in the form of a dialogue between two characters or is the account of the interaction or debate between rival animals or even objects. In mystical literature, the “Debate” is mostly between the lover and beloved, commonly followed by *goftam* (I said), *gofti* (you said), *goftā* (s/he said).

The present paper is organized into five main sections: The oldest evidence of “Debate” in ancient Iran; Types of “Debate”; Method of “Debate”; Purpose of “Debate”; and *frašna* in Avestan literature. The final part contains the transcription and translation of sentences from Pahlavi edition of *Dīnkard IV* in relation to principles of the “Debate”.

Semiotics of Mythical Birds in Iranian Art and Literature

Sadr al-Din Taheri

This article attempts to explain the typological and semantic interpretation of

Gurâni Language and a Narrative from Yâdegâr-e Zarirân; A Balochi-Persian Dictionary; A Manual of Dialectology; A Manual of Turfan Manichaean Manuscript Fragments; A Treasury of Iranian Dialects (Seven Dialects from the Zâgros Periphery); The Sociology of Lurâ'i Dialect: Case Study: Hasanak-Dari Variety; The Dialect of Tudeshk; A Glossary of Karnaqi Tâti; Festschrift for John Hinnells (Iranica 24).

News

Pourdavoud Center for the Study of the Iranian World;
The Second International Conference on Languages,
Dialects and Linguistics; Variation and Contact in the
Ancient Indo-European Languages; The Summer School
on Language and Linguistics in Leiden University.

251

Summary of Articles in English

A. Mesrian

Table of Contents

Articles

Reflections of “ <i>Monāzere</i> ” in <i>Dīnkard IV</i>	M. Rezaei	3
Semiotics of Mythical Birds in Iranian Art and Literature	S. Taheri	19
Compound Names in Certain Iranian Languages	A. Rasouli (Taleghani) and M. Tamé	37
Two Fahlavīs from <i>Safīna-yi Tabrīz</i>	M. Mohammadi	59
A Case of Phonemic Split in Some Central Dialects of Iran (Barzrūd Region)	M. M. Esmaili	71
Hawrāmi: Language, Dialect, or Accent and Its Position in the Iranian Languages	S. M. Sajjadi	89
Functional Words in Abūzeydābādi Dialect	S. T. Razaghi, A. A. Sadeghi and A. M. Radmanesh	115
“Suffixing” in Certain Iranian Languages	M. Meshkinfam and E. Izadi	137

Lexical Research

Izeh	M. Hassandoust	157
------	----------------	-----

Dialect Data

The Four Elements and Related Words in the Culture of the Inhabitants of Davān	A. Salami	159
Specific Words for Fish and Fishing in Gilaki Dialect of Anzali	M. S. Fayyazi and N. Sabrkonande Poshtiri	185
Special Words for Sewing and Clothing in Dashtestāni Dialect	H. Malekzadeh	213
The Name of Fascioliasis (A Parasitic Liver Disease of the Ruminants) in Certain Iranian Languages	A. Islami and M. Meshkat	229

Recent Publications

<i>Vafsi Folk Tales; Razmnāme-ye Kanizak: An Epic in</i>		237
--	--	-----